ترجمه

الغدیر

عبدالحسین امینی

جلد ۱۵

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه الغدیر

نویسنده:

علامه امینی (ره)

ناشر چاپی:

بنیاد بعثت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ترجمه الغدیر – جلد ۱۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی عبدالحسین ۱۲۸۱ - ۱۳۴۹.

عنوان قراردادی : الغدیر فی الکتاب و السنهٔ و الادب .فارسی

عنوان و نام پدیدآور : الغدیر / عبدالحسین امینی ترجمه محمدتقی واحدی؛ زیر نظر علی‌رضا میرزامحمد.

وضعیت ویراست : [ویراست ۲].

مشخصات نشر : تهران : بنیاد بعثت، مرکز چاپ و نشر ۱۳۸۷

مشخصات ظاهری : ۱۱ج

شابـک : دوره : ۹۶۴-۳۰۹-۳۶۶-۲ ؛ ج. ۱ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۳۷-۴ ؛ ج. ۲ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۶۸-۴ ؛ ج ۳ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۴۶ ؛ ج ۴ : ۹۶۴۳۰۹۳۶۵۴ ؛ ج. ۵ : ۹۶۴۳۰۹۷۳۹۰ ؛ ج. ۷ ۹۶۴-۳۰۹-۷۵۴-۴ : ؛ ج. ۸ : ۹۶۴۳۰۹۷۵۶۰ ؛ ج. ۹ ۹۶۴-۳۰۹-۳۸۴-۰ : ؛ ج. ۱۰ : ۹۶۴-۳۰۹-۷۲۰-X ؛ ج. ۱۱ : ۹۶۴۳۰۹۷۶۹۲

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ‌دوم/ برون‌سپاری)

یادداشت : هر جلـد کتاب مترجم خاص خود را دارد. مترجم جلـد دوم محمـدتقی واحـدی، علی شـیخ الاسـلامی، جلـد سوم جمال موسوی، جلـد چهارم محمـدباقر بهبودی، جلـد پنجم زین‌العابـدین قربانی، جلـد ششم محمـد شـریف‌رازی،جلد هفتم و هشتم اکبر ثبوت، جلد نهم و دهم جلال‌الدین فارسی، جلد یازدهم جلیل تجلیل است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۳و۴ (چاپ اول: ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۲، ۳، ۶، ۷، ۸ و ۱۰ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج. ۵ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۸، ۱۱(چاپ اول: ۱۳۸۶)(فیپا).

یادداشت : ج ۹ ۱۰ (چاپ اول ۱۳۸۵).

یادداشت : ج. ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت : عنوان روی جلد: ترجمه الغدیر.

عنوان روی جلد : ترجمه الغدیر.

موضوع : علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق -- اثبات خلافت

موضوع : غدیر خم

شناسه افزوده : واحدی محمد تقی مترجم

شناسه افزوده : میرزا محمد، علیرضا، -۱۳۲۵

شناسه افزوده : بنیاد بعثت. مرکز چاپ و نشر

رده بندی کنگره : BP۲۲۳/۵۴/الف۸غ ۴۰۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۵۲
شماره کتابشناسی ملی : م۸۴-۱۹۶۷۲

پیشگفتار

به نام خدای بخشاینده بخشایشگر
پاک آفریدگارا مرا نرسد که بگویم آن چه را برای من سزاوار و درست نیست، آن کسانی که نامه آسمانی به ایشان داده‌ایم آن را به گونه‌ای که شایسته است می‌خوانند آنان به آن می‌گروند. و به راستی آنان که نامه‌ی آسمانی به ایشان داده شده می‌دانند که آن حق است از سوی پروردگارشان. آنان که نامه آسمانی به ایشان دادیم او را به همان‌گونه می‌شناسند که فرزندانشان را. در نامه هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم و به راستی که گروهی از ایشان آگاهانه و دانسته حق را می پوشانند. دورویان و بیماردلان می‌گویند: کیش اینان، ایشان را فریفته، سهمناک است سخنی که از دهان‌هاشان به در می‌آید، و به جز دروغ نمی‌گویند. سوگند به پروردگار آسمان و زمین که به راستی آن، قطعی و حق است و خود مانند همان چه سخن می‌گوئید. بگو آری سوگند به پروردگارم که البته آن حق است، و به راستی که ما چون سخن راست را شنیدیم به آن گرویدیم، داستانی که به دروغ بر هم بسته شده باشد نیست راست شمردن گذشته‌ها است و خداوند کسانی را که گرویده بودند به خواست خویش به چیستی آن چه درباره آن به پراکندگی افتاده بودند راه نمود.
پس، از حق که گذشتی به جز گمراهی چیست؟ و بگو که حق از سوی پروردگارتان است هرکه خواهد بگرود و هر که خواهد آن را بپوشاند و بگو ستایش خدای را و درود بر بندگان برگزیده وی.
امینی

[صفحه ۲]

شعراء غدیر در قرن ۰۹

غدیریه حافظ برسی

نکوهش گزافه گویی در برتر خوانی ها

داستانهای خنده آور در بزرگواری بوبکر

پدر هیچ کدام از مهاجران جز بوبکر مسلمان نشد

قرآن حکیم و یاد از ابوطالب

اشاره

به راستی که کار این گروه‌در دشنام گفتن و تاخت بردن بر قهرمان‌اسلام و نخستین مسلمان - پس از فرزند نکوکارش - و بر یگانه

یاور کیش خداوند به جائی رسیده که افسانه هائی‌را که در این زمینه ساخته اند بس نشمرده و دست به سوی نام خداوندی دراز کرده اند تا گفته های آن را جا به جا گردانیده و دستخوش دستبرد گردانند. پس در پیرامون سه آیه سخنانی به هم بافته اند که از راستی و درستی به همان اندازه دور است که خاور از باختر، و این دستاویزها بالاترین بهانه های این گروه است در مسلمان نشمردن ابوطالب و اکنون به روشنگری سخن آنان می پردازیم:

آیاتی که با دستبردنشان به ابوطالب چسبانده اند

آیه نخستین

خدای برتر از پندار گوید: و ایشان مردم را از نزدیک شدن به پیامبر باز می دارند و از او دوری می گزینند ولی بی آن که بدانند جز خودشان را به پرتگاه نیستی نمی افکنند. سوره انعام آیه ۲۶

طبری و دیگران از زبان سفیان ثوری، و او ازحبیب بن ابی ثابت و او از شاگرد ابن عباس و او از خود وی، گزارش کرده‌اند که فراز بالا درباره ابوطالب فرود آمده که مردم را از آسیب رسانیدن‌به برانگیخته خدا (ص) باز

[صفحه ۳]

می داشت و خود از گام نهادن در مرز اسلام خودداری می نمود.

و قرطبی گوید: به گفته ابن عباس و حسن این فراز درباره همگان از بت پرستان است و می خواهد برساند که ایشان مردم را از پیروی محمد (ص) بازداشته و خود نیز از او دوری می گزینند و بر بنیادگزارشی دیگر که نیز از ابن عباس رسیده این فراز به ویژه درباره ابوطالب فرود آمده که مردم را از آزار محمد (ص) باز می داشت و خود نیز از گرویدن به او دوری می جست. و سرگذشت گویان گزارش کرده اند که پیامبر (ص) روزی به سوی خانه خدا بیرون شد و خواست نماز بگزارد پس چون به نماز ایستاد، ابوجهل - که نفرین خدا بر او باد - گفت: کیست که در برابر این مرد بایستد و نمازش را تباه سازد؟ ابن زبعری برخاست و با سرگین و خونی که در شکمبه جانوری بودچهره پیامبر (ص) را آلوده ساخت پس پیامبر (ص) ناگزیر نماز را رها کردو آن گاه به نزد عمویش ابوطالب شد وگفت عمو نمی بینی با من چه کرده اند؟ ابوطالب گفت کدام کس با تو چنین کرد؟ پیامبر (ص) گفت عبدالله پسر زبعری - ابوطالب برخاست و شمشیرش را بر شانه اش نهاده با او بیامد تا به نزدیک آن دسته رسید ایشان چون ابوطالب را دیدند که روی به آنان می آمد خواستند برخیزند که ابوطالب گفت: به خدا سوگند که اگر یک تن برخیزد شمشیرم را به همه جای تنش آشنا می کنم پس آنان نشستند تا او نزدیک ایشان شد و آن گاه گفت: فرزندم چه کسی با تو چنین کرد؟ او پاسخ داد عبدالله پسر زبعری. ابوطالب سرگین وخون آن شکنبه را برگرفت و چهره و ریش‌و جامه همه شان را سراسر آلوده ساخت و سخنان درشت بارشان کرده آن گاه این‌آیه فرود آمد: و ایشان مردم را از او باز می دارند و خود نیز از او دوری می گزینند پس پیامبر (ص) گفت عمو درباره تو آیه ای فرود آمده پرسید چیست؟ گفت تو قریش را از آزاررساندن به من

[صفحه ۴]

بازمی‌داری و خود نیز از گرویدن به من سر باز می‌زنی پس ابوطالب گفت ": به خدا سوگند که دست ایشان با همه گروهشان به تو نخواهد رسید تا آن گاه‌که من به بستر خاک سپرده شوم ".

تا پایان سروده های او که در ج ۱۴ ص.۲۶ از برگردان پارسی گذشت. پس دیگران گفتند ای برانگیخته خدا آیا یاری های ابوطالب سودی برای او دارد؟ گفت آری برای همان ها است که در دوزخ گردن بند آهنین بر گردنش نمی نهند و او را در کنار اهریمنان جای نمی دهند و در چاه مارها و کژدم ها نمی افکنند و کیفر او تنها به این اندازه است که دو لنگه کفش آتشین بر پایش می کنند که مغز سرش را به جوش آرد و این سبک ترین شکنجه ای است که در دوزخ به کسی دهند.

امینی گوید: فرود آمدن این آیه را درباره ابوطالب‌دانستن، بیهوده و خود از دیدگاههای فراوان نادرست است:

۱ - کسی که گزارش را از ابن عباس گرفته و به حبیب بن ابی ثابت رسانده ناشناخته است و آنگاه در میان کسانی که خود راباز گوگر گزارش های ابن عباس می شمرده‌اند چه بسیارند گزارشگرانی که به سخن‌ایشان پشتگرم نتوان بود و شاید این مرد ناشناس نیز یکی از ایشان باشد.

۲ - حبیب بن ابی ثابت نیز تنها کسی است که این گزارش را از زبان او بازگو کرده و هیچ کس دیگر آن را نیاورده و گزارش او تنها را نیز نمی توان پیروی کرد - هر چند گیریم که اوخود به خود به گونه ای بوده که به سخنش می توان پشت گرمی داشت - زیرا ابن حبان می گوید که وی کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته و عقیلی می گوید: ابن عون بر او خرده گرفته و اورا از زبان عطاء گزارش هائی است که در خور پیروی نیست. و قطان می گوید: او را از زبان عطاء گزارش هائی است‌که در خور پیروی نیست و محفوظ شمرده نشده. و آخری نیز

[صفحه ۵]

آورده‌است که ابو داود گفته: حبیب را از زبان عاصم بن ضمره، گزارشی درست نیست و ابن خزیمه نیز گفته که او کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته.

و تازه ما درباره بودن سفیان ثوری درزنجیره گزارش به خرده گیری نپرداخته و سخن آن کسی را که گفته ": وی کاستی گزارش ها را پنهان می کرده و از دروغگویان گزارش می گرفته " ندیده‌گرفته و با پشتگرمی به آن بر وی نتاخته ایم.

۳ - گزارش دیگری که از راه زنجیره های گوناگون و به هم پیوسته و درست از ابن عباس رسیده و بسی استوار و روشن است با این پندار نمی سازد. زیرا به گزارش طبری و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه - از زبان علی بن ابی طلحه و از زبان عوفی هر دو - از ابن عباس، آیه یاد شده درباره بت پرستانی فرود آمده که مردم رااز گرویدن به محمد باز می داشتند و خود نیز از او دوری و کناره‌گیری می نمودند.

و آن چه گزارش ایشان‌را استوارتر می نماید آن است که طبری‌و ابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن ابی‌حاتم و عبد بن حمید از زبان وکیع و او از سالم و او از ابن حنفیه و نیز از زبان حسین بن فرج از ابو معاذ و از زبان بشر و او از قتاده آورده اند،

و نیز عبدالرزاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابوالشیخ از قتاده و سدی و ضحاك و از زبان ابو نجیح از مجاهد و از زبان یونس از ابن‌زید آورده اند،

که این فراز درباره کسانی فرود آمده که مردم را از شنیدن‌قرآن و از گوش دادن به پیامبر باز می‌داشتند و خود نیز از او دوری می گزیدند.

و در این گزارش، هیچ نامی از ابوطالب نیست و می رساند که روی سخن

[صفحه ۶]

به بت پرستانی بوده که مردم را از پیروی برانیگخته خداياقرآن باز می داشته اند و با دوری گزیدن و ستیزه کردن با وی از او کناره می گرفتند. و تو نیک می دانی که این گونه رفتار بس ناسازگار است با آن چه از شیوه ابوطالب - سرور مکیان - آشکار گردیده که پیامبر را پناه داد و یاری کرد و از او پاسداری نمود و تا باز پسین دم مردم را به پیروی او خواند.

۴ - از پرداخت این آیه ارجمند، چنین برمی آید که خدای برتر از پندار با فرستادن آن می خواهدکسانی از زندگان را نکوهش کند که مردم را از پیروی پیامبرش باز می دارند و خود نیز از او دوری می جویندو این همان شیوه زشت ایشان است که به‌آن گونه آشکارا با برانگیخته خدا (ص) دشمنی می نموده اند و چنان که از گزارش قرطبی که آوردیم به روشنی برمی‌آید در هنگام فرود آمدن این فراز نیزایشان همان شیوه را داشته اند و آنگاه پیامبر (ص) ابوطالب را به فرود آمدن آیه آگاه کرده است.

از یک سوی نیز بخاری و مسلم - بر بنیاد گزارشی که بیاید - پنداشته اند که این سخن از خدای برتر از پندار ": تو نمی توانی هر که را دوست می داری راه بنمائی و خدا است که هر که را خواهد راه می نماید ۰ سوره قصص " درباره ابوطالب و پس از درگذشت او فرود آمده و بر این بنیاد اگر بگوئیم‌آیه " مردم را از او باز می دارند و خود نیز از او دوری می گزینند " که درباره کسانی از زندگان فرود آمده درباره ابوطالب است، سخنی بی سرانجام بر زبان رانده ایم زیرا چنانچه در " الاتقان ۱۷:۱ " می خوانیم سوره انعام که آیه یاد شده نیز در آن است پس از سوره قصص و پنج سوره دیگری که بدنبال قصص فرود آمده بود فرود آمده - آن هم به گونه ای یک جا - پس چگونه می توان آن را درباره ابوطالب

[صفحه ۷]

دانست که - بر بنیاد گزارش های خودشان در روشنگری آیه ای دیگر - آن هنگام در دل خاک خفته و روزگاری دراز پیش از فرود آمدن آیه بالا درگذشته بود؟

۵ - یک فرازی را که به تنهائی دستاویز گردیده، همراه با فرازهای پیشتر و دنباله آن بنگریم تا از روی هم رفته آن ها چه به دست آید ": و برخی از آنان کسانی اند که به گفتار تو گوش می دهند و ما بر دلهاشان سرپوش ها نهاده ایم که آن را در نمی یابند و در گوش هاشان سنگینی ای است هر نشانه‌ای که ببینند به آن نمی گروند و چون پیش تو آیند با تو بگو مگو می کنند ۰کسانی که کافر شده اند می گویند این سخنان به جز افسانه های پیشینیان چیزی نیست، و مردم را از (گوش دادن‌به) او باز می دارند و خود نیز از او دوری می کنند و بی آن که بدانند جز خویشتن را در پرتگاه نیستی نمی افکنند ".

و این گونه پرداخت سخن چنان که می بینی به روشنی می رساند که گفتار درباره بت پرستانی است که به نزد پیامبر می آمدند و با او بگو مگو می کردند و نامه روشنگر او را به‌دروغ از افسانه های پیشینیان می شمردند، و هم ایناننند که دیگران را از او و از گوش فرا دادن به نامه بزرگوارش باز می داشتند و از وی کناره گیری و دوری می نمودند و آن گاه این ویژگی ها کجا با ابوطالب جوردر می آید که از آغاز تا پایان زندگی‌اش چنین رفتاری نداشت و هرگاه نیز به‌نزد پیامبر می آمد برای پاسداری و نگهبانی از او بود آن هم با سخنانی از این گونه:

"به خدا سوگند که دست‌ایشان با همه گروهشان هرگز به تو نخواهد رسید تا آن گاه که من به بسترخاک سپرده شوم "

و هرگاه نیز از او یاد می کرد - با سخنانی به این گونه - برانگیختگی او را یادآور می شد:

"آیا نمی دانید که ما محمد را پیامبری همچون موسی یافته ایم

[صفحه ۸]

که در نامه های نخستین نوشته شده است "؟

و هرگاه نیز از نامه آسمانی او یاد می کرد آواز به چنین سخنانی برمیداشت:

"یا بگروید به نامه ای شگفت

که بر پیامبری همچون موسی یا یونس فرود آمده است ".

آری همه روشنگران قرآن نیز، این گونه نقطه ضعف ها را که در فرود آوردن آیه‌بالا درباره ابوطالب هست دریافته و باپیش چشم داشتن آن ها ارزش چندانی برای این برداشت ننهاده اند تا آن جاکه برخی شان آن را با نشانی " و گفته‌شده " یاد کرده اند و دیگران برداشت های ناساز با آن را روشن تر دانسته وکسانی چند نیز روشنگری های ناهماهنگ با آن را به بنیادهای استوار، مانند تر شناخته اند و این هم نمونه ای از گفته هاشان:

طبری در تفسیر خود ۱۰۹:۷ می نویسد ": این فراز درباره بت پرستانی است که نشانه های توانائی خداوند را دروغ شمرده مردم را از پیروی محمد و پذیرفتن راه او(ص) باز می داشتند و از او دوری و کناره گیری می نمودند ". آن گاه این‌برداشت خود را با همان گزارش هائی استوار می نماید که از زبان ابن حنفیه و ابن عباس و سدی و قتاده و ابو معاذ آوردیم. سپس برداشت دیگری می آرد که بر بنیاد آن، این فراز درباره کسانی است که از شنیدن قرآن وبه کار بستن آن چه در آن است مردم راباز می دارند. و از میان کسانی که برداشتی به این گونه داشته اند قتاده و مجاهد و ابن زید را نام می برد - که‌این برداشت هم برمی گردد به همان برداشت نخستین - سپس گفتار کسانی را که می گویند این فراز درباره ابوطالب فرود آمده یاد می کند وگزارش حبیب بن‌ابی ثابت را از زبان دیگری که او از ابن عباس آن را شنیده بازگو می کند ودر دنباله آن - در ص.۱۱ - می نویسد: برترین این برداشت ها برای روشنگری‌این فراز، برداشت کسانی است که می گویند: گوشه سخن به کسانی است که مردم دیگر را

[صفحه ۹]

از پیروی محمد (ص) باز می دارند و خود نیز از پیروی او دوری و کناره جوئی می نمایند زیرا فرازهای پیش از آن به یادآوری کسانی از بت پرستان می پردازد که با برانگیخته خدا (ص) کینه می ورزیدند و گفتار او را دروغ شمرده و از وحی و الهامی که از سوی خدا برایشان آورده بود روی برمی تافتند پس باید این فراز نیز ":مردم‌دیگر را از او باز می دارند " درباره‌ایشان و گزارش کار ایشان باشد زیرا نشانه ای نداریم تا بتوانیم بگوئیم روی سخن که تا این جا به آنان بود ازاین پس درباره دیگری است. و دنباله این فراز و نیز فرازهای پیشترش گواهی می دهد که برداشت ما درست است، همان‌برداشتی که بر بنیاد آن این فراز گزارش شیوه گروهی ازبت پرستان در میان توده برانگیخته خدا (ص) می شود نه گزارش شیوه یک تن ویژه ازایشان. و بر این بنیاد پس روشنگری‌فرازهای یاد شده به این گونه انجام می گیرد:ای محمد این بت پرستان هر نشانه ای نیز ببینند نمی گروند و هنگامی که به نزد تو آیند با تو بگو مگو می کنند و می گویند آن چه تو برای ما آورده ای جز داستان ها و گزارش های پیشینیان چیزی نیست و ایشان دیگران را از شنیدن فرازهائی که فرود آمده باز می دارند و خود نیزاز تو کناره می گیرند، پس از تو و از پیروی ات دور می شوند و جز خود را به پرتگاه نیستی نمی افکنند. پایان

رازی نیز در تفسیر خود ۲۸:۴ دو برداشت در این زمینه یاد کرده ۱ - فراز یاد شده درباره بت پرستانی است که مردم را از پیروی پیامبر و گواهی به برانگیختگی او بازمی داشتند ۲ - تنها درباره ابوطالب فرود آمده. آن گاه می نویسد: برداشت نخستین از دو روی

به سخن درست مانند تر است:

۱- همگی فرازهائی که پیش از این یک فرازآمده شیوه ایشان را نکوهش می کند پس این فراز نیز ": و ایشان مردم را ازاو باز می دارند " باید گزارشی از کارهای ناپسند ایشان در برداشته باشدو اگر بگوئیم گوشه سخن به ابوطالب است که مردم را از آزار رساندن به پیامبر باز می داشته با فرازهای پیش هماهنگ نیست.

[صفحه ۱۰]

۲- خدای برتر از پندار در دنباله فراز بالا نیز می گوید: و جز خویشتن را به پرتگاه نیستی نمی افکنند که این جا نیز گوشه سخن با همان کسان است که پیشتر یادشان رفت و شایسته نیست بگوئیم این گوشه سخن به کسی است که مردم را از آزار او باز می داشته زیرا این کار به خودی خود نیکو است وانگیزه افتادن به پرتگاه نیست.

و اگر گفته شود این فراز " جز خود را به پرتگاه نیستی نمی افکنند " برمی گردد به فراز پیش از آن ": از او دوری می گزینند " نه به فراز پیشترش " مردم را از او باز می دارند " که بر بنیاد آن می خواهد بگوید: ایشان - با پیش گرفتن راهی جدا از کیش او ورها کردن سازش با او - از او دوری می‌گزینند و این نیز نکوهش است پس نبایدبا نگاه به فراز پیشترش که نکوهش نیست برداشت نخستین را برتر بشمارید.در پاسخ می گوئیم آن چه از نمای گفتار " جز خود را به پرتگاه نمی افکنند " بر می آید این است که گفتاریاد شده به همه فرازهای پیش از خود برمی گردد نه به یک فراز تنها، زیرامانند آن است که کسی بگوید ": فلانی‌از فلان چیز دوری می نماید و از آن روی برمی تابد و با این کار جز به خود زیان نمی زند " که این زیان بایدکیفری برای هر دو کار وی شمرده شود نه یکی از دو کار وی به تنهائی. پایان

ابن کثیر نیز در تفسیر خود ۱۲۷:۲ برداشت نخستین را به گزارش از ابن حنفیه و قتاده و مجاهد و ضحاک و کسانی جز ایشان آورده و می نویسد: این برداشت روشن تر است - و خدا بهترمی داند - و ابن جریر نیز همان را برگزیده.

نسفی نیز در تفسیر خود که در کناره تفسیر خازن چاپ شده (۱۰:۲) برداشت نخست را یاد کرده سپس می نویسد: و گفته شده که گوشه سخن به ابوطالب است با این همه، برداشت نخستین به سخنان استوار مانند تر است.

و نیز زمخشری در کشاف ۴۴۸:۱ و شوکانی در تفسیر خود ۱۰۳:۲ و دیگران برداشت نخستین را یاد کرده و برداشت دوم را نیز با داغ " و گفته شده"

[صفحه ۱۱]

یاد کرده اند و سپس که آلوسی آمده، برداشت نخستین را به گستردگی آورده و سپس نیز برداشت دوم را آورده و به دنبال آن می نویسد": این برداشت را امام رازی درست ندانسته ". آن گاه فشرده گفتار او را یاد کرده.

اکنون قرطبی که کورکورانه به کار برخاسته و همچون کسی که شبانه به گردآوری هیزم برخیزدگزارشی را از این جا و آن جا سر هم کرده، ای کاش ما را راهنمائی می کردکه این بافته ها را از کجا آورده؟ از که گرفته؟ زنجیره گزارش خود را سرانجام به که رسانیده؟ و کدام یک از حافظان در آوردن این گزارش با او هماهنگی نموده؟ و کدام نگارنده ای پیش از وی آن را نوشته؟ و کیست که گفته باشد ابوطالب آن چکامه را - که قرطبی یاد کرده - در روز درگیری با ابن زبعری سروده؟ و کیست که آن روز را هنگام فرود آمدن این فراز شمرده باشد؟ و چه هماهنگی و پیوستگی هست میان این فراز و هشدار دادن پیامبر (ص) به ابوطالب با

آن سروده هایش؟ وسخنی را که قرطبی بافته و بر پیامبر بسته ": ای عمو درباره تو آیه ای فرود آمد " آیاکسی از دیگر پیشوایان دانش حدیث - از گذشتگان و آیندگان وی- نیز گزارش کرده است؟ و آیا قرطبی باز پسین پاره از گزارش خود را به جزدر تفسیر خودش در هیچ کجا یافته است؟ و آیا در چاه کژدم ها و مارها نیز فرو رفته تا آن را تهی از ابوطالب بیابد؟ و آیا کارگزار بستن وگشودن گردن بندهای آهنین بوده تا بداند که آن سرورمکیان را با آن نمی بندند؟ یا نه، همه این سخنان را باپشتگرمی به گفته پیامبرمی نویسد؟ چه‌خوش آن که خواب ها راست در بیاید. وبه هر پندار همه خرده هائی که - به فرد آرندگان این فراز درباره ابوطالب- گرفتیم بر قرطبی به گونه ای استواتر می توان گرفت.

آیه دوم و سوم

۱ - خدای برتر از پندار گوید: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هر چند از خویشان ایشان باشند و این

[صفحه ۱۲]

دستور برای پس از آن است که برایشان آشکار شد که آنان از دوزخیانند. سوره برائه: ۱۱۳

۲ - گفتار خدای برتر از پندار: تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی‌و خدا است که هر که را بخواهد راه می‌نماید و او به راه یافتگان داناتر است. سوره قصص: ۵۶

بخاری در نامه تفسیر از صحیح خود - ج ۷ ص ۱۸۴ روشنگری سوره قصص - می نویسد: گزارش‌کرد ما را ابوالیمان از زبان شعیب و او از زهری و او از سعید بن مسیب و اواز پدرش که چون ابوطالب را هنگام مرگ فرا رسید برانگیخته خدا (ص) بیامد و دید ابوجهل و عبدالله پسر ابو امیه پسر مغیره نزد اویند پس گفت‌ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا با این سخن به سود تو نزد خداوند به گفتگو پردازم، ابوجهل و عبدالله پسر ابو امیه گفتند: آیا ازکیش عبدالمطلب روی می گردانی؟ پس برانگیخته خدا همچنان به وی پیشنهاد گفتن آن سخن را می نمود و آن‌دو نیز از نو سخن خود را بازگو می کردند تا سرانجام ابوطالب گفت: من بر کیش عبدالمطلبم و پس از آن سخنی بر زبان نیاورد و نپذیرفت که بگوید:هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست. پس برانگیخته خدا (ص) گفت: به خدا سوگند برای تو از خدا آمرزش خواهم خواست تاهنگامی که مرا از این کار باز بدارد پس این فراز فرود آمد ": پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند " واین جا نیز گوشه سخن به ابوطالب است که خداوند به برانگیخته خویش می گوید: تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی و این خدا است که هر که را خواهد راه می نماید.

و در گزارش طبری که زنجیره درستی نیز ندارد آمده‌است که این فراز فرود آمد ": پیامبرو گروندگان به وی را نمی رسد "... و این فراز " تو نمی توانی هر کس را دوست داری"...

[صفحه ۱۳]

گزارش بالا را مسلم نیز در صحیح خود از زبان سعید پسر مسیب آورده و بیشتر تفسیر نگارران نیز از روی گمان نیکوئی که به دو" صحیح " و نگارندگان آن دو داشته اند از ایشان پیروی نموده اند.

در این گزارش از چند چشم انداز باید به نگریستن پرداخت:

۱ - سعید که تنها بازگوگر آن است از کسانی شمرده شده که با فرمانروای گرونده‌گان علی (ع) کینه می ورزیده پس آن چه درباره او و پدرش‌و خانواده و کسانش بگوید یا ببافد نمی‌تواند پیشتوانه روشنگری گردد زیرا بدگوئی از ایشان برای او شیرین ترین کارها بوده است. ابن ابی الحدیددر شرح النهج ۱:۳۷۰ می نویسد: سعید پسر مسیب از او - درود بر وی باد - رو گردان بود و عمر پسر علی (ع) با گفتاری تند به او تودهنی زد، عبدالرحمن پسر اسود از ابو داود همدانی گزارش کرده که گفت من نزد سعید پسر مسیب بودم که عمر پسر علی پسر ابیطالب (ع) روی آورد پس سعید به او گفت: برادرزاده من نمی بینم که تو مانند برادران و عمو زاده هایت‌بسیار به مسجد برانگیخته خدا (ص) بیائی عمر گفت ای پسر مسیب آیا هرگاه‌که گام در مسجد نهادم باید بیایم و خود را به تو بنمایم؟ سعید گفت: من‌نخواستم تو را بر سر خشم بیاورم شنیدم پدرت می گفت: به راستی مرا ازخداوند پایگاهی است که برای زادگان عبدالمطلب بهتر است از همه چیزهائی که بر روی زمین است عمر گفت من نیز شنیدم که پدرم می گفت هیچ گفتار حکیمانه ای در دل کسی از دورویان نیست که پیش ازبیرون شدن او از جهان از زبانش آشکار نشود سعید گفت برادرزاده من مرا از دورویان می شماری؟ گفت: همان است که به تو می گویم سپس روی از او بگردانید.

و واقدی آورده است که سعید پسر مسیب برجنازه سجاد - علی پسر حسین پسر علی پسر ابوطالب (ع) - بگذشت و بر او نماز نگزارد او را گفتند آیا بر این شایسته مرد که از خاندان نیکان نیز هست نماز نمی گزاری؟ گفت: دو

[صفحه ۱۴]

رکعت نماز در نزد من، دوست داشتنی تر است از نماز بر این شایسته‌مرد. برای آشنائی بهتر با سعید پسر مسیب و با چون و چند فرا گرفته هایش از کیش خداوند، آن چه ابن حزم در " المحلی " یاد کرده بس است زیرا می گوید که قتاده از سعید پرسید آیا در پس حجاج نماز بگزاریم؟ گفت: ما در پس بدتر از او هم نماز می خوانیم.

۲- نمای گزارش بخاری و جز آن می رساندکه دو فراز بالا در پی هم و به هنگام‌مرگ ابوطالب فرود آمده و نیز آن چه آشکارا درباره هر یک از آن دو آمده می رساند که فرود آمدن آن در همان هنگام بوده با آن که این درست نیست زیرا فراز دوم در مکه فرود آمده و فراز نخستین نیز در مدینه و پس از افتادن مکه به دست مسلمانان - و در این باره همه گزارشگران همداستان اند- و جای آن نیز در سوره برائت است که‌درمدینه فرود آمده و خود بازپسین بخش‌های قرآن است که فرود آمده و بر این بنیاد، میان فرود آمدن دو آیه نزدیک‌ده سال و شاید هم بیش از آن جدائی بوده است.

۳ - فرازی که درباره آمرزش خواستن است در مدینه فرود آمد، آن هم پس از سال ها از مرگ ابوطالب‌که از هشت سال افزون بود. اکنون می پرسیم پیامبر (ص) که هنگام درگذشت ابوطالب گفته بود ": به خدا سوگند برای او آمرزش می خواهم تا خدا مرا ازاین کار باز دارد ". آیا در این روزگار دراز همچنان برای او از خدا آمرزش می خواست؟ و این چگونه شدنی است؟ مگر نه پیامبر (ص) و گرونده‌گان به او از روزگاری دراز پیش از فرود آمدن این فراز نمی بایستی بابت پرستان و دورویان دوستی نمایند؟ مگر آمرزش خواستن برای ایشان از آشکارترین نمونه های دوستی با آنان نبوده است که خدای برتر از

[صفحه ۱۵]

پندار مردم را در فراز زیر از آن پرهیز می داده است:

هیچ گروهی رانیابی که - همراه با گرویدن به خدا وبه روز باز پسین - دوستی کسانی را دردل بپرورانند که با خدا و برانگیخته او

سر جنگ و دشمنی دارند، هر چند ازپدران یا فرزندان یا برادران یا خویشان ایشان باشند، (خداوند) باور داشتن به خویش را در دل های ایشان نگاشته و با روانی از سوی خویش‌نیرومندشان ساخته است...

این فراز آیه ۲۲ از سوره مجادله است که در مدینه فرود آمده آن هم - به گواهی " الاتقان " ۱۷:۱ - هم پیش از سوره برائت - که جلوگیری از آمرزش خواستن را در برداشت - هم پیش از شش سوره دیگر که نیز پیش از فرود آمدن برائت و پس از سوره مجادله فرود آمدده. زیرا به گزارش ابن ابی حاتم و طبرانی‌و حاکم و ابو نعیم و بیهقی و ابن کثیر - چنان که در تفسیر او ۳۲۹:۴ می‌بینیم و نیز در تفسیر شوکانی ۱۸۹:۵ وتفسیر آلوسی ۳۷:۲۸ - این آیه در روز گیر و دار بدر فرود آمده و آن رویدادنیز سه سال پس از کوچ کردن پیامبر ازمکه پیش آمده. یا به گزارش برخی از روشنگران در زد و خورد احد فرود آمده که آن نیز - به گواهی حلبی در سرگذشت نامه خود - بی هیچ چون و چرائی از سوی هیچ کس در سال سوم روی داده با این زمینه چینی ها فرود آمدن‌آن بایستی سال ها پیش از فرود آمدن فرازی باشد که از آمرزش خواستن برای بت پرستان جلوگیری می کند.

و تازه آمرزش خواهی پیامبر به آن گونه، با این دستور دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناساز بود که می گوید:

ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید با چشم پوشی از گروندگان، کسانی را که بیرون از کیش شمایند سرپرست و دوست خویش نگیرید. آیا می خواهید برای خداوند و به زیان خودتان نشانه ای روشن پدید آرید.

این دستور نیز در آیه ۱۴۴ از سوره نساء است که به گفته نحاس و علقمه

[صفحه ۱۶]

و کسانی جز ایشان در مکه فرود آمده زیرا ایشان می گویند در هر سوره ای که دو واژه " ای مردم " دیده شود در مکه فرود آمده است و اگر هم برداشت دیگران را بگیریم باید بگوئیم که فراز بالا در همان آغاز کوچ کردن، به مدینه فرود آمده زیرا برداشتی که قرطبی در تفسیرش ۱:۵ درست شمرده و دیگران نیز آن را پذیرفته اند بر بنیاد گزارشی است که در صحیح بخاری از زبان عایشه آمده که وی گفته: سوره نساء در هنگامی فرود آمد که من در نزد برانگیخته خدا (ص) بودم و هر یک از این دو برداشت را که بگیریم- چنان چه در " الاتقان ۱۷:۱ آمده - باید بگوئیم که دستور یاد شده، هم پیش از رسیدن دستور به خودداری از آمرزش خواهی - در سوره برائت - آمده وهم پیش از فرود آمدن بیست سوره دیگر که پس از سوره نساء و پیش از سوره برائت فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی پیامبر به آن گونه، با این سخن دیگر از خدای پاک نیز ناساز است که می گوید: آنان که با چشم پوشی ازگروندگان به آئین راستین، کسانی را کهاز آن آئین بیرون اند دوست و سرپرست خود می گیرند آیا ارجمندی را نزد آنان می جویند؟

این فراز نیز درآیه ۱۳۹ از سوره نساء است که روشن شدپیش از سوره برائت و دستور به خودداری‌از آمرزش خواهی فرود آمده است.

و با این سخن دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناسازگار است که می گوید: گروندگان به آئین راستین نبایستی با چشم پوشی از گروندگان، کسانی را دوست و سرپرست خویش بگیرند که از مرزآئین درست بیرون اند و هر کس چنین کند او را با خدا سر و کاری نیست مگر آن که پروا و بیمی از ایشان

[صفحه ۱۷]

داشته باشید و خداوند، شما را از نافرمانی خویش پرهیز می دهد و سرانجام به سوی او است.

این دستور نیز در آیه ۲۸ از سوره آل عمران است که به گفته ابن هشام در سیره ۲۰۷:۲ آغاز آن - تا هشتاد و چند آیه - در همان آغاز کوچیدن به مدینه و در روزی‌فرود آمد که نمایندگان نجران آمدند.و اگر گزارش قرطبی و جز او را بگیریم‌باید بگوئیم این فراز درباره عباده بن صامت در روز احزاب و پنج سال پس از کوچیدن به مدینه فرود آمده و هر یک از برداشت های گوناگون که درست باشد باز هم چنان چه در الاتقان ۱۷:۱می خوانیم سوره آل عمران که این دستور در آن است هم پیش از سوره برائت - که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در آن است - فرود آمده وهم پیش از بیست و سه سوره دیگر که همگی پس از آل عمران و پیش از برائت فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی پیامبر برای یک بت پرست، با این سخن‌دیگر از خدای برتر از پندار نیز ناسازگار است که ": یکسان است برای ایشان، چه بر ایشان آمرزش بخواهی و چه نخواهی خداوند ایشان را هرگز نمی آمرزد ". و این نیز آیه ششم از سوره‌منافقین است که در نبرد بنی مصطلق فرود آمده و آن گیر و دار نیز - به گفته ابن کثیر - چنان چه زبانزد جنگ نامه نویسان و سرگذشت نگاران است در ششمین سال کوچیدن به مدینه روی داده پس به گونه ای که در الاتقان می خوانیم (۱۷:۱) سوره منافقین که فراز بالا در آن است هم پیش از سوره برائت که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در آن است فرود آمده و هم پیش از هفت‌سوره دیگر که همگی پیش از برائت و پس از منافقین فرود آمده است.

و باز آمرزش خواهی به آن گونه، ناسازگار است با این دستور خدای

[صفحه ۱۸]

برتر از پندار: ای آنان که به کیش راستین باور دارید اگر پدران و برادرانتان، بیرون بودن از مرز آئین‌را بر گرویدن به آن برگزینند شما ایشان را دوست میگیرید وهر که از شما ایشان را دوست بگیرد آنان ستمکاران خواهند بود. و نیز با این سخن خدای برتر از پندار: آمرزش بخواه برای ایشان یا آمرزش نخواه. اگر هفتاد بارنیز بر ایشان آمرزش بخواهی خداوند آنان را نخواهد آمرزید.

دو فراز بالا نیز که آیه ۲۳ و ۸۰ از همان سوره برائت است پیش از دستور به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمده است.

آیا می پندارید پیامبر (ص) با این همه فرازهائی که پیش از دستوربه خودداری ازآمرزس خواهی فرود آمده بود باز هم سالیان دراز برای همان عمویش آمرزش می خواسته که- پناه به خدا- خود از نزدیک دیده بود وی به حال کفر از جهان رفته: نه به خدا چنین کاری از پیامبر بزرگوار بسی به دور است.

شاید برای این همه دشواری ها بوده است که حسین پسر فضل، فرود آمدن آن فراز را درباره ابوطالب دور دانسته و گفته " این برداشت دور از پذیرش است زیرا این سوره از بازپسین بخش های قرآن است که فرود آمده و آن گاه ابوطالب در همان سال های آغاز اسلام و هنگامی درگذشت که پیامبر (ص) در مکه بود ". این سخن را قرطبی نیز در تفسیر خود ۲۷۳:۸ آورده و درستی آن را پذیرفته

۴- تازه گ‌زارش ها ئی هائی داریم که با فرود آمدن آن فراز درباره ابوطالب و با دستور به خودداری از آمرزش خواهی برای او ناسازگار است و از آن میان:

گزارش درستی است که طیالسی و ابن ابن شیبه و احمد و ترمذی و نسائی و ابویعلی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و

ابوالشیخ و حاکم- که جداگانه نیز داوری خود را به درست بودن آن آورده- و ابن مردویه و بیهقی در شعب الایمان و ضیاء- در " المختاره- " همگی از زبان علی آورده اند که

[صفحه ۱۹]

گفت شنیدم مردی برای پدر و مادر بت پرستش آمرزش می خواست گفتم برای پدر و مادر بت پرستت آمرزش می خواهی؟ گفت "مگر ابراهیم آمرزش نخواست "؟ من این گفتگو را برای پیامبر (ص)، بازگو کردم پس این فراز فرود آمد: پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند هر چند از نزدیکان ایشان باشند واین دستور برای پس از آن است که بر ایشان آشکار شد که ایشان از دوزخیان اند و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز تنها برای وعده ای بود که به وی داد و سپس که روشن شد وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و به راستی ابراهیم بسیار خداخوان و نرم دل و بردبار بود.

ازاین گزارش برمی آید که خودداری از آمرزش خواستن برای بت پرستان، دستوری بود که پیش از فرود آمدن آن فراز در این باره باید به کار بسته می شد و از این روی سرور ما فرمانروای گروندگان آن مرد را از آن کار بازداشت و آن گاه این کار علی (ع) سازشی ندارد با آن که بگوئیم پیامبر (ص) برای عموی نامسلمانش آمرزش می خواسته، و تازه می بینی که‌آن مرد برای روا شمردن کار خود، آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش را دستاویز می گرداند نه آمرزش خواستن برانگیخته خدا (ص) برای عمویش را،زیرا می داند که او (ص) هرگز برای یک بت پرست آمرزش نمی خواهد.

سید زینی دحلان در اسنی المطالب ص ۱۸ می نویسد: این گزارش درست است و برای آن، گواهی نیز از گزارش درست پسر عباس (رض) یافته ایم که او گفته: مسلمانان برای پدرانشان آمرزش می خواستند تا این فراز فرود آمد و پس از آن از آمرزش خواهی برای مردگان خویش دست برداشتند با این همه، دستوری به خودداری از آمرزش خواهی برای زندگان از بت پرستان- تا پیش از آن که بمیرند- نرسیده بود و سپس خدای برتر از پندار این فراز را فرو فرستاد ": و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر "... یعنی تا آن گاه که زنده بود برای او آمرزش می خواست و چون بمرد از آمرزش خواهی

[صفحه ۲۰]

باز ایستاد. سپس می نویسد: و این گواهی درست است و چون این گزارش، درست تر است به کار بستن آن برتر می نماید پس برتر آن است که بگوئیم این آیه درباره آمرزش خواهی مردمی چند برای پدران بت پرست ایشان، بوده است، نه درباره آمرزش خواهی برای ابوطالب. پایان

گزارش دیگر- درباره این که چرا دستور به خودداری از آمرزش خواهی فرود آمد- همان است که مسلم در صحیح خود آورده است و احمد در مسندش و ابو داود در سنن خود و نیز نسائی و ابن ماجه- همگی از ابو هریره (ض)- که برانگیخته خدا (ص) کنار آرامگاه مادرش رسید و بگریست و دیگران نیز که‌پیرامون او بودند به گریه افتادند پس‌برانگیخته خدا (ص) گفت از خدایم دستوری خواستم تا برای او آمرزش بخواهم و او دستوری نداد و دستوری خواستم تا از آرامگاهش دیدار کنم و او دستوری در این باره داد. پس گورها را دیدار کنید که یادآور جهان بازپسین است

و طبری و حاکم و ابن ابی‌حاتم و بیهقی- از زبان ابن مسعود و بریده- و طبرانی وابن مردویه و طبری- از زبان عکرمه و او از ابن عباس- آورده اند که پیامبر چون از نبرد تبوک بازگشت آهنگ عمره کرد پس چون به‌کنار آرامگاه مادرش رسید از

پروردکارش‌دستوری خواست تا برای وی آمرزش بخواهدوخدای برتر ازپندار را خواند تا به اودستوری دهد که روز رستاخیزبرای او میانجی گری کند و درخواست اوپذیرفته نگردید و این فراز فرود آمد

و طبری در تفسیر خود ۳۱:۱۱ از زبان عطیه آورده است که چون برانگیخته خدا (ص) به مکه آمد کنار آرامگاه مادرش‌ایستاد و به امید آن که به او دستوری‌داده شود تابرای وی آمرزش بخواهد چندان آن جا ایستاد تا آفتاب آن جا را گرم کرد و سرانجام این فراز فرود آمد ": پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد...-

[صفحه ۲۱]

تا: ابراهیم- از او (پدرش)- بیزاری جست ".

و زمخشری در کشاف ۴۹:۲ گزارش‌فرود آمدن آیه و گوشه زدن آن به ابوطالب را یاد کرده و آن گاه گزارش بالا را نیز که در روشنگری فرود آمدن‌آن است یاد کرده و به دنبال آن می نویسد: این دومی درست تر است زیرا ابوطالب پیش از کوچیدن پیامبر به مکه درگذشت و آن گاه این آیه، از بازپسین فرازهائی است که در مدینه فرود آمد.

و قسطلانی در ارشاد الساری ۲۷۰:۷ می نویسد: روشن شده که‌پیامبر (ص) چون عمره به جا آورد به‌نزد آرامگاه مادرش شد و از پروردگارش‌دستوری خواست تا برای وی آمرزش بخواهد پس این آیه فرود آمد که این گزارش را نیز حاکم و ابن ابی حاتم اززبان ابن مسعود و طبرانی از زبان ابن‌عباس بازگو کرده و خود نشانه ای است بر این که فراز یاد شده پس از درگذشت ابوطالب فرود آمد و بنیاد کار را نیزبر این باید گذاشت که یک فراز، دوبار فرود نمی آید، مگر گواه جداگانه ای بر این داشته باشیم.

امینی گوید: مگر برانگیخته خدا (ص) در روز تبوک آن هم پس از فرود آمدن آن همه فرازها که در ص ۱۵ تا ۱۸ آوردیم هنوز نمی دانست که او و گروندگان به وی نمی توانند برای بت پرستان آمرزش بخواهند و میانجیگری کنند؟ پس چگونه‌آمده و از پروردگارش دستوری می خواهد که برای مادرش آمرزش بخواهد و میانجی گری کند؟ آیاگمان می کرده که‌مادرش جدا از دیگر آدمیان به شمار می‌آید؟ یا این گزارش را ساخته اند تا آبروی پیامبر پاک را بریزند و دامن پاکیزه مادر پاکش را به آلایش بت پرستی، چرکین نشان دهند؟

گزارش دیگر همان است که طبری در تفسیر خود ۳۱:۱۱ از زبان قتاده آورده است که گفت: برای ما چنین یاد کردند که مردانی از یاران پیامبر (ص) گفتند: ای پیامبر خدا برخی از پدران ما بوده اند که با پناه خواهان و همسایگان نیکوئی نموده و پیوند خویشاوندی را استوار داشته گرفتاران را می رهانیدند و

[صفحه ۲۲]

آن چه برگردن می گرفتند به انجام می رساندند آیا برای ایشان نیز آمرزش نخواهیم؟ پیامبر (ص) گفت به خدا سوگند همان گونه که ابراهیم برای پدرش آمرزش می خواست من نیز برای پدرم آمرزش می خواهم پس خداوند نخست این فراز را فرو فرستاد": پیامبر وگروندگان به او را نمی رسد "... و سپس نیز انگیزه ابراهیم (ص) را درآن کار باز نمود و گفت ": آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود...- تااین فراز- از پدر بیزاری جست ".

و طبری از زبان عطیه عوفی و او از ابن عباس آورده است که پیامبر (ص) خواست برای پدرش آمرزش بخواهد و خداوند او را از این کار بادستوری به این گونه بازداشت:

"پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان آمرزش بخواهند "...و او گفت: پس ابراهیم که برای پدرش آمرزش خواست؟ پس این فراز فرودآمد ": و آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر برای وعده ای که به او داده بود"... الدرالمنثور۳:۲۸۳.

و از این دو گزارش نیز به روشنی برمی آید که فرود آمدن آن فراز گرامی درباره‌ی پدرش و پدران کسانی از یارانش بوده نه درباره‌ی عمو و مادرش.

گزارش دیگر را نیز طبری در تفسیر خود ۱۱:۳۳ آورده و می نویسد: دیگران گفته اند که خواست خداوند از آمرزش خواهی در این فراز، همان نماز گزاردن بر مرده کسی است سپس از زبان مثنی و او از عطاء ابن ابی رباح‌آورده که پیامبر گفت من نماز گزاردن بر هیچ یک از مردمی را که بر این قبله اند رها نمی کنم- هر چند زنی حبشی باشد که با روسبی گری آبستن‌شود- زیرا من نشنیدم که خداوند مرا از نماز بر کسی باز دارد مگر بر بت پرستان و این دستور او نیز همان جا است که می گوید: پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که آمرزش بخواهند برای (یا نماز بگزارند بر) بت پرستان.

و این روشنگری نیز، اگر درست باشد ناسازگار خواهد بود با همه آن

[صفحه ۲۳]

گزارش های گذشته زیرا از همه آن ها برمی آید که خداوند در آن فراز دستور به خودداری از آمرزش خواهی می دهد و خواست وی همان است که از نمای بیرونی واژه ها به دست می آید.

بگذریم، خود همین آشفتگی ها و ناسازگاری ها که میان این گزارش ها و گزارش بخاری هست از ارزش همه آن ها می کاهد و بازوی همه را سست می کند پس نباید گزارش هائی از این دست را زمینه گفتگو گردانید آن هم در جائی که می خواهیم مسلمان نیکوکاری را از مرز آئین بیرون بشماریم و کسی را که در راه کیش ما همه گونه جانفشانی نموده از چار دیوار آن به در کنیم.

۵- از گزارش بخاری چنان برمی آید که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در هنگام مرگ‌ابوطالب فرود آمده و از نمای بیرونی آن چه اسحاق بن بشر و ابن عساکر آورده اند نیز همین را در می یابیم چه آنان از زبان حسن گزارش کرده اند که چون ابوطالب درگذشت پیامبر (ص) گفت ابراهیم برای پدر بت پرستش آمرزش‌خواست و من نیز برای عمویم چندان آمرزش می خواهم تا دستوری در این باره به من رسد پس خداونداین فراز رافرو فرستاد: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که برای بت پرستان (و از آن میان نیز ابوطالب) آمرزش بخواهند. پس این دستور بر پیامبر (ص) گران آمد و خداوند به پیامبرش (ص) گفت: آمرزش خواهی ابراهیم برای پدرش نیز هیچ نبود مگر برای وعده ای که به او داده بود. الدر المنثور ۳:۲۸۳ و آن گاه این گزارش، ناسازگار است با آن چه ابن سعد و ابن عساکر اززبان علی آورده اند که گفت: برانگیخته خدا (ص) را از مرگ ابوطالب آگاه کردم و او بگریست و گفت ": برو او را بشوی و جامه مرگ بپوشان و در خاك پنهان کن خدا او را بیامرزد و بر او مهربانی نماید "من چنین کردم و برانگیخته خدا (ص) چندین روز برای او آمرزش می خواست و از خانه اش بیرون نمی شد تا جبرئیل این فراز را فرود آورد ": پیامبر و گروندگان به وی را نمی رسد که"...

[صفحه ۲۴]

و شاید این نمای برونی، همان باشد که ابن سعد و ابوالشیخ وابن عساکر از زبان سفیان بن عیینه آورده اند که عمر گفت چون

ابوطالب درگذشت برانگیخته خدا (ص) به وی گفت: خدا تو را بیامرزد و بر تو مهربانی‌نماید همچنان برای تو آمرزش خواهم خواست تا خدا مرا از این کار باز دارد پس مسلمانان، آغاز کردند به آمرزش خواستن برای مردگانشان که بر کیش بت پرستی مرده بودند پس خداوند این فراز را فرو فرستاد: پیامبر و گروندگان به او را نمی رسد که آمرزش بخواهند برای بت پرستان. الدر المنثور ۲۸۳:۳

با این همه- چنان چه در ص ۱۴ گذشت- توده مسلمان همداستان‌اند که سوره برائت- که این فراز ارجمند را در خود دارد- بازپسین بخشی است که از قرآن و پس از افتادن مکه به دست مسلمانان فرود آمده به این گونه که برانگیخته خدا ابوبکر رافرستاده سوره را نیز به او داد تا آن‌را بر مردم مکه بخواند سپس با دستور دیگری که از خدای پاک به او رسید این‌کار را از او پس گرفت و سرور ما فرمانروای گروندگان را به این کار برگماشت و گفت: جز من یا مردی از من هیچکس نباید آن را برساند و در گزارشی درست که آن را از چند راه در ص ۲۰ آوردیم آمده است که دستور به خودداری از آمرزش خواهی در سال نهم وپس از بازگشت برانگیخته خدا (ص) ازنبرد تبوک، فرود آمده پس با همه این‌زمینه ها چگونه می توان فرود آمدن آن را در هنگام درگذشت ابوطالب یا چند روز پس از آن دانست؟ و آن چه را بخاری و همانندان او در گزارش یاوه ها آورده اند کجا می تواند درست باشد؟

۶- ساختمان و پرداخت این فراز ارجمند که درباره آمرزش خواهی است به‌جای آن که آشکارا دستور به خودداری از این کار بدهد نادرستی چنین کاری را می رساند پس نشان نمی دهد که برانگیخته خدا (ص) به این کار دست زده و سپس دستوری به خودداری به وی رسیده و تنها هنگامی آمرزش خواهی او با

[صفحه ۲۵]

پرداخت آن فراز هماهنگ می شود که این کار را با مسلمان شمردن عمویش به انجام رسانده و چون در میان کسانی که آن جا بودند برخی شان این ویژگی ابوطالب را از نمای بیرون زندگی او- که با قریش سازگار می نمود- در نیافته بودند ازاین روی آمرزش خواهی پیامبر را به گفتگو نهاده یا آن را دست افزاری برای آن گردانیدند که برای بت پرستان آمرزش بخواهند چنان چه بسا هنگام نیزکار ابراهیم (ع) را در این پشتوانه‌خود گرفتند و آن گاه خداوند پاک آن فراز و فراز پس از آن را فرستاد که هم پیامبر (ص) را از کار نادرست برکنار بشمارد و هم انگیزه ابراهیم (ع) را نیز در آن کار بازگو کند و کم‌و بیش بنماید که آن کس که پیامبر (ص) برای اوآمرزش خواست، به گونه ای که ایشان می پندارند بت پرست نبود و پایگاه پیامبری ازآمرزش خواهی برای بت پرستان سرباز می زند، پس همان سرزدن این کار از وی (ص) نشانه ای بس روشنگر است که ابوطالب بت پرست نبوده چنان چه یگانه مردان توده نیز این را دریافتند و در آمرزش خواهی برای پدران بت پرست خویش کار پیامبر (ص) را دستاویز نگردانیدند و برای گفتگو در این زمینه کار ابراهیم (ع) را پشتوانه گرفتند و بس چنان که درگزارشی درست از سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) گذشت که گفت شنیدم مردی برای پدر و مادر بت پرستش آمرزش‌می خواست گفتم: برای پدر و مادر بت پرستت آمرزش می خواهی؟ گفت مگر ابراهیم چنین نکرد.۰۰ تا پایان گزارش برگردید به ص ۱۸ و ۱۹

و اگر این مرد ابوطالب را بت پرست می شمرد، برای درست نمودن کار خود، آمرزش خواهی پیامبر اسلام برای ابوطالب را- که بر هیچ کس پوشیده نبود- بهتر می توانست پشتوانه گرداند تا آمرزش خواهی ابراهیم را برای پدرش با آن که‌چنان نکرد و گفتگو را در همان مرز بسنده شمرد.

۷- ما گرفتیم که گزارش‌بخاری درست و پذیرفتنی است و این را هم ندیده می گیریم- که چنان چه در ج ۱۴ ص ۳۱۸ و ۳۱۹ از

برگردان پارسی گذشت- به گواهی

[صفحه ۲۶]

عباس، ابوطالب به یگانگی خدا و برانگیختگی محمد گواهی داده و برانگیخته خدا (ص) گفته: ای عمو ستایش خدای را که تو را راه نمود و نیز این را که از سرورمان فرمانروای گروندگان آوردیم که ابوطالب نمرد تا برانگیخته خدا رااز خویش خرسند گردانید و نیز این را که دیدیم پیامبر گفت: برای ابوطالب امید همه گونه نیکوئی از پروردگارم دارم. و نیز سفارش ابوطالب را در هنگام مرگ به قریش و به فرزندان عبدالمطلب که ": از محمد فرمان بریدو او را پیروی کنید و دستورش را بپذیرید زیرا رستگاری و راه یافتگی در آن است و او در میان قرشیان، درستکار خوانده می شود و در میان تازیان راست رو.۰۰ " و نیز آن همه سروده ها و دیگر گفته های او در این باره که آشکارا گرایش هایش را می نماید، آری با چشم پوشی از همه این ها باز هم پذیرفته نیست که ابوطالب (ع) در باز پسین دم های زندگی با گفتن این که ": من بر کیش عبدالمطلب‌هستم " از گرویدن به آئین راستین سرباز زده باشد زیرا بی هیچ گفتگو عبدالمطلب اندیشه اش را بر بنیادی درست و بر همان کیش خدائی نهاده بود که پروردگار جهانیان در آن روزگار برای مردم پسندیده داشت. آغاز و انجام هستی را به گونه ای درست پذیرفته و کار برانگیختگی را که فروغ‌آن بر چهره خودش تافته و دارنده و تاباننده آن در پشت خودش جای گرفته بود می شناخت و شهرستانی را در پیرامون سرور ما عبدالمطلب سخنی است که پاره ای از آن را در ج ۱۴ ص ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۹۲ از برگردان پارسی یاد کردیم بنگرید به ملل و نحل او و به نگاشته های سیوطی درباره پدران پیامبر (ص) تا چگونگی را به روشنی دریابی پس سخن ابوطالب (ع) که ": من بر کیش عبدالمطلب هستم " به روشنی‌می رساند که او همه آن بنیادهای اندیشه را به گردن گرفته- گذشته از آن همه گفته های پیاپی او که تا بازپسین دم های زندگی اش درستی آموزش‌های محمد را آشکارا می رسانید.

[صفحه ۲۷]

۸- یک نگاه به دوم فرازی که دست آویز اینان شده ": تو نمی توانی هر که را دوست داری راه بنمائی و این خدا است که هر که را خواهد راه‌می نماید ". پاره ای از همان زمینه ها که تا این جا استوار ساختیم به روشنی می رساند که دست آویز گرفتن آن‌برای نامسلمان شمردن سرور مکیان (ع)- چنان چه کرده اند- نادرست و بیهوده است اکنون با من بیائید تا به‌ویژه در فراز دوم و در آن چه تنها درپیرامون آن رسیده بنگریم: پس نخست می گوئیم: جای این فراز در میان چندفراز دیگر است که فرازهای گذشته اش منش و ویژگی گروندگان به این آئین راباز می نماید و در فرازهای پس از آن نیز خدای پاک کسانی را یاد می کند که‌از گرویدن سرباز می زنند از بیم آن که از مکه پرشکوه ربوده شوند پس ساختمان و پرداخت این فرازها هنگامی هماهنگ می شود که خدای پاک بخواهد- با این فراز- راه یافتن ایشان تنها فرآورده آن نبود که پیامبر (ص) ایشان را خواند و انگیزه راستین این کار خواسته خدای پاک بوده- آن هم به‌گونه ای که کار به انتساب به شکلی ازتوفیق نیانجامد- چنان که اگر گفتیم خدای پاک کسی را گمراه گردانیده این نیز با به خود واگذاردن او شدنی تواند بود. هر چند پیامبر (ص) برای رساندن آموزش ها میانجی گری نموده: پس اگر روی بگردانید بر او است آن چه برگردن وی نهاده شده و بر شما است آن چه برگردن شما نهاده شده و اگر از او فرمان برید راه می یابیدو جز رسانیدن آشکار پیام بر پیامگذارچیزی نیست و در نامه فرزانه خدا است که: جز این نیست که به من دستور دادهشده تا پروردگارر همین شهری را پرستم‌که آن را (بزرگ و برای نبرد) نارواشمرد و همه چیز او راست، و من دستورگرفته ام

که از مسلمانان باشم و قرآن بخوانم، پس هر که راه یافت برای‌خویش راه یافته و هر که به گمراهی افتاد جز این نیست که من از بیم دهندگانم

[صفحه ۲۸]

و بس به همان گونه که اهریمن نفرین زده برای گنهکاران، رفتار ایشان را می آراید۰آیا هر چند اهریمن ایشان را به سوی آتشی سوزان بخواند و اهریمن برای ایشان رفتارشان را آراسته بنماید و از راه راست رو گردانشان سازد اهریمن‌بر آنان چیره شده و یاد خدا را از یاد ایشان برده به راستی کسانی که پس‌از آشکار شدن راه راست به پشت برگردنداهریمن ایشان را گمراه نمود و در گمراهی، پایدار ساخت و عقیلی وابن عدی و ابن مردویه و دیلمی و ابن عساکر و ابن نجار آورده اند که عمر پسر خطاب (ض) گفت برانگیخته خدا (ص) گفت: من برای خواندن مردم و رساندن پیام به ایشان برانگیخته شده ام و راه یافتن ایشان به هیچ روی با من نیست و اهریمن نیز برای آراستن (کارهای بد) آفریده شده و گمراه شدن ایشان به هیچ روی با او نیست.

پس این فراز ارجمند- همچون دیگر فرازهائی که نیز در قرزانه نامه خدا آمده- کار راهنمائی و گمراهی را یک سره در دست خدای پاک می داند چنان که‌آفریدگار برتر از پندار گوید:

۱- راهنمائی آنان بر تو نیست و این خداوند است که هر که را خواهد راه می‌نماید بقره ۲۷۲

۲- اگر به راهنمائی ایشان چشم دوخته ای پس خداوند آن که را گمراه کرده راه نمی نماید نحل ۳۷

۳- آیا تو کران را می شنوانی؟ یا کوران را و آن را که در گمراهی

[صفحه ۲۹]

آشکار است راه می نمائی؟ زخرف ۴۰

۴- تو کوران را از گمراهی خویش راهنما نتوانی بود نمل ۸۱

۵- آیا می خواهید آن که را خدا گمراه ساخته راه بنمائید؟ نساء ۸۸

۶- آیاتو کوران را راه می نمائی هر چند ایشان نابینا باشند یونس ۴۳

۷- هر که را خدای راه بنماید راه یافته استو هر که را او گمراه سازد برای خویش سرپرست و راهنمائی نیابد کهف ۱۷

۸- به راستی خداوند هر که را خواهد گمراه می نماید و هر که باز آید او را به سوی خویش راه می نماید رعد ۲۷

۹- خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌نماید و هر که را بخواهد راه می نماید و او گرامی و فرزانه است ابراهیم ۴

۱۰- ولی گمراه می کند هر که را بخواهد و راه می نماید هر که را بخواهد نحل ۹۳

و فرازهای بسیاری که همگی، کار راهنمائی و گمراهی رابه دست خدای برتر از پندار می داند آن هم به گونه ای که با گزینش بندگان‌در این میانه ناسازگار نیست و از همین روی است که در فرازهائی دیگر نیز آن دو را به خواست و به دست خود ایشان می داند چنان که خدای برتر از پندار گوید:

۱- هر کس راه یافت به سود خود راه می یابد و هر که گمراه شد به زیان خویش گمراه می شود. یونس ۱۰۸، الزمر ۴۱

۲- و بگو حق از سوی پروردگار شما است هر که خواهد بگرود و هر که خواهد آنرا نشناخته بگیرد. کهف ۲۹

۳- آن نیست مگر یادآوری برای‌جهانیان برای هر کس از شما که بخواهدبر راه راست باشد تکویر ۲۸

۴- هر کس‌راه یافت تنها برای خود راه می یابد و هر که گمراه شد تنها

[صفحه ۳۰]

به زیان خود گمراه می شود اسراء ۱۵
۵- هر کس راه یافت تنها برای خود راه می یابد و هر که گمراه شد، من، تنها از بیم دهندگانم نمل ۹۲
۶- آنان اند کسانی که گمراهی را به راه راست خریدند و سوداگری شان سودی نکردبقره ۱۶
۷- گروهی راه یافتند و گروهی نیز گمراهی برایشان راست آمد.اعراف.۸ ۳- پروردگار من داناتر است‌به آن کسی که راهنمائی آورده و آن که‌در گمراهی آشکار است. قصص ۸۵
۹- اگر نکوکاری کنید با خود نیکوئی کرده‌اید و اگر بدی کنید نیز برای خود کرده اید. اسراء ۷
۱۰- پس اگر اسلام آوردند راه یافتند و اگر روی بگرداندند بر تو رساندن پیام است و بس. آل عمران.۲
و فرازهای دیگر که البته میان این دو دسته فرازهای ارجمند هیچ گونه ناسازگاری نیست زیرابا زمینه هائی که چیدیم و با آن چه در این باره ها روشن شده یک کار را هم‌می توان از انجام دهنده و برگزیننده آن دانست و هم از برانگیزاننده وی.
پس آن فراز از سخن خداوند نیز که درباره ابوطالب فرود آورده اند از همان فرازهای دسته نخست است و خود پس‌از فرازهائی آمده که به گفتگو درباره گروندگان به این آئین می پردازد تا همان را برساند که از مانند‌ه های آن می توان دریافت و تا روشن کند که راه‌یافتگان یاد شده- به شیوه دیگران- بایستی راهنمائی ایشان را از خدای پاک دانست، پس آن فراز هیچ پیوندی به آدمی ویژه- ابوطالب باشد یادگیری- ندارد. و اگر با این گروه همراهی بنمائیم و بپذیریم که میان ابوطالب (ع) باآن، پیوندی هست باید بگوئیم که چنان چه از فرازهای پیشین آن برمی آید گرویدن اوبه این آئین را بهتر می رساند تا باور نداشتن او را. و به این

[صفحه ۳۱]

گونه است که باید به روشنگری این فراز پرداخت و از گفته های ناچیزی که‌در پیرامون آن رسیده- که پاره ای گذشت و پاره ای بیاید- پروا ننمود.
تازه هیچ یک از گزارش هائی که به تنهائی در این باره رسیده زنجیره پیوسته ای ندارد زیرا یکی از آن گزارش عبد بن حمید و مسلم و ترمذی و دیگران است که بر بنیاد آن ابوهریره (ض) گفته: چون هنگام مرگ ابوطالب رسید برانگیخته خدا (ص) گفت: ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به یاری آن در روز رستاخیز درآستان خداوند به سود تو گواهی دهم او گفت اگر نه این بود که قرشیان مراسرزنش می کنند و می گویند این کار راتنها از بی تابی بر مرگ نموده البته با انجام آن، دیده تو را روشن می ساختم پس خداوند این فراز را فرو فرستاد: به راستی تو نمی توانی هر که را دوست داشتی راه بنمائی، تا پایان
چگونه بوهریره چنین گزارشی را بازگو می کند با آن که او در روز درگذشت ابوطالب گدای ستیزه گری بود ازتیره دوس در میان نامسلمانان یمن، که با پافشاری از مردم گدائی می کرد وتهیدستی از همه سوی او را در زیر بال‌گرفته بود و همه بی چون و چرا همداستان اند که او مسلمان نشد مگر هفت سال پس از کوچیدن فرخنده پیامبر به مدینه و در همان سالی که جنگ خیبرروی داد.
بر این بنیاد پس او به هنگام درگذشت ابوطالب کجا بوده است تاگفتگوهائی را که آن روز درگرفته گزارش کند؟ و تازه اگر خود او را دروغ گو ندانیم، بر ما روشن نیست که‌این گزارش را از که گرفته زیرا خود او نام وی را نبرده. هر چند ابوهریره در بسیاری از

جاها کاستی های گزارش هارا پنهان می داشته و خودچیزها گزارش کرده که از آن چه آشکارابر زبان آورده- یا از پرداخت گفتارش- برمی آید که خود، آن را دیده و بااین همه روشن شده که او خود آن را ندیده، و هر که بخواهد در

[صفحه ۳۲]

این باره و در زمینه های دیگر از کار ابوهریره سر در بیارد بنگرد به نامه " ابو هریره " از سرور اصلاح‌جوی ما روشنگر بزرگوار آئین خدا سید عبدالحسین شرف الدین عاملی- که در این باره به گرد آوری برخاسته و چیزی‌را فرو نگذاشته.

گزارش دیگر را ابن مردویه و دیگران از زبان ابوسهل سری بن سهل- با زنجیره او ازعبدالقدوس واو از ابوصالح و او از ابن عباس- بازگو کرده اند که این فراز " تو نمی‌توانی هر که را دوست داشتی راه بنمائی "... درباره ابوطالب فرود آمد زیرا پیامبر (ص) پافشاری می نمود که وی مسلمان شود و او نمی پذیرفت پس خداوند این فراز را فرو فرستاد " تو نمی توانی "... تا پایان گزارش این ابوسهل سری به گونه ای که هنگامی شناساندن انبوهی از دروغگویان- در ج ۵ ص ۲۳۱ چاپ دوم روشن کردیم یکی از دروغگویان گزارش آفرین است که به گزارش دزدی شناخته شده و عبدالقدوس ابو سعید دمشقی نیز به گونه ای که در ص ۲۳۸ از ج ۵ چاپ دوم گذشت یکی از دروغگویان است.

و تازه از نمای این گزارش نیز مانند گزارش پیشین برمی آید که گزارشگر نخستین آن- پسر عباس- داستان یاد شده را به چشم خود دیده و گفتگوها رابه گوش خویش شنیده با آن که وی بر بنیاد گزارش استوارتر- چنان که ابن حجر در اصابه ۲:۳۳۱ می نویسد- سه سال‌پیش از کوچیدن پیامبر به مدینه زاده شد پس وی به هنگام درگذشت عمویش ابوطالب کودک شیرخواری چسبیده به پستان مادرش بوده و او را نمی رسیده که در آن انجمن باشد و آن چه را بوده گزارش کند.

و اگر هم راست باشد که او چنین گزارشی را بازگو کرده- و کجا می تواند راست باشد؟- پس ابن عباس نیز آن چه را گفته از زبان دیگری بازگو کرده که وی را نمی شناسیم و شاید هم چون سخن وی شایسته پشتگرمی نبوده بازگوگران بدی ها نام او را از زنجیره انداخته اند، چنان که بسیاری از نگارندگان، نام ابوسهل‌سری و عبدالقدوس و همانندانشان را اززنجیره های این دروغ ها انداخته اند تا سستی آن را پوشیده بدارند.

[صفحه ۳۳]

و سخن استوار این که دانشور مسلمانان- ابن عباس- چنان سخنی که سراسر رسوائی است بر زبان نمی آرد و اگر هم درباره انجمن آن روز، از زبان کسی چیزی می گفت باور پذیرتر آن‌است که سخن پدرش را بازگو کرده باشد که شنید ابوطالب در دم مرگ دو فرازی را که گواهی دادن به آن نشانه مسلمانی است بر زبان آورد. یا سخن عمو زاده پاکش برانگیخته خدا (ص) را که نیز آوردیم یا سخن عموزاده پاکش فرمانروای گروندگان را مگر این پسر عباس همان نیست که- چنان چه در ج ۱۴ ص ۲۹۵ از برگردان پارسی گذشت- روشن شده که گفت: ابوطالب به برانگیخته خدا (ص) گفت: سرور من برخیز و هر چه دوست داری بگوی و پیام پروردگارت را برسان که تو راست گوئی و سخنت راست شمرده می شود.

گزارش دیگر را نیز همان دروغگوی یاد شده- ابوسهل سری- آورده است آن هم از زبان دروغگوی دیگری که نیز یادش رفت- عبدالقدوس- و او از نافع، که پسرعمر گفت: این فراز ": تو نمی توانی‌هر که را دوست می داری راه بنمائی "... در دم مرگ ابوطالب و درباره اوفرود آمد زیرا پیامبر (ص) بالای سرش بود و می گفت ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به

یاری‌آن در روز رستاخیز به سود تو میانجی گری نمایم و ابوطالب گفت مبادا پس ازمن زنان قریش مراسرزنش کنند که هنگام‌مرگ، ناتوانی نموده ام. پس خدای برتر از پندار این فراز را فرو فرستاد ": تو نمی توانی هر که را دوست داشتی راه بنمائی". تا پایان

گمان نمی کنم پسر عمر در بازگو گری این گزارش، لاف آن را زده باشد که خود در آن انجمن بوده و البته نمی تواند چنان لافی هم بزند زیرا که او در آن هنگام نزدیک به هفت سال داشته و در سال سوم پس از برانگیخته شدن پیامبر زاده شده و روشن است که کسی در آن گام از زندگی را به چنان انجمن‌پرشگوهی راه نمی دهند که در آن، سرور مکیان را جامه مرگ پوشانده اند و پیامبر

[صفحه ۳۴]

بزرگواری ها سرپرستی کارش را بگردن گرفته و بزرگان قریش نیز دوشادوش نشسته اند،پس پسر عمر ناگزیر باید گزارش آن جارا از زبان کسی دیگر بازگو کرده باشدکه وی آن جا بوده و از گفتگوها آگاه شده و آن کس نیز یا باید فرزند آن درگذشته باشد که سرور ما فرمانروای گروندگان است و آن چه روشن شده و از زبان وی رسیده نیز در ج ۱۴ گذشت، و دیگر فرزندان او- طالب، عقیل و جعفر- نیز در این باره کوچکترین سخنی نگفته اند، یا باید برادر آن درگذشته باشد که آن چه را به درستی باید از زبان وی دانست در ج ۱۴ گذشت یا باید برادرزاده او- بزرگ ترین پیامبران (ص) باشد که سخنان او را نیز آوردیم ۰ پس پسر عمر آن گزارش رااز که گفته و چرا نام او را انداخته؟ و چرا- در یکی از دو گزارشی که اززبان وی آمده- ابوجهل را باابوطالب انباز گردانیده؟ با آن که هیچ کس جزاو چنین کاری نکرده آیا در میان بازگوگران سخن او کسی هست که بتوان گفت همه این ها را ساخته و بر وی بسته؟ گمان نیکو بدار و گزارش را مپرس!

آن گاه این ها را بگذار روی گزارش هائی که در پیرامون فرود آمدن این فراز- آورده و از مجاهد و قتاده‌دانسته اند زیرا پشتوانه سخنان آن دونیز یا همین گزارش ها است یا آن ها را از زبان کسانی ناشناس شنیده اند پس گزارش هائی به این گونه و بی زنجیره پیوسته نمی تواند دست افزار کاری سهمناک گردد مانند بیرون بردن ابوطالب از مرز آئین، آن هم پس از آن که داور ارجمند با آوای خویشتن‌بستگی او را به کیش راستین نمایان ساخته و او خود در راه آن با پشتوانه‌ای نیرومند به جانفشانی و پاسداری برخاسته است.

نمونه ای از روشنگری سخن خداوند به گونه ای خودسرانه و لاف پرگزاف و بی پشتوانه را نیز می توان در گفتاری یافت، که بی هیچ زنجیره پیوسته ای از زبان قتاده و هم شیوه های او بازگو کرده، و آن فراز از سخن خداوند را میان ابوطالب

[صفحه ۳۵]

و برادرش عباس بخش نموده اند، آغاز آن را درباره ابوطالب و دنباله اش را درباره عباس دانسته اند، همان عباس که- چنان چه‌توده نگارندگان پذیرفته اند- سال هاپس از فرود آمدن این فراز مسلمان شد!

و پس از این ها می توان هم ارزش سخن زجاج را دریافت که ": همه مسلمانان بر آن رفته اند که این فراز درباره ابوطالب فرود آمده " و هم ارج و بهای‌دنباله آن را که قرطبی نگاشته ": درست آن است که گفته شود: توده روشنگران نامه خدا همداستانند که این‌فراز درباره ابوطالب فرود آمده "

بنگر که چگونه بر خداوند دروغ می بندند و همین گناه آشکار برایشان بس است (نساء ۵۰)

[صفحه ۳۶]

داستان آبکینه

این جا دیگر همه تیرهائی که این گروه در تیردان کینه خود داشته ودر خرجین دشمنی هاشان اندوخته و به سوی ابوطالب می افکندند به پایان می رسد که همه آن ها را آورده و پنبه اش‌را زدیم و دیگر چیزی برایشان نمانده است مگر داستان آبکینه و هوچی گری هاو گرد و خاک هائی که دشمنان ابوطالب در پیرامون آن به راه انداختنه اند واینک بازگو می کنیم.

بخاری و مسلم از زبان سفیان ثوری- و او از عبدالمطلب پسر عمیر و او از عبدالله پسر حارث- آورده اند که عباس پسر عبدالمطلب گفت پیامبر (ص) را گفتم: عمویت که پاسداری تو را به گردن گرفت و برای تو به خشم می آمد تو چه نیازی از او برآوردی؟ گفت او در آبکینه ای از آتش است و اگر من نبودم‌در پائین ترین جای های دوزخ می بود.

و به گزارش دیگر: گفتم ای برانگیخته‌خدا راستی که ابوطالب تو را یاری و نگهبانی می نمود. آیا این کارهایش سودی برای او دارد گفت آری او را یافتم که در دل آتشی سخت بود پس او رابه سوی آبکینه ای بیرون فرستادم.

و این هم گزارش لیث است- اززبان ابن الهاد و او از عبدالله پسر خباب و اواز ابو سعید- که: چون در نزد پیامبر (ص) ابوطالب را یاد کردند گفت شاید که روز رستاخیز میانجی گری من به او سود رساند و او را در آبکینه‌ای از آتش بنهند که تا استخوان پشت پای او می رسد ومغز او را به جوش می آرد.

و در صحیح بخاری از زبان عبدالعزیز پسر محمد داراوردی و او از یزید

[صفحه ۳۷]

پسر الهاد مانند همین گزارش آمده جز ایین که آن جا می‌خوانیم... ": پوسته ای را که مغز وی در آن است به جوش می آرد ".

برگردید به صحیح بخاری در بخش های برتری ها (ابواب المناقب) بخش سرگذشت ابو طالب ج ۶ ص ۳۳ و ۳۴ و در کتاب الادب بخش نام سرپوشیده بت پرست(باب کنیه المشرک) و به صحیح مسلم کتاب الایمان (نامه گروش) و به طبقات ابن سعد ۱۰۶:۱ چاپ مصر و مسند احمد ۲۰۶:۱ و ۲۰۷ و عیون الاثر ۱۳۲:۱و تاریخ ابن کثیر، ۱۲۵:۳

امینی گوید: ما در زنجیره این گزارش ها نه برای‌بودن سفیان ثوری بگو مگو می کنیم- که چنان چه در بررسی آیه نخست گذشت کاستی گزارش ها را پنهان می داشته و از زبان دروغگویان گزارش می نوشته- و نه برای بودن عبدالملک پسر عمیر لخمی کوفی که زندگی اش دراز شد و نیروی یادآوری اش تباه گردید که ابو حاتم گفته او را از پاسداران (حافظان) نتوان شمرد چرا که نیروی یادآوری اش دگرگونه شد و احمد گفته در کار بازگوگری ناتوان است و می لغزد و ابن‌معین گفته: گزارش ها را درهم بر هم و آشفته می سازد و ابن خراش گفته: شعبه او را پسندیده نمی داشت و کوسج آورده است که احمد او را در کار گزارشگری بسیار ناتوان و سست می شمرد.

و بودن عبدالعزیز دراوردی را نیز در زنجیره این گزارش ها دست افزار خرده گیری نمی گردانیم که به گفته احمد پسر حنبل " چون از بر گزارشی بازگو کند بی پایه است و ارزشی ندارد و اگر از نگاشته خود بازگو کند آری.و چون به بازگوگری گزارش ها

پردازد یاوه سرائی ها می نماید " و ابو حاتم گفته: سخن او را پشتوانه نتوان گردانید و ابوزرعه گفته نیروی یادآوری اش بد بود. به همین گونه درناسازگاری رنگ های خود این گزارش- که از چند

[صفحه ۳۸]

راه رسیده- چون و چرا نمی کنیم که آن جا که می گوید ": شاید روز رستاخیز میانجی گری‌من برای او سودمند افتد " می رساند که او تا روز رستاخیز باید چشم به راه بماند و آن هنگام نه صد در صد بلکه- چنان که از واژه " شاید، " برمی آید- کم و بیش امید این هست که‌او را به آبکینه بیافکنند و آن گاه آن جا که می گوید ": او را در دل آتشی سخت یافتم و به سوی آبکینه ای بیرونش فرستادم " آشکارا می رساند که‌پیش از به زبان آوردن این سخن میانجی گری به سود وی پذیرفته گردیده و او را به آبکینه برده اند.

از این ها گذشته ما در این جا یک سخن داریم و آن این که برانگیخته خدا (ص) به هنگام درگذشت ابوطالب، میانجی گری خود به سود وی را بسته به آن دانست که وی به یگانگی خدا گواهی دهد. زیرا پیامبر گفت: ای عمو بگو هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست تا به یاری‌این فراز در روز رستاخیز میانجی گری ام را به سود تو روا بشمارم و این دستور تنها برای این جا نیست و در همه جا میانجی گری به سود کسی بسته به این است که او گواهی به یگانگی خدا دهد و این سخن را پشتوانه بسیار از گزارش ها هست که پاره ای از آن هارا حافظ منذری در الترغیب و الترهیب ج ۴ ص ۱۵۰ تا ۱۵۸ آورده است و از آن میان گزارشی از زبان عبدالله پسر عمررا بی زنجیره پیوسته آورده که پیامبر گفت: مرا گفتند درخواستی بکن که هر پیامبری درخواست کرده و من درخواستم را گذاشته ام برای روز رستاخیز برای (میانجی گری به سود) شما برای آن کسان که گواهی دهند هیچ خدائی جز خدای یگانه نیست. منذری گوید: این گزارش را احمد با زنجیره ای درست بازگو کرده است.

و نیز این گزارش دیگر از ابوذر- که انجام زنجیره آن به پیامبر پیوسته

[صفحه ۳۹]

که گفت ": به من کار میانجی گری سپرده اند (و سود آن) به کسانی از پیروان‌من که جز خدا چیزی را نپرستند خواهد رسید " که نیز منذری گوید: این گزارش را بزار با زنجیره ای نیکو که از گسیختگی هم تهی نیست آورده است.

و نیز این گزارش دیگر از زبان عوف پسر مالک اشجعی که پیامبر گفت ": میانجی گری من به سود هر مسلمانی است "که نیز گوید: این گزارش را هم طبری- با زنجیره های که یکی از آن میان بسی نیکو است- آورده و هم ابن حبان در صحیح خود- و البته به‌این گونه:

میانجی گری به سود کسی است که‌جز خدا، چیزی را نپرستد.

و نیز این‌گزارش دیگر از زبان انس که پیامبر گفت: خداوند به جبرائیل (ع) فرمودبرو نزد محمد و او را بگو سربردار و بخواه تا به تو داده شود و میانجی گری کن تا خواسته تو پذیرفته آید- تاآنجا که گفت- هر کس از توده تو از آفریدگان خدا که- یک روز از ته دل به راستی- گواهی دهد خدائی جز خدای یگانه نیست و بر این گرایش بمیرد او را نیز در این میان جای بده.

منذری گوید این گزارش را احمد آورده و بازگوگران آن از کسانی اند که سخن ایشان پشتوانه گزارش درست و نگارش درست، شناخته شده.

و نیز این گزارش‌دیگر از ابو هریره که انجام زنجیره آن به پیامبر پیوسته که گفت: میانجی‌گری من برای کسی است که به راستی از ته دل گواهی دهد خدائی جز خدای یگانه‌نیست و محمد برانگیخته او است، دلش سخن زبانش را راست شمارد و زبانش باوردلش را. و این گزارش را، هم احمد بازگو کرده و هم ابن حبان در صحیح خود.

و نیز این گزارش دیگر که در هنگام گفتگو از دومین آیه از زبان‌ابوهریره و ابن عباس آوردیم که پیامبر (ص) پروردگارش را بخواند و دستوری خواست تا برای مادر خویش آمرزش بخواهد و بگذارد که در روز رستاخیز برای او میانجی گری کند و اونپذیرفت.

[صفحه ۴۰]

و سهیلی در الروض الانف ۱۱۳:۱ می نویسد: در گزارش درست آمده است که او (ص) گفت: از پروردگارم دستوری خواستم تا به دیدار آرامگاه مادرم روم پس به من دستوری داد و از وی دستوری خواستم تابرای وی آمرزش بخواهم پس به من دستوری نداد. و در مسند بزار این گزارش را از بریده آورده است که چون او (ص) خواست برای مادرش آمرزش بخواهد جبرئیل به سینه اش کوبید و به‌او گفت: برای کسی که بت پرست بوده آمرزش نخواه. پس او اندوهناک برگشت.

از گزارش های بالا برمی آید گواهی ندادن کسی به یگانگی خدا انگیزه آن می شود که هیچ گونه میانجی گری درباره او پذیرفته نگردد زیرا که خدانشناس، به هیچ روی شایستگی آن راندارد که به سود او میانجی گری کنند و آن گاه میانجی گری برای سبک شدن کیفر او نیز به همین گونه، و خودکاری است که هم بر بنیاد گزارش های گذشته باید از آن خودداری شود، و هم به دستور نامه خدای ارجمند و برتر از پندار، همان جا که می گوید: آنان که کفر ورزیدند برای ایشان است آتش دوزخ نه روزگارشان را به پایان رسانند که بمیرند و نه کیفر ایشان سبک گردد. و به آن گونه است که هر ناسپاس را سزا می دهیم فاطر ۳۶

و نیز آن جا که خدای برتر از پندار گوید: و هنگامی که ستمگران، کیفر را دیدند نه کیفرشان سبک می شود و نه مهلت یابند

و آن جا که می گوید: پیوسته در آن می مانند، نه کیفر ایشان سبک می شود و نه مهلتی می یابند. بقره ۱۶۲، آل عمران ۸۸.

و آن جا که می گوید: آنان که در آتش اند به کارگزاران دوزخ می گویند پروردگار خویش را بخوانید که به اندازه یک روز این کیفر دادن را سبک

[صفحه ۴۱]

گرداند و آنان گویند آیا برانگیختگان شما با نشانه های روشن به نزد شما نیامدند؟ گویند آری، گویند پس بخوانید که خدا خوانی ناسپاسان جز در گمراهی نیست غافر ۴۹ و ۵۰.

و آن جا که می گوید: آنان اند که زندگی این جهان را به جهان دیگر خریدند پس کیفر ایشان سبک نمی شود و ایشان یاری نمی شودن. بقره ۸۶

و آن جا که می گوید: و رها کن آنان را که‌کیش خویش را سرگمی و بازیچه گرفته اند و زندگی این جهان ایشان را فریفته، با خواندن قرآن ایشان را یادآوری کن تا کسی به کارهای خویش، خود را به نابودی نسپارد که او را جز خداوند، میانجی و دوست و سرپرستی نباشد و هرچه خواهد به جای خود دهد از او نگیرند. آنان اند که با کارها و ناسپاسی ها که می نمودند خویش را به نابودی می سپارند ایشان را نوشابه ای‌است از آب جوشان و کیفری دردناک انعام ۷۰.

و آن جا که می گوید: هر کس در گرو آن چه کرده است می ماند مگرراست روان که در بهشت هایند و از تبهکاران می پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کشانید- تا آن جا که گوید-پس میانجی گری میانجیان سودی به ایشان نرساند مدثر ۳۸ تا ۴۸

و آن جا که گوید: ایشان را از آن روز نزدیک بیم ده، همان هنگام که دل ها با فروبردن خشم، نزدیک گلوها رسیده و ستمگران نه دوستی دارند و نه میانجی ای که فرمان وی برده شود غافر ۱۸

و آن جا که می گوید: گنهکاران را تشنه‌به سوی دوزخ می رانیم میانجی گری ای ندارند مگر آن کس که از خدای مهربان پیمانی گرفته باشد. مریم ۸۷

به زبان دستور دانان تازی، استثنای به کار رفته در فراز بالاـ منقطع است و خواست خداوند از پیمان نیز همان گواهی دادن به یگانگی او و ایستادن بر سر

[صفحه ۴۲]

آن به گونه ای شایسته است پس میانجی گری جز برای گروندگان به او پذیرفته نیست.

برگردید به تفسیر قرطبی ۱۵۴:۱۱، تفسیر بیضاوی ۴۸:۲، تفسیر ابن کثیر ۱۳۸:۳، تفسیر خازن ۲۴۳:۳

پس اگر هم گرفتیم که ابوطالب (ع) بر کیش بت پرستی بوده- و پناه به خدا از این سخن- در این هنگام داستان آبکینه‌با همه فرازهائی که از سخن خدا و برانگیخته او آوردیم ناسازگار است، زیرا بر بنیاد آن، پیامبر برای عمویش میانجیگری می کند تا کیفر او سبک شود و در آبکینه جای بگیرد. پس حدیثی را که با نامه خدا و آئین نامه‌روشن پیامبر، ناسازگار باشد باید به‌دور افکند زیرا در گزارشی درست که زنجیره آن را سرانجام به پیامبر پیوسته اند آمده است که: پس از من حدیث ها برای شما افزون می شود پس اگرحدیثی برای شما گزارش کردند آن را بانامه خدای برتر ازپندار روبرو کنید پس هر چه با آن سازگار بود بپذیرید وهر چه ناساز بود نپذیرید

پس نباید گول آن را خورد که داستان آبکینه را بخاری آورده زیرا نگاشته او که " صحیح " خوانده شده خرجین یاوه سرائی ها و گنجینه لغزش ها است که اگر خدای‌برتر از پندار خواهد به هنگام گفتگو از آن، تو را از چگونگی کار- آگاه خواهیم ساخت.

سروده هایی در ستایش ابوطالب

این جا دیگر گفتگو از گروش و گرایش های سرورمان ابوطالب- درودهای خدا بر او- را با سرودی از استاد فقه و فلسفه و اخلاق، مهین پیشوای ما استاد محمد حسین اصفهانی نجفی پایان می دهیم که می گوید:

فروغ راهنمائی در دل عموی پیامبر برگزیده،

در همان هنگام که خیلی پنهان و پوشیده است بسیار آشکار و هویدا است.

[صفحه ۴۳]

گروش و باور درست در دل او است

و چه دلی که پایگاه آن از هر پایگاه برتر است

گروش و باور او، خدای بایسته برای هستی را می نماید

در پایگاه نهان خودو آن گنج پنهان
گروش و باور پنهانی‌او نیز به نام والای خدای ماند
که جزدست پاکان به آن نرسد
گروش و باور اوبه جهان نهان به خودی خداوندی در جهان نهان می ماند،
و او را پرتو افشانی هائی هر چه رسا است در نشانه هایش.
نشانه های او نزد دیده داران
درخشان تر است از خورشید در میان روزروشن
او سرپرست کسی است که مهر نامه پیام آوری و انگشتر پایگاه آن وباز پسین دارنده آن پایگاه است
و خودبا همه نیرویش به پاسداری از او برخاسته
یگانه یاور او در روزگارش بود
و ستون استوار آن در آغاز کارش.
سرور و پشتوانه‌ی خاندانش بود و پیشوای دودمانش
و پناه گاه استوارش در روز سختی
و پوشش نیرومند او در برابر دشمنان
و افسون او در برابر هماوردان.
چیست که ارج و پایگاه او برتر باشد از آن چه
یاسین را همچون افسونی از چشم زخم به دور دارد و طاها را در پناه گیرد؟
در یاری پیامبر والا جایگاه چندان ایستادگی نمود.

[صفحه ۴۴]

تا بنیادهای اسلام‌استوار گردید
در پاسداری از آستان اوبه برترین گونه‌ای تلاش و پیکار نمود
تا کار پیامبر راهنما بالا گرفت
در برابر گزندهای قرشیان ناسپاس با چنان‌دلیری ای نگهبان او بود
که گردنکشان در برابر آن زبون گردیدند
با شکیبائی‌خود به هر درد سر و اندوهی چیرگی یافت
که داستان پناهنده شدن به دره، خود گوشه ای از آن همه اندوه است
وه چه گرامی یاور و پشتیبان و سرپرستی
که برای سرور مردمان می بود
همین سرفرازی برای او بس که ارجمندی سرپرستی نمودن
از دارنده پیام و خواننده به سوی خدا با او بود
زبان رسای او دستایشگری وی

در برابر دشمنانش، از شمشیر بران تر بود
او را از سروده ها و سخنان چندان هست
که جهان را آکنده از روشنائی می نماید
و ما را، هم از باورهای دل او آگاه می سازد
و هم از این که او از سوی پروردگارش بر راه راست بوده
ام القری (مادر دهکده ها مکه) از فروغ او درخشیدن گرفت
و هر فروزشی پرتوی از طور و سرچشمه تابش های او است
چگونه چنین نباشد با آن که او پدر فروغ ها است
جای رخ نمودن خورشیدهاو ماه ها
آغاز هر گوهر درخشنده و پرتو پاش را می نماید
پس چگونه خواهدبود او که خاور خاورها است؟
مهر سپهر بزرگواری و سرفرازی است

[صفحه ۴۵]

و پدر ازنیا خسرو آن تخت بوده
برتری ای از آن او است که از بزرگی به بزرگی رسیده
و آن خود چیزی است کهاز بزرگان برای او مانده
پاکیزه ترین شاخه های درخت ابراهیم
و ماناکه چه ارجمندی ریشه داری دارد
که بایستی آن را ارجمندی ارجمندان از دودمان عدنان دانست
که در دردسرهای روزگار پناه آن به شمار می آمد
او را چنان مایه ای از برتری ها است
که از آسمان های بلند و بام کوشک ها نیزفراتر می رود
و چگونه چنین نباشد؟ با آن که او سرپرست پیامبر برگزیده است
و پدر بازماندگانی فرخنده و راهنما
و پدر جانشین پیامبر و جعفربلند پرواز
که به زندگی‌ام سوگند این‌بالاترین سرفرازی ها است
ریگزار پهناور تازیان از فروغ او پرتو گرفت
نه بگو آسمان از او پرتو گرفت
بزرگ ترین پرتو افکن های آسمان
در کنار فروغ چهره او به ستاره کور می ماند
وچگونه چنین نباشد؟ با آن که از رخسار وی

فروغ خدای برتر و بالاتر ازپندار، برای خاندانش پرتو پاشی می کرد
در مکه ارجمند بر مردمان سروری‌یافت
و با رسیدن به سالاری به هر گونه بزرگواری ای دست یافت
آری باید او را مایه سرفرازی برای شهر ارجمند خدا شمرد
و مایه ارزش یافتن جاهائی از آن، که هنگام دیدار از خانه خدا به کار است
آروزها و امیدها به سوی آستان او روی به خاک می سایند

[صفحه ۴۶]

و کعبه گروش به خداوند، در پناه او می آرامد
با پشتیبانی سروری و شکوه او بود
که خواننده مردمان به راه راست، توانست کار خود را به پایان رساند
اگر او نبود، این کار برای پیامبر برگزیده به انجام نمی رسید
پس او بنیاد کیش آفریدگار است.
چگونه؟ به این سان که سایه خداوندی در میان مردمان (محمد)
در سایه او بود که مردم را به اسلام خواند.
اسلام با پشتیبانی او بود که همه جا بپراکند.
و این ارجمندی ای است که جز به او نرسید.
و پرچم آن با بلند پروازی های او بود که افراشته گردید
و همین برای نمودن پایگاه بلندش بسنده است.
این ها سربلندی هائی است که گردن فرازی با یاری آن بالانشین می گردد
و یادگارهائی است که آن چه را بر جای مانده شیرین می نماید
آن است ابوطالب که ویژگی ها و چگونگی اش را بازگو می کنیم
و زبان روشنگران ازنمودن پایگاه او بسی کوتاه است
مرزبرتری های او از هر ستایشی فراتر می رود
و ما با یادی از او تنها دل ها را زنده می داریم
پایان
و این هم از چکامه دانشور روشنگر آئین، پیشوای ما استاد عبدالحسین صادق عاملی که جانش با پاکان باد. می گوید:
اگر او نبود نه جای گام مسلمانان استوار می شد
و نه چشمه یگانه پرستی در جوی های خود روان می گردید
بهترین کسی را که از میان همه شهرنشینان و بیابان گردان برخاست
او تا آن جا که در توان داشت پناه داد و پشتیبانی نمود و نیازهای وی را با

[صفحه ۴۷]

خود برابر انگاشت

آن نگهبانی تلخی که نمود تنها نه به انگیزه پیوند خویشاوندی بود

و نه برای جنبش رگ او که برای کشش به برادرزاده اش خون در آن به جوش آمده.

که برای خدا بود چنان که خود نیز در هر فراز از سروده های خویش زیبائی های همین اندیشه را می نماید

پس از او مادر دهکده ها (مکه) با همه فراخی اش

بر پیک خداوند تنگ آمد و روز روشن آن جابر وی سیاه و تیره شد

تا شتابان ازآن جا روی برتافت و از خداوند برای او به زاری نیکوئی خواست

و در این درخواست و خدا خوانی اش نیز نومید نگردید

اگر روان عموی پیامبر برگزیده (با آن همه گواهی هایش درباره این آئین)

پاکیزه نشد پس هیچ گفتاری انگیزه رستگاری نتواند بود

درآن یکسال که عمو و همسر پیامبر با هم‌درگذشتند

او نیز آن را با گریه بر آن دو سپری کرد

وه چه بزرگ مردی که باباور و گرایش خود به آئین پیامبر برگزیده

یک سال او را برخویش به گریه‌واداشت

تا آن جا که روزهای روشن آن از شب ها تاریک تر گردید

از پشت اوبود که همه فروغ ها به در آمدند و پراکنده شدند

نخستین آنان، پیشوای پسندیده (مرتضی) و به دنبالش نیز اندوخته های سروری...

پایان

و چنین بود ابوطالب سرور مکیان، و این بود فشرده ای از نشانه های گروش و باور سره او به آئین ما. که آن ها را ننگاشتیم مگر به امید خشنودی خداوند تا آنان که نامه آسمانی به ایشان داده‌شده باور کنند و بر گروش

[صفحه ۴۸]

گرونـدگان نیز افزوده گردد. و کسانی که نامه آسـمانی به ایشان داده شده و نیز گروندگان دو دل نباشـند و آیندگان پس از ایشان بگوینـد پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را که در گرویدن پیشاهنگ ما بودند و در دل های ما از کسانی که گرویده اند کینه‌ای مگذار پروردگارا به راستی تو مهربان و بخشاینده ای.

[صفحه ۴۹]

پاسخ فرشته به دشنامگوی خلیفه

یوسف پسر ابو یوسف در ص ۲۰۸ از الاثار از زبان پدرش یعقوب پسر ابراهیم قاضی- و او از ابو حنیفه- آورده است که: چنین رسیده است که مردی بوبکر را دشنام داد و اوبردباری نمود و پیامبر (ص) نشسته بود سپس بوبکر به پاسخ وی پرداخت پس پیامبر (ص) برخاست، بوبکر گفت او که به من دشنام داد برنخاستی و من که‌پاسخش را دادم بلند شدی؟ پیامبر (ص) گفت: راستی این که فرشته ای (به نمایندگی) از تو پاسخ او را می دادو چون تو خود به پاسخ گوئی پرداختی او برفت و من نیز برخاستم.

احمد نیزدر مسند خود ۴۳۶:۲ از زبان ابوهریره آورده است که مردی بوبکر را دشنام داد و پیامبر (ص) نیز نشسته بود و پیامبر به شگفت می آمد و لبخند می زدو چون آن مرد بسیار دشنام داد، بوبکر نیز کم و بیش به پاسخ گوئی پرداخت پس پیامبر (ص) در خشم شد و برخاست پس بوبکر به او پیوست و گفت ای برانگیخته خدا او مرا دشنام می دادو تو نشسته بودی و چون اندکی به پاسخ‌او پرداختم خشمگین برخاستی گفت: باتو فرشته ای بود که (به نمایندگی) از سوی تو پاسخ او را می داد

[صفحه ۵۰]

و چون چیزی از سخنان او را پاسخ دادی اهرمن (در میانه) افتاد و من با اهریمن نمی نشینم.

امینی گوید: نمی دانیم این گزارش از چه راهی به ابوحنیفه رسیده تا با شناخت میانجی آن دریابیم که چه اندازه درست‌است و شاید هم بودن ابو یوسف قاضی درمیان گزارشگران، برای انگشت نهادن بر آن به تنهائی بسنده باشد و اینکه بنگریم به پاره ای از سخنان که درباره او گفته شده است: همچون گفتار فلاس که او را راستگو و دارای لغزش های بسیار می شمارد.

و گفتار ابوحفص که نیز او را راستگو و دارای لغزش های بسیار می داند

و گفتار بخاری که: او را رها کرده اند.

و گفتار یحیی پسر آدم: ابو یوسف نزد شریک گواهی داد و او نپذیرفت و گفت از کسی که می پندارد نماز از گرویدن به آئین جداست سخنی نمی پذیرم.

و گفتار ابن عدی: او از زبان کسانی گزارش می کند که سخنانشان سست است.

و گفتاری که با زنجیره درست از ابن مبارک بازگو کرده اند که به مردی گفت‌اگر تو در پس ابو یوسف نماز گزارده ای و به یاد داری که چه نمازهائی بوده دوباره آن ها را بخوان و هم گفت‌اگر از آسمان به زمین سرنگون شوم و پرنده ای مرا برباید یا باد مرا در جائی بس دور بیفکند دوست تر دارم که ازاو گزارشی بازگو کنم. و مردی به ابن‌مبارک گفت کدام یک از ابو یوسف و محمد ابن الحسن راستگوترند گفت مگو کدام یک راستگوترند بلکه بپرس کدام یک دروغگوترند.

و عبدالله پسر ادریس گفته: ابو یوسف تبهکاری از تبهکاران‌بوده

و وکیع به مردی که گزارشی از زبان ابو یوسف بازگو کرد گفت: آیا از خدا پروا نداری که در نزد خداوند بزرگ و گرامی سخن ابو یوسف را پشتوانه می گیری؟

و ابو نعیم فضل بن‌دکین گفت: شنیدم ابو حنیفه به ابو یوسف می گفت وای

[صفحه ۵۱]

بر شماباد چه اندازه دروغ در این نوشته ها بر من می بندید و من نگفته ام؟

و یحیی بن معین گفت: گزارش او را نباید نوشت و گفت هر چند به خودی وی می توان پشتگرم بود با این همه در بسیاری جاها ندانسته لغزیده است.

و یزید بن هارون گفته: روا نیست از زبان او گزارشی بازگو کنند چون با دارائی های پدر مردگان، سوداگری و داد و ستد می کرد و سودش را خود برمی‌داشت.

و سخن ابن ابی کثیر وابسته حارث زادگان- یا نظام- به هنگام خاک سپردن ابو یوسف.

«گوری که یعقوب(نام ابو یوسف) در آن آرمید

از نخستین بارانی که از دل ابری بر هم نشسته روان است سیراب باد

داوری های خودسرانه را با دوز و کلک هائی در آئین خدائی راه داد

که نوشیدن باده انگوری- پس از ناروا بودن آن- کاری‌شایسته گردید

اگر نبود که روزگار وی سپری شد

و پنجه مرگ او را به مرز نیستی کشانید

البته چندان اندیشه خویش را

در کار این گونه داوری های خودسرانه به کوشش وامی داشت

تا برای کسی که دو دل باشد یافتن کار ناروا بسی دشوار می گردید

یکی از میانجیان زنجیره احمد نیز- در گزارش این برتری برای بوبکر- سعید پسر ابو سعید مدنی است که چنانچه در تهذیب التهذیب ۴۰ و۳۹:۴ آمده

[صفحه ۵۲]

چهار سال پیش از مرگ دچار آشفته مغزی گردید و زمینه این گزارش نیز گواه آن‌است که در روزگار آشفته مغزی وی از دهانش به در آمده.

و تازه هیچ چون وچرائی نباید داشت که هر یک از دو دشنام گوی در پیشگاه پیامبر خدا (ص) پای از مرز ادب بیرون نهاده و مانند هر ناسزا گوی دیگری داد و فریاد به راه انداخته اند زیرا که این کار با آوائی نرم و آرام انجام نمی گیرد و آن گاه خداوند می گوید: ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید آواز خویش را بلندتر از آواز پیامبر نگردانید و در نزد او، سخن درشت نگوئید تا پایان آیه ای که درباره بوبکر و عمر فرود آمد و کی؟ همان گاه که در نزد برانگیخته خداوند(ص) با یکدیگر بگو مگوی سخت کردند وداستان آن در ج ۷ ص ۲۲۳ گذشت.

مگر چه می شد که بوبکر تا پایان کار پاس انجمن پیامبر را نگاه می داشت و برای‌ارج نهادن به آستان او همچنان بردباری نموده همان شیوه نخستینش را به کار می بست و به بدگوئی نمی پرداخت‌تا برانگیخته خدا (ص) ناآرامی ننموده و از نزد وی برنخیزد؟ نکند آن شکیبائی اش در آغاز نیز نه از سر خوشخوئی بلکه ناآگاهانه و بی‌هیچ خواست و آهنگی استوار بوده است؟

و مگر چه می شد که او نیز همراه پیامبربرمی خاست و میرفت تا دنباله دشنام وکینه ورزی بریده شود؟ و چه می شد که‌در برابر واکنش پیامبر (ص) خاموشی می گزید و با پرخاش به برخاستن وی بی‌ادبی نمی نمود؟

و چه کاستی ای برای او بود که می گذاشت آن فرشته بماند وهمچنان او را ستمدیده پندارد و- به نمایندگی از او- دشنام های آن مرد را پاسخ بدهد و نبیند که او خود به برابری و همسری با ستمگر پرداخته تارهایش کند؟

شگفت از آن دارم که درگزارش احمد می خوانیم که پیامبر به بوبکر گفت ": چون تو پاره ای از سخنان او را پاسخ دادی اهریمن در میانه افتاد و "... چگونه تا هنگامی که بوبکر زبان به پاسخ دشنام ها نگشود، آن انجمن تهی از

[صفحه ۵۳]

اهریمن بود؟ که تا آغاز به پاسخ گوئی کرد اهریمن در میانه افتاد؟ مگر پیش ترش، آن مرد آن همه دشنام به ابوبکر نداد؟ مگر پاسخ های بوبکر انگیزه ای‌اهریمنی داشت و ناسزا گوئی آن مرد به‌او دور از این انگیزه ها بود؟ و گویا که بزرگ ترین پیامبران (ص) را هیچ پروائی از شنیدن دشنام های آن مرد به بوبکر نبوده و جز پاسخ ابوبکربه وی انگیزه ای پیامبر را بر سر خشم‌نمی آورد و این بسیار شگفت انگیز است.

وانگهی آیا در جهان برین نیز کسی هست که بد زبانی را با زشت گوئی پاسخ دهد؟ یا آن جا جهان پاکی است که دشنام و ناسزا و ناروا گوئی- چون به‌خودی خود ناشایست است- راهی در آن ندارد؟ و آیا خدای پاك تر از پندار را فرشتگانی است که کارگزار این کار زشت گردانیده؟ و آیا این کارگزاری، تنها برای ارج نهادن به بوبکر است یا هر یک از گروندگان به آئین راستین که در برابر دشنام گوئی دیگری خاموشی گزیند همین پاداش را دارد؟ و آیا فرشتگان وادار شدند که پاسخ دشنام دهندگان به برانگیخته خدا از بت پرستان را بدهند؟ من در هیچ یک از این زمینه هابه گزارشی برنخورده ام وبا یاری و داوری خرد به تنهائی نیز نمی توان پاسخی به آن ها داد. گذشته‌از آن که خرد درست، دشنام گوئی را زشت می شمارد و در این نیز چون و چرائی نیست که سزای دشنام گوی- اگر از سر ستم بگوید- در روز رستاخیز داده می شود، و پاسخ دادن به او به آن گونه که نه ستمگر آن را بشنود تا هشیار شود و از دشنام گوئی باز ایستدو نه ستمدیده بشنود تا دلش خنک شود ونه هیچ کس دیگر بشنود تا بدکردار رسوا گردد و شاید دست از زشت کاری بکشد، چنین پاسخ دادنی از واکنش های بیخردانه است. آری خطیب در تاریخ خود از راه سهل بن صقین با زنجیره ای‌گسسته از زبان ابو هریره آورده است که پیامبر گفت: راستی که خدای برتر از پندار را در آسمان ۷۰۰۰۰ فرشته است که دشنام گویندگان به بوبکر و عمر را نفرین می فرستند.

[صفحه ۵۴]

جز این که خود خطیب در دنباله این گزارش می نویسد: سهل، گزارش ساز بوده برگزیده به همان چه در ج ۵ ص ۲۸۰ از چاپ دوم آوردیم.

سخنرانی پیامبر در برتری بوبکر

بخاری در بخش برتری ها به هنگام گفتگو از این سخن پیامبر ": همگان درهائی را که به مسجد باز می شود ببندند مگر بوبکر" در ج ۵ ص ۲۴۲ و در بخش " کوچیدن به مدینه "ج ۶ ص ۴۴ از راه ابو سعید خدری آورده است که گفت ": برانگیخته خدا (ص) برای مردم سخنرانی کرد و گفت: به راستی خداوندبنده ای را به خود واگذاشت که از میان این جهان و آن چه در نزد او است یکی را برگزیند " خدری گفت: پس بوبکر بگریست و ما از گریه او در شگفت شدیم که برانگیخته خدا (ص) درباره بنده ای گزارش دهد که کار گزینش به خود او واگذار شده باشد (پس وی بگریه درآید تا دانستیم) آن کس خود پیامبر (ص) و بوبکر

نیز داناترین ما بود (که آن سخن را دریافت) پس پیامبر خدا (ص) گفت: کسی که بیش از همه مردمان با همراهی ها و دادن دارائی خویش بر من منت داردبوبکر است و اگر من دوستی جز پروردگارم برمی گزیدم البته بوبکر رابرمی گزیدم ولی برادری و دوستی اسلامی هست، همه درهائی را که به مسجد باز می شود باید ببندند مگر دری که از آن بوبکر است.
و گزارش ابن عساکر افزونی ای به این گونه دارد.... ": ما دانستیم که او جانشین وی خواهد شد " و در گزارش رازی در ج ۲ ص۳۴۷ از تفسیرش نیز سخن پیامبر به این گونه آمده از میان همه مردمان هیچ کس‌نیست که بیش از (ابوبکر) پسر ابوقحافه با همراهی ها و دادن آن چه در دست داشت بر ما منت نهاده باشد.

[صفحه ۵۵]

امینی گوید: برگردید به ج ۳ ص ۱۷۶ تا ۱۸۷ از همین نگارش ما- چاپ دوم- تا پشتگرمی تان به دروغی که در گزارش بالا درباره درهای مسجد و بسته شدن آن ها آمده بیشتر گردد- و آنگاه ابن تیمیه را ببینید که در پیرامون آن، چه هوچی گری ها وگرد و خاک ها به را انداخته.
از دیگر آگاهی هائی که از این گزارش به دست می آید یکی سخن ابو سعید است که گفته ": ابوبکر داناترین ما بود " باآن که آن دانش (آگاهی از نزدیک بودن مرگ پیامبر) ویژه ابوبکر نبود و همه‌کسانی که- در بازپسین دیدار او (ص) از خانه خدا- سخنان وی (ص) را شنیده و به یاد سپردند این دانش را داشتند زیرا در میان آن گفته ها فرازهائی از این گونه- که در جلد نخست آوردیم- به گوش می خورد: نزدیک است که مرا بخوانند و من نیز بپذیرم... و تازه اگر هم گرفتیم که این دانش را به جز خلیفه کسی نداشته است باز مگر این چه دانشی است که به آن تواند بالید؟ آیا می توانست به یاری آن، گره کوری در زمینه آئین های خدائی را بگشاید؟ یا پرسش های دشوار فلسفه را پاسخ بدهد؟ یا روشنگر پیچیدگی هائی که در دانش های کیش ما هست باشد؟ یا از چهره رازهای نهفته های آفرینش پرده بردارد؟ هیچ یک از این خواسته ها را از آن دانش وآگاهی آن چنانی نمی توانست داشت، و اگر هم گرفتیم که تنها او به درستی آن‌را دارا بوده تازه خود آن چیزی نیست مگر آگاهی از این که پیامبر (ص) آن‌سخن را درباره خویش گفته است و شاید هم که پیشتر در این باره چیزی از وی شنیده بود و این هنگام به یادش آمد وما در جلد هفتم هنگام گفتگو از داناتر بودن این مرد به اندازه ای دراین باره سخن راندیم که بیش از آن نمی توان. پس به همان جا برگردید.
این هم که از زبان پیامبر آورده اند ": ابوبکر بیش از همه مردمان با همراهی ها و بخشیدن دارائی خود بر من‌منت نهاد ". می پرسیم: کدامین کس،کدام منت را در همراهی با پیامبر و در بخشیدن دارائی خویش در راه آئین وی (ص) بر او (ص) نهاده؟ هر کس کار شایسته ای کند به سود خود کرده وآن که بدی کند به خویش زیان

[صفحه ۵۶]

زده اگر نیکوکاری کنید با خود نیکوئی کرده اید و اگر بدی کنید نیز با خود کرده اید این برانگیخته خدا بود که با خواندن و راه نمودن و پیراستن همه آدمیان بر ایشان منت نهاده و اگر کسی با او همراهی نمود وبه وی یاری رساند و خود را در آن دیدهو نیکی خود را خواسته بر تو منت می نهند که مسلمان شده اند بگو با مسلمان شدن خویش بر من منت ننهید زیرا خدا است که با راهنمائی شما به گرویدن به کیش خود- اگر راستگو باشید- بر شما منت می نهد، به راستی که خداوند بر گروندگان به آئین راستین منت نهاد که از میان ایشان پیامبری برانگیخته تا فرازهائی را که برای راه نمودن به سوی او بایسته است برایشان بخواند و ایشان را پاکیزه

گرداند ونامه آسمانی و فرزانگی به ایشان آموزد، هر چند که پیش از آن در گمراهی آشکار باشند.
و تازه به گونه ای که تو را آگاه خواهیم ساخت ابوبکر دارائی ای نداشته که با بخشیدن آن ها منتی بر پیامبر بنهد و داستان دوست گرفتن پیامبر را هم که در دنباله این فراز آمده در جلد سوم آوردیم و ساختگی بودن آن را روشن کردیم گذشته از آن که ناساز است با گزارش ساختگی دیگری که حافظ سکری از راه ابی پسر کعب آورده که او گفت: من دیرتر از همه مردم از پیامبر شما (ص) جدا شدم پنج شب پیش از درگذشت او بر وی درآمدم و او دو دست خود را می گردانید و می گفت: به راستی هیچ پیامبری نبوده مگر از میان توده خود دوستی برگرفته و به راستی دوست من ازمیان توده ام ابوبکر پسر ابو قحافه است آگاه باشید که خدا مرا همان گونه دوست خود گرفت که ابراهیم را دوست خود گرفت

[صفحه ۵۷]

و هم با گزارش‌ساختگی دیگری که طبرانی از راه ابو امامه از زبان پیامبر آورده است: به‌راستی خداوند مرا همان گونه دوست خودگرفت که ابراهیم را دوست خود گرفت و البته دوست من هم ابوبکر است ". کنزالعمال " ۱۳۸:۶ و هم با گزارش ساختگی‌دیگری که ابو نعیم از راه ابو هریره از زبان پیامبر آورده: هر پیامبری،از میان توده اش دوستی دارد و البته دوست من هم بوبکر است " کنز العمال " ۴۰:۶
و چنین است که گزارش های ساختگی، یکی با دیگری ناساز در می آید چرا که هر یك ازسازندگان از آنچه دیگری ساخته و بافته ناآگاه است و هر کدامشان- در بافتن دروغ ها- توانائی و گشاده دستی ای ویژه خود دارند و خداوند نیز از آن چه انجام می دهند ناآگاه نیست.
و پیش از همه این ها باید میانجیان زنجیره آن گزارش را نگریست و آسیبی را که با بودن اسماعیل (پسر عبدالله- ابو عبدالله- پسر ابو اویس و خواهر زاده‌مالك و گزارشگر و هم نژاد او) در آن‌هست پیش چشم داشت زیرا:
ابن ابی خیثمه می گوید: او راستگو است و با خردی ناتوان، که نتواند نیکو گزارشگری نماید و او را چنان کسی نمی‌شناسند که آن چه بایسته این کار است بگزارد یا جز از نگاشته اش برخواند.
معاویه پسر صالح نیز گوید: او و پدرش در کار گزارشگری ناتوانند.
و ابن معین گوید: او و پدرش گزارش دزدی می کرده اند، و ابراهیم پسر جنید از زبان یحیی بن معین آورده که او: دروغگو و بی ارزش و درهم گوی بوده است.
و نسائی گفته: در این کار ناتوان است. و جای دیگر می گوید: سخن او شایسته پشتگرمی نیست. و لالکائی گفته: نسائی در نکوهش او چندان پیش رفته که کارش به رها کردن گزارش های او انجامیده و شاید هم در پیرامون او زمین هائی برای وی آشکار شده که برای دیگران آشکار نشده زیرا از سخن همه

[صفحه ۵۸]

اینان برمی آید که او در این کار ناتوان است.
وابن عدی گوید: او از زبان دائی اش گزارش هائی دور از باور بازگو کرده که هیچ کس در زمینه آن ها از وی پیروی ننموده.
امینی گوید: این نیزاز همان گزارش های دور از باور است که‌او از زبان دائی اش بازگو کرده است. و دولابی او را در جرگه

کسانی یاد کرده که در کار گزارشگری ناتوان اند و می گوید: از نصر پسر سلمه مروزی شنیدم می گوید: پسر ابو اویس، دروغساز است که از زبان مالک پرسش های‌ابن وهب را بازگو می کرد.

و عقیلی نیز در نامه ای که درباره همین ناتوانان پرداخته از زبان یحیی پسر معین آورده است که ابن ابی اویس به دو پول نمی ارزد.

و دار قطنی گفته: در بازگوگری گزارش های درست، او را بر نمی گزینم.

و اسماعیل نیز در " المدخل " او را یاد کرده و می گوید:در سبکی او چیزها گفته اند که یادآوری آن ها را خوش نمی دارم.

و برخی گفته اند: در پیروی از آئین نامه ها از او دوری گزیدیم

و ابن حزم در " المحلی " می نویسد: ابوالفتح ازدی گفت: سیف پسر محمد مرا گزارش کرد که ابن ابی اویس، گزارش ساز بوده.

و نسائی از راه سلمه بن شبیب آورده است که او گفت: از اسماعیل پسر ابو اویس شنیدم می گفت: هرگاه مردم مدینه کارشان در پیرامون چیزی به چند دستگی می کشید برای (رهاندن) ایشان (از این گرفتاری) به گزارش سازی می پرداختم.

و خوب! با همه این ها آیا گزافگوئی و یاوه سرائی نیست که نووی در دیباچه نامه روشنگرش بر " صحیح مسلم " می نویسد:دانشوران- که خدایشان بیامرزاد- همداستان شده اند که پس از قرآن گرامی‌درست ترین نامه ها، صحیح بخاری و مسلم است؟

[صفحه ۵۹]

آیا نگاشته ای که گزارشش این و سرگذشت بازگوگران‌گزارش هایش این باشد- و تازه این یکی از بهترین و کم آسیب ترین آن ها است- می تواند درست ترین نامه ها پس‌از قرآن به شمار آید: سهمناک است سخنی که از دهان ایشان بیرون می آید و آن گاه اگر درست ترین نگاشته های ایشان که همگی بر درستی آن همداستان اند چنین باشد دیگر نگارش هاشان به هنگام ارزیابی چگونه خواهد بود؟

ستایش پیشوای گروندگان از خلیفه

ابن جوزی در " صفه الصفوه " ۹۷:۱ از راه حسن آورده است که علی (ع) گفت: چون برانگیخته خدا (ص) درگذشت در کار خویش نگریستیم پس دیدیم پیامبر (ص) ابوبکر را برای پیشنمازی برگزیده و ما نیز کسی را که‌پیامبر برای پیشوائی در کار کیش ما به‌او خرسندی داده بود برای پیشوائی خوددر این جهان پسندیدیم و ابوبکر را جلو انداختیم.

گزارش بالا-را محب طبری نیز بی زنجیره پیوسته در " الریاض النضره " ۱۵۰:۱ آورده و می نویسد: از زبان او آورده اند که علی‌گفت: برانگیخته خدا (ص) برای پیشنمازی بر مردم، ابوبکر را برگزیدبا آن که مرا در جای خودم می دید و من نه بیمار بودم و نه دور از دسترس او، و اگر می خواست که مرا پیش اندازد پیش می افکند پس ما نیز برای پیشوائی خود در کارهای جهان به همان کس خرسندی دادیم که برانگیخته خدا (ص) برای پیشوائی ما در کار کیش خود به‌او خرسندی داده بود.

و از زبان قیس پسر سعد پسر عباده آورده اند که گفت: علی پسر ابوطالب

[صفحه ۶۰]

به من گفت: راستی که برانگیخته خدا چندین روز و شب بیمار بود و چون بانگ‌نماز برمی داشتند می گفت: به ابوبکردستور دهید بر مردم نماز بخواند و چون برانگیخته خدا (ص) درگذشت نگریستم و دیدم که نماز درفش اسلام است و ستون کیش. پس همان کسی را برای پیشوائی خود در این جهان برگزیدیم که برانگیخته خدا (ص) برای پیشوائی ما در کار کیش مان برگزید. پس دست فرمانبری به او دادیم.

امینی گوید: چه گستاخند پاسداران حدیث در گزارش چنین دروغ های شاخدار و در انداختن ساده دلان توده بینوا به پرتگاه نادانی و در پرده کشیدن بر آنچه به راستی بوده است باماننده این بافته ها. با این‌که ایشان در کار خویش استادند وبر هیچ یک از ایشان پوشیده نیست که در لا به لای آن ساخته ها چه بسیار جای خرده گیری و زمینه های سست و آسیب پذیر هست.

آری پژوهشگران چه بسیار می توانند- در لا به لای جلد های این کتاب ما- روشنگری هائی بیابند که دروغ بودن گزارش های بالا را آشکار سازد آن هم با پشتگرمی به تاریخ های پذیرفته شده، و گزارش های‌درست و فرازهای نمایان از گفته های سرور ما فرمانروای گروندگان. آری چه‌بسیار جدائی ها است میان گزارش های بالا از یک سوی و میان سخنان پاسداران حدیث و تاریخ نگاران در پیرامون سرپیچی علی (ع) از دست فرمانبری دادن به بوبکر- از سوی دیگر- مانند آن که قرطبی در " المفهم " در روشنگری صحیح مسلم به روشنگری این گزارش که می رسد ": تا فاطمه زنده بود علی در نزد مردم ارجی‌داشت " می نویسد: می خواهد بگوید که‌او تا آن هنگام در میان ایشان ارزش و آبروئی داشت. و مردم برای دل فاطمه که پاره تن برانگیخته خدا بود و او همسر وی به شمار می آمد علی را ارج می نهادند و چون وی درگذشت و او هنوزدست فرمانبری به بوبکر نداده بود مردم از آن ارجی که به وی می نهادند رو گردان شدند تا او نیز در جرگه مردم و میان ایشان درآید و کار گروهشان را به پراکندگی نکشاند.

[صفحه ۶۱]

آری گزارش بافان، بر سرور خاندان پیامبر و فرمانروای گروندگان، خیلی دروغ بسته اند و این به اندازه ای بر همگان آشکار شد که عامربن شراحیل می گوید: در میان توده مسلمانان کسی که بیش از همه بر او دروغ بستند فرمانروای گروندگان (ع)است و این هم نمونه هائی از آن چه بروی بسته اند که باید به گزارش های گزافه آمیز در برتری بوبکر افزود زیرا زبان او- درود خدا بر وی باد-از گفتن آن ها پاک است.

۳۲- از زبان علی آورده اند: نخستین کس از توده ما که به بهشت درآید بوبکر است و سپس عمر، و به راستی که مرا نگاه می دارند تا همراه با معاویه بازخواست پس دهم.

۳۳- بازنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای علی کسی که بوبکر و عمر را ناسزا گوید برایش گذرنامه ننویسند زیرا آن دو پس از پیامبران سرور پیر مردان بهشت اند- این گزارش‌با پرداخت و نمای دیگر نیز بیاید.

۳۴- با زنجیره ای گسسته از زبان علی‌آورده اند که پیامبر گفت: جانشین پس‌از من بوبکر است و سپس عمر و آن گاه کار به چند دستگی می کشد.

۳۵- به همان گونه آورده اند که پیامبر گفت:ای علی سه بار از خدا درخواست کردم تاتو را پیشوا گرداند و او جز پیشوائی ابوبکر را نپذیرفت.

۳۶- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا (ص) درنگذشت مگر پس از آن که پنهانی به‌من گفت که پس از او بوبکر بر سر کار می آید و سپس عمر و سپس عثمان و آن گاه من.

۳۷- از زبان علی آورده اندکه خداوند این جانشینی را با دو دست بوبکر گشود و عمر دومین و عثمان سومین کارگزار آن گردید

و سپس با مهرپیامبری محمد (ص) و بادست من جانشینی را به انجام رسانید.

[صفحه ۶۲]

۳۸- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا (ص) از جهان بیرون نشد مگر پس ازاین که با من پیمان بست که پس از او بوبکر بر سرکار خواهد آمد و سپس عمر و سپس عثمان و آنگاه من، هر چند که همگان گرد من فراهم نمی آیند.

۳۹- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: جبرئیل به نزد من آمد و من پرسیدم چه کسی همراه با من کوچ کند؟ او گفت: ابوبکر، و پس‌از تو نیز کار پیروان تو به دست او خواهد بود و او برترین کسان پس از توو از میان توده تو است.

۴۰- به همان گونه از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ارجمندترین یارانم و بهترین ایشان در نزد من، و گرامی ترین ایشان نزد خدا و برترین ایشان در این جهان و جهان دیگر بوبکر راست رواست... گزارش دور و درازی است.

۴۱- از زبان علی آورده اند: ما چنان می نگریستیم که پس از برانگیخته خدا، بوبکر سزاوارترین مردم است به این کار، زیرا او در آن شکاف کوه نیز همراه برانگیخته خدا بود و دومین کس از آن دو تن به شمار می رفت و ما می دانیم که او چه پایه ای در بزرگی و ارجمندی دارد.

۴۲- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای علی خداوند مرا بفرمود تا ابوبکر را دستیار خود بگیرم و عمر را رایزن و عثمان را پشتی و تو را یاور، شما چهار تنید که خداوند پیمان شما را در بنیاد نامه خویش (یا آغاز آن) گرفته است، جز گروندگان به آئین راستین، شما را دوست ندارند و جز تبهکاران شما رادشمن نگیرند، شما جانشینان پیامبری من هستید و بنندگان پیمان من و پشتوانه سخن من بر پیروانم. از هم جدا نشوید، با هم دشمنی ننمائید، یکدیگر را رها نکنید.

۴۳- علی را گفتند: ای فرمانروای گروندگان بهترین مردم پس از برانگیخته خدا کیست؟ گفت بوبکر. گفتند پس از او که؟ گفت عمر گفتند پس از او که؟ گفتم عثمان گفتند پس از او که؟ گفت من.

[صفحه ۶۳]

۴۴- یک بار که علی سخنرانی کرد در پایان گفت بدانیدکه بهترین مردم پس از پیامبر ایشان (ص) ابوبکر راست رو است و آن گاه عمر- جدا کننده راست و ناراست از یکدیگر- و آن گاه عثمان- دارنده دو فروغ-و آن گاه من و به راستی که من آن را در گردن شما و پشت سرتان افکندم پس شما را بر من جای چون و چرا نیست

۴۵- از علی درباره یاران برانگیخته خدا(ص) بپرسیدند و گفتند درباره بوبکرپسر ابوقحافه آگاهی هائی به ما ده. گفت او مردی است که خداوند به زبان جبرئیل (ع) و به زبان محمد (ص) اورا صدیق (- راست رو) نامید، او جانشین برانگیخته خدا (ص) بود که چون وی او را به پیشوائی ما در کار کیش خود پسندید ما هم به پیشوائی او بر خود در کارهای این جهان خرسندی دادیم.

۴۶- آورده اند که علی به خدا سوگند می خورد که خدای برتر از پندار نام بوبکر را از آسمان، صدیق (- راست رو) فرو فرستاد.

۴۷- از زبان علی آورده اند: نخستین مردی که‌به اسلام گروید بوبکر بود و نخستین کسی که به سوی خانه خدا نماز گزارد علی پسر ابوطالب بود.

۴۸- عبدالرحمن پسر ابو زناد از زبان پدرش‌آورده است که مردی روی آورد و مردم را کنار زد تا در برابر علی پسر ابوطالب بایستاد و گفت: ای فرمانروای گروندگان از چه روی بود که‌یاران پیامبر (از مهاجر و انصار) ابوبکر را پیش انداختند با آن که

برجستگی های تو درخشان تر بود و پیشینه ات بیشتر و اسلامت پیش تر- او گفت اگر تو از تیره قریش باشی به گمانم از پناهندگانی. گفت آری گفت اگر نه این بود که هر کس به آئین ما گروید پناهنده به خدا است

[صفحه ۶۴]

البته تو را می کشم وای بر تو ابوبکر در چهار برتری بر من پیشی گرفت که آنها را به من ندادند و خود بر آن ها دست نیافتم: در پیشوائی برمن پیشی جست - پیش گامی او در پیشوائی- پیشگامی او در کوچیدن به مدینه، ودر همراهی با پیامبر در آن شکاف کوه، و در آشکار ساختن اسلام... گزارشی‌دور و دراز است که در پایان آن آمده: هیچ کس را نبینم مرا بر بوبکر برتری دهد مگر کیفر بایسته برای دروغ‌زنان را که تازیانه باشد به وی می چشانم.

۴۹- از زبان علی آورده اند که جبرئیل (ع) به نزد پیامبر (ص)شد و او (ص) پرسید چه کسی با من کوچ کند؟ گفت بوبکر و او راست رواست- این گزارش با پرداخت دیگر نیز گذشت.

۵۰- پس از ۶ روز از درگذشت پیامبر(ص)، بوبکر و علی بدیدار آرامگاه او شدند، پس علی به بوبکر گفت: ای جانشین برانگیخته خدا (ص) تو پیش بیفت بوبکر گفت من بر مردی پیش نمی افتم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم درباره او می گفت پایگاه علی در برابر من همچون پایگاه من است در برابر خدای من پس علی گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: هیچ یک از شما نبود مگر اینکه سخن مرا دروغ شمرد بجز بوکر- و هیچ یک از شما شب را به بامداد نرسانید مگر بر در او (دریچه دل او) تاریکی ای است مگر در بوبکر. بوبکر گفت تو شنیدی که برانگیخته خدا این را گفت؟گفت آری پس بوبکر دست علی را گرفت و با هم به درون آمدند.

۵۱- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت پس از پیامبران و برانگیختگان، خورشید بر هیچ کس نتابید و از او روی برنتافت که برتر از بوبکر باشد.

۵۲- علی گوید که بربرانگیخته خدا (ص) درآمدیم و گفتیم‌ای برانگیخته خدا آیا جانشین خود را برنمی گزینی؟ گفت اگر خداوند، نیکوئی ای در میان شما بداند بهترین شما را کارگزار شما خواهد ساخت، پس خداوند نیکوئی ای در میان ما

[صفحه ۶۵]

دانست و ابوبکر را کارگزار ما گردانید.

۵۳- از زبان علی آورده اند که گفت: برترین ما بوبکر است.

۵۴- با زنجیره ای گسسته از زبان علی‌آورده اند که پیامبر گفت: در روز رستاخیز آواز دهنده‌ای بانگ برمی دارد که پیشگامان نخستین کجایند؟ گفته می شود که را می گوئی؟ گوید: ابوبکر راست رو را. پس خداوند به ویژه برای بوبکر و به گونه ای همگانی‌برای مردم روی می نماید و پرتو می افشاند.

۵۵- با زنجیره ای گسسته اززبان علی آورده اند که پیامبر گفت: نیکوئی در سیصد و هفتاد ویژگی است که‌چون خداوند خواهد به بنده ای نیکوئی رساند یکی از آن ها را در او می نهد تا به یاری آن به بهشت در آید. گفت، پس بوبکر گفت ای برانگیخته خدا آیاچیزی از آن ها در من هست؟ گفت آری همه آن ها گرد آمده.

۵۶- به همان گونه از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: ای ابوبکر به راستی خداوند پاداش همه کسانی را که از آغاز آفرینش

آدم تا هنگام برانگیخته شدن من به او گرویده بودند به من دادو به راستی خداوند پاداش همه کسانی را که از آغاز برانگیخته شدن من تا برپا شدن رستاخیز به من بگروند به توداد.

۵۷- بوبکر راست رو و علی پسر ابوطالب با یکدیگر برخوردند پس بوبکربر روی علی لبخند زد علی گفت چرا لبخند زدی گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: هیچ کس بر پل صراط نگذرد مگر علی پسر ابوطالب برای او گذرنامه نویسد علی بخندید و گفت ابوبکر آیا تو را نویدی ندهم؟ برانگیخته خدا (ص) به من گفت: تو برای هیچکس گذرنامه ننویسی مگر ابوبکر را دوست بدارد.

۵۸- با زنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت: سه بار درباره تو با پروردگارم به گفتگو پرداختم و او جز بوبکر را نپذیرفت.

۵۹- از زبان علی آورده اند که برانگیخته خدا(ص) پیمانی با ما نبست که

[صفحه ۶۶]

آن پیمان را در فرمانروائی (برنامه خود) بگیریم و چیزی بود که ما از پیش خود دیدیم پس اگر درست باشد از یاری خدا است و اگر نادرست باشد به گردن خود ما است.سپس ابوبکرجانشین او شد و- در برپا داشتن آئین- پایداری نمود و سپس عمر جانشین شد و- در برپا داشتن آئین- ایستادگی نمود تا کیش ما پای گرفت.

۶۰- بوبکر به علی پسر ابوطالب گفت: البته می دانی که من پیش از تو در این کار بودم گفت راست گفتی ای جانشین برانگیخته خدا پس دست خود را دراز کرد و به او دست فرمانبری داد

۶۱- پس از آن که به ابوبکر دست فرمانبری دادند و علی و یاران او نیزدست فرمانبری به او دادند، سه روز درنگ کرد و می گفت: ای مردم من کناره می گیرم. آیا کسی هست که از فرمانروائی من ناخرسند باشد؟ و علی در میان نخستین مردمانی بود که برمی خاست و می گفت نه به خدا سوگند. تو را بر کنار نمی کنیم و نمی خواهیم که‌خود را برکنار نمائی برانگیخته خداوند (ص) تو را پیش انداخت، پس کیست که تو را پس بزند؟

و به گزارشی‌دیگر: اگر ما تو را سزاوار نمی دانستیم دست فرمانبری به تو نمی دادیم.

و به گزارش سوید پسر غفله چون مردم دست فرمانبری به بوبکر دادند او به سخنرانی برخاست و خدای را ستایش کرد و آفرین گفت سپس گفت ای‌مردم، خدا را به یادتان می آرم که هر کدام از شما از دست فرمانبری دادن‌به من پشیمان شده بر هر دو پا بایستد- گفت که- پس علی پسر ابوطالب به سوی او برخاست و با او شمشیر بود پس به وی نزدیک شد و یک پا را بر پله منبر و پای دیگر را بر شن ها نهاد و گفت: به خدا سوگند تو را به کناره گیری وا نمی داریم (گزارش (

۶۲- بازنجیره ای گسسته از زبان علی آورده اند که پیامبر گفت بهترین توده من پس از من بوبکر است و عمر

۶۳- آورده اند که چون پس از مرگ بوبکر او را پوشانیدند علی بر وی در آمد

[صفحه ۶۷]

و گفت به خدا سوگند هیچکس با نامه ای به دیدار خداوند نشتابد که از این مرده پوشیده شده، نزد من دوست تر باشد.

۶۴- از زبان علی آورده اند که: برانگیخته خدا (ص) از این جهان نرفت مگر پس از آن که مادانستیم برترین ما پس از برانگیخته

خـدا (ص) بـوبکر است و برانگیخته خـدا (ص) از این جهـان نرفت مگر پس از آن‌که دانسـتیم برترین مـا پس از بـوبکر، عمر اسـت خدای برتر از پندار، از هر دو خشنود باد.

۶۵- بـا زنجیره ای گسسـته از بان علی آورده انـد که پیامبر گفت ای علی این دو از میان همه پیشـینیان و پسـینیان- به جز پیامبران و برانگیختگـان- سـرور پیران‌بهشتی انـد ای علی این گزارش را برای ایشان بازگو مکن. او نیز گفت: من این گزارش را بازگو نکردم مگر پس از مرگ آن دو.

۶۶- به همـان گـونه از زبـان علی آورده انـد که در روز رسـتاخیز نخسـتین کسـی که کارهـایش را به‌شـمار آرنـد بـوبکر است (این گزارش- که درازتر از این است- خواهد آمد)

این هـا تاریکی هائی از دروغ و کین توزی است و پرده هائی از فریبکاری و ناراستی تاریکی هائی که یکی بر روی دیگری است یا بگو افسـانه هـای مردمان نخستین است که بازنویسـی کرده و داسـتان های گزافه آمیز و سـرگذشت های بی خردانه است که دسـت های نادرستکاری، که آئین نامه ها و سخنان پیامبر به‌آن سپرده شده بود از پیش خود درهم بافته و به سرور ما فرمانروای گروندگان بسـته اند و ما در لا به لای‌جلدهای این کتابمان با گستردگی در پیرامون آن ها به سخن پرداختیم و راستی را که ایشان سخنانی یاوه و ناپسند می گویند.

[صفحه ۶۸]

بوبکر و شبی که در آن شکاف کوه گذراند

بونعیم سـپاهانی در " حلیه الاولیـاء " ۲۲:۱ از زبان عبـدالله- پسـر محمـد پسـر جعفر- و او از محمد- پسـر عباس پسـر ایوب- و او از احمـد- پسـر محمـد پسـر حبیب مودب- و او از ابو معاویه و او از هلال- پسـر عبدالرحمان- و او از ابو معاذ- عطاء پسـر ابو میمونه- آورده است که انس پسر مالک گفت چون شبی که می بایدبه آن شکاف کوه پناه برند رسید بوبکرگفت ای برانگیخته خدا بگذار تـا من پیش از تو درآیم تـا اگر ماری چیزی باشـد پیش از تو به من رسـد او گفت درآی پس بوبکر بـدرون رفت و با هر دو دسـت جسـتجو می کرد و هر جا سوراخی می دیـد جامه اش را می آورد و می درید و آن را در سوراخ فرو می کرد تا همه جامه اش را بر سر این کـار گـذاشت و هنـوز یـک سـوراخ مانـده بود پس پشت خود را بـدانجا نهـاد و برانگیخته خـدا (ص) به درون آمـد، (انس گفت:) چون بامـداد شـد پیـامبر (ص) به او گفت ابوبکر جـامه ات کو؟ او گزارش کـارخودرا برای وی بـازگفت پس پیـامبر (ص) دست برداشت و گفت بار خـدایا در روز رسـتاخیز بوبکر را با من و در پایگاه من بگذار پس خدای برتر از پندار، نهانی به او رساند که خداوند آن چه را می خواستی پذیرفت.

و ابن هشام درسـیره ۹۸:۲ می نویسـد: برخی از دانشوران به من گزارش دادنـد که حسن بصـری گفت چون برانگیخته خـدا (ص) و بوبکر شـبانه به آن شکاف کوه رسیدند بوبکر (ض) پیش از برانگیخته خدا (ص) درآمد و همه جای آن شکاف کوه را دست مالید تا ببیند که آیا درنده یا ماری در آن هست؟ و این گونه بود که برانگیخته خدا را با جان خود پاسداری‌کرد.

گزارش بالا را ابن کثیر در تاریخ خود ۱۷۹:۳ آورده و گوید این گزارش از هر دو سو گسسته است.

و در گزارش محب طبری که زنجیره پیوسته ندارد آمده است که- الریاض

[صفحه ۶۹]

النضره ۶۵:۱- که ابوبکر درون آن شکاف کوه شد و هر سوراخی که دید انگشت خود را در آن فرو برد تا به سوراخ بزرگی رسید که پای خود را تا ران در آن فرو برد سپس گفت ای برانگیخته خدا به درون آی که جا را برای تو نیکو آماده کرده ام.

و ابوبکرآن شب را با پریشانی از زخم یک مار به سر برد و چون بامداد شد برانگیخته‌خدا (ص) به او گفت: ابوبکر این چیست؟- تنش باد کرده بود- پس گفت ای برانگیخته خدا زخم مار است. برانگیخته خدا (ص) به او گفت: چرامرا آگاه نکردی؟ بوبکر گفت: خوش نداشتم که پریشانت گردانم پس برانگیخته خدا (ص) دست خود را بر تن بوبکر گذراند تا دردی که در آن بود از میان رفت که گفتی گرهی بود وباز شد.

و نیز در ص ۶۸ گزارش دیگری که زنجیره پیوسته ندارد از زبان عمر آورده است که می رساند در آن شکاف کوه، سوراخ های پر از مار بود و بوبکر بترسید که از آن چیزی بیرون آید که برانگیخته خدا (ص) را بیازارد پس پای خود را در دهانه آن نهاد و مارها نیز آغاز به زدن و گزیدن او کردند تا اشک هایش سرازیر گردید و برانگیخته خدا (ص) می گفت: ابوبکر اندوهگین مباش خدا با ما است پس خداوند آرامش خود را که همان آسودگی دل است برای بوبکر فرو فرستاد.

گزارشی هم که حاکم در " المستدرک " از زبان عمر درست دانسته این است:چون به شکاف کوه رسیدند بوبکر گفت ای‌برانگیخته خدا تو در جای خود باش تا من آن جا را از سر تا ته وارسی کنم پس به درون شد و به وارسی پرداخت سپس گفت ای برانگیخته خدا فرود آی. پس او فرود آمد. و عمر گفت سوگند به آن‌که جانم در دست او است که‌ارزش آن شب از خاندان عمر بیشتر است و حاکم گوید: اگر این گزارش، زنجیره اش گسیختگی‌نداشت درست بود.

گزارش دیگری هم هست که ابن کثیر با گواهی به گسیختگی زنجیره اش

[صفحه ۷۰]

آن را ناسره نموده و بر بنیاد آن: بوبکر گفت: همان گونه که هستی باش تا من دست خود را به درون برم تا آن چه را هست بیابم و تو را از آن، آگاهی دهم تا اگر جانوری در آن باشد به من پیش از تو رسد نافع گفت: به من چنان رسیده که در آن شکاف کوه لانه ای بود که بوبکر پای خود را در دهان آن لانه نهاد از بیم آن که جانوری چیزی از آن‌بیرون آید و برانگیخته خدا (ص) را گزندی برساند

و بر بنیاد یک گزارش: چون بدرون شکاف کوه شد همه آن لانه ها را گرفت و تنها یک لانه ماند که پای خود را بر دهانه آن نهاد و مارهاآغاز کردند به گزیدن او تا اشک هایش روان گردید- بنگرید به تاریخ ابن کثیر ۱۸۰:۳ که می نویسد این گونه پرداخت سخن، شگفت و نکوهیده است.

و حلبی در سیره بر این ها می افزاید: او (ص) سر در دامن بوبکر (ض) نهادو بخفت پس اشک های بوبکر (ض) بر چهره برانگیخته خدا (ص) ریخت، گفت: ابوبکر تو را چه می شود. گفت پدر و مادرم برخی تو باد! گزیده شدم پس برانگیخته خدا آنجا را که گزیده شده بود آب دهان مالید تا گزند از وی دورشد.

و هم می نویسد: در یک گزارش، این افزونی آمده است که او بر تن ابوبکر نشانه باد کردگی دید پرسید چه‌شده گفت: از گزیدگی مار است گفت چرامرا آگاه نکردی گفت خوش نداشتم بیدارت‌کنم پس پیامبر بر آن دست کشید تا نشانی از درد و باد کردگی نماند

و باز می نویسد: برخی گفته اند رافضیان (شیعیان) ایرانی که پوششی پشمین بر سر خویش می گیرند از همین روی است که می خواهند یاد آن مار را بزرگ بدارند که بوبکر را در شکاف کوه گزید زیرا می پندارند که آن مار به این گونه بوده است.

سیره حلبی ۳۹:۲ و ۴۰، السیره النبویه از زینی دحلان که در کنار نگاشته

[صفحه ۷۱]

حلبی چاپ شده ۳۴۲:۱

امینی گوید: پژوهشگران را می رسد که از چندین چشم‌انداز در این گزارش ها بنگرند یکی باشناختن میانجیان گزارش که از روزی که ساخته شده زنجیره گزارشی آن پیوسته نبوده و چه در نگاشته های خیلی کهن وچه در نوشته های آیندگانشان همراه بازنجیره ای گسسته بازگو شده- یا گسسته از یک سوی مانند زنجیره حاکم و بونعیم یا از هر دو سوی مانند گزارش ابن هشام- و خیلی شگفت انگیزاست که گر چه پیش آمدهای این داستان را بیش از دو تن- برانگیخته خدا (ص) و بوبکر- کسی ندیده و گزارش آن نیز نخستین بار تنها باید از زبان ایشان بازگو شود با این همه هیچیک از گزارش ها از زبان یکی از آن دو بازگو نشده و در هیچ یک از زنجیره ها یادی از ایشان نمی بینیم با این که نام بردن از چنین گزارشگرانی- آن هم در مانندچنین گزارش هائی- انگیزه هایش یکی دو تا نیست و به شونده های بسیاربایدیادآوری شوند تا برای همیشه آن گزارش‌ها بازگو شوند و پیاپی بر زبان ها بگذرند زیرا که در آن، نشانه ها و درفش های پیامبری است و گذشته از آن، نشانه ای بر بزرگواری و شگفت کاری بوبکر.

گذشته از این ها، زنجیره بونعیم، پشتگرمی را نشاید زیرا عبد الله پسر محمد پسر جعفر در آن جای دارد که ابن یونس می گوید کار وی سرانجام به آشفتگی کشید و گزارش هائی‌بر زمینه نگاشته های شناخته شده بساخت و بر دست نوشته های بلند آوازه چیزهابیفزود تا رسوا شد و نگاشته ها را در روی خودش سوزاندند.

و حاکم از زبان دار قطنی آورده است که وی دروغگو استو کتاب " سنن " از شافعی را گرد آوردو در آن دویست گزارش بود که شافعی آن‌ها را بازگو نکرده بود.

و دارقطنی می گوید: در دست نویس عمرو پسر حارث‌بیش از صد حدیث بساخت

[صفحه ۷۲]

و علی پسر رزیق گوید: چون وی به گزارشگری می پرداخت می گفت ابو جعفر ابن برقی را در گزارشی پس از گزارشی هست که: این را از گفته کسی نوشتم.و می گفت: آری از گفته که و که. پس‌مردم گفتند که او گزارش بافی می کند و چنان چه در کار دروغ گوئی آموخته شده آن ها را به ابن برقی می بندد گفت: و هم نامه های استادان را دگرگونه می نمود.

و تازه به گفته " لسان المیزان " عبد الله پسر محمد درسال ۳۱۵ مرده پس گزارش بونعیم- که در سال ۳۳۶ زاده شده- از زبان وی سخنی بی سرانجام است.

دیگر از میانجیان گزارش، محمد پسر عباس پسر ایوب، حافظ نامبرداربه ابن اخرم است‌که- چنان چه در لسان المیزان ۲۱۶:۵ آمده خود ابو نعیم می گوید وی یک سال‌پیش از مرگش دچار آشفته مغزی اش نگیریم باز چون نمی دانیم که آیا آن را در روزگار آشفته مغزی اش بازگو کرده یا پیش از آن؟ از این روی مانند همه گزارش هائی که بازگو گرانش‌به آشفته مغزی دچار شوند از

ارزش می افتـد. و تـازه او گزارش را از زبـان احمـد پسر محمـد پسر حـبیب مودب بـاز گو کرده- که گمـانم سرخسـی باشـد- که خطیب‌در تاریخ خود ۵:۱۴۰ گزارشـی از راه وی‌آورده و گویـد میانجیـان گزارش آن همگی‌شایسته پشـتگرمی و- از این درگـاه- شناخته شـده انـد مگر مودب. و او نیز گزارش را از زبان ابو معاویه محمـد پسر خازم باز گو کرده که چنان چه در تهـذیب التهذیب ۱۳۹:۹ آمده بر آئین مرجئه بوده و سر پیروان این کیش در کوفه به شمار می رفته و کاستی گزارش ها را پوشیده می داشته. و او نیز گزارش را از زبان هلال پسر عبد الرحمن گزارش کرده که عقیلی گوید: گزارش وی ناپسند است، و پس از آن که گزارش هائی چنـد از او یـاد می کنـد گویـد: همه این هـا ناپسند است که پـایه ای نـدارد و از آن هـا پیروی نشـده و ذهبی گفته: نشانه سـستی بر گزارش هایش

[صفحه ۷۳]

هویـدا است پس بایـدرهایش کرد " لسان المیزان ۲۰۲:۶ " و هلال نیز گزارش را از زبـان عطاء پسر ابو میمونه باز گو کرده که هر چنـد خـودنیکمردی شایسـته پشـتگرمی بـوده آئیـن قـدریان داشـته و گزارش او را پشـتوانه نتـوان گرفت بر گردیـد بـه تهـذیب التهذیب۲۱۵:۷

و چـون هیـچ یـک از زنجیره هـا و زمینـه هـای این گزارش، درست نبـوده سـیوطی نیز در " الخصـایص الکـبری " در بخش " پیش آمدهای شگفت آوری که به هنگام کوچیدن پیامبر روی داده " نشانی‌از آن ها نداده (با آن که او گزارش های سستی را هم که در پیرامـون این پیش آمـدها داشته بـا یـادآوری سـست بودن‌آن هـا آورده) و گویـا می دانسـته است که دیگر، آوردن آن گزارش ها آبروی نگارنـده را می ریزد و نگاشـته او را در چشـم هـا از جایگـاه والائی کـه دارد به زیر می آرد. به همین گـونه کسـانی که در پیرامـون نشـانه هـا و درفش هـای پیـامبری و کارهـای نتوانسـتنی بزرگ تریـن پیـامبران بـه گردآوری گزارش هـا پرداختـه انـد هیچ کدامشان گزارش های یاد شده را نیاورده اند.

دوم این که: در نگاشـته های کهن که در سـده های نخستین فراهم آمـده و زیر بنیاد داوری‌است تنها این را می بینیم که بوبکر پیش از پیامبر (ص) به درون شکاف کوهشد تا- به گونه ای که در سیره ابن هشام می بینیم- ببیند که آیا درنده یا ماری در آن هست؟ و حـاکم نیز- چنانچه شـنیدی- این داسـتان را بیش از انـدازه درست نمی شـمارد و اگر چیزی بیش از این را هم درست می شـمرد از باز گو گری آن هر چند با زنجیره ای گسسته بود خودداری نمی نمود.

آن گاه‌در سده چهارم داستان جامه، ماندن یک لانه، نهادن بوبکر پشت خود را بر آن، خواندن پیامبر (ص) خدا را به سودوی که با جامه اش او (ص) را از نیش‌آن گزندگان پنداری برکنار داشت افزوده شده است.

و در سـده ای کـه محب‌طبری بـود نواهـای تـازه ای سـاز شـده و این مرد که در بـاز گو گری گزارش هـای سـاختگی و گردآوری پراکنده های آن، هنرمندی

[صفحه ۷۴]

ورزیده و کارکشـته بوده گزارشـی به آن گونه آورده است که شـنیدی جز آن که فرازهای‌او با همه کوتاهی و رسائی آن ها بسـیار آشفته است که یک گوشه آن هم باگوشه دیگر سازگار نیست.

سپس حلبی آمده و برانگیخته خدا (ص) را خوابانیده و سرش را در دامن بوبکر نهاده و چهره برانگیخته گرامی را با اشک هائی که

بوبکر از روی درد می ریخته سیراب کرده و تازه همه این ها دل حلبی را خنک نکرده و آتش او را فرو ننشانده تا زبان گزنده خود را به‌سوی شیعیان گردانیده و سر ایشان را با پوششی پشمین به سان آن مار پنداری‌ای پوشانیده که هرگز هیچ شیعی ای بودن آن را نپذیرفته.

و تازه آن گاه‌که بوبکر پای خود را تا رانش در آن لانه فرو کرد و پیامبر (ص) به درون‌آمد و دید او نشسته است و تکان نمی خورد و خود خواست بخوابد و سر گرامی خویش را در دامن او نهاد، چرا پیامبر از یار همراهش نپرسید که این چه شگفت کاری و چه ناجور نشستنی است که از آن برنمی خیزی؟ و آیا با این که از نزدیک وی را می دید او می توانست همه این ها را از یار همراهش پنهان دارد؟

چه مار گزیده ای بوده؟ و چه شکیبائی و چابکی ای داشته؟ و چه چشم انداز هراس آوری است که پای مرد- آن هم بی هیچ پوششی- تا ران در لانه باشد و سر پیامبر بزرگ در دامن او، مارهای گوناگون از این جا و آنجا او را بگزند و نیش بزنند، نه‌مار گزیده مانند همه مار گزیده ها به‌خود بپیچد که تکانی به پا یا به پشتش‌بدهد و آن گزندگان جائی بیابند و از او دور شوند نه ناله ای سر دهد و نه آه و فغانی از او شنیده شود، اشک هایش چنان سرازیر گردد که پیامبر که دیده اش خواب می رود و دلش خواب نمی رود بیدار شود و یار همراه خود

[صفحه ۷۵]

را که برای همراهی با خویش برگزیده از نیش مارها برهاند.

آیا از روی دادگری و فرزانگی و خردمندی است که خداوند پیامبرش را از همه آن دردسرها رهائی بخشد و در دمی چند، پی در پی نشانه های توانائی خود را در پاسداری از او بنماید و هنگامی که‌از برابر بت پرستان قریش می گذرد او را از چشم ایشان پوشیده بدارد و در روی او بر در آن شکاف کوه درختی برویاند- تا او در پناه آن از ایشان‌پنهان باشد- سپس نیز دو کبوتر رام نشدنی بر دهانه شکاف کوه بنهد و با فرمان او- که کارش برتر از پندار است- کار تنگ بر در آن شکاف کوه تاربتند با همه این ها آیا می شود یار همراه او را که به دستور خودش وی را برگرفته و در دوستی پیامبر (ص) جانفشانی کرده و- با پیش افتادن درآن شکاف کوه- خویش را در پرتگاه افکنده و سپر او شده، آیا می شود که‌او را واگذارد؟ نه در برابر نیش مارها او را نگاه دارد و نه در آن حالی که همه دل ها را می سوزد و جگرها را کباب می کند بر وی مهربانی نماید؟ از یک سوی برانگیخته خدا (ص) وی را می نگرد و می گوید: اندوه مخور که به راستی خدا با ما استو از یک سوی نیز آن بیچاره می گرید واشک هایش سرازیر است.

و آیا بوبکر نمی دانست خداوندی که دستور کوچیدن را به پیامبرش داده و او را به درون آن شکاف کوه برده به همان گونه که چشمان درندگان دو پا را از دیدن او بازداشت و چنگال های آن گروه نادان را از رسیدن به او کوتاه نمود به همان سان نیز با توانائی خویش- و بی‌آن که نیاز به جانفشانی بوبکر باشد-او را از نیش مارها به دور می دارد؟

و آیا باور نداشت یار همراهش که خود داشت جانش رادر راه او می داد اگر ازدرد او آگاه شود یا همچون عیسی با یک‌دست کشیدن یا با خواندن خدای و خواستن از وی او را رهائی می بخشد؟ پس این همه گزارش هائی که در باره او

[صفحه ۷۶]

داده اند چه معنائی داشته؟

آری دستی، اینان را تا آن جا کور و کر می کند که برای گزافه گوئی در برتر خوانی ها، گزارش هائی به این ناچیزی و بی ارزشی بیافرینند.

اهریمن خود را مانند بوبکر نمی نماید

گزارش بالا را خطیب بغدادی در تاریخ خود ۳۳۴:۸ آورده است آن هم از زبان ابوالفتح محمد پسر حسین شیبانی قطیط (که از سرگذشت او را در تاریخ خود آورده و او را به گونه ای که پشتگرمی اش را به سخن وی برساند یاد نمی کند) و او نیز از زبان:
۲- خلف پسر عامر ضریر (که به گفته ذهبی‌در میزان ۱: ناشناس است و به گفته ابن جوزی گزارشی ناستوده- که همین گزارش بالا باشد- بازگو کرده) و اونیز از زبان:
۳- ابو بکر محمد پسر اسحاق پسر مهران شافعی (که به گفته خطیب در تاریخ خود ۲۵۸:۱ در گزارش های او سخنان ناستوده بسیار است و برای شناختن او و پی بردن به چون و چند کارش همین بس که خطیب در سرگذشت وی با زنجیره ای گسسته از زبان وی آورده است که پیامبر گفت ": چون معاویه را بر منبر من دیدید به او روی آرید که درستکار و درستکار شمرده‌شده است " پس گزارشگری که گزارشش این‌باشد دروغگوئی و گزارش بافی اش بر و برگرد ندارد) و تازه او از زبان:
۴- احمد پسر عبید پسر ناصح نحوی که یاقوت در المعجم ۲۲۸:۳ او را یاد کرده و می نویسد گفته اند که سخن او در آن چه بازگو می کند سست است و به گفته حافظ ابن عدی: وی از زبان اصمعی و قرقسانی گزارش هائی

[صفحه ۷۷]

ناستوده بازگو می کرده.
و حافظ ابو احمد گفته: در بیشتر گزارش های وی از او پیروی نشده است
و ابن حجر در تهذیب التهذیب ۶۰:۱ سخن ابن عدی وابو احمد را آورده و می افزاید حاکم ابو عبد الله گفته: استادان ما از بازگو گری از زبان او خودداری نموده اند و ابن حبان گفته: چه بسا ناسازگاری نموده و ذهبی گفته: سخن او پشتوانه نیست.
و سیوطی در بغیه الوعاه ۱۴۴:۵ می نویسد: ابن عیسی گفته که وی گزارش هائی ناستوده داشته و از زبان مردانی شایسته پشتگرمی آورده است که حذیفه گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت هر که مرا در خواب دید به راستی مرا دیده که البته اهریمن نتواند خود را مانندمن بنماید و هر که بوبکر راست رو را در خواب دید به راستی او را دیده زیرا البته اهریمن نتواند خود را مانند او بنماید
امینی گوید: اینان هیچ ویژگی ای برای پیامبران- برگزیدگان آدمیان- نگذاشتند مگر آن که مردمانی را انباز ایشان در آن ها گردانیدند که در دوری از همه گناهان و در پاکی و سرمایه های روانی بزرگوارانه و در خوی های برتر همانندایشان نبودند. بخاری و مسلم این سخن پیامبر را " هر که مرا در خواب دید به راستی مرا دیده زیرا اهریمن خود را مانند من ننماید " آورده اند و پاسداران گزارش ها با زنجیره هائی درست که جای ناخن زدن ندارد آن را گزارش کرده اند و چنان چه در شرح مناوی آمده سیوطی آن را متواتر شمرده‌و پیشوایان این هنر نیز آن را از برتری ها و ویژگی هائی که تنها در برانگیخته خدا (ص) است دانسته اند و در روشنگری رازهای آن به گستردگی سخن گفته اند و سیوطی نیز در الخصایص‌الکبری ۲۵۸:۲ آن را از ویژگی های وی شمرده و بخشی نگاشته است زیر نشانی" و از ویژگی های او آن است که هر کس او را (ص) در خواب دید به راستی اورا دیده"

و هیچ یک از روشنگران این گزارش را- چه از پیشینیان دور و چه از پسینیانشان- نیافتم از آن گزارش ساختگی که خطیب در سده پنجم آورده است نشانی داده باشد که

[صفحه ۷۸]

گوئی همگی از آن روی گردانیده و ساختگی و دروغ بودن آن را دریافتند جز این که خطیب خوش می داشته آن را بازگو کند و چنان چه برنامه او در بازگو گری گزارش ها در برتری این و آن- به جز آنجا که از خانـدان پاک پیامبر باشـد!- است به هیـچ روی سخنی‌در کژی و کـاستی های زنجیره آن نگفته است و شـگفت تر آن که ابن حجر نیز در لسان المیزان ۴۰۳:۲ در سرگذشت خلف پســر عـامر می نویسـد: وی از محمـد پســر اسـحاق پسر مهران بـا زنجیره ای درسـت گزارش کرده اسـت "... بـا آن کـه خـود وی سرگذشت سه تن از میانجیان زنجیره را به گونه ای که شنیدی نوشته است.
بدین گونه است که دست تبهکارانی که به گزاف گوئی در برتر شـماری این و آن‌می پردازند بر سپرده های کیش و دانش داغ می نهد. پس وای بر ایشان از آنچه دستشان نوشت و وای بر ایشان از آن چه به دست می آرند.

بوبکر هرگز پیامبر را اندوهگین نساخت

خلعی و ابن‌منده و جز آن دو از زبان سـهل پسر مالک آورده اند که گفت چون برانگیخته خدا (ص) از بازپسین دیدار خود از خانه خدا آمد بر فراز منبر شد و گفت ای مردم به راستی که هرگز بوبکر مرا اندوهگین نساخت این پایگاه را برای او بشناسید
ابن منـده گوید: این گزارشـی شـگفت است که جز از راه خالد پسر عمرو اموی آن را نمی شناسیم و ابن حجر پس از بازگو گری آن گوید: می گویم: گزارش های خالد پسر عمرو رها شده و سست است... تا آن جا که از زبان ابو عمرو

[صفحه ۷۹]

می‌نویسـد: پشـتوانه گزارش او خالـد پسر عمرو است که وی را رها کرده اند و زنجیره های گزارش او میانجیانی ناشـناس یا سست سخن اند که میان سهل پسر یوسف یا مالک پسر یوسف می گردد.
و ابن حجر در تهذیب التهذیب ۱۰۹:۳ درزندگی نامه خالد پسـر عمرو می نویسد:احمد گوید که گزارش های وی ناسـتوده است و خود شایسـته پشتگرمی نیست و گزارش هائی نادرست بازگو می کند. و آورده اند که یحیی پسر معین گفته: گزارش های او چیزی درخور نیست دروغ پردازی بوده که دروغ می گفته. از زبان شعبه گزارش هائی ساختگی بازگو کرده و بخاری و ساجی و ابو زرعه نیز گوینـد که گزارش هـای وی ناسـتوده است و ابو حاتم گفته گزارش های وی سـست و رها کردنی است و ابو داود گفته: چیزی درخور نیست و نسائی گفته: سزاوار پشتگرمی نیست و صالح پسرمحمد بغدادی گفته: او گزارش بافی می کردهو ابن حبان گفته: از زبان کسانی که شایسـته پشتگرمی اند به تنهائی گزارش های ساختگی بازگو می کرده و پشتوانه گرفتن گزارش هایش روا نیست و ابن عـدی‌گفته ": وی از زبان لیث و جز او. گزارش هائی ناسـتوده بازگو کرده " سـپس‌گزارش هائی چند را که از زبان لیث ازیزید بـازگو کرده آورده و آن گاه گویـد: همه این گزارش ها نادرست است و من برآنم که همه آن ها را خودش به لیث بسـته و دسـت نویس گزارش هـای لیث از یزیـد نزد مـا هست و چیزی از این هادر میان آن نیست و او- گذشـته از آن چه یاد شـد- گزارش هائی

دارد که بیشتر آنهـا- یـا همه آن هـا- ساختگی است و او- از میان کسانی که گزارش هایشان سـست است- کارش آشکار است و آورده اند که احمد پسر حنبل گفت: گزارش های او ساختگی است تا پایان

امینی گویـد: این هـا را بخوانیـد و آن گـاه درسـتکاری حافظ محب طبری را بنگریـد که گزارش دروغ وی را بازگو کرده و زنجیره سست آن را انداخته و

[صفحه ۸۰]

آن را از برتری هـای بوبکر شـمردهو چنان می نمایـد که هیـچ چون و چرائی در آن نیست و کسانی دیگر از نگارنـدگان نیز در این تبهکاری از وی پیروی نموده و ایشان می پندارند که کار نیکوئی انجام می دهند و می پندارند که بر آئین با ارزشی هستند و بدانید که ایشان دروغگویان اند.

فرازهایی از نامه خدا که درباره بوبکر فرود آمده

اشاره

عبیدی مالکی در عمده‌التحقیق ص ۱۳۴ می نویسد: چون چکامه محمد بکری را بر نواده اش شیخ زین العابدین بکری خواندند و به این سروده رسیدند:

"اگر نامه هائی ستایش پیشینیان باشد

پس به راستی ما سرآغاز فرازهای نامه خدائیم) " گفت: می خواهد بگوید در آغاز نامه خدا که الم ذلک الکتاب آمده الف بوبکر است ولام الله و میم محمد.

و بغوی گوید: این که خدای برتر از پندار گوید ": و از راه کسی پیروی کن که به سوی من بازگردد " بوبکر را می گوید.

و روشـنگران نامه خداوندی درباره این سـخن خدای برتر از پندار ": توانگرانو دهشـکاران شـما سوگند نخورند که "... آورده اند که این جا روی سـخن به بوبکر راست رواست و شـیخ محمد زین العابدین گوید بوبکر راست رو را سـیصدو شصت تخت بود و بر هر تختی روپوشی گران به بهای هزار دینار زر.

امینی گوید: این جا دیگر گفتگو از برتری های بوبکر را به پایان می بریم و دیگر گنجایش آن نمی بینیم که بپردازیم به بررسـی در پیرامـون فرازهـائی از نـامه خـدا که این گروه بـاهر زوری بوده آن هـا را دربـاره بوبکرفرود آورده و به این گونه فرازهـائی بسـیار را دستخوش دستبرد و دگرگونی گردانیده اند و در پیرامون نامه خداوندی سخنانی گفته اند که هوس و خواسته هاشان آن را در دیده

[صفحه ۸۱]

آنان آراسته و- از سر تند روی در برتر شـماری ها- این کارها را خوش‌داشـته اند،آن هم در برابر آن رسوائی‌هائی که شـنیدی، به همین گونه از بررسـی گزافگوئی های آشـکاری که در سروده های خویش در این باره نموده اند چشم می پوشیم، و می گذریم از این گونه سخنان که سراینده دانشور ملا حسن افندی بزاز موصلی در سروده نامه هایش ص ۴۲ آورده است:

"راستی را پایگاه بوبکر راست رو بلند است

به گونه ای که هر ستایشی، دست خود را از رسیدن به آن همه والائی کوتاه می یابد.
کاش می دانستم کسی که در فرازهای استوارنامه خدائی
ستایش او آمده، سرایندگی در باره او چه ارزشی‌دارد؟
هر که در جهان هستی است خشنودی خدای برتر از پندار را
می جوید و خداوند، خرسندی او را ".
و نیز آن جا که در ستایش وی گوید:
"راستی که یاد بوبکر راست رو به میان نیاید
مگر آن که جهان هستی مالامال از فر و شکوه گردد
همان بار پیامبر در دل شکاف کوه
که سوگند به خدا برای‌سرور برگزیده یاری برگزیده بود
هستی در یاد او سرگردان ماند
و اگر پروای شکوه او آن را گرانبار نمی ساخت به پرواز درمی آمد "

نگاهی به دارایی بوبکر

آری این اندازه ما را می رسد که نگاهی بیفکنیم به دارائی ای که به بوبکر بخشیده (!) و آن گاه با دادن آن برانگیخته خدا-با دست وی- پیامبر و کیش ما و همه مسلمانان را زیر بار منت وی برده اند! همان دارائی بیرون از شماری که یک ملیون اوقیه برای وی فراهم کرد چنان چه در گزارش نسائی می خوانیم که

[صفحه ۸۲]

عایشه گفت: من به دارائی پدرم که در روزگار نادانی- پیش از اسلام- یک ملیون اوقیه بود نازیدم وبالیدم، در خانه او سیصد و شصت تخت می چیدند و بر روی هر تخت روپوشی گران- که هر کدام به هزار دینار زر می ارزید- می افکندند، و این را ازشیخ محمد زین العابدین بکری هم شنیدیو آن گاه نیک می دانی که این همه پیرایه خواه ناخواه چیزهای دیگری هم همراه دارد از کالاهای نیاز خانه، وجامه های گران بها و پشتی ها و آونـدها و زیرانـدازها- که بهای آن هانیز از همان‌اندازه کمتر نباید باشد-و نیز نوکران و کارگزارانی که چنان دستگاهی می خواهد و کوشک ها و بالاخانه های بلند و آن چه بایسته این همه توانگری است از اسبان و شتران و گوسفندان و گاوان و کشتزارهاو زمین و سرا و دیگر چیزهائی که آن دارندگی و پایگاه والا نیازمند آن ها است.
من نمی دانم کدام زمین فراخی بوده که این همه را در خود جای می داده؟ با این که در آن روزگار هیچ یک از پادشاهان جهان به این‌اندازه دارا نبودند! و آیا آن همه تخت ها را در یک بالاخانه چیده بودند؟ چه بالاخانه بزرگی بوده! که پهناوری اش‌زمینه نبردگاه ها و پهنه بیابان ها را شرمنده می کرده! و تازه چه خانه بزرگی بوده که این، یکی را بالاخانه‌هایش به شمار می رفته! و خوب باید دید چه روزی بوبکر بار می داده و پذیرائی می کرده که مردان بزرگ به مهمانی او آیند و بر آن تخت ها بنشینند؟ و چرا ما از دهان هیچ کداماز تاریخ نگاران و سرگذشت نویسان، آهسته ترین سخنی درباره چنان روزی نمی شنویم؟ مگر زبان کسانی را که آن‌جا می نشسته اند داغ می کردند تا کسی‌داستان آن را بازگو نکند؟ وگر نه سرشت رویداد، بایسته آن است که آن انجمن بزرگ که میزبانش همه کوشش خود را در آراستن آن به کار بسته هر هفته‌یا دست کم بگو هر ماه یا کم کم هر سال یا از

این هم کمتر در همه زندگی اش یک بار آن را بر پا کرده، بایستی گزارش هائی داشته باشد که تاریخ، یادآوری آن را فراموش نکند و تاریخ نگاران، رها کردن آن را روا نبینند، با همه این ها هیچگونه

[صفحه ۸۳]

سخنی درباره آن نمی یابی تا- پس از گذشت صدها سال از زندگی روزگار- عبیدی را می بینی که در گوشی پچ پچ می کند و از بیم روشن شدن دروغش از آشکار کردن آن سر باز می زند.

باید پرسید کدام پیشه و کار و هنر و کدام سرچشمه درآمد بوده که آن مرد به یاری‌اش بتواند هزار هزار اوقیه پول به دست آرد؟ مگر نه آن روزگار هنگام تنگدستی قریش بوده و به گونه ای‌که دختر پاک و راستگوی پیامبر در آن سخنرانی اش- به بوبکر و دار و دسته او می گوید: نوشابه شما آبی بود که از بس در آن غوطه خورده و شاشیده و سرگین انداخته بودند تیره شده بود و خوراکتان برگ درختان. مشتی زبون و گردن کج کرده که می ترسیدید مردم پیرامون شما بربایندتان. تا خداوند با دست برانگیخته اش شما را رهائی بخشید.

و شاید در همان روزها بوده است‌که به گزارش ماوردی در ص ۱۴۶ از اعلام النبوه از راهی که انس پسر مالک دریافت، برانگیخته خدا (ص) به درون مسجد شد پس بوبکر و عمر (ض) را یافت از آن دور پرسید: چرا بیرون آمده اید؟ گفتند گرسنگی، ما را بیرون آورده برانگیخته خدا (ص) گفت: من نیز از گرسنگی بیرون آمده ام پس به نزد ابو الهیثم ابن التیهان‌شدند تا دستور داد با گندم یا جوئی که در نزد او بود خوراکی ساختند تا پایان گزارش

وان گهی عایشه روزگار پیش از اسلام را کی دیده؟ او که چهار یا پنج سال پس از برانگیخته شدن پیامبر زاده شده مگر می شود که او درروزگار مسلمانی اش بر دارائی ای بنازد که پیش از اسلام بر باد رفته ودارنده آن، هم اکنون با گرسنگی دست به گریبان است؟

تازه من نمی دانم آن‌هزارها پول انباشته کجا رفت؟ و چه پیش‌آمدی آن

[صفحه ۸۴]

را بر باد داد و نیست کرد و دارنده آن را تهیدست گردانید تا به روزی افتاد که هیچ نداشت و اگر هم گرفتیم چیزی داشت‌بیش از چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم به هنگام کوچیدن از مکه نداشت و اگر کسی ده یک از یک دهم آن همه دارائی را هم می بخشید آوازه آن، گیتی را می گرفت و در آن روزگار از جلوداران بخشندگان و پیشاهنگان دهشکاران جهان به شمار می آمد. با آن که در هیچ یک از برگ های تاریخ، یادی از آن هزارها و تخت ها و روپوش های گرانبها نیست ما پذیرفتیم که ذهبی درباره گزارش عایشه بگوید " هزار دومی بی گفتگو نادرست است زیرا که چنان دارائی برای پادشاه روزگار نیز دست نمی دهد " و ابن حجر نیز سخن‌او را در تهذیب التهذیب بپذیرد تازه باید پرسید داستان آن هزار اوقیه ای که درست است در کدام یک از برگ های تاریخ توان خواند؟

اگر این خواب ها که دیده اند درست بود و این داستان های پنداری را می شد راست شمرد و شایسته بود که بگوئیم بوبکر چنان دارائی گزاف پنداری داشته است پدرش بوقحافه نیازمند آن نبود که برای عبدالله پسر جذعان مزدوری کند و با بانگ خود مردم را بر سر سفره او بخواند و به گفته کلبی دارالمثاب در یکی دو دم‌مانده از زندگی اش با پیشه ای به این‌پستی و فرومایگی نان بخورد

که امیه پسر صلت هم در چکامه ای در ستایش پسرجذعان آن را بنماید و بگوید:

"او را در مکه مردی سبک و چالاك و زیرک در کارها هست که آوا می دهد

و یکی دیگر هم از فراز خانه‌اش بانگ برمی دارد و مردم را می خواند

به سوی کاسه‌ای بزرگ از چوب آبنوس

که بر روی آن مغز گندم است آمیخته به انگبین "

کلبی گوید: خواست سراینده از "مرد زیرك و سبك و چالاك در کارها " سفیان‌پسر عبد الاسد است و از " یکی دیگر" هم ابوقحافه. و در پانویس مسامره الاوائل

[صفحه ۸۵]

ص ۸۸۵ آمده: گویند که آن بانگ کننده بوقحافه پدر بوبکر راست رو بود.

کسی که یک ملیون اوقیه و سیصد و شصت تخت آراسته به ابریشم داشته سزاوار چنان بود که ده تن همچون بوقحافه مردم را به مهمانسرا و بر سر خوان خوراکی هایش بخوانند نه این که پدر خودش مزدور مردمان دیگر گردد تا از این راه چند شاهی پول سیاه به دست آرد یاشکم گرسنه اش را سیر کند.

و اگر بوبکر را در آن روزگار چنان دارائی بود که پنداشته اند- و اگر بخشی از آن را هم داشت- نیازمند آن نمی شد که برای کوچیدن با یاران برانگیخته خدا (ص)دو شتر سواری به هشتصد درم سیم بخرد و آن گاه یکی را به برانگیخته خدا (ص) پیشکش کند و او (ص) نیز آن را نپذیرد مگر با دادن بهای آن، و بگوید: من شتری را که از آن خودم نیست سوار نمی شوم که بوبکر گفت:ای برانگیخته خدا! پدر و مادرم برخی توباد! آن از آن خود تو است و پاسخ داد: نه! بگو چه بهائی برای خرید آن‌پرداخته ای؟ گفت چنین و چنان اندازه گفت پس من با پرداخت بها، آن را می ستانم.

و این که برانگیخته خدا (ص) آنرا نپذیرفت انگیزه ای جز آن نداشت که بوبکر را دارائی چندانی نبود یا او (ص) خوش نمی داشت که هیچ‌کس منتی بر گردن وی داشته باشد تا پس‌از روزگاری چند چنین سخنانی که بر وی‌بسته اند بر او نبندند که: به راستی‌کسی که بیش از همه مردم در همراهی هاو بخشش دارائی خود بر من منت دارد بوبکر است که در بخش " سخنرانی پیامبر در برتری خلیفه " گذشت.

و تازه با نگرش به گزارش ابن صباغ در" الفصول المهمه " و حلبی در " السیره " ۴۴:۲ درمی یابیم که آن چه درباره خرید دو شتر گفته شده نیز جای بررسی و گفتگوی بسیار دارد زیرا به گواهی این دو نویسنده، برانگیخته خدا (ص) اسماء دختر بوبکر را بفرمود تا نزدعلی رود و او را از جای پیامبر و بوبکر آگاه سازد و به او

[صفحه ۸۶]

بگوید که یک راهنما برای ایشان به مزدوری بگیرد و همراه با او- پس از گذشت ساعتی از شب آینده که چهارمین شب آمدن به آن جا می شد- سه شتر بیارد پس اسماء به نزد علی- که خدا رویش را گرامی دارد- شد و او را از آن چه بایسته بود آگاه ساخت تا وی راهنمائی برای آن دو به مزدوری گرفت که اریقط پسر عبد الله لیثی خوانده می شد و آن گاه همراه با او سه شتر فرستاد تا وی شبانه شتران را به پائین کوه آورد و چون پیامبر بانگ شتررا شنید با ابو بکر از شکاف کوه فرودآمد و مرد را شناختند.

و این گزارش، آشکارا می رساند که ابوبکر دو چارپای آماده برای سواری آن دو هم نداشته و شترها را به کرایه گرفته بودند و حلبی که خواسته این گزارش رابا گزارش خرید دو شتر سازگار نماید گفته: این فراز که علی (ض) را کرایه کننده و مزدور گیرنده می شماردمی رساند که دادن مزد راهنما با او بوده نه کرایه شتر و این گونه سازگاری‌دادن با نگرش به آنچه از نمای برونی گزارش ها برمی آید نمی خواند- که می‌بینی-

و چنان چه بیاید- بر بنیاد گزارش ها- دارائی ای که بوبکر به هنگام کوچیدن از مکه داشته و همه را نیز با خود به مدینه برد بر روی هم چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم بوده. و آن گاه این کجا و آن یک ملیون اوقیه؟ و آن تخت هائی که می گویند؟و آن روپوش های آن که به سیصد و شصت هزار دینار زر می ارزیده؟ و آن چه بایسته این پیرایه ها و زیورها است؟هان؟ چه هماهنگی هست میان کسی که این همه دارائی ها گزاف از آن او بوده با کسی که هیچ نداشته است مگر همان شندر غاز؟

و نیز چه هماهنگی هست میان او و میان چگونگی روزگار خودش و پدرش در مکه و میان پیشه او در مدینه که به خرید و فروش پارچه می‌پرداخته که آن را هم بر روی شانه و دوش خود به این سوی و آن سوی می کشیده و بی آن که در تجارتخانه یا دکانی جای داشته باشد در بازارها و کوچه ها پرسه می زده و کاری به

[صفحه ۸۷]

این خردی و ناچیزی داشته است.

ابن سعد از راه عطاء آورده است که چون بوبکر به جانشینی پیامبر نشست بامدادان به سوی بازار شتافت و جامه هائی بر دوش خود بار کرده بود تا به فروشندگی پردازد پس عمر پسر خطاب و ابو عبیده جراح او را دیدار کردند و به وی گفتند ای جانشین برانگیخته خدا! کجا می خواهی بروی؟ گفت بازار گفتند برای چه کاری؟ تو به سرپرستی مسلمانان رسیده ای گفت پس به خانواده‌ام چه بخورانم؟ گفتند بیا تا چیزی برایت معین کنیم پس با آن دو برفت و بنا شد که روزانه یک نیمه گوسفند به او برسانند و پوشاک سر و تن او را هم‌بدهند.

و از راه عمیر پسر اسحاق آورده است که مردی عبائی بر گردن بوبکر راست رو دید و پرسید این چیست؟ بده من تا تو را از آن بسنده باشم گفت: از من دور شو که تو و پسر خطاب‌مرا در کار خانواده ام به راه ناراست ننمائید.

و در فراز دیگر که نیز در گزارش ابن سعد آمده می بینیم: راستی‌را که چون بوبکر به جانشینی پیامبر نشست به سوی بازار راه افتاده پارچه هائی از آن خود را نیز بار کرده و می‌برد و می گفت: شما مرا در کار خانواده ام به راه ناراست ننمائید

و در گزارش حلبی آمده که چون دست فرمانبری به بوبکر دادند او (ض) بامدادان پارچه هائی بر بازوی خود افکنده رهسپار بازار شد پس عمر به اوگفت: کجا می خواهی بروی؟ تا پایان

وانگهی کدام روز بوده که او دارائی گزافش را در راه پیامبر (ص) و برای‌برآوردن نیازهای او و سود رساندن به وی بخشیده تا بیش از همه مردم با دادن دارائی خود منتی بر وی داشته باشد؟ چگونه آن را بخشید که هیچکس ندید و هیچ تابنده ای گزارش آن را نداد؟ و چگونه تاریخ، یک جا از آن جاهائی که بخشندگی می نمود نشان نداده؟ با این که از نشان دادن این هم سر باز نمی زند که وی یک

[صفحه ۸۸]

شتر به پیامبر (ص) پیشکش کرد و او آن را نپذیرفت و بهایش را داد؟ و با این که هر کس برای راه افتادن کار پیامبر و برای هزینه جنگ ها و برای سود رساندن به اسلام و مسلمانان‌چیزی داده یادداشت شده است؟

تازه برانگیخته خدا (ص) که پیش از کوچیدن از مکه برای خواسته های ویژه خودش نیازی به او نداشت زیرا آن هنگام عمویش ابوطالب- درود خدا بر وی باد- پیش از زناشوئی وی با خدیجه‌سرپرستی او را بر گردن داشت و پس از آن نیز که دارائی خدیجه زیر دست او افتاد و خودش نیز فرمانبردار او بود. پس نیازهائی که پیش آمد پس از کوچیدن به مدینه بود که زمینه‌اسلام گسترده گردید و کار آن بالا گرفت که آن هنگام نیاز افتاد به آراستن و توشه دادن سپاهیان و سرداری لشگریان. که آن جا نیز مردان بنی سالم بن عوف و مردان بنی بیاضه و مردان بنی ساعده- و پیشاپیش ایشان سعد بن عباده- و مردان بنی حرث بن خزرج و مردان بنی عدی- که دائی های گرامی پیامبر خدا بودند- همه ایشان از همان نخستین روزی که او (ص) گام درمدینه نهاد بانگ بلند خود را به گوش او رسانیدند: به سوی ما بیا! به سوی شماره فراوان پشتیبانان و پاسداران و آمادگی ساخت و ساز.

و آن روز هم که بوبکر دارائی ای نداشت مگرهمان چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم‌که از مکه آورد (اگر آورده باشد! وچه نشانه ای بر درستی همین گزارش نیزدارید؟) و آن هم مگر چه سودی می توانست برساند؟ و سر تا ته آن چه بودو در کنار فرمانروائی ای به آن بزرگی‌چه ارزشی داشت، با چشم پوشی از همه‌این ها، کسانی که لاف بخشندگی اورا می زنند به ما پاسخ دهند که او درچه هنگامی آن را بخشیده؟ و به کدام هزینه آن را رسانیده و در چه کاری و کجا آن را داده و برای کدام نیازمندی‌از سر آن گذشته و دهشکاری نموده و چرا از دیده آن همه‌آفریدگان خدا از یاران پیامبر پوشیده مانده و چرا به گوش سرگذشت نگاران نرسیده که

[صفحه ۸۹]

آن را در لابه لای سرگذشت نامه ها بیارند و در برتری های خلیفه یادآوری کنند؟ وآیا ستون اسلام که به استواری ایستاد و کار آن که سرانجام یافت به یاری همین چند شاهی بود که دانسته نیست به چه هزینه ای رسیده؟ و به همین گونه است که بوبکربابخشیدن دارائی اش بیش از همه مردم بر برانگیخته خدا منت نهاد؟

آیه ای که از نظر سنیان به ستایش علی آمده

شگفت و هزاران شگفت که فرمانروای گروندگان علی (ع) را چهار درهم بود که یک درهم را در شب و یک درهم را در روز ویک درهم را پنهانی و یک درهم را آشکارا در راه خدا داد و خداوند یک فراز از نامه خویش را درباره او فرستاد و گفت: کسانی که دارائی های خود را در شب و روز و آشکار و پنهان می بخشند برای ایشان است پاداش ایشان‌در نزد پروردگارشان، نه بیمی برایشان‌هست و نه اندوهی می برند سوره بقره ۲۷۴

و نیز او- که درود خدا بر وی باد- انگشتری خود را به خواهنده مستمند بخشید و خدای برتر از پندار وی را در نامه ارجمندش با این سخن یاد کرد: جز این نیست که سرپرست شما خداوند است و برانگیخته او و کسانی که گرویدند، همان کسان که نماز را بر پای می دارند و همراه با خم شدن در پیشگاه خدا زکات می دهند سوره مائد ۵۵

و نیز او وخاندانش، مستمندی و پدر مرده ای و گرفتاری را خوراک دادند و خداوند این گفتارش را درباره ایشان فرو فرستاد، ایشان درراه دوستی او به مستمند و پدر مرده وگرفتار، خوراک می خورانند (سوره هل‌اتی. که گزارش کار ایشان را درج ۳ ص۱۰۶ تا ۱۱۱ از چاپ دوم به گستردگی آوردیم)

آن گاه ابوبکر که همه دارائی اش را در راه خدا می بخشد و بزرگ ترین

[صفحه ۹۰]

پیامبران نیز او را کسی می بیند که با همراهی ها ودادن دارائی خود بیش از همه مردم بر او منت دارد با همه این ها در نامه گرامی خدا یادی از دهشکاری های او یافت نمی شود و این برای چیست؟ خودت‌می دانی!

و شگفت تر آن که بوبکر با دادن چهار یا پنج یا شش هزار درم سیم- اگر بگیریم که داشته- کسی می شود که بیش از همه مردم بر برانگیخته خدا(ص) منت دارد و عثمان چنین کسی نمی‌شود! با آن که وی چندین برابر بیش از آنچه بوبکر بخشیده بود بخشید و بربنیاد گزارش دروغین بویعلی در یکی ازلشگرکشی های برانگیخته خدا ده هزار دینار زر فرستاد، و چون آن ها را دربرابر وی نهاد او (ص) آن ها را زیرو رو می کرد و با این سخن از خداوند برای وی نیکوئی می خواست: عثمان! خدا هر گناهی را که تو کردی- چه پنهان و چه آشکارا و چه پوشیده و آن چه را تا روز رستاخیز از تو پدید آیدبیامرزد! عثمان را پروائی از آنچه پس از این می کند نباشد.

از دیده من‌برای کسی که لاف بخشندگی بوبکر می زند آسان تر آن است که سخن خود را دنبال کند و بگوید من نه چیزی از این‌ها می دانم و نه نشانه ای بر درستی هیچ کدامش دارم زیرا که همه آن ها ساخته گزافگویان در برتر خوانی ها است.

شاید که پژوهشگران از آن چه این دو حافظ (حاکم و ابو نعیم) گزارش کرده یا از آنچه بیضاوی و زمخشری آورده اند آگاهی یافته و آن را به دیده خوش بینی نگریسته و راه گریز و پاسخ آن را از من بخواهد، و اینک به روشنگری آن می پردازیم:

[صفحه ۹۱]

از سومی و چارمی بگوئیم که (بیضاوی در ج ۱ ص ۱۸۵ از تفسیر خود و زمخشری در ج ۱ ص ۲۸۶ کشاف) می نویسند این گفته خدای برتر از پندار: کسانی که دارائی های خود را در شب و روز و نهان و آشکارا می بخشند پس پاداش ایشان نزد پروردگارشان است... تا پایان فراز درباره بوبکر و به هنگامی فرود آمد که وی چهل هزار دینار زر- در راه خدا داد، ده هزاردر شب، ده هزار در روز ده هزار در نهان ده هزار آشکارا.

این گزارش زنجیره گسسته که نمی دانم از دهان چه‌کسی از یاران پیامبر و شاگردان ایشان‌درآمده و در نگاشته های این گروه نیافتم که آن را به هیچ یک از پیشینیان بسته باشند- جز به سعید پسر مسیب که در روگردانی از فرمانروای گروندگان علی (ع) آوازه ای به هم رسانیده- آری این گزارش رادست های سازندگان آفریده اند (در برابر گزارشی از حافظان خودشان که نشان می دهد آن فراز درباره فرمانروای گروندگان علی (ع) فرود آمده.) و برای این کار نیز چهل هزار دینار زر به بوبکر بخشیده اند تا در چشم و دل ساده دلان توده، فرود آمدن این فراز درباره کسی که چنان دارائی گرانی را بخشیده به راستی نزدیک تر باشد تا درباره کسی که تنها چهار درم سیم بخشیده! بااین همه، فراموش کرده اند که آن چه همه این گروه بر آن اند آن است که بوبکر در روز کوچیدنش به مدینه چهار یا پنج یا شش هزاردرم سیم با خود برداشت که همه دارائی او بود. و فراز یاد شده نیز در سوره بقره است که پیشوایان گزارشگران و روشنگران نامه خدا یک زبان می گویند که این سوره اندکی پس از کوچیدن به مدینه فرود آمد و ابن کثیر در تفسیر خود می‌نویسد ": بسیاری از پیشوایان و دانشمندان و روشنگران نامه خدا چنین گفته اند و کسی از پذیرفتن آن سر بازنزده ". بر این بنیاد، باید پرسید که ابوبکر آن چهل هزار

[صفحه ۹۲]

دینار زر را به هنگام فرود آمدن آن فراز از کجا آورده بود که در راه خدابدهد یاندهد؟ مگر او به جز آن شندر غاز که گزارشش رفت چیزی داشته؟- تازه اگر بپذیریم که آن گزارش درست است و خواهی دید که چنین نیست-

سیوطی گزارش زنجیره گسسته یاد شده رابا این سخن دنبال می کند: گزارشی که‌برساند آن فراز درباره بوبکر فرود آمده ندیدم و شاید کسی که لاف آن را زده آن را از گزارشی دریافته باشد که‌ابن منذر از زبان ابن اسحاق آورده که‌گفت: چون بوبکر (ض) درگذشت و عمر به جانشینی او نشست خدای را بستود و چنان چه سزاوار است بر او آفرین کرد و سپس گفت ": هان ای مردم! به راستی برخی از آزمندی ها تهیدستی استو برخی از نومیدی ها توانگری، و به راستی شما فراهم می آرید آن چه را نمی خورید، و امید می بندید به چیزی که آن را نمی یابید و بدانید که برخی‌از تنگ چشمی ها رگه ای از دوروئی است‌پس دهشکار نمائید که برای خودتان بهتر است، پس کجایند یاران این فراز "؟ آن گاه این آیه گرامی را خواند وتو می دانی که نشانه ای بر درستی لاف‌ایشان در سخن وی نیست. پایان

بافنده‌ی دیگری هم آمده و از زبان سعید پسر مسیب گزارشی آورده که زنجیره آن از هر دو سوی گسیختگی دارد و بر بنیاد آن: فراز یاد شده درباره عثمان پسرعفان و عبد الرحمن پسر عوف فرود آمده‌که در روز جنگ تبوک هزینه سپاهی را که دچار تنگدستی بود پرداختند.

این گزارش را نیز رازی در تفسیر خود ۳۴۷:۲ یاد کرده و سپس می نویسد: آن فراز که برای بخشش عثمان به سپاه تنگدست فرود آمد این گفته خدای برتر از پندار بود: کسانی که دارائی های خود را در راه خدا می بخشند و بخشش ایشان منت و آزاری به دنبال ندارد... تا پایان فراز

[صفحه ۹۳]

راستی را که فریفتگی، چشم دل اینان را کور گردانیده که سخنان را دست برد می زنند و از جای خود می گردانند، و در پیرامون نامه خداوند، سخنانی می گویند که اهریمن برای ایشان آراسته،بر این ناآگاهان پوشیده مانده که آن دو فراز در آیه ۲۶۲ و ۲۷۴ از سوره بقره و آن نیز- به گفته روشنگران نامه خدا- نخستین سوره ای است که درمدینه ارجمند فرود آمده و سال ها پیش‌از جنگ تبوک و سپاهیان تنگدست آن که در ماه رجب از سال نهم به راه افتادند فرود آمده پس درست نیست که فرود آمدن هیچ کدام از دو فراز را برای ستایش از عثمان بدانیم.

آن چه را هم آن دو حافظ درباره بوبکر آورده‌اند چنین است:

بونعیم در حلیه ۳۳:۱ از زبان محمد پسر احمد پسرمحمد وراق و او از زبان ابراهیم پسر عبد الله پسر ایوب مخرمی و او از زبان سلمه پسر حفص سعدی و او از زبان یونس پسر بکیر و او از زبان محمد پسر اسحاق و او از زبان هشام پسر عروه و او از زبان یحیی پسر عباد پسر عبد الله پسرزبیر و او از پدرش و او از اسماء دختر ابو بکر که گفت: دست پیامبر (ص) در دارائی بوبکر بود و آن گاه که از خانه خدا دیدار کردند دست او و بوبکر یکی بود.

این هم میانجیان زنجیره گزارش:

۱- محمد پسر احمد وراق: به گفته حاکم، ابوبکر پسر اسحاق او را دروغگو می شمرده (لسان المیزان ۵۱:۵)

۲- ابراهیم پسر عبد الله مخرمی: دارقطنی می گوید: سخن او شایسته پشتگرمی نیست، از زبان کسانی که سخنشان سزاوار پشتگرمی است گزارش هائی نادرست بازگو کرده (لسان‌المیزان ۱:۷۲)

۳- سلمه پسر حفص سعدی، استادی از مردم کوفه بوده که ابن حبان گوید ": وی گزارش سازی می کرده " آن گاه گزارشی ناستوده از وی آورده و گفته ": روا

[صفحه ۹۴]

نیست که سخن او را پشتوانه روشنگری گیرند و از زبان او گزارش کنند " سپس گزارشی از وی بازگو کرده و گفته: بی‌پایه است. (لسان المیزان ۳:۶۷)

۲- حاکم در مستدرک ۳:۵ از راه احمد پسر عبد الجبار از زبان یونس پسر بکیر از زبان محمد پسر اسحاق از زبان‌یحیی پسر عباد آورده است که اسماء دختر بوبکر (ض) گفت چون برانگیخته خدا (ص) از مکه روی به مدینه نهاد و بوبکر نیز با او بود بوبکر همه دارائی خود را که پنج یا شش هزار درم‌سیم بود با خود برد پس نیای من بوقحافه که بینائی اش را هم از دست داده بود به نزد من آمد و گفت: به خدا سوگند این مرد به ناگهان داغ دارائی اش را نیز همراه با خودش بر دل شما گذاشت. من گفتم نه بابا! اوبرای ما نیکوئی بسیار گذاشت پس به سراغ سنگ هائی چند رفتم و آن ها را در روزن خانه- که بوبکر دارائی خود را در آن جا می نهاد- گذاشتم و سپس با جامه ای روی سنگ ها را پوشانیدم وآنگاه آمدم و دست او را گرفته بر روی‌آن جامه نهادم و او گفت اگر این ها را به جا گذاشته که بسیار خوب. اسماء گفت: به خدا سوگند که از کم وبیش چیزی بر جای نگذاشته بود.

این هم از میانجیان زنجیره گزارش:

۱- ابو عمر احمد پسر عبد الجبار کوفی: ابن ابی حاتم گوید: گزارش های او رادرآغاز می نوشتم سپس از این کار دست کشیدم چون مردم درباره او خیلی چیزها می گویند و مطین گوید که وی دروغگو بوده و ابو احمد حاکم گوید: سخن او- نزد ارزیابان- نیرومند نیست و ابن عقده او را رها کرده و ابن عدی گوید: مردم عراق را دیدم که‌در سستی گزارش او همداستان اند و ابن‌عقده از زبان او گزارشی نمی آورد ابن‌احمد کبوتر بازی می کرده

۲- محمد پسر اسحاق در ج ۱۴ ص ۲۳۸ -۲۳۶ از برگردان پارسی سخنان

[صفحه ۹۵]

حافظان را درباره او آورده و روشن ساختیم که وی اهریمنی دروغگو است که کاستی گزارش ها را پنهان می داشته و سخن او را پشتوانه نشاید گرفت.

۳- ابو نعیم در حلیه الاولیاء ۱:۳۲ از راه هشام پسر سعد از زید پسر ارقم ازپدرش آورده است که گفت شنیدم عمر پسرخطاب (ض) می گفت: برانگیخته خدا (ص) به ما دستور داد که در راه خدا بخشش کنیم و این همان هنگام بود که دارائی ای داشتم پس گفتم "اگر روزی بر بوبکر پیشی بگیرم امروز همان است که بر او پیش بیافتم " گفت: پس نیمی‌از دارائی ام را بردم. گفت پس برانگیخته خدا (ص) به من گفت: برای خانواده‌ات چه بر جای گذاشتی؟ گفت: من گفتم: به همین اندازه و چون بوبکر همه آن چه را داشت بیاورد برانگیخته خدا (ص) به او گفت: برای خانواده‌ات چه به جای گذاشتی؟ گفت برای ایشان خدا و برانگیخته او را بر جای گذاشتم پس من گفتم: هرگز در کاری بر تو پیشی نخواهم گرفت.

از راه عبد الله پسر عمر عمری از نافع ازپسر عمر از خود عمر نیز گزارش بالا را آورده.

و در سستی زنجیره گزارش نخستین، همان بس که ابو عباد هشام پسر سعد مدنی از میانجیان آن است که یحیی پسر سعد از زبان او گزارشی نمی آورد و احمد نیز درباره او می گفت:گزارش هایش استوار نیست و حرب گفته: احمد وی را نمی پسندید و ابن معین گفته: سخن وی ناتوان است، و آن چنان نیرومند نیست، ناچیز است و گزارش هایش آشفته. وابو حاتم گفته:گزارش هایش را می نویسند و آن را پشتوانه گفتگو نمی گیرند و نسائی گفته: سخن وی سست است و یکبار هم گفته: نیرومند نیست و ابن سعد گفته: گزارش بسیار دارد و سخن وی سست شمرده شده و گرایش به شیعه داشته و ابن مدینی گفته. وی نیمکردی بوده که‌گزارش او نیرومند نیست و خلیلی گفته: گزارش او را، پاسداران گزارش ها درباره مواقع، ناستوده شمرده اند وابن سفیان او را در جرگه کسانی که سخن‌ایشان سست است یاد کرده

[صفحه ۹۶]

درباره عبد الله پسر عمر عمری هم ابو زرعه دمشقی از زبان احمد آورده است که در زنجیره گزارش ها می افزودهو ناسازگاری می نموده و مردی نیك بوده و ابن مدینی گفته: گزارش او سست است و از زبان یحیی بن سعید آورده اند که چیزی از گزارش های او نباید بازگو کرد و صالح جزره گفته گزارش های او آشفته و سست است و نسائی نیز گفته گزارش او سست است و ابن سعد گفته گزارش بسیار دارد که سست شمرده شد و ابو حاتم گفته، گزارش های او را می نویسند و پشتوانه گفتگو نمی گیرند و ابن حبان گفته: وی از کسانی بود که شایستگی بر ایشان‌چیره شد تا از نگاهداری، ناآگاه ماند و سزاوار آن گردید که گزارش هایش رها شود. و بخاری گفته: یحیی پسر سعید گزارش های او را سست می شمرد و ابو احمد حاکم گفته: سخن او در نزد ایشان نیرومند نیست و ابن شیبه گفته: در زنجیره های گزارش ها بسیار می‌افزوده

درباره زید پسر ارقم‌نیز باید گفت که درست آن زید پسر اسلم برده عمر است و در نگاشته‌ها دستخوردگی ای روی داده.

این گفتاررا برای ایشان پیاپی کردیم شاید ایشان یادآوری شوند.

و چون یاوه ای شنوند از آن روی بگردانند و گویند برای ما است کارهایمان و برای شما است کارهایتان. درود بر شما. ما نادانان را نمی خواهیم

قصص ۵۱ و ۵۵

[صفحه ۹۷]

گزاف گویی در برتری های عمر

اشاره

در جلد یازدهم و دوازدهم از برگردان پارسی " غدیر، " هم از سرمایه روانی دومین خلیفه سخن راندیمو هم از آن چه در دلش استوار گردیده بود، از: آئین شناسی دانش و کردار و گام های بلندش در زمینه های گوناگون، که از همان چه آن جا گذشت می

توان آگـاه شـد که همه برتری هـائی که یکی پس از دیگری برایش برمی شـمارند- و خواهیم آورد- زائیـده گزاف گوئی است، و راستی که- از همـان نخستین روز تـا هنگـامی که با زد و بنـد نخستین خلیفه بر تخت جانشـینی پیامبر برآمـد- زنـدگی روانی اش را معیشت تنگ و ناچیزی که از راه آن نان‌می خورد بر باد داده بود.

روزگاری دراز را در گرداگرد ضجنان به شتر چرانی گذراند، چون به کار می پرداخت‌بیمش می دادند و در رنجش می افکندند و چون کوتاهی می نمود کتکش می زدند

وروزی چند نیز هیزم کشی می کرد و همراه با پدرش خطاب بار هیزم را بر سر خود می نهاد و می برد و جامه آن دو نیز نمره‌ای بود که نه مفصل میان شانه و بازو را می پوشانید نه مفصل میان ساق و قدم گاه را

و چندی نیز دربازار عکاظ می ایستاد و چوبی در دست داشت که کودکان را با

[صفحه ۹۸]

آن به یک سوی می زد و آن روزها عمرک نامیده می شد

و یک چند از روزگار مسلمانی اش نیز پیشه میانجی گری در داد و ستدها را داشت و میانجی بود و بده و بستان در بازارها او را از فراگرفتن نامه خدا و آئین نامه پیامبر باز می داشت

و روزگاری چند نیز- در گورستان بقیع- برگ درخت سلم می فروخت که با آن پوست را پیرایند.

من نمی دانم در کـدام یـک از این گام های زنـدگی اش چنان شایسـتگی ای یافته که به گزارش ابن جوزی در سـیره عمر ص ۶": چون در روزگار نادانی و پیش از اسـلام جنگی میان قریش و دیگران در می گرفت و می خواسـتند نماینده ای بفرستند او را گسیل می داشـتند ". و ابو عمر در استیعاب می افزایـد: و هنگامی که دیگران بر ایشان می بالیدنـد یا به خاندان و برتری هاشان بر آنان می نازیدند، برای پاسخگوئی، اورا می پسندیدند و می فرستادند

آیـا همـه قریش از این گـونه مردم نـاچیزو تـو سـری خوربودنـد که نماینـدگی خـود وپاسـخگوئی به بالیـدن دیگران بر ایشـان را به جوانکی در آن پایگـاه واگذارنـد؟بـا آن که میان ایشان مردان سـخن و بزرگان و سـران بود و سـروران دلیر با چستی و چالاکی در گفتار و کردار

یا ایشان پروای آن نداشـته انـد که چه کسـی را می فرسـتند؟ با آن که پیک، نشان دهنده خرد فرسـتنده است. نه این‌بوده و نه آن، و تنها دوستی و فریفتگی

[صفحه ۹۹]

است که کوری و کری به بـار می آرد و تو همانـنـد این لاـف هـا را بسـیار از اینان می شـنوی و این هم نمونه ای از آن ها- گذشـته ازآن چه در جلد پنجم- از ساخته های گزافگویان در برتری های او- گذشت.

سخنانی درباره دانش عمر

دربـاره دانش او از زبـان پسـر مسـعود آورده انـد که: اگر دانش زنـدگان تـازی را در یـک سـوی ترازو بنهنـد و دانش عمر را در

یک‌سوی، دانش عمر خواهد چربید، و به راستی ایشان چنان می دیدند که او نه دهم دانش را برده است

و به گزارش محب‌طبری: اگر دانش عمر را در یک سوی ترازو نهند و دانش مردمان روی زمین را در یک سوی، البته دانش عمر خواهد چربید.

مستدرک از حاکم ۸۶:۳، استیعاب ۴۳۰:۲، الریاض النضره ۸:۲،اعلام الموقعین از ابن قیم ص ۶، تاریخ الخمیس ۲۶۸:۲، عمده القاری ۴۱۰:۵

۲- و حذیفه گفت: دانش همه مردم در دامن عمر خوانده و فرا گرفته شده- افزون بردانش خود او-

استیعاب ۴۳۰:۲، اعلام الموقعین ص ۶

۳- مسروق گفت: به یاران محمد (ص)نزدیک شدم و در آن چه نزد ایشان بود نگریستم و یافتم که دانش ایشان به شش کس می انجامد به علی و عبد الله و عمر و زید پسر ثابت و ابو درداء و ابی. سپس به این شش تن نیز نزدیک شدم و در آن چه نزد ایشان بود نگریستم و دیدم که دانش ایشان به علی‌و عبد الله می انجامد اعلام الموقعین‌ص ۶

۴- و شعبی گوید: چون کار مردم درباره چیزی به چند سخنی و

[صفحه ۱۰۰]

پراکندگی کشد شما گفته عمر را بگیرید اعلام الموقعین ص ۶

۵- و پسرمسیب گفت: پس از برانگیخته خدا (ص) هیچ کس را داناتر از عمر پسر خطاب نمی دانم اعلام الموقعین ص ۷

۶- و یکی از پیروان یاران پیامبر گفت: به‌نزد عمر شدم و دیدم که آئین شناسان در برابر او همچون کودکانند و او در آئین شناسی و دانش بر ایشان برتری دارد اعلام الموقعین ص ۷

۷- و خلد اسدی گفت: با عمر همراه بودم و هیچ کس را ندیدم که از او در زمینه کیش خداوند داناتر و از نامه خداوندی داناتر و در بررسی آئین، نیکوتر باشد الریاض النضره ۸:۲

این جا سخن را به درازا نمی کشانیم و تنها سفارش‌می کنیم که جلد ششم این نگاشته را ازص ۸۳ تا ۳۲۵ از چاپ دوم بخوانید که آن چه در آن جا آمده پژوهشگران را ازپرنویسی در این جا بی نیازی می بخشد و آن گاه تو که در برابر سخنان بالا سر فرود می آوری آیا از آن چه در آن جا آوردیم چیزی می دانی؟ و آیا نتیجه آن بررسی گسترده را دریافتی؟ یا نه؟

اگر نمی دانی که گرفتاری و دردسری است

و اگر می دانی که دردسر بزرگ تری...

و تو نیک می دانی که بافته های بالا با داستان های شگفت آوری که سرگذشت نامه ها درباره دانش عمر نگاه داشته اند سازشی ندارد و سزاوار همان است که سخنان خود او را درباره دانش خویش پشتوانه بگیریم- که در ج ۶ ص ۳۲۸ از چاپ دوم گذشت- وروشنی رویدادها را آشکار گردانیم چراکه آدمی برخویشتن بینا است.

[صفحه ۱۰۱]

عمر از همه یاران پیامبر، قرآن دانتر و آئین شناستر است

از زبان برانگیخته خدا (ص) آورده اند که گفت: به من دستور داده شد که قرآن را بر عمر بخوانم، این گزارش راحکیم ترمذی در نوادر الاصول ص ۵۸ آورده است

و آورده اند که ابن مسعود (ض) گفت: عمر در میان ما از همه،خدا ترس تر و پرهیزگارتر بود و نامه خدا را بهتر از همه می خواند. این گزارش را حاکم در مستدرک ۸۶:۳ آورده است

و محب طبری به گزارش از علی پسر حرب طائی آورده است که ابن مسعود به زید پسر وهب گفت قرآن را چنان که عمر بر تو خواند بخوان، به راستی که عمراز همه ما نامه خداوندی را بهتر می شناسد و در کیش خدا داناتر از ما است

این ها گزارشی چند با زنجیره های از هم گسسته و گسیخته است و حاکم که از گفتگو در پیرامون زنجیره آن چه آورده‌خاموشی گزیده، دادگرانه رفتار نموده، شاید هم از زنجیره آن آگاهی نیافته تا آن را درست شمارد و ذهبی نیز به همین انگیزه مهر خاموشی بر زبان زده و گمان می کنم نادرست بودن این گزارش ها روشن تر از آن است که نیازی به نشانه آوردن بر نادرستی زنجیره هایش باشد زیرا اگر مهر خدا آن چنان بر سر خلیفه سایه می افکند که پیامبرش (ص) را می فرمود قرآن را به ویژه بر وی بخواند ناگزیر بایستی این توانائی را هم به وی بدهدکه هم در فراگرفتن و فراموش نکردن و از برکردن

[صفحه ۱۰۲]

آن در نماند و هم در استاد شدن در زمینه آن و آگاهی بر نهفته های آن و به کار بستن‌آن. و هم قرآن شناس ترین کسان بشود- چنان چه در گزارش حاکم آمده- یا داناترین و استادترین کسان- چنان چه‌در گزارش طائی آمده. بر این بنیاد پس آن همه رنج های توان فرسا که تنهادر آموختن سوره بقره در دوازده سال بر خویش هموار کرده- و در ج ۶ ص ۱۹۶ از چاپ دوم گذشت- چه بوده؟

و آن همه دستورهای ناساز با فرمان قرآن ارجمند چه بوده؟ که یک جا گفته اگر جنب آب نیابد نماز نخواند و فراموش کرده که خدای برتر از پندار در سوره نساء آیه ۴۳ و سوره مائده آیه ۶ چه فرمانی داده.

۲- و نیز دستور داد زنی را که شش ماه پس از شوهر کردن زائیده بود سنگسار کنند با آن که این‌دو فراز از نامه خداوندی پیش چشمش بود ": بارداری و شیر دادن زن به فرزند تا ۳۰ ماه می کشد " و ": مادران دو سال- نه کمتر- فرزندانشان را شیردهند "

۳- و جلوگیری او از نهادن کابین های سنگین‌برای زنان با این که سخن خداوند پیش رویش بوده: و اگر شما به یکی از ایشان هفتاد هزار دینار زر بدهید "...

۴- و ناآگاهی او از این که آب (-گیاه و سبز) چیست؟ با آن که در پی آن می خواند: کالائی است برای شما وچارپایانتان.

۵- و پندار او که گرامی تر سنگ خانه خدا نه سود می رساند و نه زیان، ناآگاه از آن چه باید از این سخن خدای برتر از پندار دریافت ": و هنگامی که پروردگارت ازآدمیزادگان- از پشت هاشان- برگرفت "...

۶- و جلوگیری او از بهره برداری از کالاهای پاکیزه در زندگی این جهان با این دستاویز که خدای برتر از پندار گفته ": شما کالاهای پاکیزه تان را در زندگی آن جهانی تان‌بردید "... بی آن که فراز پیش از آن‌را بنگرد یا به این فراز دیگر نگاهی بیفکند":

بگو چه کسی بهره برداری از زیور خداوند را که برای مردم

[صفحه ۱۰۳]

به در آورد ناروا گردانید "...

۷- و ناآگاهی او از گوشه ها ولایه های سخنانی که از نامه خدا گرفته شده بود.

۸- و دستور او به سنگسار کردن زنی که از زور بیچارگی تن به بیگانه سپرده بود باآن که در نامه فرزانه خدا آمده: هر کس در انجام گناه ناچار بود و آهنگ نافرمانی و ستم نداشت گناهی بر او نیست ".

۹- و جستجوی او پیرامون کسانی که آوازی به راه انداخته و او را دو دل ساخته بودند، سپس نیز بالارفتن او از دیوار خانه ایشان و گام نهادن در خانه، بی آن که درود بر ایشان فرستد. بی هیچ پروائی از این سه فراز از نامه خدا ": جستجو نکنید " "از در به درون خانه ها شوید " "چون به خانه هائی در آمدید درود بگوئید "

۱۰- و ناآگاهی او از این‌که مرده ریگ کلاله (- بی پدر و فرزند) چگونه بخش می شود با این که آن فراز تابستانه (- آیه صیف) را می شنید.

۱۱- و این که گفت: مرده را با گریستن زندگان بر وی، شکنجه می دهند که گوئی این سخن خدای برتر از پندار را نخوانده بود: بار گناه هیچ کس را بر دوش دیگری ننهند.

۱۲-و سخن نسنجیده او درباره رها کردن زن، که نشانه کوتاهی اش در دریافت این سخن از خدای برتر از پندار است ": رها کردن زن دوبار است "...

۱۳- و جلوگیری او از متعه حج با آن که این سخن خدای برتر از پندار را می خواند: حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید...

۱۴- و ناروا شناختن زناشوئی موقت، که نشان می داد این فراز از سخن خدای برتر از پندار را فراموش کرده: هر یک از زنان را که بهره خویش از ایشان بردید پاداش ایشان را بدهید

گسترده فشرده فرازهای بالا را در جلد ششم از این نگاشته ما زیر نشانی " نشانهای شگفت " می توان یافتو همان جا به زمینه های بسیاری از قرآن برمی خورید که

[صفحه ۱۰۴]

وی به آن ها راهی نبرده و در لا به لای دیگر بخش های این نگاشته ما نیز نمونه هائی برای آن توانید یافت.

اکنون آیا در آئین خردمندی، روا است‌کسی را که قرآن شناس تر و داناتر و استادتراز همه می شمارند تا این اندازه از دریافت فرازهای گرامی قرآنو خواسته ها و نهفته های ارجمند آن به دور باشد؟ اگر به گونه ای که ایشان می پندارند بود پس این سخن وی در آن سخنرانی اش که- با داشتن زنجیره گزارشی درست از میانجیانی همه شایسته پشتگرمی- بودن آن از وی روشن و درست است چیست که می گفته هر کس می خواهد پرسشی درباره قرآن کند به‌سراغ ابی پسر کعب رود و هر کس می خواهد پرسشی درباره شایست و ناشایست بکند به سراغ معاذ پسر جبل و هر کس خواهد چگونگی بخش کردن مرده ریگ را دریابد به سراغ زید پسر ثابت (برگردید به ج ۶ ص ۱۹۱ از چاپ دوم)

اهریمن از عمر می گریزد

اشاره

۱- از زبان بریده آورده اند که برانگیخته خدا (ص) به یکی از جنگ ها بیرون شد و چون‌بازگشت دخترکی سیاه بیامد و گفت ای برانگیخته خدا من با خدا پیمان بستم که اگر تو را تندرست برگرداند پیش روی‌تو دف بزنم و آواز بخوانم پیامبر خدا (ص) گفت اگر تو چنین پیمانی بسته ای بزن وگرنه که نه. او آغاز به زدن‌کرد و بوبکر به درون آمد و او همچنان‌زدن را دنبال کرد سپس علی بیامد و اوهمچنان می زد سپس عثمان به درون آمد و او همچنان می زد سپس عمر به درون آمد و او دف را زیر نشیمنگاهش نهاد وبر روی آن نشست پس برانگیخته خدا (ص) گفت: عمر را به راستی که اهریمن از تو می ترسد، زیرا من نشسته بودم و او می زد و

[صفحه ۱۰۵]

سپس علی به درون آمد و او می زد سپس عثمان به‌درون آمد و او می زد و چون تو- ای عمر- به درون آمدی دف را بیافکند و در گزارش احمد می خوانیم که پیامبر گفت: عمر به راستی که اهریمن از تو دوری می گزیند.

و از زبان جابر آورده انـد که بوبکر (ض) بر برانگیخته خـدا (ص) درآمـد و آنجا دف‌می زدند پس بنشست و چون برانگیخته خدا (ص) را دید از آن کار جلوگیری نکرد پس عمر (ض) بیامد و چون برانگیخته خدا (ص) آواز او را شـنیداز آن کار جلوگیری کرد و آن گـاه کـه آن دو بیرون شدنـد عـایشه (ض) گفـت ای‌برانگیختـه خـدا روا بـود و پس از آمـدن عمر نـاروا شـد؟ او (ع) گفـت: عایشه‌همه مردم آن را بر خویش هموار نمی کنند.

گزارش بالا را، هم احمـد در مسنـد خود آورده ۳۵۳ : ۵ و هم ترمـذی در جامع خود ۲۹۳ : ۲- که می نویسد این گزارشـی نیکو و درست و ناشـناخته است- و هم حکیم ترمذی در نوادر الاصول- که در ص ۵۸ گزارش بریده و در ص ۱۳۸ گزارش جابر را آورده و در جـای نخستین می نویسـد: خردمنـدان گمـان نبرنـد کـه عمر بـه این انگیزه برتر از بـوبکر است زیرا بـوبکر در این جـا همـانند برانگیخته خـدا (ص) است و برانگیخته خـدا دو کـار و دو پایگـاه رافراهم آورد، پس او را پایگـاه پیامبری است که هیچکس به وی نتواند پیوست و بوبکر را پایگاه مهربانی و عمر را پایگاه پیروی از درستی-

بیهقی در سنن خود ۷۷ : ۱۰ و خطیب تبریزی در مشکاه المصابیح ص ۵۵۰ و ابن اثیر در اسدالغابه ۶۴ : ۴ و شوکانی در نیل الاوطار ۲۷۱ : ۸ نیز گزارش بالا را آورده اند

۲- از زبان‌عـایشه آورده انـد کـه گفت برانگیخته خـدا (ص) نشسـته بـود که بانـگ و خروشـی‌همراه بـا آواز کودکـان به گـوش ما رسیدپس برانگیخته خـدا (ص) برخاست و ناگهان زنانی حبشـی را دیـدیم که دست افشانی و پایکوبی می کردنـد و کودکان گرد آنان را گرفته بودند پس گفت: عایشه بالا بیا و نگاه کن پس من

[صفحه ۱۰۶]

آمـدم و چـانه ام را بر شـانه برانگیخته خـدا (ص) نهـادم و من از میـان شانه و سـر پیامبر آن ها را نگاه‌می کردم و او می گفت: سیر نشـدی؟ سیر نشدی؟ و من برای آن که به پایگاه‌خود نزد او پی ببرم می گفتم نه. ناگاه عمر نمودار شد و مردم بپراکندند و برفتند و برانگیخته خـدا (ص) گفت راستی که می بینم اهریمنـان- چه از دیوان و چه از آدم رویـان- از عمر گریختنـد. عایشه گفت: من هم برگشتم.

گزارش بالا را، هم ترمـذی در ص ۲۹۴ ج ۲ صـحیح خود آورده و گوید: این گزارشی نیکو و درست و شگفت است- و هم بغوی در مصباح السنه و هم خطیب عمری تبریزی در مشکاه المصابیح ص ۵۵۰و هم محب طبری در الریاض ۲۰۸ :۲

۳- احمد در مسند خود ۲۰۸ :۲ از گزارش ابوهریره آورده است که گفت همان هنگام که‌سیاهان با جنگ افزارهاشان نزد برانگیخته خدا (ص) بازی می کردند عمر به درون آمد و دست به سوی سنگریزه ها دراز کرد و به سوی آنان افکند پیامبر (ص) گفت: عمر! رهاشان کن!

و ابو داود طیالسی در ص ۲۰۴ از مسند خود از گزارش عایشه آورده است که او گفت: سیاهان به پرستشگاه پیامبر در می آمدند و بازی گری می نمودند و برانگیخته خدا (ص) مرا می‌پوشانید و من که دخترکی خردسال بودم به ایشان می نگریستم پس عمر بیامد و از کار ایشان جلوگیری کرد و برانگیخته خدا (ص) گفت عمر رهاشان کن. سپس گفت اینان دختران ارفده هستند.

۴- ابو نصر طوسی در اللمع ص۲۷۴ گزارش کرده که پیامبر (ص) به خانه عایشه (ض) درآمد و آن جا دو دختری را دید که به آوازه خوانی و دف‌زنی می پرداختند و ایشان را از کار بازنداشت و عمر پسر خطاب (ض) به هنگام خشم گفت: ساز اهریمنی در سرایی برانگیخته خدا (ص)؟ او (ص) گفت. عمر رهاشان کن که هر گروهی را چشنی است.

امینی گوید: ما را نیازی به کاوش در زنجیره این گزارش ها نیست زیرا خود آن ها- زمینه آن ها- چندان آکنده از رسوائی است که ما را از بررسی زنجیره

[صفحه ۱۰۷]

بی‌نیاز می دارد. پس بگذار که ترمذی، زنجیره آنچه را گزارش کرده نیکو و درست بشمارد و بگذار که پاسداران گزارش ها انبان دانش خویش را با کژی و کاستی هائی ازاین دست، مالا مال سازند و بگذار که سراینده نیل به پیروی کسانی از پاسداران بی بهره گزارش ها، این ها را از برتری های عمر بشمارد و زیر نشانی " نمونه ای از شکوهمندی او " بگوید:

"شکوهمندی او چه در روزگار اسلام و چه پیش از آن در روزگار نادانی

رویدادهای سهمگین را به زانو درآورد و باز دارندگانی که میان آنها بود وی را ازراه باز نگردانید

در لابه‌لای سختگیری های او رازهای مهربانی برای جهانیان بود.

هر چند که آن را آشکار نمی ساخت

و میان دو پهلوی او- در سرسخت ترین نمایش هایش به دلیری نیز

دل مادری بود که فرزندانش را می پرورید

تازیانه‌ی او مردم را از شمشیر آبدار بی‌نیاز می ساخت

و چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را می هراسانید.

و برای او همچون چوبدستی موسی بود در دست دارنده آن

که نادرستی ها در مرز و بوم آن برای گذر کردن نیز فرود نمی آمد.

تا آن جا که کودکان را نیز در بازی هاشان به هراس افکند.

و زنان دوست داشتنی و دست نیافتنی را نیز در بازی گری هاشان بی تاب و توان گردانید.

دیدی آن زن را که با خدا پیمان بست.

تا برای برانگیخته خدا ترانه ای بخواند.

گفت: با خدا پیمان بستم که اگر پیامبر

از این جنگ به سوی ما باز گرددبا ساز دف خود آواز بخوانم

[صفحه ۱۰۸]

آهنگ آستان پیامبر راهنما کرد
که فروغ چهره او سراسر آن جا را آکنده بود
دستوری بخواست و دف را بردو آغاز کرد به:
شورانگیختن و دل را تکان دادن- به همان گونه که خود می خواست-
پیامبر برگزیده و بوبکر نیز در کنار او بودند
و از ترانه خوانی او جلوگیری نمی نمودند
تا آن گاه که عمر از دور برای او پدیدار شد
و نیروهایش سستی گرفت و چیزی نماند که از ترس جان دهد
پس ساز و دف خود را از بیم او در زیر پیراهنش پنهان داشت
و آروز کرد که ای کاش زمین او را در خود می پیچید و می پوشید
البته در آغاز، دانش برانگیخته خدا انگیزه دلگرمی او بود
و چون سختگیری ابو حفص(عمر) به میان آمد ترس او را فرا گرفت
آن کس که دستورهای خدا به گونه ای نهانی بر وی فرود می آمد لبخند زنان گفت:
و چه لبخندی که آن چه را در دل داشت و می رسانید با آن برابری می نمود
اهریمنی که این زن را به ناروا کاری وا می داشت چون عمر را دید بگریخت،
زیرا به راستی اهریمنان از گزند کسانی که ایشان را رسوا سازند می ترسند"

از این بیچاره‌ها پوشیده مانده که آن چه را خواسته اند برای برتر انگاشتن خلیفه دوم آشکار سازند انگیزه می شود که آستان پیامبر را با رسوائی هائی- که از آن‌پاک است- بیالایند. این چه پیامبری‌است که خوش می دارد به زنانی که در کار دست افشانی و پای کوبی اند بپردازد و به دلی دلی خوانی هاشان

[صفحه ۱۰۹]

گوش هوش بسپارد و بازیگری ها را بنگرد؟ و تازه به این‌همه نیز بسنده نکرده و جائی که همه مردم از نزدیک او را می بینند زنش عایشه را نیز به دیدن آن وا دارد و همی به وی بگوید: سیر شدی؟ سیر شدی؟ و او برای آن که از پایگاه خویش نزد وی آگاه شود پاسخ دهد نه آیا شکوه‌پیامبری، وی را از آن باز نمی داشت که مانند فرومایگان و شوخ چشمان و بی‌پروایان و سبک مغزان و پرده در آن درکنار بچه ها بایستد و به بازی گری هاچشم بدوزد؟ مگر آئین پاک او همه این‌ها را ناروا نشناخته؟ البته چرا و این هم نشانه هایش در نامه خدا و آئین نامه پیامبر، این سخن خدای برتر از پندار است که: برخی از مردم‌کسانی اند که سخنان بیهوده را می خرند تا ندانسته مردم را از راه خدا گمراه کنند و آن را به ریشخند بگیرند، برای ایشان است کیفری خوار کننده سوره لقمان آیه ۶.

و در گزارش ابو امامه از زبان او (ص) آمده است که کنیزان آوازه خوان را نخرید و نفروشید و (خوانندگی) میاموزید که در این

بازرگانی نیکوئی نیست و بهای ایشان ناشایست است و در چنین زمینه ای‌است که این فراز فرود آمده ": برخی از مردم کسانی اند که "...

و گزارش طبری و بغوی به این گونه است: هم آموختن خوانندگی به کنیزان آوازه خوان ناروا است و هم فروش ایشان. بهایشان هم ناشایست است و در چنین زمینه ای است که این فراز فرود آمده.

گزارش بالا را سعید پسر منصور، احمد، ترمذی، ابن ماجه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن ابی‌شیبه، ابن مردویه، طبرانی، بیهقی، ابن ابی الدنیا و دیگران آورده اندبرگردید به تفسیر طبری ۳۹ :۲۱، تفسیر قرطبی ۵۱ :۱۴، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۳۴۷، تفسیر ابن کثیر ۴۴۲ :۳، تفسیر خازن ۳۶:۳، ارشاد الساری ۱۶۳ :۹، ادر المنثور ۱۵۹ :۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸ :۴، نیل الاوطار ۲۶۳ :۸، تفسیر آلوسی ۶۸ :۲۱

و ابن ابی الدنیا و ابن مردویه- با زنجیره ای گسسته- از زبان عایشه آورده اند

[صفحه ۱۱۰]

که پیامبر گفت: به راستی خدای برتر از پندار، کنیز آوازه خوان و فروختن و بها و آموزش و گوش دادن به آن را ناروا شمرده سپس این فراز را خواند ": برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده را می خرند "...

الدر المنثور ۱۵۹ :۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸ :۴، تفسیر آلوسی ۶۸ :۲۱

و آورده اند که از ابن مسعود درباره این فراز "برخی از مردم کسانی اند که سخنان بیهوده را می خرند "... بپرسیدند گفت به خدا سوگند که آن، آوازه خوانی است و بر بنیاد گزارشی گفت سوگند به خدائی که جز او خدائی نیست که آن ، آوازه خوانی است- و این سخن را سه بار بر زبان راند- و از زبان جابر نیز آورده اند که گفته:آن، آوازه خوانی است و گوش دل دادن به آن، و خواست خدای برتر از پندار از واژه " می خرد " این است ": به جای آن می گیرد و برمی گزینند " چنان که جای دیگرگفت": آنان اند کسانی که گمراهی را به راه یافتگی خریدند" که می خواهد بگوید: آن را به جای این برگرفتند و برگزیدند. و مطرف گوید: خریدن سخنان بیهوده، دوست داشتن آن است و قتاده گوید: شنیدن آن خریدن آن است.

این که خواست خداوند- در این فراز گرامی- از دو واژه " سخنان بیهوده " همان آوازه خوانی است و این فراز درباره این کارفرود آمده- در این گونه روشنگری- بسیار کسان همداستان اند: ابن عباس، عبدالله پسر عمر، عکرمه، سعید پسر جبیر، مجاهد، مکحول، عمرو پسرشعیب، میمون پسر مهران، قتاده، نخعی، عطاء، علی پسر بذیمه، حسن. گزارش برداشت ایشان را نیز اینان آورده اند: ابن ابی شیبه، ابن ابی الدنیا، ابن جریر، ابن منذر، حاکم، بیهقی در شعب الایمان، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، فریابی، ابن عساکر.

برگردید به تفسیر طبری ۳۹ :۲۱ و ۴۰، سنن بیهقی ۲۲۱ :۱۰ و ۲۲۳ و ۲۲۵، مستدرک حاکم ۴۱۱ :۲، تفسیرقرطبی ۵۱ :۱۴ و ۵۲ و ۵۳، نقد العلمو العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۶، تفسیرابن کثیر ۴۴۲ و ۴۴۱ :۳، ارشاد الساری از

[صفحه ۱۱۱]

قسطلانی ۱۶۳:۹، تفسیر خازن ۴۶ :۳، تفسیر نسفی که در کنار تفسیر خازن چاپ شده ۴۶۰ :۳، تفسیر الدر المنثور ۱۵۹ :۵ و ۱۶۰، تفسیر شوکانی ۲۲۸ :۴، تفسیرآلوسی ۶۷ :۲۱، نیل الاوطار ۲۶۳ :۸

۲- خدای برتر از پندار، پیروان محمد (ص) را در نامه ارجمندش با این سخن پرهیز می دهد که ": و شما سامدانید = سوره نجم ۶۱

"و عکرمه آورده است که پسر عباس گفت:سامد در زبان حمیریان آوازه خوان است‌که چون گویند ": برای ما به تسمید پرداز" خواستشان این است که " برای ما خوانندگی کن " و به کنیزک خواننده گویند ": اسمدینا " و خواستشان این است ": ما را با خوانندگی، سرگشته گردان "

گزارش بالا را اینان آورده اند: سعید پسر منصور، عبد پسر حمید، ابن جریر، عبدالرزاق، فریابی، ابو عبید، ابن ابی الدنیا، بزار، ابن منذر، ابن ابی حاتم، بیهقی برگردید به تفسیر طبری ۴۸ :۲۸، تفسیر قرطبی ۱۲۲ :۱۷، نقد العلم و العلماء ازابن جوزی ص ۲۴۶، نهایه ازابن اثیر ۱۹۵ :۲، فائق از زمخشری ۳۰۵ :۱، تفسیر ابن کثیر ۲۶۰ :۴، تفسیر خازن ۲۱۲ :۴، الدر المنثور ۱۳۲ :۶، تاج العروس ۳۸۱ :۲، تفسیر شوکانی ۱۱۵ :۵، تفسیر آلوسی ۷۲ :۲۷، نیل الاوطار ۲۶۳ :۸.

۳- و درگفتگوی خدای گرامی با اهریمن به این سخن از پروردگار برتر از پندار برمی خوریم: با آواز خویش، هر یک از ایشان را که توانستی بکشان (سوره اسراء ۶۴)

مجاهد و پسر عباس گویند:این آواز، همان خوانندگی و نوازندگی‌و بازیگری است و گزارش برداشت ایشان در تفسیر طبری ۸۱ :۱۵ آمده است و نیز در تفسیر قرطبی، ۲۸۸:۱۰، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۷،تفسیر ابن کثیر ۴۹ :۳، تفسیر خازن ۱۷۸ :۳، تفسیر نسفی ۱۷۸ :۳، تفسیر ابن جزی کلبی ۱۷۵ :۲، تفسیر شوکانی۲۳۳ :۳، تفسیر آلوسی ۱۱۱ :۱۵

[صفحه ۱۱۲]

دستورهای پیامبر درباره خوانندگی و بازیگری

در آئین نامه های ارجمند از زبان او (ص) آمده است که هیچ مردی آواز خود را به‌خوانندگی بلند نکند مگر آن که خداوند دو اهریمن بر سر او فرستد- یکی بر این شانه اش و دیگری بر شانه دیگر- که با پاهای خود او را همچنان بزنند تا آن گاه که خاموش شود.

و در گزارش‌ابن ابی الدنیا و ابن مردویه به این گونه آمده: هیچ کس آوای خود را به خوانندگی بلند نکند مگر این که خدای برتر از پندار دو اهریمن بر سر وی فرستد که بر دو شانه اش بنشینند و بادو پاشنه خود همچنان بر سینه او بکوبند تا آرام بگیرد.

برگردید به تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴، تفسیر زمخشری ۴۱۱ :۲، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۸، تفسیر خازن ۴۶۰ :۳، تفسیر نسفی که در کنار تفسیر خازن چاپ شده ۴۶۰ :۳، ارشاد الساری ۱۶۴ :۹، الدرالمنثور ۱۵۹ :۵، تفسیر شوکانی ۲۲۸ :۴، تفسیر آلوسی ۶۸ :۲۱

عبدالرحمن پسر عوف آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت مرا از دو آواز بی خردانه و تبهکارانه بازداشته‌اند آوازی به هنگام ترانه بازیگری و سازهای اهریمن، و آوازی به هنگام گرفتاری و خراشیدن روی ها و چاک زدن گریبان ها و آهنگ اهریمن.

و در گزارش‌ترمذی و جز او از زبان انس آمده است که پیامبر گفت: دو آهنگ، نفرین زده و تبهکارانه است که از آن جلوگیری می‌کنم آهنگ ساز و آواز اهریمن به هنگام‌ترانه خوانی و شادمانی و آوائی به هنگام گرفتاری، سیلی زدن بر چهره و گریبان دریدن

[صفحه ۱۱۳]

تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴، نقد العلم و العلماءص ۲۴۸، الدرالمنثور ۱۶۰ :۵، کنز العمال ۳۳۳ :۷، تفسیر شوکانی ۲۲۹ :۴، نیل الاوطار ۲۶۸

:۸.

۳- عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر گفت: بهای کنیز خواننده، ناشایست است و خوانندگی او ناروا و نگریستن به او ناسزا و بهای آن همچون بهای سگ است وبهای سگ نیز ناشایست است.

چنان که در ارشاد الساری از قسطلانی ۱۶۳ :۹ و در نیل الاوطار از شوکانی ۲۶۴ :۸ می خوانیم گزارش بالا-از راه طبرانی رسیده است

۴- ابو موسی اشعری‌آورده است که پیامبر گفت: هر کس به آواز خوانندگان گوش دهد نخواهند گذاشت که به آوای روحانیان گوش دهد پرسیدند ای برانگیخته خدا روحانیان کیانند؟ گفت خوانندگان بهشتی.

گزارش بالا را حکیم ترمذی در نوادر الاصول و قرطبی در ج ۱۴ ص ۵۴ از تفسیر خود آورده اند.

۵- آورده اند که پیامبر گفت: در میان پیروان من کسانی خواهند بود که پوشیدن خز و نوشیدن می و نیز ساز و آواز و بازیگری را روا می شمارند.

گزارش بالا را احمد و ابو داود و ابن ماجه و ابو نعیم با زنجیره های درست خویش- که جای نکوهشی در آن ها نیست- آورده اند و گروهی دیگر از پیشوایان نیز- به گفته برخی از پاسداران گزارش ها- آن را درست شمرده اند و این سخن آلوسی است در تفسیر خود ۷۶:۲۱. چنان چه بیهقی نیز در سنن کبری ۲۲۱ :۱۰ آن را آورده و گوید: بخاری در صحیح آن را آورده است.

۶- ابن عباس و انس و ابو امامه آورده اند که‌پیامبر گفت: در میان این توده، هم فرو رفتن در زمین هست و هم سنگباران شدن و هم دیگرگون شدن چهره و اندام واین در هنگامی است که باده گساری نمایند و کنیزکان خواننده بگیرند

[صفحه ۱۱۴]

و ساز بزنند.

چنان چه در الدر المنثور ۳۲۴ :۲ و تفسیر آلوسی ۷۶ :۲۱ می خوانیم گزارش بالا را ابن ابی الدنیا و احمد و طبرانی آورده اند.

۷- آورده اند که عبدالله پسر عمر- یا پسر عمرو عاص- گفت این که خدای برتر از پندار گوید ": ای کسانی که به آئین راستین گرویده اید جز این نیست که باده گساری و برد و باخت و بتان و تیرهای برد و باخت، پلیدی هائی از کار اهریمن است " در تورات به این گونه آمده: به راستی خداوند، درستی را فرو فرستاد تا نادرستی را با آن از میان ببرد و نادرستی بازیگری، پایکوبی، دست افشانی و نوازندگی با ساز و بربط و دف و طنبور را با آن بنماید

گزارش بالا را ابن ابی حاتم و ابوالشیخ و نیز بیهقی در سنن خود ۲۲۲ :۱۰ آورده‌اند برگردید به تفسیر ابن کثیر ۹۶ :۲، الدر المنثور ۲:۳۱۷

۸- انس وابو امامه آورده اند که پیامبر گفت خدا مرا برای مهربانی بر جهانیان و راهنمائی ایشان فرستاد و مرا فرستادتا بازیگری ها و سازها و کارهای روزگار نادانی را از میان بردارم کتاب العلم از ابن عبدالبرار ۱۵۳، الدر المنثور ۳۲۳ :۲، نیل الاوطار ۲۶۲ :۸

۹- علی آورده است که پیامبر گفت: چهره و اندام گروهی از پیروان من به گونه میمون خواهد گشت و از آن گروهی دیگر نیز به گونه خوک، گروهی را زمین فرو خواهد برد و بر گروهی باد نازا خواهد وزید، زیرا که ایشان‌باده نوشیدند و ابریشم پوشیدند و کنیزکان خواننده گرفتند و ساز زدند الدر المنثور ۳۲۴ :۲

۱۰- ابوهریره آورده است که پیامبر گفت: در بازپسین روزگار، چهره و اندام گروهی‌از این توده به گونه بوزینه ها و خوک‌ها خواهد گردید گفتند ای برانگیخته خدا مگر آنان گواهی نمی دهند که خدائی جز خدای یگانه نیست و محمد برانگیخته او است؟

گفت آری و برنامه‌نماز و روزه و دیدار از خانه

[صفحه ۱۱۵]

خدا را هم دارند. پرسیدند پس کارشان چیست؟ گفت: بازیگری ها و سازها و کنیزکان خواننده بگیرند، شب را به باده گساری و بازیگری سر کنند وبامدادان چهره و اندامشان به گونه بوزینگان و خوکان خواهد گشت.

و نزدیك به گزارش بالا است گزارش عبدالرحمن پسر سابط و غازی پسر ربیعه‌و صالح پسر خالد و انس پسر مالك و ابو امامه و عمران پسر حصین، که ابن‌ابی الدنیا و ابن ابی شیبه و ابن عدی‌و حاکم و بیهقی و ابو داود و ابن ماجه آن را آورده اند برگردید به الدرالمنثور ۳۲۶ :۲.

۱۱- انس پسر مالك آورده است که پیامبر گفت: هر کس کنار کنیزکی خواننده بنشیند و گوش‌به او سپارد روز رستاخیز سرب در گوش او ریزند تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴، نیل الاوطار ۲۶۴ :۸

۱۲- عایشه آورده است که پیامبر گفت: هر کس مرد و دخترك خواننده ای داشته باشد بر او نماز نکنید. تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴

۱۳- ترمذی از زبان علی آورده است که پیامبر گفت: هرگاه پیروان من پانزده‌کار را بکنند، گرفتاری بر ایشان فرود می آید- که از آن میان این یکی‌را هم یاد کرده:- آن گاه که سازها و کنیزکان خواننده بگیرند. و همین گزارش از راه ابو هریره چنین رسیده-: سرود گویان و سازها آشکار شود نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۹، تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴، نیل الاوطار ۲۶۳ :۸

۱۴- آورده اند که پسر منکدر گفت: به ما چنان رسید که خدای برتر از پندار در روز رستاخیز گوید: کجایند آن بندگان من که خویش- و گوش‌های خویش- را از بازیگری و سازهای اهریمن پاك می داشتند؟ آنان را به درون بباغ های مشك فرستید وآنان را آگاه کنید که من خشنودی خود را برای ایشان روا گردانیدم، تفسیر قرطبی ۵۳ :۱۴

ابن مسعود آورده است که پیامبر (ص) شنید مردی شبانه آواز می خواند پس گفت برای او نماز نیست، برای او نماز نیست، برای او نماز نیست. نیل

[صفحه ۱۱۶]

الاوطار ۲۶۴ :۸

۱۶- پیامبر خدا (ص) روزی که مکه را گرفت گفت: من برانگیخته شده ام تا ساز و دف را بشکنم پس یاران وی- که خدا از ایشان خشنود باد- بیرون شدندو این ها را از دست کودکان می گرفتندو می شکستند. بهجه النفوس در روشنگری فشرده صحیح بخاری از ابو محمدپسر ابو جمره ازدی ۷۴ :۲

۱۷- و در گزارشی آمده است که معاویه گفت: ای مردم پیامبر از نه چیز جلوگیری کرده و من نیز از آن ها جلوگیری می کنم (و از آن میان یکی را آوازه خوانی شمرد.) تاریخ بخاری ۴ بخش ۱ ص ۲۳۴

آوازه خوانی در چهار مذهب

۱- پیشوای‌حنفیان آن را ناروا شمرده و آن را- و شنیدن آن را- از گناهان شناخته و استادان و بزرگان کوفه نیز بر همین رفته اند (سفیان، حماد، ابراهیم،شعبی، عکرمه (

۲- آورده اند که پیشوای مالکیان- مالك- نیز از آوازه خوانی و شنیدن آن جلوگیری کرد و گفت چون کسی کنیزی بخرد و سپس ببیند او آوازه خوان است می تواند برای این کاستی، او را پس فرستد و دیگر مردم مدینه- به جز ابراهیم پسرسعد به تنهائی- نیز بر همین رفته اند.

و مالك را پرسیدند: کدام آوازه خوانی است که مردم مدینه روا بشمارند؟ گفت: این کار را تنها تبهکاران در میان ما انجام می دهند

و مالك را از دستور آوازه خوانی بپرسیدند گفت: خدای برتر از پندار گوید ": پس از درستی به جز گمراهی چیست "؟ و آن گاه آوازه خوانی آیا درستی است؟

۳- بر بنیاد آن چه شارح‌المقنع آورده ناروا بودن این کار از زبان گروهی از حنبلیان نیز روشن شده است و عبدالله پسر امام احمد آورده است که

[صفحه ۱۱۷]

از پدرم درباره‌آوازه خوانی پرسش کردم و او گفت دو روئی را در دل می رویاند و مرا خوش نمی آید سپس سخن مالك را یاد کرد که: این کار را تنها بزهکاران در میان ما انجام می دهند.

۴- و پیروان‌شافعی نیز که شیوه او را می شناسند آشکارا ناروا بودن آن را باز نموده وبر کسانی که روا بودن آن را از برداشت های وی شمرده اند تاخته اند-همچون قاضی ابوالطیب که در نکوهش آوازه خوانی و جلوگیری از آن، نگارش‌پرداخته ونیز طبری و شیخ ابو اسحاق در تنبیه.

ابوالطیب طبری گفته: درباره شنیدن آواز از زن نامحرم بایدگفت یاران شافعی آن را روا نمی دارندخواه زن آزاد باشد یا کنیز و هم گفته: شافعی گوید: خداوند کنیز اگر مردم‌را برای شنیدن آواز او فراهم آرد بی خرد است و گواهی او پذیرفتنی نیست. سپس با درشتی و تندی بیشتری در این باره سخن رانده و گفته کنیز هم هرزه است و از این روی، دارنده آن را بی خرد شمرده که وی مردم را به کار نادرست خوانده و هر کس مردم را به کار نادرست بخواند بی خرد است.

و ابن صلاح گفته چنین آوازه خوانی ای ناروا است و در این باره همه کسانی که میان مسلمانان به کار بستن گسیخته ها و گشودن گره ها می پردازند همداستان اند.

و طبری گفته: دانشوران شهرها همداستان اند که آوازه خوانی ناپسند است و باید جلو آن را گرفت و از این میان تنها ابراهیم پسر سعد و عبیدالله عنبری راهی جدا در پیش گرفته اند.

و قاسم پسر محمد را کسی از خوب و بد آوازه خوانی بپرسید گفت تو را از آن باز می‌دارم و برایت آن را نمی پسندم پرسنده‌گفت: آیا ناروا است؟ گفت ببین برادر زاده ام هرگاه خدای برتر از پندار، درستی را از نادرستی جدا کندخدای پاك، آوازه خوانی را در کدام یك از آن دو جرگه می نهد؟ و هم

[صفحه ۱۱۸]

گفت خداوند، آوازه خوان وکسی را که برای او آوازه بخوانند نفرین کرده است.

و محاسبی در رساله الانشاء گوید آوازه خوانی مانند خوردن گوشت مرده حرام است.

و در کتاب التقریب آمده است: کار آوازه خوانی و شنیدن آن ناروا است

و نحاس گفته: این کار- به دستور نامه خدا وآئین نامه پیامبر- نابجا است

و قفال گفته: گواهی کسانی که کارشان خوانندگی و دست افشانی و پایکوبی است پذیرفته نمی شود.

برگردید به سنن بیهقی ۲۲۴ :۱۰، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۴۲ تا ۲۴۶، تفسیر قرطبی ۵۱ :۱۴ و ۵۲ و ۵۵ و ۵۶، الدر المنثور ۱۵۹ :۵، عمده القاری از عینی ۱۶۰ :۵، تفسیر آلوسی ۶۸ :۲۱ و ۶۹

و در مفتاح السعاده ۳۳۴ :۱ آمده: و به راستی گفته شده که برخوردارری از خوانندگی و ساز زدن، ناسپاسی و بیرون شدن از آئین خدا است

امینی گوید: شاید گوینده سخن بالا پشتگرمی اش به گزارشی بوده که ابو یعقوب نیشابوری از زبان ابو هریره آورده و بر بنیاد آن، پیامبر گفت: گوش داده به بازی گری ها گناه است و نشستن در کنار آن، بزهکاری و خوش داشتن آن، ناسپاسی و بیرون شدن از مرز آئین نیل الاوطار۲۶۴ :۸

و ابراهیم پسر مسعود گفت: آوازه خوانی نادرست است و کار نادرست‌سرانجامش آتش. و هم گفت: آوازه خوانی به همان گونه دوروئی را در دل‌می رویاند که آب سبزه را. و هم گفت: چون مردی بر چارپائی سوار شود و نام خدا بر زبان نراند اهریمنی در ترک او سوار شود و گوید: برایش آوازه بخوان و اگر نیکو از این کار برنیاید گوید آن را آرزو کن.

و پسر عمر (ض) به گروهی گذشت که جامه دیدار از خانه خدا بر تن داشتند و میان ایشان مردی آواز می خواند گفت هان خدا از شما نشنود. و به دخترکی

[صفحه ۱۱۹]

کوچک گذشت که آواز می خواند. پس گفت اگر اهریمن هیچ کس رارها می کرد این دخترک را رها می کرد.

و ضحاک گفت: آوازه خوانی، دارائی را از میان می برد، پروردگار را به خشم می آرد و دل را تباه می سازد

و یزید پسر ولید (کاهنده در آمدها) گفت: ای فرزندان امیه بپرهیزید از آوازه خوانی که شرم را می کاهد و هوس را می افزاید و خانه مردانگی را ویران می سازد و راستی که جانشین باده است و همان کار مستی را می کند پس اگر شما جز پرداختن به آن چاره ندارید آن را از زنان دور دارید که انگیزه روسبی گری است

و این هم از سفارش هائی که عمر پسر عبدالعزیز به هم پیمان و یار خودش سهل نوشت: از زبان کسانی که بار دانش بر دوش گرفتهو به سخن ایشان توان پشتگرم بود به من رسیده است که بودن در انجمن بازیگران و نوازندگان و خوانندگان، و شنیدن ترانه ها و زیر لب خواندن آن‌ها، دوروئی را چنان در دل می رویاند که آب، گیاه را می رویاند.

و گفته اند که آوازه خوانی، جاسوس دل است ودزد مردانگی و خرد، با زور به نهان خانه دل ها راه می یابد و از رازهای نهفته جان آگاه می شود به سوی‌سرای پندار تاخت می برد و خواسته ها و هوس ها و سبک مغزی ها و سرمستی هائی را که در آن نهفته، برمی انگیزد و می پراکند، مردی را می بینی که نشانه سنگینی، و زیبائی خردمندی، و شادابی گرویدن به آئین راستین، و سنگینی دانش در او آشکار است سخن او فرزانگی و خاموشی اش اندرز گوی است، و چون گوش دل به آوازه خوانی دهد ناگهان خرد و آزرمش اندك می شود، و مردانگی و نیکی او می رود، تا آن چه را پیش از شنیدن آواز بد می شمرد پس از آن نیکو می شمارد و رازهایش را که تا آن هنگام نهفته می داشت بر زبان می آرد و زیبائی خاموشی و آرامش جای خود را به‌پرچانگی و یاوه گوئی و جفتك اندازی می دهد که گوئی دیوی شده تا چه بسا که به دست زدن پردازد و با هر دو پا بر زمین کوبد- که باده نوشی نیز

همین

[صفحه ۱۲۰]

گونه کار می کند- و جز این ها
برگردید به سنن بیهقی ۲۲۳ :۱، نقد العلم و العلماء از ابن جوزی ص ۲۵۰، تفسیر زمخشری ۴۱۱ :۲، تفسیر قرطبی ۵۲ :۱۴، ارشاد الساری ۱۶۴ :۹، الدر المنثور ۱۵۹ :۵ و ۱۶۰، کنز العمال ۳۳۳ :۷، تفسیر خازن ۴۶ :۳، تفسیر شوکانی ۲۲۸ :۴، نیل الوطار ۲۶۴ :۸، تفسیر آلوسی ۶۷ :۲۱ و ۶۸

نگاهی به آن داستان ها

ویژگی ها و بایسته های خواننده گی و نوازنده گی که روشن شد و پس از آوردن آن چه از پیامبر اسلام (ص) در این باره رسیده، اکنون باید پرسید آیا خردمندانه است که چنان گشاد بازی هائی به او ببندند که دامن پاکیزه ازهر گناهش را آلوده نشان دهد و او را از جایگاه خود به زیر آورده در پرتگاه نادانی بیفکنند؟ و آن گاه پندارند که آن که از آن پیشامدها چشم‌گرفته و در برابر نادرستی، ناخشنودی‌نموده و نادرستی آن را آشکار ساخته تنها عمر بوده است و بس- نه برانگیخته خدا (ص)-؟ و این چه اهریمنی است که از عمر می ترسد و پروائی از برانگیخته خدا (ص) ندارد؟
این چه پیامبری است که یا آهنگ سازها را می شنود و زنی بیگانه در برابر او دست افشانی و پایکوبی می کند و آواز می خواند و دف می زند؟ یا همسرش را بر سر چنین گذرگاه ها و انجمن های رسوا برپا می دارد و آن گاه می گوید: نه من سر و کاری باهیچ‌گونه بازیگری و بیهوده کاری دارم و نه بازیگری و بیهوده کاری از سرگرمی های من است یا می گوید: نه من سر و کاری با هیچ گونه بازیگری و بیهوده کاری دارم و نه هیچ گونه بازیگری و بیهوده کاری از سرگرمی های من است یامی گوید: نه من سر و کاری با نادرستکاری دارم و نه نادرستکاری از سرگرمی های من است

[صفحه ۱۲۱]

این چه بزرگمردی است که آوازه خوانی کنیزکان و دف زدن ایشان را در خانه خود می بیند و برای جلوگیری از ایشان‌لب نمی جنباند تا عمر از آن نوا و آهنگ ها در خشم شود و بگوید: ساز اهریمنی در خانه برانگیخته خدا؟ مگراین پیامبر همان کس نیست که چون آهنگ‌سازی می شنید دو انگشت را در دو گوش خود می نهاد و از آن جا و آن راه دورمی شد نافع گفت: عبدالله پسر عمر آوای سازی شنید پس دو انگشت خود را دردو گوش خود کرد و از آن راه و از آن جا دور شد و به من گفت: نافع آوائی می شنوی؟ گفتم نه پس دو انگشت خود را از دو گوش خود به در آورد و گفت:من با برانگیخته خدا (ص) بودم و اوچنین آوائی شنید و چنین کرد مگر نه پسر عباس با پشترگمی به آئین نامه های ارجمند پیامبر گفت: دف ناروا است، ساز و خواننده گی و بازیگری ناروا است، نرد و شطرنج ناروا است،طبل و بربط ناروا است؟
آیا از برانگیخته خدا (ص) به شگفت نمی آئی‌که زنان سیاه در مسجد گرامی او- که گرامی ترین مرز و بوم های جهان است- بازی گری نمایند، دست افشانی و پای کوبی کنند و آواز بخوانند و او (ص) همراه با همسرش این ها را نگاه کنند و عمر آن زنان را از کار باز بدارد و پیامبر (ص) بگوید: عمر رهاشان کن!

آیا این سخنی که از چندین راه از زبان پاك ترین پیامبران آمده درست است که گفت: در پرستشگاه هاتان از آوردن کودکان و دیوانگان و از خرید و فروش و بگو مگو و از بلند کردن آواز و به کار بستن آئین های کیفری بپرهیزید؟
و گفت (ص) هر کس بشنود که مردی در پرستشگاه، گمشده خود را می جوید باید به او بگوید: خدا آن را به تو برنگرداند- پرستشگاه ها برای این کار بنیاد نهاده نشده؟- که این گزارش را مسلم و ابو داود و ابن ماجه و ترمذی آورده‌اند.
و نیز گزارشی که مسلم و نسائی و ابن ماجه از زبان بریده آورده اند: مردی نشان شتر گمشده اش را در مسجد می خواست برانگیخته خدا (ص) گفت نیابی آن را

[صفحه ۱۲۲]

پرستشگاه ها برای آنچه بنیاد نهاده شده ساخته گردیده
و نیز گفت: در بازپسین روزگار، گروهی خواهند بود که سخن ایشان در پرستشگاه هاشان است خدا را با ایشان کاری نیست- و این گزارش راابن حبان در صحیح خود آورده است-
و این که گفت: پرستشگاه ها را راه خود مگیرید مگر برای یاد خدا و نماز چه گمان می بری بر پیامبر پاکیزه از هر گناه، که پیش از برانگیخته شدن او نیز پروردگار پاك نگذاشت به شنیدن ساز و آواز پردازد و این جلوگیری از وی برای گرامی داشتن او بود و برای بزرگداشت پایگاهی که در پاکی داشت. آن گاه آیا پس از برانگیختن او- به گرامی پایگاه پیامبری- رهایش می کندتا با دل آسوده و بی هیچ نگرانی به آوازه خوانی زنان بیگانه گوش دهد و آنان برایش دست افشانی و پایکوبی نمایند؟ پاسداران گزارش ها از زبان فرمانروای گروندگان (ع) آورده اند که گفت از برانگیخته خدا (ص) شنیدم می گفت: از میان برنامه هائی که در روزگار نادانی پیاده می کردند من به هیچ یك از آن ها گرایش پیدا نکردم مگر دوبار که هر دوبار خداوند برتر از پندار میان من و خواسته ام جدائی افکند زیرا من شبی به کودکی از قریش که بالای مکه با من به چراندن چارپایان می پرداخت گفتم می شود گوسفندان مرا نیز بپائی تا به مکه درآیم و از بگو بخندهای شبانه جوانان برخوردار شوم او گفت برو پس من به این خواست راه افتادم تا به نخستین خانه از خانه های مکه رسیدم آوای خوانندگان و نوازندگانی شنیدم که دف می زدند و ساز می نواختند. گفتم اینهاچیست؟ گفتند فلان پسر فلان، فلان دختر فلان را به زنی گفته. پس من نشستم تا آنان را بنگرم و خداوند بر گوشم زد تا خوابم برد و بیدار نکرد مگر برخورد آفتاب. گفت: پس به‌نزد یار همراهم شدم او پرسید چه کردی گفتم کاری نکردم- و گزارش را به او دادم- سپس شبی دیگر مانند آن چه بارگذشته از وی خواسته بودم، از وی خواستم، و او گفت

[صفحه ۱۲۳]

برو پس به راه افتادم و هنگامی که به مکه‌آمدم مانند همان چه بار گذشته شنیده بودم شنیدم و آن شب هم که به مکه گام‌نهادم نشستم تا نگاه کنم پس خداوند به گوش من زد و به خدا سوگند که بیدارم نکرد مگر برخورد آفتاب پس به نزد یار همراهم برگشتم و گزارش را برای او بازگو کردم و دیگر هرگز خواست ناپسندی در من پدید نیامد تا خداوند مرا به پیامبری اش گرامی داشت.
ماوردی در اعلام النبوه ص ۱۴۰ می نویسد هنگامی که پیش از برانگیخته شدن، پاکدامنی و برکناری اش از همه گناهان بدین گونه بوده و به این اندازه از آلودگی های روزگار نادانی دوری می گزیده بایستی پس از برانگیخته شدن، برتر از این باشد و از

آلودگی ها دورتر. و در بایستگی این چگونگی ها برای او همین بس که اگر بگذارند باید از برترین برگزیدگان شود و اگر بر جای خود رهایش کنند از پرهیزکاران نیکوکار و از بزرگ ترین پیامبران در نزد خدای برتر از پندار گردد. آنگاه که برانگیخته شد سرشتی سره و پالوده داشت و دیدی والا و خدای برتر از پندار هنگامی او را فرستاد که پیشترش‌او را سره و ناب و پالوده گردانیده واز آلایش ها پاک ساخته بود تا گمان های نادرست درباره او نرود و در چشم این و آن کوچک و سبک ننماید و تا مردمان با شتاب بیشتری سخن او را بپذیرند و فرمانبری از او را بهتر گردن نهند.

اکنون با من بیائید تا از حکیم ترمذی که زمینه گزارش ها را با پخت و پزهایش دیگرگونه می نماید وسخن او در ص ۱۰۵ گذشت بپرسیم چگونه پیامبری را ویژه محمد (ص) شناخته ومهربانی را ویژه بوبکر و درستی را ویژه عمر؟ که پنداشته است راه گشودن گروه هائی کور را نموده یا تخم دو زرده کرده کدام پیامبری است که ازدرستی جدا باشد؟ و کدام پیامبر است که از دارنده درستی

[صفحه ۱۲۴]

پست تر باشد؟ و کدام درستی ای است که عمر برگزیده و شناخت آن برای پیامبر (ص) دست نداده؟

و باز با من بیائید تا رستاخیز دیگری را که زرکشی‌در الاجابه ص ۶۷ برپا کرده بنگریم که‌آنجا در میان ویژگی های عایشه یکی هم‌این را یاد می کند که: به راستی برانگیخته خدا (ص) در پی خشنودی او بوده چه هنگامی که او به بازی می پرداخت و چه آن گاه که خود در روی او ایستاد تا بازیگری زنان سیاه را ببیند. سپس گوید ": که دانشوران از گزارش آن ها دستورهای بسیار دریافته اند و چه بزرگ است فرخندگی آن ".

آیا این مرد می خواهد انگیزه ای برای سرفرازی عایشه دست و پا کند؟ یا لغزشی به شوهر وی بندد؟آیا او (ص) در کارهای شایسته در پی‌خشنودی وی بوده؟ یا این " در پی بودن " دامنه ای فراختر از این مرز داشته؟- که پناه به خدا از این سخن-آیا می شود بگوئیم که او (ص) تا جائی در پی خرسندی او بوده که در این‌راه، آئین خدائی ای را هم که خود آورده بود زیر پا می گذاشت؟ چه دستوری است که از چنین دست آویز پست و ناچیز به دست آید؟ آفرین بر این نویسنده و زها زه از دانشورانی که به‌این گونه دستورها را به دست می آرند و خدا بسیار کند- بسیار نکند- همانند این فرخندگی ها را!

وانگهی آیاپیمان بستن با خدا، ناروا را روا می‌سازد که پیمان آن آوازه خوان باخدا درست باشد؟ مگر در سخن گرامی پیامبرنیامده است که: روا نیست آدمی زاد با خدا پیمان بندد که گناهی بکند یا آن چه را در دسترس او نیست انجام دهد

و نیز: هر که با خدا پیمان بندد که فرمانبرای او نماید باید فرمانبری نماید

[صفحه ۱۲۵]

و هر که با خدا پیمان بندد که از فرمان او سرببیچد نباید چنین کند

عقبه پسر عامر گفت که‌خواهرم با خدا پیمان بست که بی کفش وبی روسری راه برود و چون من این را با برانگیخته خدا در میان نهادم گفت: به او بگو کفش بپوشد و روسری ببندد.

و از زبان پسر عباس آورده اند که برانگیخته خدا (ص) در مکه به مردی گذشت که درآفتاب ایستاده بود پرسید: این را چه شده؟ گفتند: با خدا پیمان بسته که روزه بگیرد و تا شب به‌سایه نرود و سخن نگوید و همچنان ایستاده باشد گفت: باید سخن بگوید وبه

سایه رود و بنشیند و روزه اش را تا پایان روز داشته باشد.
و هم گفت: کسی را نرسد میان خود و خدا پیمان بندد که کاری را به انجام برساند مگر کاری باشد برای خشنودی خدای برتر از پندار و هم گفت: پیمان بستن میان خود و خدا برای انجام کاری بر دو گونه است: اگر پیمان فرمانبری از خدا بندد، آن پیمان خدائی است و باید به کار بسته شود و اگر پیمان نافرمانی از خدا بندد آن پیمان اهریمنی است و نباید به کار بسته شود.
بر بنیاد آن چه گذشت آیا برای پیمان بستن میان خود و خدا به انجام یک کار، نبایستی به جا آوردن آن برتر از انجام ندادنش باشد؟ و آیا نبایستی خواست انجام دهنده- از به جا آوردن آن- خشنودی خدا باشد و راه‌یافتن و نزدیک شدن

[صفحه ۱۲۶]

به آستان پاک او؟ و آیا نباید پیمان بستن به گونه ای باشد که بشود هنگام بستن آن بگوئیم برگردن من که چنان کاری برای خدا بکنم؟ اکنون کدام برتری هست در دف زدن زنی بیگانه در برابر مردی بیگانه؟ و در آوازه خوانی اش و دست افشانی و پایکوبی اش رو در روی او؟ مگر آن که کسی بگوید: آن زنک یا پرستشگاه بزرگ ترین پیامبران، آن نارواها را روا ساخته یا گزاف گوئی در برتر خوانی- برتری های خلیفه- روا دانسته است که چنین یاوه هائی بافته شود.

اندیشه عمر درباره آوازه خوانی

اگر به شگفت بیائی جا دارد که آن داستان های خنده‌آور نشان می دهد که عمر آوازه خوانی را ناخوش می داشته با آن که عینی در عمده القاری که در روشنگری صحیح بخاری‌است ۱۶۰ :۵- به گزارش از نامه‌التمهید به خامه ابو عمر نگارنده استیعاب- عمر را از کسانی می شمارد که آوازه خوانی را کاری شایسته می دانند- همچون عثمان، عبدالرحمن پسرعوف، سعد پسر ابووقاص، عبدالله پسرعمر، معاویه و عمر و پسر عاصی، نعمان پسر بشیر، حسان پسر ثابت-
و شوکانی در نیل الاوطار ۲۶۶ :۸ می نویسد " گزارش کرده اند که آوازه خوانی و شنیدن آن را گروهی از یاران پیامبر و شاگردان ایشان روا می دانسته اند، چنان که- به گزارش ابن عبدالبر و دیگران- از میان یاران پیامبر عمر بر این بوده، " سپس گروهی از ایشان- همچون عثمان، عبدالرحمن پسر عوف، ابو عبیده جراح، سعد پسر ابو وقاص، و عبدالله پسر عمر را که نیز بر این بوده اند یاد می کند
و چنان که در نیل الاوطار ۲۷۲:۸ از نگاشته بیهقی در المعرفه و نیز از زبان مبرد گزارش شده عمر چون به درون خانه اش می شد یک دو فراز از سروده ای

[صفحه ۱۲۷]

را به آهنگ می خواند و پشتگرمی شوکانی به این گزارش- برای روا شمردن آوازه خوانی در پاره ای از جاها- نشان می دهد که‌خواست وی از به آهنگ خواندن سروده، همان آوازه خوانی است.
و ابن منظور در لسان العرب ۳۷۴ :۱۹ می نویسد": عمر (ض) آوازه خوانی تازیان بیابانی را روا می شمرده است ".
و آن چه چون و چند کار را به روشنی می نماید داستان خوات پسر جبیر از یاران‌برانگیخته خداست که گفت: به آهنگ دیدار از خانه خدا با عمر به راه افتادیم و در کاروان ما بوعبیده پسر جراح و عبدالرحمن پسر عوف نیز بودند، مردم گفتند از شعر ضرار برای

ما آوازه خوانی کن عمر گفت ": بوعبدالله خوات را واگذارید تا از دخترکان اندیشه خودش- سروده هایش- برای شما آوازه خوانی کند " پس من همچنان آوازه خوانی می کردم تا سپیده‌دمید، آنگاه عمر گفت : خوات دهانت را ببند که شب ما سپری شد.

و ابن عساکر در تاریخ خود می افزاید- ۱۶۳ :۷- که بوعبیده گفت: به سوی مردی بیائید که امیدوارم بدتر از عمر نباشد و به گزارش خوات: من و بوعبیده به کناری رفتیم و همچنان بودیم تا نماز بامداد را گزاردیم

و در کنز العمال ۳۳۶ :۷ آمده است که یاران پیامبر با خوات پسر جبیر به سخن پرداختند تا برای ایشان آوازه خوانی کند او گفت: از عمر دستوری بگیرم پس، از او دستوری خواست و او دستوری بداد و خوات به آوازه خوانی پرداخت و عمر گفت: آفرین خوات آفرین‌خوات!

و در داستان رباح پسر معترف می خوانیم که وی روزی در سفری با عبدالرحمن پسر عوف بود پس رباح آواز خود را بلند کرد به خواندن ترانه های‌شتر سواران، پس عبد الرحمن به او گفت: این چیست؟ گفت زیانی ندارد سرمان را گرم می کنیم تا راه، دراز ننماید عبدالرحمن گفت اگر چاره ای جز خواندگی

[صفحه ۱۲۸]

ندارید پس سروده ضرار پسر خطاب را بخوانید و گویند که عمر پسر خطاب نیز در آن سفرهمراه ایشان بود و ترانه نصب را برای‌ایشان می خواند و در تاج العروس می خوانیم که نصب، گونه ای از سروده های تازیان چادرنشین است. عثمان پسرنائل از زبان پدرش آورده است که رباح‌پسر معترف را گفتیم سرود مردم شهرمان را به آواز برای ما بخوان گفت با بودن عمر؟ گفتیم آری اگر تو را بازداشت دیگر نخوان.

و زبیر پسر بکارآورده است که عمر بر وی بگذشت و رباح‌سرود شتر سواران را به آواز برای ایشان می خواند پس گفت: این چیست؟ عبدالرحمن گفت زیانی ندارد و راه را بر ما کوتاه می نماید. گفت پس اگر چنین می کنید سروده ضرار پسر خطاب رابخوانید اصابه ۵۰۲ :۱

سائب پسر یزیدآورده است که ما با عبدالرحمن پسر عوف در راه مکه بودیم که عبد الرحمن به رباح گفت: برای ما آواز بخوان و عمر نیز به وی گفت: اگر سخن او را می پذیری سروده ضرار پسر خطاب را بخوان اصابه ۲۰۹ :۲

و در گزارش ابن عساکر در تاریخ او ۳۵ :۷ آمده است که عمر گفت: این چیست؟ عبدالرحمن گفت این بازیگری زیانی ندارد، با آن، راه را بر خود کوتاه می نمائیم عمر گفت: اگر سخن او را...

و از زبان علاء پسر زیاد آورده اند که عمر در راهی بود و آوازه خوانی می کرد پس خودش گفت: هنگامی که من کار بیهوده کنم آیا نباید شما جلوگیری کنید؟ کنزالعمال ۳۳۵ :۷

و از زبان حارث پسر عبدالله پسر عباس آورده اند که یک بار در روزگار

[صفحه ۱۲۹]

فرمانروائی عمر، ما با او و همراه با مهاجران و انصار، راه مکه می سپردیم پس عمر فرازی از یک ترانه را به آواز خواند، مردی از مردمان عراق- که جز او نیز کسی از عراقیان به همراهش نبود- گفت ای فرمانروای گروندگان کسانی به جز تو باید این سخنان را بر زبان رانند پس عمر شرمنده شد و بر پشت شترش زد تا از دیگر شتر سواران جدا شد. چنان چه در کنز ۳۳۶ :۷ می خوانیم

گزارش بالارا شافعی و بیهقی آورده اند.

این است عمر و این است اندیشه و شیوه او در زمینه آوازه خوانی اکنون آیا خردمندانه است که آوازه خوانان از اوبهراسند و از گناهی که می کردند شتابزده دست بدارند و بگریزند؟ و پیامبر (ص) آن آوازها را بشنود و از این گناه نپرهیزد؟ و چنان بنگرد که اهریمن از عمر می گریزد و از خودش‌نمی گریزد؟ پناه بر خدا این برتری وبرجستگی پنداری را گاهی نیز به عثمان چسبانیده اند چنان چه در گزارش احمد در مسند خود ۴: ۳۵۳ از زبان ابن ابی‌اوفی آمده است که بوبکر (ض) دستوری‌خواست تا به خانه پیامبر درآید و آن جا کنیزکی سرگرم دف زدن بود. پس درآمد. سپس عمر (ض) دستوری خواست و درآمد سپس عثمان (ض) دستوری خواست پس کنیزك دست از کار کشید گزارشگر گفت: پس برانگیخته خدا (ص) گفت به راستی عثمان مردی پر آزرم است.

و در ص ۳۵۴ نیز با زنجیره ای دیگر به این گونه آن را گزارش کرده ":کنیزکی نزد برانگیخته خدا (ص) دف‌می زد که بوبکر بیامد و سپس عمر بیامد تا چون عثمان (ض) بیامد کنیزك دست از کار کشید و پیامبر گفت "... و به همین زودی ها تو را از اندازه شرم عثمان آگاه خواهیم ساخت تا درستی این گزارش را نیز دریابی.

پس از این ها سراینده نیل را به یاد آریم که چنان چه در ص ۱۰۷ گذشت تازیانه

[صفحه ۱۳۰]

عمر را به چوبدستی موسی همانند می کند- همان چوب دستی که در دست پیامبری دور از هر گناه، بد کیشان را ناتوان ساخت وشکست داد و نادرستی نادرستی را باز نمود و درستی را برپای داشت- و می گوید:

"تازیانه او مردم را از شمشیر آبدیده بی نیاز ساخت

و چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را هراسانید

برای او همچون چوبدستی موسی بود در دست دارنده آن

که نادرستی ها برای گذر کردن نیز در مرزو بوم آن فرود نمی آمد "

از این مرد می پرسیم چه همانندی هست میان آن چوب‌دستی و میان این تازیانه ای که درباره آن گفته شده: شاید از گزند آن هیچ کس بر کنار نماند مگر چند تن انگشت شمار از یاران بزرگ پیامبر. که همیشه و هر جا می رفت تازیانه در دست او بود و مردم را بیش از آن چه شمشیرها بترساند، در هراس می افکند. و خود می گفت: به روزی رسیده ام که مردم را کتک می زنم و جز پروردگارجهانیان هیچ کس بالا دست من نیست و-چنان که در محاضره سکتواری ص ۱۶۹ آمده- پس از وی گفته شد: راستی را که تازیانه عمر از شمشیر حجاج هم ترسناك تر بود.

پس چه همانندی هست میان چوبدستی پیامبری دور از هر گناه با تازیانه آدمیی که جز چند تن از یاران بزرگ پیامبر کسی از گزند آن به‌دور نماند؟ آیا همانندی آن در جائی بود که دارنده اش زنانی را- که بر دختر برانگیخته خدا (ص) می گریستند- کتك می زد تا او (ص) دست وی را گرفت و گفت عمر آرام باش ؟ غ ۱۵۹ :۶ چاپ دوم

یا در جائی که ام فروه دختر ابو قحافه را به گناه گریستن بر پدرش‌کتك می زد؟ غ ۱۶۱ :۶

یا در جائی که تمیم داری را برای نماز گزاردن پس از عصر- که کاری

[صفحه ۱۳۱]

همساز با آئین نامه پیامبر است- کتک می زد؟ غ ۱۸۳ :۶

یا در جائی که منکدر و زید جهنی و دیگران را برای نماز گزاردن پس از عصر کتک می زد؟ غ ۱۸۳ :۶

یا در جائی که در کشتارگاه هر کس‌را دو روز پیاپی برای خانواده اش گوشت می خرید کتک می زد؟ غ ۲۶۷ :۶

یا در جائی که مردی را برای آمدن به بیت المقدس- که کاری همساز با آئین نامه پیامبر است- کتک می زد؟ غ ۲۷۸:۶

یا در جائی که کسانی را به گناه روزه گرفتن در ماه رجب- که بر بنیاد آئین نامه پیامبر، کاری بسیارنیکو است- کتک می زد؟ غ ۶: ۲۸۲

یا در جائی که کسی را به گناه پرسیدن معنای یک فراز از نامه خدا که نمی دانست کتک می زد؟ غ ۲۹۰ :۶

یا در جائی که مسلمانی را کتک زد که چرا به‌نگاشته ای در زمینه دانش ها برخورده ای؟ غ ۲۹۸ :۶

یا در جائی که هر کس کنیه (نام سرپوشیده) ابو عیسی بر خود می نهاد کتک می زد؟ غ ۳۰۸ :۶

یا در جائی که سرور تیره ربیعه را بی هییچ گناهی کتک می زد غ ۱۵۷ :۶

یا در جائی که- چنانچه در تاریخ ابن کثیر ۱۲۵ :۸ آمده- معاویه را بی هیچ گناهی کتک می زد؟

یا در جائی که بوهریره را به گناه خریدن اسب هائی از پول خودش کتک می زد؟ غ ۲۷۱ :۶

یا در جائی که کسی را که روزگاری روزه داشته بود کتک می زد؟ غ ۳۲۲ :۶

یا در جاهای بی شمار دیگر؟ بنگرآن سراینده که می گوید " آن تازیانه چه بسیار گمراه روانان و سرکش جانان را در هراس افکند و به چه کسانی چنگ "

[صفحه ۱۳۲]

دندان نشان می دهد؟

برخی از مردم کسانی انـد که سـخنان ایشان درباره زنـدگی این جهان ترا به شـگفت آرد وخـدا را بر آن چه در دل خوددارد گواه گیرد با آن که او سرسخت ترین دشمنان است. بقره: ۲۰۴

چهار نمایش شگفت انگیز و بزرگوارانه از عمر

۱- چون مصـر گشوده شـد، مردم آن در ماه بونه از ماه های غیر عربی به نزد عمرو پسر عاص شدند و او را گفتند: ای فرماندار این نیـل مـا را شـیوه ای‌است که جز بـا آن روان نمی شـود پرسـید آن چیست؟ گفتنـد چـون سـیزده شب از چنین مـاهی بگـذرد مـا در جستجوی دختری‌دوشیزه برمی آئیم که در خانه پدر و مادر باشد آن گاه پدرش را خشنود ساخته و خود وی را با برترین جامه هاو پیرایه هائی که هست می آرائیم و سپس او را به رود نیل می افکنیم عمروبه ایشان گفت: چنین کاری در اسـلام روا نیست و راستی که اسلام شیوه های ناپسند پیشین را ویران می سازد پس ماه های بونه و ابیب و مسری برایشان بگذشت و آب روان نگردید- نه کم نه زیـاد- پس عمرو چگونگی کار را به عمرپسـر خطاب (ض) نوشت و عمر نیز به او نوشت: کاری که تو کردی درست بود زیرا به راسـتی اسـلام شـیوه هـای ناپسـند پیشـین را ویران می سـازد و هم به عمرو نـوشت: به راسـتی من درون این نـامه ام‌برگه ای برای تو فرسـتادم و چون نامه من به تو رسید آن را در رود نیل بیفکن پس چون نامه عمر (ض) به عمروپسر عاص رسید دیدند در آن نوشته

شده:

از سوی بنده خدا عمر- فرمانروای گروندگان- به نیل مصر، پس از دیگر سخنان، اگر تو از سوی خودت روان می شدی دیگر روان مشو و اگر خداوند یگانه

[صفحه ۱۳۳]

و چیره بر همه چیز تو را روان می ساخت پس ما هم از خدای یگانه و چیره بر همه چیز می خواهیم که تو را روان دارد.

و در گزارش واقدی آمده است که چنین نوشت: اگر تو که آفریده ای هستی و هیچ سود و زیانی در دست تو نیست از سوی خود و با دستور خود روان می شوی پس خشک شو که ما رانیازی به تو نیست و اگر به نیروی خدا روان بودی و او تو را به تکان می آورد پس به همان گونه پیشین روان شو و بدرود.

پس آن برگه را یک ماه پیش از روز صلیب در نیل افکندند و این همان هنگام بود که مردم مصر آماده کوچیدن و بیرون شدن از آن مرز و بوم گردیده بودند زیرا چرخ زندگی ایشان در آن جا به جز با آب نیل نمی گردید و چون آن برگه را در آن افکندند به روز صلیب که رسیدند خدای برتر از پندار تنها در یک شب شانزده گز آن را روان گردانید و خداوند آن شیوه را تا امروز از مردمان مصر ببرید.

۲- رازی در تفسیر خود می نویسد: زمین لرزه ای در مدینه روی داد پس عمر تازیانه را برزمین کوفت و گفت: با دستوری از سوی خدا آرام شو پس آرام شد و از آن پس دیگر در مدینه‌زمین لرزه روی نداد.

۳- هم در تفسیر رازی است که در پاره ای از خانه های مدینه آتش سوزی روی داد پس عمر بر پارچه ای نوشت ای آتش با دستوری از سوی خدا آرام شو پس آن را در آتش افکندند تا در جا خاموش شد.

۴- در محاضره الاوائل از سکتواری آمده است: نخستین زمین لرزه ای که در اسلام روی داد بیست سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه و در فرمانروائی عمر (ض) بود پس آن فرمانروای گروندگان (ض) نیزه اش رازد و گفت: ای زمین آرام باش مگر من بر روی تو دادگری ننموده ایم؟ پس آرام شد و این از نمایش های بزرگوارانه و نشدنی او بود چنان که چهار نمایش بزرگوارانه و نشدنی نیز بر روی چهار عنصر از او دیده شد: دست بردن در عنصر خاک و آب- در داستان نامه اش

[صفحه ۱۳۴]

به نیل مصر- و در هوا- در داستان ساریه و کوه- و در آتش- در داستان سوختن دهکده مردی که عمر به او دستور داد نام خودرا دیگرگون گرداند و او زیر بار نرفت و نام او- چنانکه در تبصره الادله و دلائل النبوه آمده- بستگی داشت به آتش مانند شهاب (پاره آتش)ثاقب (درخشان) قبس (شراره)

برگردید به فتوح الشام از واقدی ۴۴ :۲، تفسیر رازی ۴۷۸ :۵، سیره عمر از ابن جوزی ص ۱۵۰، الریاض النضره ۱۲ :۲، تاریخ ابن کثیر ۱۰۰ :۷، تاریخ الخلفاء ازسیوطی ص ۸۶، محاضره‌الاوائل از سکتواری ص ۱۶۸، خزانه الاسرار ص ۱۳۲، تاریخ فرمانی که در کنار الکامل چاپ شده ۲۰۳ :۱، الروض‌الفائق ص ۲۴۶، فتوحات اسلامیه ۴۳۷ :۲، نور الابصار ص ۶۲، جوهره الکلام از قراغولی حنفی ص ۴۴

امینی گوید: درباره داستان نیل باید گفت که یگانه گزارشگر آن عبدالله پسر صالح مصری است که چنان چه در ج ۵ ص ۲۳۹

چاپ دوم گذشت یکی از دروغپردازانو گزارش سازان است و احمد پسر حنبل گفته: وی در آغاز کارش خوددار و نیکو بود و سرانجامش به تباهی کشید و احمد پسر صالح گفته: وی ناچیز و گناهکار شمرده شده و صالح جزره گفته: ابن معین گزارش او را شایسته پشتگرمی می شمرد با آن که در دیده من‌وی به هنگام گزارشگری، دروغ می گفتهو نسائی گفته: گزارش او شایسته پشتگرمی نیست و ابن مدینی گفته: چیزی از زبان او بازگو نمی کنم و ابن‌حبان گفته خودش راستگو بوده و ناستودگی ها به دست همسایه او به گزارش هایش راه یافته و من از ابن خزیمه شنیدم می گفت: وی همسایه ای داشت که میان آن دو دشمنی بود همسایه‌گزارش می ساخت و بر شیخ ابوصالح می بست و آن را با خطی همانند خط عبدالله می نوشت و در خانه وی و میان‌کتاب هایش می افکند و عبدالله گمان می کرد که از نوشته های خودش است و آن را گزارش می کرد و ابن عدی گفته در زنجیره ها و زمینه های گزارش های وی- بی آن که خودش بداند- نادرستی ها راه یافته.

[صفحه ۱۳۵]

بر سر این گزارش که عبدالله با زنجیره ای گسسته از زبان جابر از پیامبر بازگو کرده بود چه رستاخیزی به راه افتاد:خداوند یاران مرا بر همه جهانیان به جز پیامبران و برانگیختگان- برگزید و از میان یاران من، چهار تن را برگزید: بوبکر، عمر، عثمان، علی پس ایشان را بهترین یاران من گردانیدو یاران من همه شان نیکویند. برگردید به میزان الاعتدال ۴۶ :۲ که‌گفته های پاسداران گزارش ها را درباره این گزارش و نادرست و ساختگی بودن آن بازگو کرده.

اگر هم ما فروتنی نیل را در برابر آن نوشته به چون و چرا نگذاریم و آن را از نمایش های شگفت انگیز و نشدنی اسلام بگذاریم که- چون آن مردم تازه مسلمان شده بودند نیاز آشکاری به مانند ه های آن داشتند- پس از گردن نهادن به این ها تازه با نگرش به زنجیره آن داستان باید آن را دروغی بشماریم که دست گزافه سرایان درباره برتری ها آفریده است.

داستان زمین لرزه را هم که رازی آورده نشان آن رانه با زنجیره پیوسته نه با زنجیره گسسته در میان پیشامدهای روزگار عمر نمی توان جست و هیچ تاریخ نگار توانائی آن را یاد نکرده و پاسداران گزارش ها نیز آن را نیاورده اند تا در زنجیره آن بنگریم و این هم که می نویسد ": پس از آن دیگر زمین لرزه ای در مدینه‌روی نداد " گزارشی دروغ از نمایشی شگفت و بزرگوارانه است که دروغ بودن آن را تاریخ، آشکار می سازد زیرا پس از آن، بارها زمین لرزه آمد. چنان که در سال ۵۱۵ زمین لرزه سختی در حجاز آمد که در پی آن،رکن یمانی فرو نشست و گوشه ای از آن ویران شد و در همین رویداد- چنان کهابن کثیر در تاریخ خود ۱۸۸ : ۱۲ می نویسد- گوشه ای از مسجد برانگیخته خدا (ص) نیز ویران گردید.

و باز در سال ۶۵۴، شبانه زمین لرزه سختی در مدینه درگرفت و تا چند روز پایدارمانده در هر شبانه روز نزدیک ده بار زمین می لرزید که داستان دراز آن را در تاریخ ابن کثیر ۱۸۸ :۱۳ و ۱۹۲ و ۱۹۱ و ۱۹۰ می توان خواند.

سخن رازی را که شنیدی و گفتار سکتواری را به دنبال آن خواندی- که

[صفحه ۱۳۶]

می‌نویسد ": آن نخستین زمین لرزه ای‌بود که پس از آمدن اسلام درگرفت و خود بیست سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه روی داد- ". باید بدانی که به گفته تاریخ الخمیس ۵۶۵ :۱ شش سال‌پس از کوچیدن فرخنده پیامبر، زمین لرزه ای در گرفت و او (ص) گفت: به‌راستی خدای گرامی و بزرگ از شما خشنودی می خواهد پس او را خشنود سازید.

درباره داستان سخن عمر ": ساریه کوه کوه " نیز سید محمد پسر درویش الحوت در اسنی المطالب ص ۲۶۵ می نویسد: این از گفتار عمر است در هنگامی که بر فراز منبر پرده از پیش چشمش برداشته شد و ساریه را که در نهاوند از سرزمین فارس بود دید. داستان آن را واحدی و بیهقی با زنجیره ای ناتوان و سست آورده اند، زیرا در بازگوئی برتری ها دست و بالشان را باز می بینند. پایان

ما بر آن بودیم که سید پسر حوت، در سست‌شمردن زنجیره گزارش دادگری ننموده و می بایست آن را از بنیاد ساختگی بخواند. تا سرگذشت نامه ها ما را آگاه ساخت که ابن بدران (درگذشته درسال ۱۳۴۶) در زیر نویس خود بر تاریخ‌ابن عساکر ۴۶ :۶ پس از یاد کردن گزارش از راه سیف پسر عمر آن را درست‌خوانده است. این جا بود که دیدیم پسرحوت در آن گونه داوری بیش از یک درد سر درست نکرده. چه انگیزه ای ابن بدران را به آن دروغگوئی و گل آلود کردن آب واداشته؟ مگر آن همه سخنان را که پیرامون سیف پسر عمر از دهان بزرگان دار و دسته اش درآمده درپیش روی ندارد؟ یامگر آن پاسداران گزارش ها نیستند که- برای جدا کردن درستکار و نادرستکار میانجیان از یکدیگر- گواهی ایشان در هر زنجیره ای استوارترین پشتوانه است؟ ابن حبان گوید: سیف پسر عمر گزارش های ساختگی را از زبان میانجیان استوار گوی بازگو می کرد و هم گوید: او گزارش بافی می کرد و خود از کسانی شمرده شده که به گناه بد کیشی و بیرون شدن از آئین، آلوده بود و حاکم گفته: وی از کسانی شمرده شده که به گناه بد کیشی و بیرون شدن از آئین، آلوده بود پس، از چشم گزارشگران افتاده

[صفحه ۱۳۷]

و ابن عدی گفته: پاره ای از گزارش هایش آوازه ای دارد و بیشتر آن ها ناستوده است که از آن هاپیروی نشده و ابن عدی گفته: بیشتر گزارش هایش ناستوده است و برقانی از زبان دار قطنی آورده که وی را رها کرده اند و ابن معین گوید: گزارش های وی سست است و هیچ نیکوئی ای از او نباید خواست و ابو حاتم گفته: گزارش های او را رها کرده اند و گزارش او به گزارش واقدی می ماند و ابو داود گفته: وی ناچیز است و نسائی گفته گزارش هایش سست است و سیوطی گفته: وی گزارش ساز است. و نیز گزارشی از زبان سری از یحیی از شعیب پسر ابراهیم از سیف بازگو کرده و گفته: ساختگی است و در زنجیره گزارش های آن کسانی اند که سخنانشان سست است و از همه بدتر سیف.

برگردید به میزان الاعتدال ۴۳۸ :۱، تهذیب التهذیب ۲۹۵ :۴، اللئالی المصنوعه ۱۵۷ :۱ و ۱۹۹ و ۴۲۹

درباره سوختن دهکده برای خودداری آن مرد از برگرداندن نام خود نیز باید گفت این هم یاوه ای است که خرد و آئین و منطق‌از پذیرفتن آن سرباز می زند و چنان چه در ج ۶ ص ۳۰۸ تا ۳۱۵ از چاپ دوم گذشت از برداشت های ویژه خلیفه در زمینه نام ها و نیز نام های سرپوشیده سرچشمه می گیرد که هم، نام های سرپوشیده مردانی را که برانگیخته خدا (ص) آن نام های سرپوشیده بر ایشان نهاده بود دیگرگون ساخت و هم نام های کسانی دیگر را که نیز او (ص) آن نام ها برای ایشان برگزیده بود دیگرگون کرد و دست آویز بی پایه اش نیز این بود که " برانگیخته خدا (ص) درگذشت و آمرزیده شد و ما نمی دانیم‌که با ما چه خواهد شد " و آن چه در آن جا آوردیم نشان می دهد که دستور وی در این گونه جای ها نباید هم به کار بسته شود نه این که خداوند، دهکده ای آسوده و آرام را به زیر شکنجه کشد که چرا دارنده آن یکی از فرمان های خلیفه را که گردن نهادن و ننهادن به آن یکسان بوده به کار نبسته. و این ستمی آشکار است که هم سوختن پاکان و بی گناهان را به همراه‌دارد و هم

[صفحه ۱۳۸]

نابود شـدن دارائی ها را، اگر در کنار پشته ای که تنها نشانه برجا مانـده، از آن دهکـده خاکستر شده است بایستی همچون زن بچه مرده بر آن زنان شـیرخوار و چارپایان زبان بسـته خواهی گریست پروردگار ما، داور دادگر، بسـی به دور است از این ها. و بزرگان توده مابسـی به دورنـد از پـذیرفتن این دروغ هـای رسوا. خداونـد فریفتگی را نـابود سـازد که چه می کنـد و چه می سازد و چه می بافد؟

نامیده شدن عمر به فرمانروای گروندگان

واقدی گوید: ابوحمزه یعقوب پسـر مجاهد از زبان محمد پسر ابراهیم برای ما گزارش کرد که ابو عمرو گفت: عایشه را گفتم عمر- جـدا کننـده راستی از نادرستی- را چه کسـی فرمانروای گرونـدگان نام نهاد؟ گفت پیامبر (ص) که گفته : او فرمانروای گروندگان است گزارش بالا را ابن کثیر در تاریخ خود ۱۳۷ :۷ یاد کرده است.

امینی گویـد: ابو حزره افسانه سـرائی بوده که داسـتان می‌گفته و او را خوش آمده است که بر برانگیخته خدا (ص) و بر همسـر وی- مادر گرونـدگان- دروغ بنـدد تا- با ساختن برتری ای برای عمر- شـنوندگانش‌را خرسـند سازد و فراموش کرده که تاریـخ-اگر چه پس از روزگاری چند نیزباشد- دروغگوئی و بد کنشی او را آشکار خواهد ساخت.

حاکم آورده است که پسـر شـهاب گفت: عمر پسـر عبـدالعزیز از ابوبکر پسـر سـلیمان پسـر ابو خیثمه پرسـید چرا در روزگار ابوبکر (ض) نامه ها را با

[صفحه ۱۳۹]

نشانی" از سوی جانشین برانگیخته خدا "... می نوشتند سپس عمر، در آغاز کارش می‌نوشت ": از سوی جانشین بوبکر "... پس که بود که برای نخستین بار نوشت" از سوی فرمانروای گرونـدگان؟ ". او پاسخ داد: شـفاء که از نخستین زنان کوچ کننده به مدینه در همراهی پیـامبر بود به من گزارش داد که عمر پسـر خطاب (ض) به کارگزار عراق نوشت دو مرد چابک به نزد او فرسـتد تا- درباره عراق و مردم آن- ازآن دو پرسـش هائی کند پس کارگزار عراق، لبید پسر ربیعه‌و عدی پسر حاتم را فرستاد و چون آن دو، پای در مـدینه نهادنـد شتران خود را جلوی مسـجد خوابانـده و خود به مسـجددرآمدند و به عمرو پسـر عاص برخوردنـد و گفتند: ای عمرو دسـتوری برای ما بخواه تا بر فرمانروای گرونـدگان در آئیم. عمرو گفت: به خدا سوگند که شـما نام درستی برای او برگزیده اید او فرمانروا است و ما گرونـدگان پس عمرو برجست و بر فرمانروای گرونـدگان در آمـد و گفت درود بر تو ای فرمانروای گرونـدگان عمر گفت: پسر عاص چه این نام را بر تو آشکار ساخت؟ پروردگار من می داند که تو از آن چه گفتی به در می آئی گفت راستی این که لبیـد پسـر ربیعه و عدی پسـر حاتم آمده اند و پس از خواباندن شتران خوددر جلوی مسـجد بر من در آمدند و مرا گفتند ای عمرو برای ما دستوری بگیر تابر فرمانروای گروندگان درآئیم و به خدا سوگند که آن دو، نام درستی بر تو نهاده اند ما گروندگانیم و تو فرمانروای ما. پسر سلیمان گفت پس ازآن روز، دیگر نامه ها را با این نشانی می نوشتند.

گزارش بالا را حاکم در مسـتدرک آورده و درست شمرده وذهبی نیز در تلخیص المستدرک می گوید: آن درست است و سیوطی یک بار در شرح‌شواهد مغنی ص ۵۷ می نویسد با زنجیره ای درست گزارش می کنیم که لبید پسر ربیعه و عدی پسر حاتم بوده اند که چون از عراق به نزد عمر پسـر خطاب آمدنـد او را فرمانروای گرونـدگان نامیدند، و بار دیگر هم در تاریخ الخلفا ص ۹۴ داستان

را یاد کرده است.

[صفحه ۱۴۰]

و طبری در تاریخ خود ۲۲ :۵ با پشتگرمی به سخن حسان کوفی گوید: چون عمر بر سر کار آمد به او می گفتند: ای جانشین جانشین برانگیخته خدا عمر (ض) گفت: به این گونه، سخن دراز می شود و پس از این هم که دیگری به جانشینی رسد گویند: ای جانشین جانشین برانگیخته خدا بلکه شما گروندگانید و من فرمانروای شما. این بود که فرمانروای گروندگان نامیده شد.
و ابن خلدون در پیشگفتار تاریخش ص ۲۲۷ می نویسد: چنان پیش آمد که یکی از یاران پیامبر، عمر (ض) را چنین خواند: ای فرمانروای گروندگان پس مردم این را بپسندیده درست دانستند واو را بدان خواندند و گفته اند نخستین کسی که او را بدین گونه خواندعبدالله پسر جحش بود و گفته اند عمروپسر عاصی و مغیره پسر شعبه و گفته اندپیکی بود که- از سوی برخی از سپاهیان- نوید فیروزی آورد و چون بمدینه درآمد سراغ عمر را گرفت و گفت: فرمانروای گروندگان کجا است؟ پس یاران او آن را شنیدند و پسندیدند و گفتند: به خدا نامی درست بر او نهادی و به خدا سوگند که او- به شایستگی- فرمانروای گروندگان است. پس او را به آن نام خواندند تا همچون‌نام و نشانی برای او در میان مردم راه یافت و به جانشینان وی در آینده نیزرسید و نشانی بود که همراه با ایشان هیچ کس آن را نداشت مگر سائر دولت اموی. پایان.
از این گزارش هاآشکارا برمی آید که نه خود عمر- پیش‌از آن- چیزی درباره این نام می دانست (که آنرا از برانگیخته خدا- ص- شنیده باشد یا از هیچ کس دیگر و این بود که آن را شگفت انگیز و دور از باور شمرد و گفت: پروردگار من می‌داند که البته تو از آنچه گفتی به در می آئی) و نه عمرو پسر عاص آگاهی ای‌در این زمینه داشت (و از همین روی،درست نام گزاری کردن را کار آن دو مرد شمرد و از پیش خود نیز دست آویزی برای آن تراشید) و نه آن و مرد که گفتیم به گزارش درست این نام گزاری کار ایشان بوده، سخنی را که

[صفحه ۱۴۱]

ابن کثیر به پیامبر بسته شنیده‌بودند تا پشتوانه نشان بخشی شان گردانند زیرا می بینیم که این نام، ناآگاهانه و بی زمینه چینی بر زبانشان گذشته، پس از این ها دوباره‌نگاهی بیاندازیم به همان گفتار ابن خلدون که گزارش های ناسازگار را درباره " نخستین کسی که عمر را فرمانروای گروندگان نامید " به کوتاهی باز نموده و آن گاه یک گزارش هم ندارد که برساند این نامگذاری از سوی پیامبر (ص) بوده و از گزارش طبری نیز آشکارا برمی آید که عمر خوداین نام را بر خویش نهاد.
آری آن کسی که برانگیخته خدا (ص) وی را فرمانروای گروندگان نامید او سرور ماعلی (ع) است ابو نعیم در حلیه الاولیاء ۶۳ :۱ با زنجیره خود آورده‌است که برانگیخته خدا (ص) گفت: ای‌انس برای دست نماز من آبی بریز. سپس‌برخاست و دو گانه‌ای بگزارد و آنگاه گفت: انس نخستین کسی که از این در درآید فرمانروای گروندگان است و سرورمسلمانان و پیشوای چهره های تابناک ودرخشان و بازپسین کسی که سفارش پیامبری را پس از مرگ او به کار بندد. انس گفت: من پنهانی گفتم: خدایا این را از انصار (= یاران مدنی پیامبر) بگردان. ناگاه علی آمد. پیامبرپرسید انس کیست؟ من گفتم علی- پس شادمانه برخاست و او را در برگرفت و سپس عرق از چهره خویش با چهره او می سترد و عرق از چهره علی با چهره خویش و علی گفت: ای برانگیخته خدا می بینم کاری می کنی‌که پیش از من با هیچ کس چنان نکردی گفت: چه مرا از این کار باز می دارد؟ با آن که تو از سوی من (آن چه را

برگردنم هست) می پردازی و آوای مرا به ایشان می شنوائی و در زمینه آن چه- پس از من- چند سخنی پیش آرد روشنگری می نمائی.

و ابن مردویه آورده است که پسر عباس گفت: برانگیخته خدا (ص) در خانه اش بود و علی پسر ابوطالب- خدا رویش را گرامی دارد- آغاز بامداد به نزد او شد تا کسی در رفتن به نزد او بر وی پیشی نگیرد. پس چون به درون آمد پیامبر

[صفحه ۱۴۲]

) ص) را دید در میان خانه، و سر او در دامن دحیه‌پسر خلیفه کلبی است پس گفت درود بر تو باد برانگیخته خدا چگونه است؟ گفت: ای برادر برانگیخته خدا نیکو است. علی گفت: خداوند- از سوی ما خانواده- تو را پاداش نیکو دهد. دحیه گفت: راستی که من تو را دوست می دارم و در نزد من ستایشی از تو است که شتابان برایت آورده ام: تو فرمانروای گروندگان و راهبر چهره های‌درخشان و تابناک و... تا پایان و دراین گزارش می خوانیم: پس او سر پیامبر را گرفت و در دامن علی نهاد پس پیامبر (ص) گفت: این گفتگوهای آهسته چیست، پس علی آن چه را در میانه گذشته بود بازگو کرد و او گفت: علی او دحیه نبود... جبرائیل بود و ترا به نامی خواند که خداوند به آن‌خوانده بود.

حافظ ابوالعلاء حسن پسر احمد عطار در گزارشی از زبان پسر عباس آورده است که پیامبر (ص) گفت: ای ام سلمه گواه باش و بشنو این علی پسر ابوطالب فرمانروای گروندگان است- که همه گزارش در ج ۶ ص ۸۰ چاپ دوم گذشت- و طبرانی در معجم خود با زنجیره ای گسسته از زبان عبدالله پسرعلیم جهنی آورده است که پیامبر گفت: به راستی خدای ارجمند و بزرگ در آن شب‌که مرا به آسمان ها برد به گونه ای نهانی سه ویژگی علی را برای من باز نمود: این که سرور گروندگان است و پیشوای پرهیزکاران و راهبر چهره های درخشان و تابناک

گزارش های دیگری هم هست که گزارش های بالا را یاری می دهد و استوار می گرداند. و از آن میان یکی را بو نعیم در حلیه الاولیاء از زبان پسر عباس آورده است‌که بربنیاد آن، پیامبر خدا (ص) گفت: خداوند هیچ آیه ای فرود نفرستاد که فراز " ای کسانی که گرویده‌اید " در آن باشد مگر علی سرور و فرمانروای ایشان است.

- و به گزارش طبرانی و ابن ابی حاتم: مگر علی فرمانروا و بزرگ آنان است و به راستی‌که خداوند بارها یاران محمد را نکوهید و علی را جز به نیکوئی

[صفحه ۱۴۳]

یاد نکرد.

و باز گزارش خطیب،که حاکم نیز به این گونه آن را آورده‌و درست شمرده است: جابر پسر عبدالله گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) در روز حدیبیه هم چنان که دست علی را دردست گرفته بود می گفت: این فرمانروای نیکوکاران است و نابود کننده تبهکاران هر که او را یاری کردخود یاری شده و هر که او را واگذاشت خود واگذاشته شده

و چنان چه در تاریخ الخلفاء به خامه سیوطی ص ۱۱۵ و در نور الابصار ص ۸۰ می خوانیم ابن ابی حاتم نیز آن را از زبان پسر عباس گزارش کرده و شیخ الاسلام حموینی هم در فرائد السمطین آن را از زبان عبدالرحمن پسر سهمان آورده و ابن حجرنیز در صواعق- به گزارش از حاکم- آن را آورده و در آن دستبرده و به جای " فرمانروای نیکوکاران "، " پیشوای نیکوکاران " نوشته

است. که خدا درستکاری را زنده بدارد!
و باز گزارش ابن عدی در کامل خود از زبان علی که پیامبر (ص) گفت: علی فرمانروا و سرپرست گروندگان است و دارائی جهان، فرمانروا و سرپرست دورویان، و در گزارشی به جای دورویان، ستمگران و در گزارش دیگر:بدکیشان و ناسپاسان یاد شده است. گزارش بالا را، هم دمیری در حیوه الحیوان ۲: ۴۱۲ آورده است و هم ابن حجر در صواعق ص ۷۵ و دمیری می نویسد: از همین جا است که فرمانروای گروندگان علی را- که خدا روی او را گرامی دارد- در میان گروندگان به شاه زنبوران همانند کرده اند.
و باز سخن علی: من فرمانروا و او سرپرست گروندگانم و دارائی جهان، فرمانروای‌بد کیشان و ناسپاسان، و در گزارشی به‌جای بد کیشان و ناسپاسان، دورویان آمده و

[صفحه ۱۴۴]

در گزارش سوم نیز: بدکاران، نهج البلاغه ۲: ۲۱۱، تاج العروس ۱: ۳۸۱.
این بود حقیقت استوار که برای برابری با آن، گروهی‌به فرمان گزافه سرایان در برتر خوانی‌ها، گزارشی را تراشیده اند که از زبان ابو حرزه داستان ساز شنیدی.

عمر نادرستی را دوست نمی دارد

بونعیم در حلیه الاولیاء ۲: ۴۶ آورده است که اسود پسر سریع گفت: به نزد پیامبر(ص) شدم و گفتم: راستی که هم پروردگارم را با ستایش ها و آفرین‌ستودم هم تو را، پس گفت: به راستی پروردگار گرامی و بزرگ تو ستایش را دوست می دارد. پس من به خواندن آن سرودها آغاز کردم تا مردی بلند بالا و بلند پیشانی دستوری بخواست پس برانگیخته خدا (ص) به من گفت: خاموش باش آن گاه وی بیامد و دمی چندگفتگو کرد و برفت و من خواندن را دنبال کردم سپس بیامد و پیامبر (ص)مرا خاموش ساخت تا وی گفتگو کرد و بیرون شد و دو یا سه بار همین کار راکرد و من گفتم: ای برانگیخته خدا این که بود که برای او مرا به خاموشی‌وا می داشتی؟ گفت عمر بود. همان مردی که نادرستی را دوست ندارد.
و از راه دیگر گزارش شده که اسود تمیمی‌گفت: بر پیامبر (ص) در آمدم و به خواندن سرودهائی آغاز کردم تا مردی تنگ بینی به درون آمد و پیامبر گفت:بس کن تا چون بیرون شد گفت بخوان. پس چون دوباره سرود خوانی آغاز کردم و چیزی نگذشت که او باز بیامد و پیامبر به من گفت: بس کن تا چون وی بیرون شد گفت: بیا بخوان، من گفتم:ای پیامبر خدا این کیست که چون به درون آمد گفتی بس کن و چون بیرون شد گفتی بخوان؟ گفت این عمر پسر خطاب است و

[صفحه ۱۴۵]

نادرستی به هیچ روی در او راه ندارد.
از راه دیگری هم از زبان اسود گزارش شده است که من‌برای او (ص) سرود می خواندم و یارانش را نمی شناختم تا مردی بلند پیشانی و شانه فراخ بیامد و گفتند: خاموش باش خاموش باش من گفتم وای این‌کیست که نزد پیامبر (ص) باید برای او خاموشی گزید گفتند عمر پسر خطاب است و به خدا سوگند که پس از آن دانستم اگر چیزی از من می شنید برای او بسی ساده بود که بی

آن که با من سخنی بگوید پای مرا گرفته و تا گورستان بقیع بر روی زمین بکشاندم.
امینی گوید: آیا گزارشگران بد دانسته اند که چه سخنانی نشخوار می کنند؟ یا دانسته اند و آگاهانه چنین‌یاوه هائی بر زبان رانده اند؟ یا فریفتگی به عمر و گزافگوئی در برتر شماری او، ایشان را کور کرده و ندانسته اند که این گفته های زشت، کار را به کجا می کشاند؟ درد اینجا است که کوری نه از دیدگان که از دلهای درون سینه ها است.
باید پرسید: سروده هائی که آن مرد می خواست بخواند به راستی ستایش و آفرین بر خداوند و برانگیخته او بود و برانگیخته خدا (ص) نیز از همین روی‌به او دستوری داد و گفت: به راستی پروردگار تو- که گرامی و بزرگ است-ستایش را دوست می دارد. پس کدام نادرستی ای در این بوده است تا عمر آن را دشمن بدارد ؟ اگر نادرست بود که برانگیخته خدا (ص) پیش از عمر از آن جلوگیری می کرد. و این چه پیامبری است که از مردی از پیروانش می ترسد و پروا می کند و از خداوند پروائی ندارد؟ و چگونه آن مرد ترسیدکه عمر پای او را گرفته و کشان کشان بر روی زمین تا گورستان بقیع ببرد و از برانگیخته خدا (ص) نترسید که بااو چنین رفتاری کند یا دستور دهد دیگران با او چنین کنند؟ یا مگر عمرمیان درستی و نادرستی جدائی نمی نهاده و می پنداشته که همه سروده ها نادرست است و پیامبر (ص) نیز با این پندار وی هماهنگی نموده؟ آیا گزارشگران و نگارندگانی که چنین داستان ها می آرنداز این همه تباهی ها آگاه اند یا نه؟

[صفحه ۱۴۶]

اگر آگاه نیستند که درد سر بزرگی است.
و اگر آگاهند که دردسر بزرگ تری

فرشتگان با عمر پسر خطاب سخن می گویند

بخاری در نامه برتری ها بخش برتری های عمر، از زبان ابو هریره آورده است که پیامبر (ص) گفت: به راستی پیش از شما در میان اسرائیل زادگان مردانی بودند که (از سوی خداوند) سخن می گفتند بی آنکه از پیامبران باشند و اگر کسی از پیروان من از ایشان باشد همان عمر است.
و نیز در صحیح خود پس از آوردن داستان غار، از زبان ابوهریره آورده است که‌پیامبر (ص) گفت: در میان گروه های‌پیش از شما کسانی بودند که از جهان نهان به‌ایشان گزارش می رسید و اگر درمیان این پیروان من کسی از ایشان باشد عمر پسر خطاب است.
یکایک از فرازهای این گزارش را در ج ۵ ص ۴۲ تا۴۶ از چاپ دوم آوردیم و همان جا این سخن را هم از قسطلانی نوشتیم که: این که پیامبر گفته ": اگر در میان پیروان من کسی از ایشان باشد " نه نماینده دودلی او در این باره که رساننده تاکید است و بدان می نماید که تو بگوئی اگر من دوستی داشته باشم‌فلان کس است چون خواست تو از این سخن، ویژگی او به دوستی صد در صد است نه‌این که دوستی نداشته باشی.
امینی گوید: من نمی دانم سخن گفتن فرشتگان‌با عمر برای چه بوده؟ آیا تنها برای این که با رفت و آمد فرشته به نزد او و سخن گفتنش با وی همدمی داشته باشد؟ یا برای بازداشتن او ازلغزش ها و استوار ساختن گام او و جلوگیری از نادرست کاری اش و برای آموزش دادن به او درباره آنچه نمی دانست؟ تا

[صفحه ۱۴۷]

جانشین پیامبر در میان مسلمانان، مغزش از پاسخ پرسش ها تهی نباشد و در گشودن گره دشواری ها در نماند و دستوری ناساز با آئین پاک خدا ندهد و خودسرانه و بی پروا سخن از دهانش نپرد. آری اگر آن گفتگوی پنداری انگیزه خردمندانه ای داشته باشد همین‌است و نه چیز دیگر. آن گاه به جلد ششم برگردید و آن جا- گام گام- عمررا دنبال کنید و در لغزش هایش بیاندیشید و آن همه سخنان نابجا را بشنوید و رویدادهای بی خردانه را بنگرید و تازه ما چندین برابر آن ها را در پیش چشم داریم که اگر خدای برتر از پندار خواهد شاید در پاره ای‌از جلدهای آینده به بررسی در آن ها پردازیم. اکنون آیا در همه گاه هائی‌که آن گفته ها و کرده های نسنجیده ازوی سر می زده- که بهری از آن ها را در ج ۶ آوردیم- آیا آن فرشته چرت می‌زده و در انجام آن چه بر گردن داشته کوتاهی می نموده؟ یا دور از چشم وی چنین پیش آمدهائی شده؟ یا خود سرهای‌و یکدندگی ها در میانه جدائی افکنده؟ یا این که فرشته گهگاه در آمد شد خویش و در بازگشت به سوی او دیر می کرده و آن چه روی داده در نبودن او پیش آمده؟ یا این که داستان، ساختگی است و بوئی از درستی هم به آن نرسیده؟ که نیرومندترین پاسخ ها همین است و شاید بر خود بخاری هم پوشیده نبوده با این همه...

کاغذی در جامه مرگ عمر

راستی این که حسن و حسین بر عمر پسر خطاب در آمدند و اوسرش گرم بود و به ایشان ننگریست و چون آنان را یافت برخاست و هر دو را ببسوید و به هر کدام هزار درم داد پس‌ایشان برگشتند و گزارش را برای پدر باز گفتند

[صفحه ۱۴۸]

او گفت شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت: عمر در جهان فروغ اسلام است و در بهشت چراغ بهشتیان. پس آن دو به سوی‌عمر بازگشتند و گزارش را برای او بازگفتند و او کاغذ و دواتی بخواست و چنین نوشت: دو سرور جوانان بهشتی اززبان پدرشان به من گزارش دادند که برانگیخته خدا (ص) چنین و چنان گفت. آن گاه سفارش کرد که آن نوشته را در جامه مرگ وی نهند و در آینده که چنین کردند بامدادان کاغذ را بر روی گور او دیدند و بر آن نوشته: حسن و حسین راست گفتند و برانگیخته خدا راست گفت.

امینی گوید: یاوه بودن این‌داستان پنداری به جائی رسیده که- به‌گزارش سیوطی درتحذیر الخواص ص ۵۳- ابن جوزی آن را در میان گزارش های ساختگی یاد کرده و گوید: شگفت از کسی‌که در بیشرمی به آن پایه رسد که همانند این سخنان بنگارد و به این هم‌بسنده نکرده و آن را به بزرگ ترین آئین دانان نشان دهد تا درست بودن چنین نگارشی را با نوشته خود گواهی کنند. پایان. خداوند، گزافگوئی در برتر خوانی را نابود سازد که به راستی آوازه بزرگ ترین آئین دانان رازشت گردانیده چنان که برگ های نامه تاریخ را سیاه نموده و چهره نگارندگی‌را نازیبا ساخته است.

زبان و دل عمر

پیشوای حنبلیان احمد در مسند ۴۰۱:۲ از زبان نوح پسر میمون و او از زبان عبدالله پسر عمر عمری و او از زبان جهم پسر ابو جهم و او از زبان مسور پسر مخرمه و او از زبان ابو هریره آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت:

[صفحه ۱۴۹]

به راستی خداوند، درستی را بر زبان و دل عمر نهاده است.
امینی گوید: درباره دل آن‌مرد باید گفت که ما را راهی به آن نیست، زیرا نهفته هائی در آن است که‌جز خداوند آن را نمی داند آری ای بساآن چه بر زبان وی روان می شود پرده از آن رازها نیز بردارد، اکنون اگر خواهی از امام احمد بپرس آیا درستی بر زبان عمر بود آن هنگام که سخن تندخود را همچون تازیانه بر چهره برانگیخته خدا (ص) کوفت و از روا شدن فرمان او که دواتی و استخوان شانه گوسفندی خواست تا نوشته ای بگذارد که پس از او مسلمانان به گمراهی نیافتند جلوگیری کرد؟ به هر روی هر چه آن سخن، اندوه زا و درد آور بود باز هم برانگیخته خدا (ص) در هر هنگامی از آن، بسیار دور است نه درد بیماری چندان اورا از پا می اندازد که از سختی آن، پریشان بگوید- به ویژه در آن جا که بخواهد پیامی راهنما و نگهدارنده از گمراهی را برساند- و نه از سر هوس سخنی می گوید و گفتار وی هیچ نیست جز آموزش نهانی خداوند که به وی داده می شود وچشم به راه باشید تا اگر خدای برتر از پندار خواهد به بررسی گسترده ای در پیرامون این سخن عمر بپردازیم.
و آیا در صد جائی که یکسره لغزید، بازهم درستی بر زبانش بود؟ که در بخش نشانه های شگفت انگیز از جلد ششم با گستردگی آن ها را آوردیم و آن ها را افزاری گردانیدیم برای سنجش و دریافت‌چگونگی گزارش بالا-و مانند های آن که دست گزافه گویان در برتر خوانی هاآن ها را ساخته است.
گذشته از این ها، زنجیره سست و ناتوانی که گزارش بالا دارد زیرا:
یکی از میانجیان آن‌نوح پسر میمون است که به گفته ابن حبان چه بسا می لغزیده
و دیگری عبدالله پسر عمر عمری است که ابو زرعه به گزارش از پیشوای حنبلیان احمد می گوید: وی زنجیره ها را می افزوده و ناسازگاری می نموده. و علی

[صفحه ۱۵۰]

پسر مدینی نیز گوید: گزارش او ناتوان است و یحیی پسر سعیدگوید: از زبان او گزارش نمی شود و یعقوب پسر شیبه گفته: گزارش های او آشفتگی دارد. و صالح جزره گفته: گزارش های او در هم و سست است و نسائی گفته: گزارش های او سست است وابن سعد گفته: گزارش هایش بسیار و سست شمرده شده و ابو حاتم گفته: گزارش او نوشته می شود و پشتوانه روشنگری نمی گردد. و ابن حبان گفته: او از آنان بود که شایستگی بر ایشان چیره شد تا یادداشت کردن را ازیاد برد و سزاوار آن شد که رهایش کنند. و بخاری در تاریخ خود گوید: یحیی پسر سعید گزارش های او را ناتوان می شمرد و ابو احمد حاکم گفته: گزارش های او نزد ایشان نیرومند نیست و مروزی گفته: احمد او را یاد کرده و نپسندیده
و دیگری جهم پسر ابوجهم است که- به گفته ذهبی در میزان الاعتدال- شناخته نیست.

خواب دیدن برانگیخته خدا درباره دانش عمر

بخاری در صحیح خود ۲۵۵:۵ دربرتری های عمر از زبان عبد الله پسر عمر آورده است که برانگیخته خدا (ص) گفت ": در خواب بودم که دیدم نوشابه ای- شیری- آشامیدم تا جائی که نوشیدنی را دیدم در ناخنم- یا ناخن هایم- سرازیر می شود، سپس آن را به عمر دادم " پرسیدند این خواب را درباره چه چیزی گرفتی؟ گفت: دانش.

گزارش بالا را حکیم ترمذی در نوادر الاصول ص ۱۱۹، بغوی در مصابیح۲:۲۷۰، ابن عبد البر در استیعاب ۴۲۹:۲، محب طبری در ریاض ۸:۲ نیز آورده اند

[صفحه ۱۵۱]

و به این گونه:

در خواب بودم که پیمانه ای شیر به من دادند و از آن نوشیدم تا دیدم که نوشیدنی از ناخن هایم بیرون می آید، سپس آنچه را مانده بود به عمر دادم. (گزارش)

حافظ ابن ابی جمره ازدی اندلسی در بهجه النفوس ۲۴۴:۴ هنگام روشنگری این گزارش می نویسد: دیده دل خود را بر کسی بدوز که او (ص) بازمانده نوشیدنی اش را به وی نوشانید. تا بدانی نیروی دانش‌وی چگونه باید بشود؟ که هیچ یک از جانشینان پیامبر به پای وی نرسند- چه رسد به دیگر یاران پیامبر (ض)-وچه رسد به آیندگانشان " تا پایان یاوه هائی که به هم بافته.

امینی گوید: بایسته بنیاد داستان چنان است که پیامبر این خواب را پس از مسلمان شدن عمر که سال ها پس از برانگیخته شدن خودش بوده دیده باشد. بر این بنیاد، آیا خودش (ص) در سراسر این‌روزگار، تهی از دانش بوده؟- با آن‌که در پایگاه پیامبری جای داشته- یامگر در دانش او نارسائی ای بوده تا این شیر که در ناخن او- یا ناخن هایش- راه یافته آن را رسا گرداند؟ یا پیامبر با این سخن، تنها می خواهد اندازه دانش عمر را برساند و بنماید که آن را از سرچشمه آموزش های‌نهانی گرفته؟ در این هنگام کسی که درچنین پایگاهی باشد آیا پاسخ پرسش های‌روشن- دشوارهایش به کنار- از او پوشیده می ماند؟ و آیا او را می رسدکه چون در دانش نامه خداوندی در بماند این سخن را بهانه آرد که : بگیر و بستان های بازار مرا از آموختن این ها باز داشت؟

اگر این مرد به- هنگام نوشیدن از سرچشمه دانش پیامبر بزرگ- دل و جانش رنگ دانش گرفت پس چه جای آن داشت که بگوید: همه مردم از عمر آئین شناس ترند- حتی زنان تازه شوی رفته- و مانند های این گواهی و چگونه روا بود که در روشنگری آئین ها و جز آن،به لغزش های بی شماری دچار شود که پاره ای از آن ها گذشت و اگر خدا خواهد بازمانده آن ها نیز بیاید.

[صفحه ۱۵۲]

و به راستی خداوند گار پاک بر پیروان کیش ما مهربانی نمود که کار ایشان را پس از آن به دست وی سپرد که از آن پیمانه به وی نوشانید و من نمی دانم اگر پیش از آنی وی را به سرپرستی می رسانید فرآورده های نادانی تا چه اندازه در رویدادها رخ می نمود و نشانه های ناسنجیده در دانش او به چه مرزی می رسید؟

و ای کاش سازنده این داستان خنده آور به گونه ای آن را می ساخت که زمینه آن با برانگیخته خدا (ص) و جانشین او! جور دربیاید. با آن که چنانچه روشن شد با هیچ کدامشان جور درنمی آید. آری، آنچه دروغگو به گردن دارد تنها ساختن افسانه است به هر گونه که باشد و سرزنش را نیز بر بخاری باید روا داشت- که آن را ارزش‌نهد و برای تندروی اش در برترخوانی ها، آن را در

صحیح خود بیارد و بیش از او نیز برماننده های ابن ابی جمره ازدی- که با سخنان زر اندود، زمینه های درست را از چشم ساده دلان توده نهان می دارند و این کار را که نزد خدا بسی سهمناک است آسان می شمارند.

عمر و گریختن اهریمن از وی

بخاری در نامه آغاز آفرینش- بخش چگونگی اهریمن و سپاهیان وی در صحیح خود ۵:۸۹- و نیز در نامه برتری ها- بخش برتری های عمر در ج ۵ ص ۲۵۶- آورده است که سعد پسر ابو وقاص گفت:عمر دستوری خواست تا بر برانگیخته خدا (ص) درآید و نزد او (ص) زنانی از قریش بودند که با وی سخن می گفتند و آواز خویش را بر او بسیار بلند کرده بودند، پس چون عمر خواست درآید برخاستند و به شتاب خود را پشت‌پرده رسانیدند و برانگیخته خدا (ص)دستوری داد تا درآمد و عمر که دید برانگیخته خدا(ص) می خندد گفت: ای‌پیک خداوند! خدا دهان

[صفحه ۱۵۳]

تو را خندان گرداند. گفت شگفت دارم از این زنانی که نزد من بودند که چون‌آوای تو را شنیدند به پشت پرده شتافتند عمر گفت: ای پیک خداوند! تو سزاواری که از تو پروا داشته باشند سپس عمر گفت: ای زنانی که دشمن خویشید! آیا از من پروا می کنید و از برانگیخته خدا (ص) پروا ندارید؟ گفتند آری! تو از برانگیخته خدا (ص) درشت تر و تندترهستی برانگیخته خدا (ص) گفت: سوگند به آن که جان من در دست او است‌هرگز اهریمن تو را دیدار نکرد که رهنورد راهی باشی مگر آن که راهی به جز راه تو در پیش گرفت.

امینی گوید: چه بی آزرم گزارشگری که این داستان را در شمار برتری های کس یاد کند با آن که آوردن آن در شمار یاوه ها سزاوارتر است زیرا نخست پنداشته است که آن زنان از برانگیخته خدا (ص) پروائی نداشته و از عمر پروا می کردند و بر این بنیاد از وی می پرسیم: آیا این زنان- به گونه ای که روشنگران داستان برای پرده کشیدن بر رسوائی های آن گفته اند- زنان خود او (ص) بوده اند یا زنان بیگانه؟ اگر پاسخ نخستین را برگزینیم هیچ انگیزه ای نداشته که ایشان ناگزیر باشند خویشتن را از او (ص) بپوشانند و از بسیار گوئی در برابر او بپرهیزند و به این گونه از وی پروا نمایند، زیرا زنان را با شوهرانشان برنامه هائی ویژه است و درپرده شدن آنان به هنگام آمدن عمر نیز از آن روی بوده که وی را بیگانه می شمردند نه آن که از وی پروا کنند.

اگر هم پاسخ دوم را برگزینیم- که پرداخت فرازهای داستان نیز همان را می رساند- در این هنگام نشستن آن زنان بیگانه نزد برانگیخته خدا- آن هم

[صفحه ۱۵۴]

به این گونه بی پوشش- یا نماینده آن است که او (ص) پوشش را برای زن بایسته. نمی دانسته. یا می دانسته و آن را از یاد برده یا در جلوگیری از پرده دری ایشان کوتاهی نموده یا ایشان را بیم داده و ایشان نپذیرفته اند و با این همه خروش می داشته که از رفتار خویش دست بردارند و از همین روی چون به پشت پرده شتافتند شادمان شده و بر عمر آفرین فرستاده، هر یک از این هارا که بگیریم یا نیازمند آن است که عمر از برانگیخته خدا (ص) آئین شناس تر باشد یا بر روی بنیادهای راستین پایدارتر، یا در آن چه به

دستور خدا وابسته است سخت گیرتر، یاپر دل تر، که از بافته های بی خردانه‌به خدا پناه می بریم.
دوم: آن چه هم به او (ص) بسته که گفت ": سوگند به آن که جانم در دست او است هرگز اهریمن تو را دیدار نکرد که رهنورد راهی باشی مگر آن که راهی به جز راه تو در پیش گرفت ". چگونه است که اهریمن از جانشین پیامبر می هراسدو راهی به جز راه او در پیش می گیرد و بزرگی پیامبر (ص) و نیرومندی باورهایش او را در هراس نمی افکند؟ تا آن جا که گام در راه او می نهد و نمی گذارد که دیگران را از بدی باز دارد، و زنان نادرست کار را بر آن می دارد که آشکارا در برابر او کارهای نابه جا کنند و از این نیز بدتر آن که اهریمن- نفرین خدا بر اوباد- بر او (ص) آشکار می شود تا جائی که نماز او را می شکند- هر چندسرانجام از نزد او نومید برمی گردد-چنان چه بخاری در صحیح خود ج ۱ ص ۱۴۳- نامه نماز، بخش کارهائی که در نماز روا نیست- و نیز مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۲۰۴- بخش روا بودن نفرین بر اهریمن در نماز، هر دو آورده اندکه بوهریره گفت: یک بار برانگیخته خدا نماز خواند و

[صفحه ۱۵۵]

سپس گفت: به راستی که اهریمن بر من آشکار شد تا بر من تاخت برد و نمازم را شکست و خداوند دست مرا بر او باز کرد و گلوی او را فشردم.
گیرم که این نفرین زده در این بار گزندی به برانگیخته خدا (ص) نرسانید، با این همه، به پایگاه برتر وی(ص) گستاخی نمود با آن که در هر دو صحیح از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت: چون اهریمن از هر مسلمانی بانگ‌اذان برای نماز بشنود پشت به او کرده‌و از ترس برمی گردد و می گریزد و از روی بی تابی و ناشکیبائی تیز می دهد.
چگونه آن نفرین شده به برانگیخته خدا هنگام نماز گزاردن وی نیز گستاخی‌نمود و هرگز به عمرگستاخی ننمود، زیرا همیشه راهی به جز راه او در پیش‌می گرفت چنان چه در گزارش احمد و ترمذی و ابن حبان از زبان بریده می خوانیم که پیامبر گفت: ای عمر! اهریمن از تو می ترسد و در گزارش طبرانی و ابن منده و ابو نعیم- با زنجیره ای پیوسته به پیامبر- از زبان سدیسه کنیز حفصه دختر عمر از زبان خود حفصه می خوانیم که پیامبر گفت: از آن گاه که عمر مسلمانی گرفت اهریمن هرگز او را دیدار نکرد مگر به روی افتاد.
راستی را که من هر چند خوش ندارم با یادآوری کارهائی از این مرد- که هیچ انگیزه ای به جز اهریمن نداشته- دل ها را بخراشم و زخم بزنم باز نمی دانم از آغاز مسلمان شدن او تا سالی که مکه به دست پیامبر افتاد (هشت سال پس از کوچیدن به مدینه) و تا آن گاه که این فراز فرود آمد ": آیا شما دست بردار هستید "؟ و تا روزی که همین مرد گفت " دست شستیم، دست شستیم "و تا روزی که آن بزم باده‌گساری در سرای بوطلحه انصاری بر پا شد آیا در همه این جاها و در سراسر این روزگاران

[صفحه ۱۵۶]

اهریمن از او می هراسیده و می گریخته و بر روی می افتاده و راهی به جز راه او درپیش می گرفته؟
تازه برانگیخته خداکه آن بار تاخت بردن و آشکار شدن اهریمن رانده شده را به آن گونه پاسخ‌گفت مگر روزی که این زنان قریشی نزد او بودند، آن دلاوری اش را که آن جا پشتیبان نماز خود ساخت گم کرده بود تا به یاری آن باز گلوی اهریمن را

بفشارد و آن زنان را از کار ناسزا باز دارد؟

با نگرش به یکایک این زمینه ها است که می توان هم ارزش آن گزارش را که در برتری عمر آورده اند شناخت و هم بهره ای را که از راستی دارد و هم ارج صحیح بخاری را و هم می‌توان دریافت که گزافگوئی در برتر خوانی و دوستی کور و کر کننده چه دسته گل ها به آب می دهد.

و تازه آن‌چه را از ساخته های دست گزافه گویان در برتری های عمر در جلد پنجم با نشانی " زنجیره ای از گزارش های ساختگی "آوردیم به یازده افسانه این‌جاباید افزود.

به این گونه است که گزارش های گذشتگان را بر تو می خوانیم

و به راستی که ما تو را از سوی خویش یادآور نامه ای داده ایم

و هر که از آن روی بگرداند به راستی درروز رستاخیز بار گناهی را بر دوش می برد " سوره ۱۰۰ و۹۹"

[صفحه ۱۵۷]

گزاف گویی در برتری های عثمان

اشاره

- پسر عفان پسر ابو العاص پسر امیه خلیفه اموی نژاد-

پیش از آغاز به شماره کردن برتری های او باید بدانیم که دانش وی در چه پایه بوده و از سرمایه‌های روانی برتر تا چه اندازه بهره داشته و پرهیزگاری اش به کجا رسیده وگرویدن او به آئین راستین چه پایگاهی‌برای او فراهم آورده زیرا با پیش چشم‌داشتن این ها است که نگاه تو به برتری های او نگاهی از سر دانائی به چیستی او و آن ها خواهد بود.

داوری او درباره زنی که شش ماهه زائید

پاسداران گزارش ها آورده اند که بعجه پسر عبد الله جهنی گفت مردی از ما، زنی از خاندان جهینه را به همسری گرفت و زن پس از شش ماه فرزندی‌آورد. شوهرش به نزد عثمان شد و گزارش‌رویداد را بازگو کرد او دستور داد زن‌را سنگسار کنند، علی (ض) که- از چون و چند کار- آگاهی یافت به نزد وی شد و گفت چه می کنی چنین دستوری بر او روا نیست زیرا خدای بزرگ و برتر از پندار گوید: بارداری و شیرخوارگی کودک بر روی هم سی ماه می شود و هم گوید: مادران، فرزندانشان

[صفحه ۱۵۸]

را دو سال- بی کم و کاست- شیر می دهند، پس روزگار شیرخوارگی بیست و چهار ماه می شود و بارداری هم دست کم در شش ماه پایان می پذیرد. عثمان گفت به خدا سوگند این را نمی دانستم آن گاه عثمان گفت تا آن زن را برگردانند که کار گذشته بود

و سنگسارش کرده بودند و پیش از آن نیز به خواهرش گفته بود: خواهرکم! اندوه مخور که به خداوند سوگند دست‌هیچ کس به جز او- شوهرم- به دامن من نرسیده. گزارشگر گفت: پس از آن، کودک به روزگار جوانی رسید و مردک نیز بودن او را از پشت خویش گواهی کرد و خود همانندترین مردم بود به او. و باز گفت: مردك را دیدم که پس ازآن. پاره پاره اندام هایش بر روی بستر می ریخت.

گزارش بالا-را به گونه ای که در ج ۶ ص ۹۴ از چاپ دوم دیدیم، مالك و ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و ابو عمر و ابن کثیر وابن دیبع و عینی و سیوطی آورده اند.

امینی گوید: اگر به شگفت می آئی جا دارد که می بینی پیشوای مسلمانان چنان فرازهائی را از نامه گرامی خدا نمی شناسد که در جای های گوناگون به آن نیازمند می باشد و آن گاه این نادانی او کار را به جائی می کشاند که زنی پاك دامن از گروندگان به آئین‌راستین را دستگیر کند، داغ روسبی گری بر او بچسباند و آبروی او را پیش‌چشم همگان و میان همه پیروان کیش وی بریزد.

چرا نکرد که چون دید پاسخ یك‌پرسش را نمی داند با کسی از یاران پیامبر گفتگو کند و از او بپرسد و آن‌چه را نمی داند دریابد و گناه آدمکشی و رسواگری را بر خود نخرد؟ چرا به یاد نیاورد کهماننده های این‌رویداد بارها در روزگار عمر پیش آمد و او خواست زنانی را که شش ماه پس ازشوهر کردن زائیده بودند سنگسار کند و- چنان چه در ج ۶ ص ۹۳ تا ۹۵ از چاپ دوم گذشت- فرمانروای گروندگان و پسرعباس از این کار جلوگیری کردند.

تازه ما گرفتیم که او آن دو آیه گرامی‌را هم فراموش کرده و آن چه را

[صفحه ۱۵۹]

نیز در روزگار عمر پیش آمده بود از یاد برده بود با این همه، باز هم با پشتگرمی به کجا بود که دستور داد آن زن بدبخت را سنگسار کنند؟ آیا پشتوانه داوری اش نامه خدا بوده؟ در کدام فرازش؟ یا آئین نامه پیامبر؟ کو گزارشگرش؟ یا برداشت ها و سنجش های پیش خود؟ که چگونه به این برداشت رسیده و چه سان به سنجش پرداخته؟ اگر هم دستوری خودسرانه داده که زنده باد دستور دهنده! و آفرین بر این دستور! و هورا برای این گونه جانشینی پیامبر واین جانشین! آری این است بالاترین وابسته ای که خاندان اموی پرورش دادهو گواراترین میوه ای که از آن درخت چیده شده.

عثمان نماز سفر را شکسته نمی خواند

اشاره

بخاری و مسلم و جز آن دو آورده اند که عبد الله پسر عمر(ض) گفت برانگیخته خدا(ص) نماز را با ما در منی و دو رکعتی خواند- و به همین گونه پس از او ابوبکر و پس‌از ابوبکر عمر و نیز عثمان در آغاز فرمانروائی اش (ض)- سپس عثمان از آن پس چهار رکعت می خواند و پسر عمر نیز چون با پیشنماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و چون به تنهائی نماز می گزارد دو رکعت و گزارش ابن حزم در المحلی ۴:۲۷۰ به این گونه است: راستی این که پسر عمر چون در منی با پیشنماز نماز می گزارد چهار رکعت می خواند و پس از بازگشت به خانه اش همان نماز را دوباره دو رکعتی می خواند.

و مالك در موطا ۲۸۲:۱ از زبان عروه گزارش کرده که برانگیخته خدا

[صفحه ۱۶۰]

)ص(در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که بوبکر هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که عمر پسر خطاب هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و به راستی که عثمان هم در چندی از روزگارفرمانروائی اش نماز را در منی دو رکعتی خواند و پس از آن از شکسته خواندن نماز سر باز زد.

و نسائی در سنن خود ۱۲۰:۳ آورده است که انس پسر مالک گفت: من در منی با برانگیخته خدا و پس از او با بوبکر و سپس با عمر نماز را دو رکعتی خواندم و در آغاز فرمانروائی عثمان نیز با او نماز را دو رکعتی خواندم.

و هم او با زنجیره خود آورده است که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان در منی نماز ا چهار رکعتی خواند و این به گوش عبد الله رسید و گفت به راستی که‌من با برانگیخته خدا (ص) نماز را دو رکعتی خواندم (گزارش)

گزارش بالا را پیشوای حنبلیان احمد نیز در مسند خود ۳۷۸:۱ آورده و گزارش انس را نیز که یاد شد در مسند خود ۱۴۵:۱ به این گونه آورده: برانگیخته خدا (ص) نماز را در منی دو رکعتی خواند و بوبکر هم در منی نماز را دو رکعتی خواند و عمر هم نماز را در منی دو رکعتی خواند و عثمان هم چهار سال، نماز را در منی دو رکعتی خواند سپس از شکسته خواندن آن خودداری نمود.

و بخاری و مسلم و جز آن دو آورده اند که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان پسر عفان (ض) نماز را با ما- در منی- چهار رکعتی خواند و این را به گوش عبد الله پسر مسعود رسانیدند پس او- چنان که با گرفتاری ای روبرو شود- از بازگشت به خدا سخن گفت و سپس گفت: من با برانگیخته خدا (ص)نماز را در منی دو رکعتی خواندم و بابوبکر (ض) نماز را در منی دو رکعتی‌خواندم و با عمر پسر خطاب (ض) نمازرا در منی دو رکعتی خواندم و ای کاش که بهره من از این چهار رکعت به اندازه دو رکعتی باشد که پذیرفته گردد.

[صفحه ۱۶۱]

ابو داود و جز اوآورده اند که عبد الرحمن پسر یزید گفت عثمان (ض) نماز را در منی چهاررکعتی خواند پس عبد الله گفت: من بابرانگیخته خدا (ص) نماز را دو رکعتی خواندم و با بوبکر هم دو رکعتی‌و با عمر هم دو رکعتی و با عثمان هم در آغاز فرمانروائی اش، دو رکعتی و سپس از شکسته خواندن آن خودداری می نماید، و آن گاه راه ها را بر شما پراکنده نموده و به راستی دوست می دارم که بهره من از این چهار رکعت، همان دو رکعتی باشد که پذیرفته گردد. اعمش گفت: معاویه پسر قره از زبان‌استادانش بمن گزارش داد که خود عبد الله هم چهار رکعتی خواند و چون به وی گفتند: که تو، عثمان را نکوهش می کنی و آن گاه خود چهار رکعت می خوانی گفت: ناسازگاری بدتر است.

و بیهقی در سنن کبری ۱۴۴:۳ آورده است که عبد الرحمن پسر یزید گفت ما در انجمنی با عبد الله پسر مسعود بودیم و چون او به نمازخانه منی درآمد پرسید فرمانروای گروندگان چند رکعت نماز گزارد؟ گفتند: چهار رکعت پس چهار رکعت نماز گزارد ما گفتیم مگرخودت به ما گزارش ندادی که پیامبر (ص) نمازرا دو رکعتی خواند و بوبکر هم آن را دو رکعتی خواند. گفت آری من هم اکنون چنین گزارشی به شما دادم‌با این همه، عثمان پیشوا است و با او ناسازگاری نمی نمایم چون ناسازگاری بدتر است.

و بیهقی در سنن۱۴۴:۳ از زبان حمید آورده است که عثمان پسر عفان نماز را در منی شکسته نخواند و آن گاه برای مردم سخنرانی کرد و گفت: ای مردم! شیوه شیوه برانگیخته خدا (ص) است و شیوه دو یار او، با این همه، امسال پیش آمد تازه ای برای مردم کرد که من ترسیدم شکسته نماز خواندن را شیوه ای همیشگی پندارند. به گزارش کنز العمال ۲۳۹:۴، گزارش بالا را ابن عساکر آورده

است

[صفحه ۱۶۲]

ابو داود و جز او از زبان زهری آورده اند که عثمان پسر عفان (ض) نماز را در منی شکسته نخواند زیرا در آنسال تازیان چادرنشین بسیار بودند و او می خواست ایشان بدانند که نماز چهار رکعت است.

و ابن حزم در المحلی ۲۷۰:۴ از زبان‌سفیان بن عیینه و او از زبان جعفر پسر محمد و او از زبان پدرش گزارش کرده است که عثمان در منی رنجور شد، پس به نزد علی شدند و گفتند بر مردم نماز بگزار گفت: اگر می خواهید من همان گونه برایتان نماز می خوانم که برانگیخته خدا (ص) می خواند- یعنی‌دو رکعت- گفتند ما جز به همان گونه که فرمانروای گروندگان- عثمان- نماز می خواند- چهار رکعت- خرسندی نمی دهیم و او نیز نپذیرفت.

گزارش بالا را ابن ترکمانی هم در دنباله سنن بیهقی ۱۴۴:۳ آورده است. احمد پیشوای حنبلیان در مسند خود ۴۴:۲ آورده است که عبد الله پسر عمر گفت ما با برانگیخته خدا (ص) بیرون شدیم و او نماز سفر را شکسته (دو رکعتی) می خواند پس از او بوبکر و عمر نیز همین برنامه را داشتند تا عثمان پس از شش سال از فرمانروائی اش‌که بر همین شیوه بود، نماز را چهار رکعت خواند.

و بیهقی در السنن الکبری ۱۵۳:۳ از زبان ابو نضره آورده‌است که مردی از عمران پسر حصین پرسید: برانگیخته خدا (ص) در سفرها چگونه نماز می خواند او گفت: به انجمن ما بیا پس گفت: به راستی که این مرد از من پرسید نماز برانگیخته خدا (ص) در سفر چگونه بود، این رااز من فرا گیرید که برانگیخته خدا (ص) هیچ سفری نرفت مگر- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند و می‌گفت " ای مردم مکه برخیزید و دو رکعت‌دیگر نماز بگزارید که ما در سفر هستیم " در جنگ حنین و طائف نیز دو رکعت نماز گزارد

[صفحه ۱۶۳]

و به آهنگ عمره به جعرانه آمد، پس از آن با بوبکر (ض) از خانه خدا دیدار کردم و عمره به جا آوردم و او نماز رادو رکعتی می خواند نیز با عمر پسر خطاب (ض) بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند و هم در آغاز فرمانروائی عثمان با او بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند سپس عثماندر منی نماز را چهار رکعتی خواند و ترمذی در صحیح خود ۷۱:۱ گزارش را به این گونه آورده": شش سال یا هشت سال از فرمانروائی عثمان با او بودم و او نماز را دو رکعتی می خواند " سپس گوید: این گزارشی نیکو و درست است.

و در کنز ۲۴۰:۴ از زبان دارقطنی می شنویم که ابن جریج گفت حمید ضمری از پسر عباس پرسید: من هنگامی که درسفر هستم نماز را شکسته بخوانم یا نه؟ پس پسر عباس گفت: تو آن را شکسته نمی خوانی و چهار رکعتی می خوانی و شیوه برانگیخته خدا (ص) چنین است:برانگیخته خدا (ص) با دل آسوده و بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام باز- گشت نماز را دو رکعتی خواند پس از او بوبکر بی آن که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند پس از او عمربا دل آسوده بی آن‌که از هیچ کس جز خدا پروائی داشته باشد بیرون شد و- تا هنگام بازگشت- نماز را دو رکعتی خواند، پس از او عثمان نیز در دو سوم یا پاره ای از روزگار فرمانروائی اش به همین گونه رفتار کرد و سپس آن را چهار رکعتی خواند و همین را امویان دست آویز گرفتند. ابن جریج گفت: گزارش به من‌چنان رسید که او در

منی از شکسته خواندن نماز سر باز زد و بس، از این‌روی که یکی از تازیان چادرنشین در پرستشگاه خیف در منی او را آواز داد و گفت: ای فرمانروای گرونـدگان! از آن نخستین سال که دیـدم تو نماز را دورکعتی خوانـدی من همیشه آن را دو رکعتی خوانده ام پس عثمان بترسید که مردم نادان گمان برند نماز همیشه دو رکعت است پس در منی از شکسته خواندن آن سر باز زد.

[صفحه ۱۶۴]

و احمد در مسند ۹۴:۴ آورده است که عباد پسر عبد الله گفت: چون معاویه به آهنگ دیدار از خانه خدا بر ما- درآمد نماز ظهر را در مکه دو رکعت خوانـد سپس به سوی دار النـدوه (= نـام جـائی = خـانه توده) بازگشت پس مروان و نیزعمر و پسر عثمان بر وی درآمدنـد و او را گفتنـد: تو بر کـار عمو زاده ات (عثمان) خرده گرفتی زیرااو نماز را شکسـته نمی خوانـد. و هم عباد گفت: وچون عثمان به مکه می آمـد هر یک از نمازهای ظهر و عصـر و عشا را چهار رکعت می خواند و شکسـته نمی خواند سـپس‌چون به سوی منی و عرفه بیرون می شد نماز را شکسته می خواند و چون برنامه‌دیدار از خانه خدا را به انجام می رساند و در منی درنگ می کرد نماز را شکسته نمی خواند. گزارش بالا را ابن حجر در فتح الباری ۴۵۷:۲ و شوکانی درنیل الاوطار ۲۶۰:۲ آورده اند.
طبری در تاریـخ خود و دیگران آورده اند که در سال ۲۹ عثمان با مردم به دیـدار خانه خدا رفت و در منی سـرا پرده ای برپا کرد و این نخسـتین سـرا پرده ای بودکه عثمـان در منی بر پـا کرد و از شکسـته خوانـدن نمـاز در آنجـا و در عرفه‌خودداری نمود واقـدی با زنجیره خود گزارش کرده که پسـر عباس گفت: نخستین‌انگیزه ای که مردم را وا داشت، آشکارا درباره عثمان سـخن کنند این بود که او همیشه نماز را با مردم در منی دو رکعتی خواند تا ششـمین سال فرمانروائی اش دیگر از شکسـته خواندن آن سـر باز زد. و این را گروهی از یاران پیامبر (ص) بر او خرده گرفتند و کسانی که می خواسـتند در پیرامون او به سـخن پردازند به گفتگو برخاسـتند تا در میان کسانی که به نزد او شدنـد علی هم آمـد و گفت: به خـدا سوگنـد نه پیش آمد تازه ای روی داده ونه پیمانی از گذشـته در دست است، نه پیـامبرت (ص) را به یـاد داری که دو رکعت نمـاز می خوانـد و پس از او بـوبکر، و سـپس عمر و تـو خـود در آغـاز فرمانروائی ات بر همین شیوه بودی. من نمی دانم این نوآوری به کجا برمی گردد؟ گفت: اندیشه ای است که خود پذیرفته ام.

[صفحه ۱۶۵]

عبدالملک پسر عمر و پسر ابو سفیان ثقفی آورده است که عمویم گفت: عثمان در منی نماز را چهار رکعتی خواند پس کسی‌به نزد عبـد الرحمن پسـر عوف شـد و گفت: آیـا دربـاره برادرت نیکخواهی نمی نمـائی؟ که نماز را با مردم چهار رکعتی خوانـد پس عبد الرحمن نماز را با یارانش دو رکعتی خواند و سپس بیرون شد تا بر عثمان درآمد و گفت: آیا تو- در همین جا- نماز را با برانگیخته خـدا (ص) دو رکعتی نخوانـدی؟ گفـت آری گفـت آیـا بـا عمر نمـاز را دو رکعـتی نخوانـدی؟ گفـت آری. گفـت آیـا در آغـاز فرمـانروائی ات نمازرا دو رکعتی نخوانـدی؟ گفت آری، ای ابو محمـد (نام سرپوشـیده عبـد الرحمن)از من بشـنو که به من گزارش رسـید برخی‌از مردمانی که از یمن به دیدار خانه خدا آمده بودند- و نیز از درشـتخویان- در سال گذشته گفتند ": کسی هم که در شهر خود باشـد یـا بخواهـد بیش از ده‌روز در جائی بمانـد نمازش همان دو رکعت است و اینک پیشوای شـما عثمان دورکعت نماز می گزارد ". و من در مکه همسری گرفتم و اندیشیدم که چهار رکعت‌بخوانم زیرا می ترسم پیش آمـد هراس انگیزی برای مردم روی دهـد و دیگر این‌که من در این جـا همسری گرفتم و در طائف نیز دارائی ای دارم و چه بسا که‌به سراغ آن روم و پس از روز چهارم ازجشن قربانی در آن جـا درنگ کنم. عبـد الرحمن پسـر عوف گفت: هیـچ یک از این ها دست آویز درستی برای تو نمی

تواندباشـد، این که می گوئی همسری در آن گرفته ای، پس همسـر تو در مدینه است و هر گاه خواهی او را به بیرون می کشانی و هر گاه خواستی او را به آن جا می بری و درنگ کردن او در هر جا،بسته است به ماندگار شدن تو.

این هم‌که می گوئی: من دارائی ای در طـائف دارم، راستی این که میـان تو تـا طـائف‌سه روز راه است و تازه تو خود از مردم‌طائف نیستی.

این هم که می گوئی: کسانی از مردم یمن و دیگران که به دیـدار خانه خـدا آمـده انـد برمی گردند و می گویند: این پیشوای شـما عثمان در شهر

[صفحه ۱۶۶]

خود نماز را چهار رکعت خوانـد، راستی این که برانگیخته خدا (ص) از راه نهانی آموزش می گرفت و مردم آن روز کم و بیش بر کیش او بودنـد، و به همین گونه پس از او بوبکر و پس عمر، که در روزگار وی دامنه اسـلام گسترش یافت و عمر همچنان‌با ایشان دو رکعت نماز گزارد تا مرد. عثمان گفت: این اندیشه ای است که به مغز من رسیده

گزارشـگر گفت: پس عبد الرحمن بیرون شد و پسر مسعود را دیدار کرد که از وی می پرسد: ابو محمد! پیش آمد به جز آن است که دانسته شده؟ گفت نه! گفت پس من چه کنم؟ گفت بر تو بنیاد دانش خویش کارکن، پسر مسعود گفت: ناسازگاری بدتراست. به من چنـان رسیده که او چهـار رکعت نمـاز خوانـد و من هم با یارانم چهار رکعت خوانـدم عبـد الرحمن پسـر عوف گفت: به من گزارش رسـید که او چهار رکعت نماز خوانـده و من با یارانم دو رکعت نماز خواندم با این همه، اکنون‌برنامه همان است که تو می گوئی و ما با او نماز را چهار رکعتی می خوانیم:

انساب بلاذری ۳۹:۵، تاریخ طبری ۵۶:۵، کامل ابن اثیر ۴۲:۳، تاریخ ابن کثیر ۱۵۴:۷، تاریخ ابن خلدون ۳۸۶:۲

نگاهی به برداشت خلیفه

امینی گوید: می بینید که آن چه این مرد کردبر بنیاد برداشتی بی پشتوانه بود که نه با هیچ گونه روشـنگری، استوار می گردید و نه دست افزاری- از نامه خـداو آئین نامه پیامبر- مایه پشـتگرمی آن بود و هیـچ پاسـخی هم برای کارش نداشت جز همان سه بهانه ای که- در برابر خرده گیران سـپر خـود نمـوده بود و کی؟ پس از آنی که ارزیـابی هـای موشـکافانه پـایش را در گـل فرو برد و مـانند غریقی که خـود را به هر خـارو خسـی می آویزد به دست و پـا زدن پرداخت، و تـازه، آن سه دست آویز سـست را نیز چـون به عبد الرحمن پسر عوف باز نمود وی به نیکوترین

[صفحه ۱۶۷]

گـونه ای بی پـایگی اش را آشـکار سـاخت وهر که در آن هـا نیکـو بنگرد بی چون و چرا درمی یابـد که اگر کسـی در زمینه آئین شناسـی، گامی اسـتوار داشـته باشدهرگز آن ها را بر زبان نمی راند- چه‌رسد به پیشوای مسـلمانان!- اگر تنهاهمین که زنش از مردم مکه بوده دسـتوری‌را که درباره نماز شکسـته رسـیده از میان ببرد باید بپرسـیم کدام یک از یاران پیامبر که در گذشـته ها از مکه به مـدینه کوچیـده بودنـد از این دیدگاه‌ماننـد عثمـان نبوده انـد؟ بر این بنیاد پس هیـچ یک از ایشان نمی توانسـته انـد نماز را شکسـته بخوانند با آن که آئین ما، شکسته خواندن نماز را بر همه مسافران بایسته گردانیده و کار زن هم دست مرد است و در ماندگار شدن

و کوچ کردن دنباله رو او است و شوهر او تنها برای این که به شهر و میهن نخستین زنش- که هر دواز آن کوچیده اند- نزدیک شده دستوری را که درباره مسافر رسیده نباید ندیده بگیرد.

ابن حجر در فتح الباری ۴۵۶:۲ می‌نویسد: احمد و بیهقی از گزارش عثمان آورده اند که چون او در منی نماز را چهار رکعت خواند مردم براو خرده گرفتند و او گفت: من چون به‌مکه آمدم در آن جا زن گرفتم و راستی این که من شنیدم برانگیخته خدا (ص)می گفت ": هر کس در شهری زن بگیرد نماز او همچون نماز مردم آن شهر است " سپس گوید: این گزارش درست نیست و در زنجیره میانیجان آن به کسی برمی خوریم که سخنش شایسته پشتگرمی نمی نماید و برای نپذیرفتن آن همین بس که پیامبر (ص) با زنانش به سفر می رفتو نماز را شکسته می خواند.

و ابن قیم بهانه هائی برای خلیفه برشمرده ومی گوید: او در منی زن گرفته بود و مسافر چون در جائی درنگ کند و زن بگیرد یا در آن جا همسر گرفته باشد نماز را شکسته نمی خواند و در این باره گزارشی هم با زنجیره گسسته از زبان پیامبر (ص) آورده اند و عکرمه‌پسر ابراهیم ازدی از زبان ابو ذئاب واو از زبان پدرش آن را بازگو کرده، به این گونه: عثمان با مردم در منی چهار رکعت نماز گزارد و گفت ای مردم من چون آمدم در این جا زن گرفتم و ازبرانگیخته خدا (ص) نیز شنیدم که می گفت: چون مردی در شهری زن گرفت نمازاو مانند نماز مردم آن

[صفحه ۱۶۸]

شهر است. گزارش بالا را، هم امام احمد (ره) در مسند خود ۶۲:۲ آورده و هم عبد الله پسر زبیر حمیدی در مسند خود. با این همه، بیهقی- از دو دیدگاه- آن را سست و ناتوان شمرده- یکی این که زنجیره اش گسیخته‌است و دیگر این که گزارش های عکرمه پسر ابراهیم را سست و ناتوان می شمرده ابو البرکات ابن تیمیه گفته: می شود از بیهقی بازخواست کنیم که سخن او درباره عکرمه بر چه بنیادی بوده. زیرا بخاری او را در تاریخ خود یاد کرده و نکوهشی بر وی روا نداشته با آن که شیوه وی در شناساندن گزارشگران این است که از یادآوری نکوهش هائی که از ایشان شده خودداری نمی نماید و آسیب پذیری سخنانشان را نادیده نمی انگارد. و تازه احمد- و پیش از او پسر عباس- آشکارا بر آن رفته اند که مسافر چون در جائی زن بگیرد نباید نماز را شکسته بخواند و بو حنیفه (ره) و مالک و یاران آن دو نیز همین گفته اند و این بهترین پشتوانه ای است که برای کار عثمان می‌توان یافت.

امینی گوید: اگر- به گونه ای که پنداشته اند- عثمان چنان‌سخنی را آشکارا در آن هنگام بر زبان می راند و اگر- بر بنیاد آئین اسلام- همسر گزیدن، انگیزه ای می گردید که دستور ویژه برای مسافر را بی چون و چرا از میان برمی داشت (که چنین نبود) پس دیگر سخنی پشت پرده های پنهانی پوشیده نمی ماند تا این نشانه جوی- باهزار زور و دوز و کلک- پرده از چهره آن برگیرد ، یا کسانی‌که پروای درست و نادرست سخن ندارند از پیش خود آن را ببافند.

وانگهی اگر چنین بوده است پس چرا یاران پیامبر، آن همه زبان به خرده گیری از آن مرد دراز کردند؟ مگر هنگامی که او آواز خود را به بازگوئی آن عذربجایش بلند کرده بود نمی شنیدند که چه می گوید؟ یا شنیدند و آن را به چیزی نگرفتند؟ یا این سخنرانی از ریشه ساخته دروغ پردازانی است که پس از گذشت روزگار او آمده اند؟

و تازه، بستن پیمان زناشوئی از دیدگاه اینان روا نیست مگر در نزد دو گواه درستکار، از زبان پسر عباس نیز آورده اند که پیمان زناشوئی نمی توان‌بست مگر

[صفحه ۱۶۹]

با بودن چهار کس: سرپرست زن، دو گواه، مرد خواستگار (یا نماینده او که به سخنرانی و بستن پیمان زناشوئی می پردازد) اینک باید پرسید. در روزی که زبان خرده گیران به سوی خلیفه دراز شد، کسانی که استوانه بزم همسرگیری اش به شمار می رفتند کجا بودند تا در برابر این فریاد و هیاهو از وی‌پشتیبانی نمایند؟

و کی این مرد، آن زن پنداری را به زنی گرفت تا دستور ویژه ای که درباره نماز مسافر آمده از گردنش برداشته شود؟ و او که احرام بسته برای حج پای به مکه نهاد با پشتگرمی به کجا این گونه زناشوئی را روا شمرد؟ چگونه کار ناروا را آشکار می نماید و می گوید: هنگامی که به مکه آمدم همسری گرفتم، او که حج خود را به عمره برنگردانده بود تااین کار بر وی روا باشد و او که - چنان چه با گستردگی بیاید- پیرو کسی‌بود که برگرداندن حج به عمره را سخت ناروا می شمرد، پس نمی توان درباره‌اش گفت که او میان دو احرام و پس از انجام برنامه عمره همسر گزیده، زیرابایستی از هنگام راه افتادنش از مسجدشجره تا هنگام بیرون شدنش از جامه احرام و پایان برنامه حج در منی، همچنان او را در حال احرام دانست. پس چنان چه بتوانیم گفت که اگر کسی زن بگیرد، دستور ویژه نماز مسافر ازگردن او برداشته می شود- و کجا توانیم گفت؟- تازه کسی که به دیدارخانه خدا آمده هنگامی می تواند زن بگیرد و نماز را شکسته نخواند که برنامه حج او به انجام رسد، با آن که عثمان در همان حال احرام و همراه با حاجیان در روزهائی که برنامه های ویژه عرفات و منی را انجام می داداز شکسته خواندن نماز در منی سر باز می زد و این گره کور دیگری است که هرگز گشوده نمی شود زیرا در گزارشی که درست دانسته انداز زبان خود عثمان‌آورده اند که برانگیخته خدا (ص) گفت: کسی که در جامه احرام است نه برای خود می تواند زن بگیرد و نه برای دیگری

[صفحه ۱۷۰]

می تواند پیمان زناشوئی بندد و نه می تواند به‌خواستگاری رود.

و آورده اند که سرورما فرمانروای گروندگان گفت: کسی که در جامه احرام است روا نیست زن بگیردواگر زن گرفت، زنش را از او جدا می کنیم

و ابن حزم در محلی می نویسد: (۱۹۷:۷) پاسخی برای یک پرسش ": هر مرد و زنی از آن گاه که جامه احرام بستند تا دمیدن خورشید در روز قربان و تا رسیدن هنگامی که باید در عقبه ریگ پراند، نمی توانند همسری برای خود بگیرند و نیز مرد نمی تواند کسان‌دیگر را که در سرپرستی اوینـد همسر بدهد و نمی توان به نمایندگی دیگری پیمان زناشوئی بست و برای این کار سخنرانی نمود، و هر پیمان همسری ای که پیش از هنگام یاد شده بسته شود ازهم پاشیدنی است خواه آمیزشی میان مردو زن روی داده و روزگاری دراز بر آن گذشته و فرزندی به بار آمده باشد خواه نه، و هنگامی که روز یاد شده فرا رسید می توانند به همسر گرفتن و همسر دادن بپردازند " سپس پشتوانه این دستور را یاد کرده و گفته:

"اگرمرد یا زنی که در جامه احرام است همسری بگیرد پیمان زناشوئی ایشان از هم گسیخته می شود زیرا برانگیخته خدا (ص) گفته هر کس کاری بکند که فرمان‌ما بر آن نباشد پذیرفتنی نیست. به همین گونه اگر مردی که در جامه احرام‌است کسی را همسر دهد که جز با دستوری‌از او نمی تواند همسر بگیرد این پیمان زناشوئی ایشان نیز ازهم گسیخته‌است- از همان روی که گفتیم و نیز ازاین روی که در این جا کار همسر دادن به درستی انجام نگرفته و آن گاه همسرگزیدن نیز - جز با آن کار- درست نبوده و آن چه درست نیست، درستی برنمی دارد مگر به یاری آن چه آن را درست نماید، درباره خواستگاری نیز باید گفت که اگر

[صفحه ۱۷۱]

کسی در جامه احرام به خواستگاری برود گناه کرده، با این همه اگر پیمان زناشوئی، بیرون از جامه احرام بسته شود از هم گسیختنی نیست زیرا خواستگاری وابستگی استواری با خود زناشوئی ندارد چنان که گهگاه خواستگاری انجام می شود و کار به زناشوئی نمی کشد و پیشنهاد خواستگار پذیرفته نمی گردد و گاهی نیز زناشوئی‌بی هیچ خواستگاری انجام می شود چنان که اگر مرد به زن بگوید: خود را به همسری من درآور و او پاسخ دهد بسیار خوب چنین کردم و مرد بگوید: من هم خرسندی دادم و آنگاه سرپرست زن نیز خوشنودی نماید " سپس با گستردگی و به‌نیکوترین گونه ای نادرستی پندار کسانی را آشکار می سازد که می گویند کسی که جامه احرام پوشیده می تواند زن بگیرد. که به همان جا برگردید و درکنار آن نیز گفتار پهناور امام شافعی‌را در همین زمینه از نگاشته وی الام بخوانید (ج ۵: ۱۶۰)

و آن گاه کاش می‌دانستم با پشتگرمی به کدام دستور از نامه خدا و آئین نامه پیامبر بوده- که به پندار ابن قیم- ابو حنیفه و مالك گفته و احمد آشکارا بر آن رفته که مسافر اگر در جائی زن بگیرد نبایددر آنجا نماز را شکسته بخواند؟ با آن که آئین نامه برانگیخته خدا (ص)که بودن آن از وی (ص) آشکار است بااین دستور نمی سازد و همه یاران پیامبر که از مکه به مدینه کوچیدند در آینده که به دیدار آن شهر می آمدند نماز خود را شکسته می خواندند با آن که چنانچه شنیدی نخستین میهن همسرانشان بوده، آری تنها پشتوانه اینان در آن برداشت، گزارش عکرمه پسر ابراهیم است که بیهقی آن را آسیب پذیر شمرده و از زبان ابن حجر نیز گذشت که آن درست نیست و یحیی و ابو داود گفته اند که عکرمه ناچیز است و نسائی گفته گزارش های او سست است و درخور پشتگرمی نیست و عقیلی گفته: در گزارش های او آشفتگی ها است و ابن‌حبان گفته: از آن ها بوده که گزارش ها را زیر و بالا- می کرده و زنجیره های آن ها را دیگر گونه می نموده، وپشتگرمی به سخن او روا نیست و یعقوب گفته: گزارش های او ناستوده است و ابو احمد

[صفحه ۱۷۲]

حاکم گفته: گزارش های او نیرومند نیست و ابن جارود و ابن شاهین او را در میان کسانی یاد کرده اند که گزارش هاشان سست و ناتوان است

آری این پیشوایان،می خواهند به هر بهائی شده آبروی خلیفه را نگاه دارند هر چند با دادن دستورهائی که با آن چه خدا فرو فرستاده ناساز باشد و نمونه های این کار را از ایشان بسیار سراغ داریم و در مجلدات آینده بخش های چشم گیری ازدستورهای آنان را که با نامه خدا و آئین نامه پیامبر نمی سازد خواهیم آورد و هنگام بررسی آن ها تو را آگاه‌خواهیم ساخت و شگفت و هزاران شگفت کهابن قیم این بهانه ساختگی را بهترین دست آویز برای درست نمودن کار عثمان می شمارد. با این که آن همه چون چراو خرده‌گیری در پیرامون آن می توان روا داشت و آن گاه بهترین دست آویزشان که برای درست نمودن کار او این باشد درباره بدترین آن ها چه گمان می بری؟

این هم که بهانه آورده‌من در طائف دارائی ای دارم پذیرفته نیست چون آن مرد از مردم مکه بوده و ازآن جا کوچ کرده نه از مردم طائف و میان او و طائف چند روز راه است و تازه اگر گرفتیم که او در مکه یا در خود منی و عرفات- که در آن دو جا نماز را شکسته نمی خواند- زمینی داشت باز هم داشتن زمین در یک جا انگیزه نمی شود که دستور به شکسته خواندن نماز از گردن مسافر برداشته شود مگر بخواهد در آن جا ماندگار شودچنان چه یاران پیامبر (ص) که هنگام‌گرفتن مکه با او بودند نماز را

شکسته‌خواندند- و به همین گونه در دیدارشان از خانه خدا به همراه بوبکر- با آن که گروهی از ایشان در مکه یک‌یا چند خانه و نیز نزدیکانی داشتند،چنان چه شافعی گزارش کرده و در کتاب الام ۱۶۵:۱ می نویسد یاران برانگیخته‌خدا (ص) که هنگام گرفتن مکه با او بودند هم آن بار نماز را شکسته خواندند و هم در دیدار پس از آن از خانه خدا، و هم در دیدار پس از آن که به همراه بوبکر انجام گرفت، با آن

[صفحه ۱۷۳]

که گروهی از ایشان در مکه یک خانه یا بیشتر و نیز نزدیکانی داشتند و از آن میان بوبکر خانه ای و نزدیکانی در مکه داشت و عمر نیز در مکه خانه های بسیاری داشت‌و عثمان هم در مکه خانه و نزدیکانی داشت و هیچ کس از ایشان را نمی شناسم‌که از پیامبر خدا (ص) دستور گرفته باشد نماز را شکسته نخواند یا از پیش‌خود نماز را شکسته نخواند یا پس از برانگیخته خدا (ص) که به مکه می آید نماز را شکسته نخواند بلکه آن چه‌از زبان ایشان از گفتار او برای ما به جای مانده می رساند که در آنجا نیز باید نماز را شکسته خواند، (سخنان بالا را بیهقی نیز در سنن خود ۱۵۳:۳ یاد کرده است).

درباره این بهانه نیز ": من می ترسم کسانی از مردم یمن که به دیدار خانه خدا آمده اند- و نیز درشتخویانی که در دستورهای کیش خود ورزیدگی ندارند- بگویند نماز برای کسی هم که در شهر خود باشد دو رکعت است و اینک پیشوای مسلمانان، آن را به این گونه می خواند ". باید گفت اگر چنین ترسی بجا بود در روزگار پیامبر که مردم تازه مسلمان شده بودند، سزاوارتر بود که چنین ترسی خود او (ص) را از شکسته خواندن نماز بازدارد زیرا آن هنگام دستورهای بیشتری به گوش ها نخورده بود، همچنین در روزگار بوبکرو عمر این ترس بیشتر جا داشت، با این همه، برانگیخته خدا (ص) و نیزآن دو تن که در پی او رفتند، این ترس را بجا ندانستند و بر بنیاد آن کار نکرده و به همین بسنده نمودند که‌چگونگی نماز خواندن را برای هر کسی-چه در میهن خودش و چه در جای دیگر- بازگو کنند چنان چه خود پیامبر (ص)روزهائی که در مکه بود نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت: ای مردم مکه! شما خود نماز را شکسته نخوانید زیرا ما مسافریم یامی گفت: ای مردم شهر! شما چهار رکعت بخوانیدزیرا ما در سفریم پس کار پیامبر بهانه ای را که خلیفه برای خود تراشیده بود از دست او می گیرد مگر چه می شد که وی همچنان گام در جای

[صفحه ۱۷۴]

گام پیامبر (ص) می نهاد و آن چه را شیوه همیشگی او (ص) در سفرهایش بود رها نمی کرد. و چرا با آن روشنگری رسا از پیروی او (ص) سر باز زد؟ مگر زبان گویندگان لال و یا گوش شنوندگان کر بود که او نخواست همان برنامه گذشته را در آموختن فرمان خدا پیاده کند؟ و تازه‌آیا باید نادانان را آموزش داد یا برای نادانی ایشان یک دستور یا بر جارا دگرگون ساخت؟

گذشته از آن که اگرخلیفه می خواست با کار خود بی سر و پاها را از چگونگی نماز برای کسی که مسافر نیست آگاه کند با این کار، ایشان را به گمراهی دیگری دچار می ساخت و به این گمان ناروا می افکند که مسافران هم باید چهار رکعت بخوانند، و برای آموزش دادن بایستی بر دستوری که از آئین رسیده پایدار ماند و آن گاه به روشنگری پرداخت، چنان چه برانگیخته خدا (ص) نیز- به همان گونه که گذشت- در مکه برنامه اش همین بود و عمر چون به مکه‌می آمد نماز را دو رکعتی می خواند و سپس می گفت ای مردم مکه! شما نماز را شکسته نخوانید زیرا ما گروهی مسافرانیم، و مانند همین گزارش را بیهقی نیز درباره بوبکر آورده است،

(سنن بیهقی ۱۵۷ و۳:۱۲۶، المحلی از ابن حزم ۵:۱۸، موطا از مالک ۱:۱۲۶)

این ها بود بهانه های خلیفه، که چون‌عبد الرحمن پسر عوف او را در تنگنای چون و چرا نهاد، آن ها را بمیان کشید و سپس نیز پاسخ آن ها همچون تازیانه ای به چهره اش خورد زیرا عبدالرحمن با ارزیابی دست آویزهای وی درمانده اش ساخت تا به جز این پاسخی برایش نماند که بگوید ": برداشتی است که به مغز من رسیده! " چنان چه سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) نیزچون بر وی درآمد و با او به چون و چرا و بگو مگو پرداخت و گفت: به خداسوگند نه هیچ پیش آمد تازه ای شده و نه هیچ پیمانی از گذشته در دست است ... تا پایان و مرد در پاسخ فرو ماندو گفت ": برداشتی است که به مغز من رسیده! "

و این برنده ترین دست افزارهای عثمان بوده برای آن که نوآوری ناروایش

[صفحه ۱۷۵]

را شایسته بنماید و چنان چه می بنیم تنها سخنی که پس از رسوا شدن دارد این است ": برداشتی است که به مغز من‌رسیده! " با این همه، این مرد پس از مرگش یاورانی یافته که برای او بهانه هائی چند- سست تر از تارهای کارتون- دست و پا کنند که خود خلیفه‌آن ها را نیافته بود تا همچون خاک برچهره خرده گیران بپاشد- و چه باید کرد که هر کسی چیزهائی را برای دیگری‌می گذارد!- و این هم چند نمونه:

۱- در روزگار او در منی ساختمان ها برپا کرده و آن را دهکده ای گردانیده بودند و سرای ها در آن بسیار شده بود با آن که در روزگار برانگیخته خدا (ص) چنین نبود و سرزمینی تهی بود و از این روی به وی گفتند ای برانگیخته‌خدا! آیا برای خویش خانه ای در منی نمی سازی که در برابر گرما سایه بان تو باشد پس گفت " نه! منی فرود آمدن‌گاه شتران رهگذران است ". و عثمان از دل این دستورها چنان دریافت که نماز را هنگامی که در راه هستیم بایدشکسته خواند.

پاسخ: من نمی دانم که‌فراوانی سرای ها- و دهکده شدن جائی- چه بستگی دارد به دستور شکسته خواندن یا نخواندن نماز؟ مگر مسافر بودن کسی تنها در این است که در بیابان ها و دشت های بی آب و گیاه باشد نه در شهرها و دهکده هائی که نمی خواهد در آن ماندگار شود؟ راستی‌که این داوری شگفت انگیز و برداشت کسی است که نه نهفته های آئین را دریافته و نه میزان مسافر بودن یا نبودن را که دستور به شکسته خواندن یا نخواندن نماز را در پی خود دارد. و تازه برانگیخته خدا (ص)، هم روزهائی که در مکه بود نماز را شکسته‌می خواند و هم در خیبر- با آن که مکه بنیاد و مادر دهکده ها خوانده می‌شد و در خیبر نیز دژها و باروهای برافراشته و دهکده ها و روستاها بود- و در دیگر سفرهایش نیز که بر یک دهکده می گذشت و در روستای دیگری فرود می آمد به همین گونه رفتار می کرد.

و تازه دهکده شدن یک جا نه به گونه ای ناگهانی و یک‌باره، که با گذشت

[صفحه ۱۷۶]

روزگار و اندک اندک انجام می پذیرد اکنون می پرسیم که یک سرزمین تا چه مرزی از آبادانی باید پیش برود که خلیفه بر بنیاد آن، دستور خدا را دگرگون گرداند؟ و به چه اندازه آن را دگرگون می گرداند؟ من نمی دانم.

بهانه دوم: عثمان در مکه سه روز درنگ کرد و پیامبر (ص) نیز گفته ": کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده اندپس از به جا آوردن برنامه حج سه روز در آنجا ماندگار شوند " و چنان چه می بینیم پیامبر چنین کسانی را ماندگار نامیده

با آن که ماندگار را نمی توان‌مسافر شمرد و در گزارش مسلم آمده که پیامبر فرمود ": کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده‌اند پس از انجام برنامه حج سه روز درآن جا درنگ کنند " و بر بنیاد گزارش بخاری ": برای کسانی که با من از مکه کوچیده و اکنون به دیدار آن آمده‌اند پس از روز چهارم از جشن قربانی،ماندن سه روز در آن جا نیکو است ".

پاسخ: راستی را برای این که مسافر بتواند نماز خود را شکسته نخواند تنها این اندازه بس نیست که نام " ماندگار " بر او راست آید زیرا گفتگو بر سر دستور خدائی است نه بر سر یک واژه و آنگاه از آئین نامه ارجمند پیامبر برمی آید که هنگام سفر تنها در جائی می توانیم نماز را، شکسته نخوانیم که مدت معینی در آن جاماندگار شویم و اگر بخواهیم کمتر از آن بمانیم راهی جز شکسته خواندن نمازنیست و درباره مکه نیز دستور ویژه ای نرسیده تا با پشتگرمی به آن از شیوه برانگیخته خدا (ص) روی برتابیم ماندگار شدنی هم که آفریننده آن بهانه دست آویز گرفته بیش از درنگی کوتاه در مکه نبوده که برای مهاجران روا شناخته شد- و این هم برای پیشینه ها و نزدیکان و دلبستگی هائی بوده که در آن جا داشتند- و خود هیچ بستگی ای به آن گونه ماندگارشدن که دستور شکسته نماز خواندن را از گردن

[صفحه ۱۷۷]

کسی برمی دارد ندارد. زیرا به گونه ای که در هر دوصحیح آمده برانگیخته خدا (ص) ده روز در مکه ماند- و به گونه ای که در دیگر گزارش ها آمده از ده روز هم بیش تر- با این همه نماز خود را جز شکسته نمی خواند، پس این که درنگ‌سه روزه در مکه را تنها بر مهاجران روا داشت- و نه بر دیگر کسانی که به‌مکه آمده بودند- و نیز این که- چنان چه آشکارا از فرازهای گزارش برمی آید- این درنگ را تنها در مکه روا دانست و نه در دیگر جاها ، آری با پیش چشم داشتن این دو زمینه درمی یابیم که خواست پیامبر از " ماندگار شدن " همان بوده که یاد کردیم و هیچ یک از آئین شناسان را نرسد که درنگ سه‌روزه را انگیزه ای بشمارد که به ویژه‌در مکه و تنها برای مهاجران- دستور به شکسته خواندن را از گردن نمازگزاربردارد. با آن که ایشان با کوچ کرداز آن شهر، از میهن گرفتن آن جا چشم‌پوشیده بودند و برانگیخته خدا (ص) در بازپسین دیدارش از خانه خدا با آن‌که بیش از سه روز که به ده روز- کمتر و بیشتر- رسید باز هم نماز خود را در مکه شکسته خواند.

و تازه شافعی و مالک و یاران آن دو، با پشتگرمی به فرازهای گزارشی که یاد شدبه این جا رسیده اند که این درنگ سه روزه در مکه را نباید برای مهاجران از آن گونه درنگ هائی در مکه شمرد که‌از ایشان ناپسند بوده زیرا گفته اند: برانگیخته خدا بر مهاجران نمی پسندید که در مکه که میهن ایشان بود و از آن جا بیرونشان کرده بودند ماندگار شوند و سپس برنامه دیدار از خانه خدا که به پایان رسید یک درنگ سه روزه را برایشان روا شمرد و ابن حزم گفته: بر مسافران روا است که سه‌روز یا بیشتر در مکه بمانند و این کار برایشان به هیچ روی ناپسندیده نیست، ولی کسانی که همراه پیامبر به‌مدینه کوچیدند از آنان پسندیده نبوده‌که پس از پایان برنامه دیدار از خانه‌خدا بیش از سه روز در مکه بمانند اکنون این دستور ویژه ای که درباره

[صفحه ۱۷۸]

مکه و تنها درباره مهاجران رسیده کجا و ماندگار شدنی که‌نماز شکسته را از گردن ایشان برمی دارد کجا؟

وان گهی اگر این دست افزار درستی بود پس عثمان بایستی در مکه از شکسته خواندن نماز خودداری نماید نه در منی و عرفه، با آن که در آن دو جا نیز نماز را شکسته نمی خواند.

بهانه سوم: راستی این که عثمان نخست بر آن شد تا در منی ماندگار شود و آن جا را میهن خود گردانیده پایگاه فرمانروائی اش بگیردو از همین روی بود که نماز را در آن جا شکسته نخواند، و سپس از آن اندیشه روگردان شد و به مدینه برگشت.

پاسخ: گویا این بهانه تراش- از پشت پرده ای بس نازک- آشکارا جهان نهان را نگریسته- با آن که جز خداوند کسی از نهفته ها آگاه نیست- زیرا بودن چنان خواست و اندیشه ای دردل عثمان و سپس روگردان شدن او از آنرا جز از زبان خود وی یا زبان کسی که گزارش آن را از وی شنیده باشد نمی توان دریافت، و تو دانستی خود خلیفه‌چون در تنگنای پرخاش ها گیر افتاد چنین بهانه ای نیاورد با آن که راه گریزی نیکو و بسی بهتر از آن بود که چنان پاسخ های بی سر و تهی بدهد، بااین همه، خداوند آن پندار پس از گذشتن روزگاری دراز از زندگی جهان، پرده از چهره این راز برگرفته که خدازنده بدارد این چشم بستن هائی را که به پرده برداری از نهفته های گیتی می انجامد!

گذشته از آن که جا به جا کردن بزرگ ترین پایگاه مسلمانان و گرایش به ماندگار شدن در میهن نخستین‌خود که- پیش از کوچیدن به همراه پیامبر- در آن جا می زیسته کاری بسیار دشوار بوده و خیلی دور از باوراست که بگوئیم او بی هیچ اندیشه خواهی از هیچ کس از یاران بزرگ پیامبر و با بی نیازی از زمینه هائی که چیدن آن ها روزگاری دراز می خواهدچنین هوسی در سر پخته و آن را کاری صد در صد ساده پنداشته که تنها با خواست او انجام پذیر یا رها

[صفحه ۱۷۹]

کردنی است.

ابن حجر در الفتح ۴۵۷:۲ و شوکانی در نیل الاوطار ۲۶۰:۳ می نویسند: عبدالرزاق از معمر از زهری از عثمان آورده اند که " او از شکسته خواندن نماز سرباز زد زیرا می خواست پس از انجام برنامه دیدار از خانه خدا در آن جا ماندگار شود ". بر این گزارش خرده گرفته اند که زنجیره پیوسته ای ندارد و تازه از این دیده گاه نیز جای چون و چرا داردکه ماندگار شدن در مکه بر کسانی که همراه پیامبر به مدینه کوچیدند نارواست و با زنجیره ای درست گزارش کرده اند که عثمان از ترس آن که از کوچیدن به همراه پیامبر، روگردان و پشیمان شمرده شود خانه خدا را همیشه بر پشت شترش بدرود می کرد و در بیرون شدن ازمکه شتاب داشت. و روشن شده است که چون پیرامون خانه اش را گرفتند تا اورا بکشند یا از کار برکنار کنند مغیره‌به وی گفت: شترانت را سوار شو و به سوی مکه راه بیافت و او پاسخ داد از شهری که همراه پیامبر به آن کوچیده ام دوری نمی گزینم پایان

ابن قیم نیزدر زاد المعاد ۲۵:۲ از راه دیگری یاوه بودن بهانه بالا را روشن کرده است که به همان جا برگردید.

بهانه چهارم: عثمان پیشوای مردم بوده و پیشوا هر جا که فرود آید در مرز کار و فرمانروائی و سرپرستی او است و همچون میهن وی به شمار می رود.

امینی گوید: پشتوانه دستور یک آئین را خود آن کیش باید بشناساند نه دیدگاه های ساختگی، و پیشوا در پیروی از دستورها به همان اندازه ناگزیر است که مردمان کوچه و بازار واز این هم بالاتر آن که: او بیشتر از دیگران باید در پیروی از آئین ها و نهادهای کیش خود کوشا باشد تا مردم‌نیز رفتار او را برنامه خویش گیرند واو را راهبر خود شناسند و او هر چند که مرز فرمانروائی و کار و سرپرستی اش به همه جهان یا دست کم به همه شهرهائی که زیر فرمان او است می رسد باز هم دستور آئین ما بستگی ای به این زمینه ندارد و تنها بسته

[صفحه ۱۸۰]

است به پشتوانه هائی که خود آئین شناسانده پس اگر در جائی خواست ماندگار شود باید دستوری را که در باره ماندگار است به کار بندد و اگر آهنگ ماندگار شدن نداشت باید به دستوری که درباره مسافران رسیده رفتار کند چنان چه برانگیخته خدا(ص) بی چون و چرا پیشوای همه آفریدگان بود و با این همه، نماز خود را در سفرهایش شکسته می خواند و هیچ کس نگفته است که او در مکه یا عرفات یا منی و دیگرجاها نماز را چهار رکعت می‌خوانده زیرا او نیز پیرو همان برنامه‌ای بوده که برای همه پیروانش نهاده (این بود پاسخی که ابن قیم در زاد المعاد و ابن حجر در فتح الباری ۴۵۶:۲ به بهانه بالا داده اند)

گذشته از این ها در ص ۱۷۳ دیدیم که بزرگ ترین پیامبران و نیز بوبکر و عمر پسر خطاب آواز برمی داشتند که ": ای مردم مکه! شما نمازتان را شکسته‌نخوانید که ما مسافرانیم " و این می رساند که دستور به شکسته خواندن و نخواندن نماز برای آن آواز دهنده بزرگوار و برای کسانی که پس از او پایگاه جانشینی اش را گرفتند نیز هست.

و تازه اگر کار عثمان در شکسته نخواندن نماز با پشتگرمی به بهانه بالا بوده بایستی در میان مردم بانگ در دهد که ": این برنامه، تنها برای کسی است که پایگاه پیشوائی دارد و دیگران همه باید نماز خود را شکسته بخوانند " وگر نه او با کار خود مردمرا به پرتگاه نادانی می افکند و با روشن نساختن چون و چند آن، انگیزه می شد که نمازشان نادرست گردد، پس چون آواز به این آگهی برنداشت و چنین‌بهانه ای را دست آویز کار خود در برابر خرده گیران نگردانید درمی یابیم که او چنین خواستی نداشته و کسانی از یاران پیامبر هم که از وی پیروی نمودند چنین بهانه ای را دست آویز کار او نگردانیدند و چنان چه درص ۱۶۱ گذشت تنها انگیزه ایشان در پیروی از وی دچار نشدن به کار زشت ناسازگاری بوده و این می رساند که کار او در چشم ایشان به خودی خود درست نبوده است.

[صفحه ۱۸۱]

بهانه بالا- در بی پایگی مانند همان دستاویزی است که برای مادر گروندگان- عایشه- ساخته اند و بر کار او که نماز را در سفر چهار رکعت می خوانده به این گونه ماله کشیده اند که- چنان چه ابن قیم در زاد المعاد ۲۶:۲- یادآوری کرده- وی مادر گروندگان بوده پس هر جا فرود می آمده میهن وی شمرده می شد که باید پرسید اگر این دستور ویژه برای مادر گروندگان است بایستی مادر بودن او از پدر بودن برانگیخته خدا (ص) گرفته شده باشد زیرا روان گردانیدن یک دستور بر کسی که بنیاد کار شمرده می شود بسی سزاوارتر است تا کسی که از شاخ و برگ‌های آن است و آن گاه ما می دانیم که برانگیخته خدا در همه سفرهایش نماز را شکسته می خواند. وچه باید کرد باکسانی که دگرگون ساختن دستور خدا را با چنین یاوه سرائی ها آسان می گیرندو با آنان که بهانه تراشیدن برای کسانی را ساده می پندارند که به ناسازگاری با هر دستور از دستورهای کیش ما برخیزند و انگیزه ای هم ندارند جز برداشتی که از مغزشان گذشته! یا لغزش گاهی که در آن افتاده اند یا سیاست روز که به این کار وادارشان کرده، و شگفتی من از روش دانشمندانی به پایان نمی رسد که مانننده های این یاوه ها را خوش می دارند و در نگاشته هاشان فراهم می آرند و همچون افسانه هائی برای آیندگان بر جای می نهند تا خود را مایه ریشخند و افسوس ایشان گردانند.

بهانه پنجم ": شکسته خواندن نماز برای مسافر کاری بایسته نیست و گردن نهادن و سر باز زدن از آن هر دو یکسان و روا است". این سخن را نیز گروهی یادآوری کرده اند و محب طبری در الریاض ۱۵۱:۲ می نویسد " پشتوانه او در آن کار آشکار است زیرا او از کسانی بوده که شکسته نخواندن نماز رادر سفر ناروا نمی دانسته " روشنگران صحیح بخاری نیز با آوردن همین بهانه، از محب پیروی کرده و برداشتی آورده‌اند ناساز با دستورهای چون و چرا ناپذیر کیش خود که نه با آئین نامه های گرامی ای که بودن آن

ها از پاک ترین پیامبران روشن است هماهنگی

[صفحه ۱۸۲]

دارد و نه با سخنان یاران او، و این هم نمونه ای از آن ها.

۱- از سخنان عمر: چنان چه بر زبان محمد گذشته نماز مسافر دو رکعت است ونماز جمعه دو رکعت و نماز عید هم دو رکعت و این دو تا شکسته نمی شود. و در پاره ای ازگزارش ها: چنان چه بر زبان پیامبر (ص) گذشته ...

مسند احمد ۳۷:۱، سنن ابن ماجه ۳۲۹:۱، سنن نسائی ۱۱۸:۳، سنن بیهقی ۱۹۹:۳،احکام القرآن از جصاص ۳۰۸:۲ و ۳۰۹، المحلی از ابن حزم ۲۶۵:۴، زاد المعاد که در کنار شرح مواهب چاپ شده۲۱:۲ که می نویسد: بودن این سخن از عمر روشن است.

۲- یعلی پسر امیه آورده است که عمر پسر خطاب را پرسیدماین که خدا می گوید ": گناهی بر شمانیست که نماز را شکسته بخوانید " در هنگامی هم که مردم نگرانی نداشته باشند هست؟ پاسخ داد همین پرسش برای‌من پیش آمد و از برانگیخته خدا (ص)درباره آن بپرسیدم او گفت کمکی است که خدا درباره شما روا داشته و شما نیز کمک او را بپذیرید.

صحیح مسلم ۱۹۲ و۱۹۱:۱، سنن ابو داود ۱۸۷:۱، سنن ابن ماجه ۳۲۹:۱، سنن نسائی ۱۱۶:۳، سنن بیهقی ۱۴۱ و۱۳۴:۳، احکام القرآن از جصاص ۳۰۸:۲، المحلی از ابن حزم ۲۶۷:۴

۳- آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت: برانگیخته خدا (ص) چون از این مدینه بیرون می‌شد نماز را بیش از دو رکعت نمی خواندتا بدانجا بازمی گشت و در یک گزارش:با برانگیخته خدا (ص) همراهی نمودمو او در سفر نماز را بیش از دو رکعت نمی خواند.

مسند احمد ۴۵:۲، سنن ابن ماجه ۳۳۰:۱، سنن نسائی ۱۲۳:۳، احکام القرآن از جصاص ۳۱۰:۲، زاد المعاد که در کنار روشنگری زرقانی ازمواهب چاپ شده ۲۹:۲ و داوری نگارنده به درست بودن این گزارش را نیز دارد.

۴- پسر عباس گفت: خداوند به زبان پیامبرتان نماز را بر شما در میهن خویش

[صفحه ۱۸۳]

چهار رکعت بایسته‌گردانید و در سفر دو رکعت و در هنگام‌هراس و بیم یک رکعت

و در گزارشی که مسلم آورده: به راستی خدای بزرگ و گرامی به زبان پیامبرتان نماز را بر مسافر دو رکعت بایسته گردانید و بر کسی که در میهن خویش است چهار رکعت.

صحیح مسلم ۲۵۸:۱، مسند احمد ۳۵۵:۱، سنن ابن ماجه ۳۳۰:۱، سنن نسائی ۱۱۹:۳، سنن بیهقی ۱۳۵:۳، احکام القرآن از جصاص ۳۰۷:۲ و ۳۱۰، المحلی‌از ابن حزم ۲۷۱:۴ که می نویسد: گزارش پشتوانه این دستور را از زبان حذیفه و جابر و زید پسر ثابت و ابو هریره و پسر عمر نیز بازگو می کنیم که گزارش های ایشان با زنجیره هائی هر چه درست تر و استوارتر از زبان برانگیخته خدا بازگو شده. تفسیر قرطبی ۳۵۲:۵، تفسیر ابن جزی ۱۵۵:۱،زاد المعاد از ابن قیم که در کنار روشنگری زرقانی چاپ شده ۲۲۱:۲، مجمع الزوائد ۱۵۴:۲- از زبان بوهریره-

۵- آورده اند که عایشه گفت: در آغاز کار، نماز چه برای مسافر و چه برای کسی که در میهن خویش است دو رکعت بایسته بود، سپس به نماز کسی که در میهن خویش است افزوده شد و نماز دیگران به همان گونه ماند.

و به گزارش ابن حزم که آن را از راه بخاری آورده: در آغاز کار، نماز بایسته دو رکعت بود سپس که برانگیخته خدا (ص) به مدینه کوچید چهار رکعت بایسته شد و برای کسی که دور از میهن‌خویش است نماز به همان گونه که بود ماند.

و به گزارش احمد: نماز در آغاز کار بر برانگیخته خدا به گونه دو رکعت دو رکعت بایسته گردید- مگر نماز شام که سه رکعتی بود- سپس خداوند نماز نیمروز و پسین و خفتن رابرای کسی که در میهن خویش است چهار رکعت بایسته گردانید و دستور برای دیگران را به همان گونه که نخست بایسته شده بود رها کرد.

برگردید به صحیح بخاری ۱۵۹:۱ و ۱۰۵:۲ و ۱۷۲:۵، صحیح مسلم ۲۵۷:۱، موطا مالک ۱۲۴:۱، سنن ابو داود ۱۸۷:۱، کتاب الام از شافعی ۱۵۹:۱، احکام القرآن از جصاص ۳۱۰:۲، سنن بیهقی ۱۳۵:۳، المحلی ۲۶۵:۴، زاد المعاد ۲۱:۲،

[صفحه ۱۸۴]

تفسیر قرطبی ۳۵۲:۵ و ۳۵۸

۶- آورده اند که موسی پسر مسلمه گفت: از پسر عباس پرسیدم هنگامی که در مکه، تنها نماز می گزارم چگونه نماز بخوانم؟ گفت بر بنیاد برنامه پیامبر (ص) دو رکعت نماز بخوان مسند احمد ۲۹۰:۱ و ۳۳۷، صحیح مسلم ۲۵۸:۱، سنن نسائی ۱۱۹:۳

۷- ابو حنظله گفت: از پسر عمر پرسیدم‌که در سفرها چگونه نماز بخوانم؟ گفت‌بر بنیاد برنامه پیامبر (ص) دو رکعت- و به گزارش بیهقی:- بر بنیاد آئین نامه ای که پیامبر خدا (ص) نهاده نماز را شکسته بخوان.

مسند احمد ۵۷:۲، سنن بیهقی ۱۳۶:۳

۸-آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت:نماز سفر رو رکعتی است و هر که با این آئین نامه پیامبر ناسازگاری نماید از کیش درست به در شده.

سنن بیهقی ۱۴۰:۳، المحلی از ابن حزم ۲۷۰:۴، احکام القرآن از جصاص ۳۱۰:۲، المعجم الکبیر از طبرانی- مجمع الزوائد نیز گزارش را از همان جا بازگو کرده- ۱۵۵:۲- می نویسد: میانجیان گزارش آن از کسانی اند که سخنانشان پشتوانه گزارش ها و نگاشته های درست است.

۹- آورده اند که پسر عباس گفت: هر که نماز را در سفر چهار رکعت بخواند همچون کسی است که نماز را در میهن خود دو رکعتی بخواند،

مسند احمد ۳۴۹:۱، المحلی ۲۷۰:۴

۱۰- آورده اند که پسر عباس گفت: برانگیخته خدا (ص) چون به سفری می رفت نماز خود را همچنان دو رکعتی می خواند تا بازمی گشت و به یک گزارش: پیامبر (ص) چون از شهر بیرون می شد نماز را بیش از دو رکعت نمی خواند تابازمی گشت

مسند احمد ۲۸۵:۱ و ۳۵۶، احکام القرآن از جصاص ۳۰۹:۲

۱۱- آورده اند که عمران پسر حصین گفت: هرگز با برانگیخته خدا (ص) به هیچ سفری نرفتم مگر نماز را دو رکعتی خواند تا برگشت و با پیامبر (ص) به‌دیدار

[صفحه ۱۸۵]

خانه خدا رفتم ودیدم که او نماز را دو رکعتی خواند تا به مدینه بازگشت و دوازده روز در مکه درنگ کرد و نماز را جز دو

رکعتی نخواند و به مردم مکه می گفت: شما چهار رکعت نماز بخوانید زیرا ما گروهی مسافریم.

برگردید به سنن بیهقی ۳:۱۳۵، احکام القرآن از جصاص ۲:۳۱۰

و در گزارشی دیگر آورده اند که عمران گفت: برانگیخته خدا (ص) به هیچ سفری نرفت که همه نمازها- جز نماز شام- را دو رکعتی نخواند.) این گزارش را- چنانچه در مجمع الزوائد ۲:۱۵۵ می خوانیم- ابو داود و احمد آورده اند.)

۱۲- عمر پسر خطاب آورده است که پیامبر (ص) گفت نماز مسافر دو رکعتی است تا آن گاه که‌به نزد خانواده اش برگردد یا بمیرد

۰احکام القرآن از جصاص ۲:۳۱۰

۱۳- آورده اند که ابراهیم گفت راستی این که عمر پسر خطاب (ض) نماز نیمروز را در مکه دو رکعتی خواند و چون روی بگردانید گفت ای مردم مکه! ما گروهی‌مسافریم هر کدام از شما که میهنش در این شهر است نماز را شکسته نخواند پس‌مردم آن شهر نماز خود را شکسته نخواندند.

الاثار از قاضی ابو یوسف ص ۳۰ و ۷۵ و برگردید به همان چه در ص۱۷۴ گذشت

۱۴- آورده اند که انس پسر مالك گفت ما با برانگیخته خدا (ص) از مکه به سوی مدینه بیرون شدیم و اونمازها را دو رکعتی دو رکعتی می خواند تا به مدینه بازگشتیم.

صحیح بخاری ۲:۱۵۳، صحیح مسلم ۱:۲۶۰، مسند احمد ۳:۱۹۰، سنن بیهقی ۳:۱۳۶ و۱۴۵

۱۵- آورده اند که عبد الله پسر عمر گفت: به راستی برانگیخته خدا (ص) به سوی ما آمد و ما در گمراهی بودیم و ما را آموزش داد و از آموزش هائی که به ما داد این بود که: خدای‌بزرگ و گرامی به ما دستور داده نماز را در سفر دو رکعتی بخوانیم.

گزارش بالا را- چنان چه در تفسیر خازن ۱:۴۱۲ و نیل الاوطار ۳:۲۵۰

[صفحه ۱۸۶]

آمده- نسائی آورده است.

۱۶- آورده اند که ابو الکنود عبد الله ازدی گفت: از پسر عمر پرسیدم نماز را در سفر چگونه باید خواند؟ گفت: از آسمان دو رکعت فرود آمده اگر می خواهید آن را به همان جا برگردانید. (یا نپذیرید)

گزارش بالاـ را طبرانی‌در المعجم الصغیر گزارش کرده و حافظ هیثمی نیز در مجمع الزوائد ۲:۱۴۵ آن را از همان جا آورده و می نویسد: میانجیان گزارش آن، سخنشان شایسته پشتگرمی است.

۱۷- سائب پسر یزید کندی گفت: نمازها در آغاز دو رکعت دو رکعت بود سپس برای کسی که در میهن خود باشد نماز افزوده شد و برای دیگران به همان گونه ماند.

هیثمی درمجمع الزوائد ۲:۱۵۵ می نویسد: گزارش بالاـ را طبرانی در المعجم الکبیر آورده و میانجیان زنجیره آن از کسانی اند که سخنشان پشتوانه گزارش ها و نگاشته های درست است.

۱۸- آورده اند که پسر مسعود گفت: هر که جز در میهن خود نماز را چهار رکعتی بخواند باید آن را دوباره بخواند.

چنان چه در مجمع الزوائد ۲:۱۵۵ آمده گزارش بالا را طبرانی آورده است.

۱۹- آورده اند که حفص پسر عمر گفت: انس پسر مالك ما را- که چهل مرد از انصار بودیم- به سوی شام به دیدار عبد الملك به راه انداخت تا درآمدی برای ما دست و پا کند و چون بازگشت و ما در راه گشاده ای که برای گذشتن شتران است بودیم نماز نیمروز را با ما دو رکعتی خواندسپس به درون سرا پرده خود رفت و مردم‌برخاسته دو رکعت دیگر نیز به آن دو رکعت افزودند و او

گفت: خدا زشت گرداند این چهره ها را! که به خدا سوگند نه در مرز برنامه پیامبر کار می کنند و نه دستوری که داده شده می پذیرند گواهی می دهم که البته شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت: به راستی گروهی در کیش خود دور اندیشی وژرف نگری می کنند

[صفحه ۱۸۷]

و چنان از کیش به در می روند که تیر ازچله کمان.

گزارش بالا را احمد در مسند ۱۵۹:۳ آورده و هیثمی نیز در مجمع ۱۵۵:۲ آن را یاد کرده است.

۲۰- آورده اند که سلمان گفت: نماز دو رکعت دو رکعت بایسته شده بود و برانگیخته خدا (ص) نیز در مکه به همان گونه نماز گزارد تا به مدینه آمد و در مدینه به همان گونه که خدا خواست نماز گزارده و برای کسی که در میهن خود باشد نماز افزوده شد و برای دیگران به همان گونه ماند. چنان که در مجمع الزوائد ۱۵۶:۲ می خوانیم گزارش بالا را طبرانی در الاوسط آورده است.

۲۱- ثمامه پسر شراحیل گفت: به سوی پسر عمر بیرون شدم و پرسیدم مسافر چگونه نماز بخواند؟ گفت: به جز نماز شام که سه رکعتی است همه جا دو رکعت دو رکعت. گفتم:اگر چه در ذو المجاز باشیم؟ گفت ذو المجاز چیست؟ گفت جائی است که در آن گرد می آئیم و خرید و فروش می کنیمو بیست شب یا پانزده شب در آنجا می مانیم پاسخ داد " ای مرد! من (نمی دانم گفت چهار ماه یا دو ماه) در آذربایجان بودم و دیدم که یاران پیامبر دو رکعت دو رکعت نماز می خواندند و با همین دو چشمم پیامبر خدا (ص) را دیدم که نماز را دو رکعتی می خواند ". سپس با خواندن این فراز از نامه خدا به سوی من آمد: راستی را که برانگیخته خدا برای شما پیشوائی نیکو است

گزارش بالا را احمد در مسند ۱۵۴:۲ آورده است.

۲۲-احمد در مسند ۴۰۰:۲ آورده است که بوهریره گفت: ای مردم! به راستی که‌خدای بزرگ و گرامی بر زبان پیامبر شما(ص) نماز را بر کسی که در میهن خویش نیست دو رکعتی بایسته گردانید وبرای دیگران چهار رکعتی.

۲۳- آورده‌اند که عمر پسر عبد العزیز گفت: بی چون و چرا نماز برای کسی که در میهن خویش نیست دو رکعت است و جز این درست‌نیست. گزارش بالا را نیز ابن حزم درالمحلی یاد کرده است- ۲۷۱:۴-

[صفحه ۱۸۸]

و چنان چه در تفسیر قرطبی ۳۵۱:۵، و تفسیر خازن ۴۱۳:۱ می خوانیم. عمر و پسرش و پسر عباس و جابر و جبیر پسر مطعم و حسن و قاضی اسماعیل و حماد پسر ابو سلیمان و عمرپسر عبد العزیز و قتاده و آئین شناسان کوفه همگی بر آن رفته اند که هر کس درشهر خویش نیست باید نماز را شکسته بخواند.

اکنون با این همه گزارش هائی که آوردیم آیا هیچ جائی برای این می ماند که کسی بگوید شکسته‌خواندن نماز بر کسی که از میهن خود دور است روا بود البته برانگیخته خدا(ص) یا با سخن خود روا بودن آن را آشکار می ساخت یا با رفتار خود- و دست کم با یک بار به جا آوردن آن در همه زندگی اش- چنان چه در دیگر جاهانیز به همین گونه کار می کرد: مسلم در صحیح خود از گزارش بریده آورده است که گفت پیامبر (ص) برای هر نمازی دست نماز می گرفت و روزی که مکه را پیروزمندانه گرفت چند نماز رابا یک دست نماز بگزارد پس عمر گفت: کاری کردی که پیش تر نمی کردی؟ گفت عمر! آگاهانه این کار را کردم.

شوکانی در نیل الاوطار ۲۵۸:۱ پس از یادی از گزارش بالا می نویسد: می خواهد برساند که این کار را کردم تا روا بودن آن را دریابند.

و احمد و ابویعلی آورده اند که عایشه گفت: یک‌بار برانگیخته خدا (ص) به آبریز رفت پس عمر با آفتابه ای در پی او برخاست او پرسید: عمر! این چیست؟ گفت ای برانگیخته خدا! آبی است که با آن وضو بگیری گفت: من دستور ندارم که هر گاه به آبریز رفتم وضو بگیرم و اگر چنین کنم برنامه ای برای دیگران می شود " مجمع الزوائد ۲۴۱:۱ " که دو گزارش بالا مانده های بسیاری در بخش های آئین شناسی دارد.

و تازه اگر شکسته نخواندن نماز هم روا بود دستور آن از چشم بزرگ ترین یاران پیامبر پوشیده نمی ماند تا به آن تلخی بر عثمان خرده بگیرند و پنبه

[صفحه ۱۸۹]

بهانه هایش را بزنند آن هم در جائی که سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) را میان ایشان می بینیم که شهر دانش پیامبر را در بود و پس از او سرچشمه ای به شمار می آمدبرای آموزش دستورهای کیش وی، و پیش از همه یاران پیامبر کارهای بایسته را از کارهای مباح باز می شناخت، پس‌آیا می توان گفت او که نخستین نمازگزار به همراه برانگیخته خدا (ص) بوده دستور نماز را نمی دانسته است؟

و بگذریم که خود عثمان هم به دامن این بهانه پوچ نیاویخت و اگر دست آویزی را که اینان به نمایندگی او می‌آرند درست می شمرد نه روشنگری آن را برای این پشتیبانانش رها می کرد و نه‌پس از آن که درمی ماند بازپسین پاسخ و برنده ترین سخنش آن بود که بگوید:این برداشتی است که به مغز من رسیده! و نه کسانی که از وی پیروی نمودند تنها پشتوانه کار خود را در پیروی از او، پرهیز از بدی ناسازگاری می شمردند و روا بودن کار وی را هر چند به کوتاهی باز می نمودند.

و اکنون پس از گزارش های یادشده می توان ارزش آن چه را محب طبری در ریاض النضره نوشته دریافت ۱۵۱:۲:این زمینه ای است که برای دانستن دستور آن بایستی اندیشه را به کوشش وا داشت تا به چه برداشتی رسد و از همین روی است که دانشوران در پیرامون‌آن، برداشت های گوناگون دارند و روش‌او- عثمان را می گوید- در این باره‌انگیزه آن نمی شود که بگوئیم او از کیش راستین به دور شده یا تبهکاری نموده است. پایان

مردک نادان به‌این اندازه درنیافته که در برابر دستورهای آشکار و چون و چرا ناپذیر، هیچ جائی برای آن نیست که کسی برای رسیدن به برداشت ویژه اندیشه خود را به دست و پا زدن وا دارد، زیرا تا روزی که عثمان آن نوآوری ناروا را نمود درباره این دستور به هیچ روی برداشت های گوناگونی نبود و همه یاران پیامبر، همداستان بودند که- بر بنیاد آئین نامه های روشن- کسی که در

[صفحه ۱۹۰]

میهن خود نیست باید نماز را شکسته بخواند و کار خلیفه هیچ پشتوانه ای نداشت مگر- به‌گفته خودش- برداشتی که- در سرپیچی از فرمان پیامبر (ص)- به مغز وی رسیده بود. و آن چه پرده از گیر و دار برمی دارد گزارش درستی است که احمد در سرگذشت مروان آورده و در آن می خوانیم: چون معاویه به مکه آمد نماز نیمروز را شکسته خواند پس مروان‌و عمرو- پسر عثمان- به سوی

او برخاسته و گفتند: آن گونه که تو بر عمو زاده ات خرده گرفتی هیچ کس بر اوخرده نگرفت گفت: چگونه؟ گفتند مگر نمی دانی که او در مکه نماز را شکسته‌نمی خواند گفت: وای بر شما دو تن باد! مگر کار درست به جز آن بود که من کردم، من با برانگیخته خدا (ص) و با عمر و بوبکر آن را به همین گونه خواندم گفتند: عمو زاده ات آن را شکسته نخواند و سرپیچی تو از شیوه اوخرده گیری بر وی است. پس معاویه به نماز پسین که بیرون شد آن را چهار رکعت خواند. " چند دستگی آئین شناسان هم با روشن بودن شیوه ای که پیامبر بر آن بوده هیچ ارزشی ندارد وباید آن را به دیوار زد زیرا تنها برای آن پدید آمده که دامن آن مرد رااز نوآوری ناروایش پاك بنماید با آن که این کار، دامن هر بی گناهی را می‌آلاید. این هم که محب می گوید ": اگر شکسته خواندن نماز را برای کسی که در شهر خود نیست بایسته نشمرده، انگیزه آن نمی شود که او را از کیش خدا به در بخوابانیم یا بزهکار بدانیم ". راستی این که انگیزه شدن یا نشدن این کار را باید از هشتمین گزارشی دریافت که در ص ۱۸۴ یاد کردیمو آن را نیز از زبان عبد الله پسر عمر آورده و درست می شمارند و بر بنیاد آن، کسی که درشهر خود نیست باید نمازها را دو رکعتی بخواند و هرکه با آئین نامه پیامبر ناسازگاری نماید از کیش او به در شده است

[صفحه ۱۹۱]

کیش این گذشتگان همان سیاست روز بوده است

این گزارش هائی که در باره نماز خلیفه رسیده، همراه با نمونه های فراوان که از رفتار بسیاری‌از یاران پیامبر در دست داریم آشکاراما را آگاه می کند که آئین راستین، نمی توانسته ایشان را از ناسازگاری با آموزش های بایسته روگردان سازد وایشان هماهنگی با سیاست روز را سزاوارتر می دانسته اند وگر نه پس چرا باید نماز را چهار رکعت بخوانند با آن که می دانستند این کار با دستور کیش آنان ناساز است و هیچ دستاویزی هم برای کار خود نداشتند جزاین که: سرپیچی از فرمان خلیفه بدتراست. و آن گاه اینان یا کسانی که از ایشان پشتیبانی می کنند و همگی‌شان را بی چون و چرا دادگر و نیکوکارمی شمارند تقیه (= انجام کاری را کـه‌می دانیم روا نیست برای پرهیز از گزند) را روا نمی دارند. اینک این عبد الله پسر عمر است که از نوآوری نارواي خلیفه پیروی می کند و چون با پیشنماز به نماز می ایستد آن را شکسته نمی خواند و چون به تنهائی نماز می گزارد آن را دو رکعت می خواند با آن که به زبان خود می گوید:کسی که در میهن خود نیست باید نمازش را دو رکعتی بخواند و هر که از آئین نامه پیامبر سرپیچد از کیش او به در شده و این سخن پیامبر (ص) هم در گوش وی هست که: به راستی خداوند، کار هیچ کس را نپذیرد تا آن را به استواری انجام دهد. پرسیدند: به استواری انجام دادن آن چگونه است؟ گفت پاك کردن آن از خودنمائی و نوآوری های ناروا و نیز این سخن وی (ص): هر کس کاری انجام دهد که نشان فرمان ما بر آن نباشد پذیرفته نیست

واین عبد الله پسر مسعود است که می داند برنامه پیامبر برای کسی که در

[صفحه ۱۹۲]

میهن خویش نیست دو رکعت نماز است و خود نیز گزارش گر این برنامه است و آنگاه با این دست آویز از شکسته خواندن نماز سر باز می زند که: عثمان پیشوا است و من از فرمان او سرنپیچم زیرا نافرمانی بدتر است- که در ص ۱۶۱ گذشت.

و این عبد الرحمن پسر عوف است که شکسته نخواندن نماز را در سفر به هیچ روی بر خلیفه درست نمی شمارد و در پاسخ بهانه

های او نیز می گویـد: هیـچ کدام از این هاروش تو را درست نمی نماید و خود نیز از او می شـنود که: راستی را این برداشتی است که- در سرپیچی از شیوه آشکار پیامبر- به مغز من رسیده. باهمه این ها خودش هم چون از پسر مسعودمی شنود که ناسازگاری بدتر است نماز را چهار رکعت می خواند چرا ناسازگاری‌با عثمان بدتر باشد و ناسازگاری خود او و ایشان با آئین های بایسته پیامبر بدتر نباشد؟ مرا بگذار و از آن نخستین یاران پیامبر پرس.

و این علی فرمانروای گرونـدگان و تنها کسـی است که پا در جای پای بزرگ ترین پیامبران می نهد و چون به نزد او آیند تا- چنان که در ص ۱۶۲ گذشت- بر ایشان پیشنمازی کند گوید: اگر خواهید نمازی را که برانگیخته خدا (ص) بر شما بایسته گردانیده- دو رکعت- می خوانم می گویند نه ما جز به‌نمازی که فرمانروای گروندگان عثمان بپسندد- چهار رکعت- خشنودی نمی دهیم پس او نمی پذیرد و ایشان نیز پروا نمی کنند.

آری هم در چشم آن خلیفه هائی که اندیشه های نسنجیده شان را در کیش خدا جای دادند و هم درچشم پیروان ایشان، دستورهای خدائی پشتوانه ای جز سیاست روز نداشت و واداشتن و باز داشتن مردم بر پایه همان می چرخید و با دگرگون شدن آن نیز اندیشه ها دم به دم دگرگونی می یافت، نخستین کس از ایشان را می بینی که پیش چشم همه می گوید: اگر مرا با برنامه پیامبرتان برگرفته ایـدتاب و توان آن را نـدارم- با آن که بزرگ پیامبران برنامه ای بس ساده و آسان آورد- و باز می گویـد من بر بنیاد اندیشه خودم سخن می گویم اگر درست باشد از خدا است و اگر نادرست

[صفحه ۱۹۳]

باشد از من و اهریمن برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۳ ص ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۴۴ و ۲۴۷

کسـی هم که پس از او می آید با آن که- گذشـته ازآن چه در نامه خدا و آئین نامه پیامبر آمده- بزرگ ترین پیامبران دستور تیمم را به او آموخته باز هم او بی باکانه دسـتور می دهـد که اگر جنب دسترسـی به آب نـداشت نباید نماز بخواند. برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۱

و همین مرد است که در رکعت‌نخست از نماز خود سوره حمـد را نمی خوانـد و در رکعت دوم آن را دوبار می‌خوانـد و گاهی هم در هیچ یک از رکعت های نمازش آن را نمی خواند و به همین‌بسـنده می کرد که هنگام پشت خم کردن و پیشانی بر زمین نهادن، خـدا را نیکو پرسـتش کرده و گـاهی آن را نیز به جـا نمی آورد و هیـچ نمی خوانـد و سپس کار را از سر می گرفت. برگردیـد به برگردان پارسی غدیر ج ۱۱

و همـو اسـت که- چنـان چه در برگردان پارسـی غـدیر ج ۱۱ گـذشت- مردم را از خوانـدن نمازهـای نیکو پس از نمـاز پسین بـاز می‌داشت و کسانی را که به این کار می پرداختنـد تازیانه می زد و با آن که مردم آگاهش کردند که این کار برنامه محمدی (ص) است، گوش نمی داد.

و همو است که- چنـان چه در برگردان پارسـی غـدیر ج ۱۱ ص گـذشت- درباره مرده ریگ پـدر بزرگ صـد جا داوری نمود که برخی از آن ها با برخی دیگر هیچ گونه سازشی نداشت.

و چنان چه در برگردان پارسـی غدیر ج ۱۲ به گستردگی گفته شـده درآمدن این سـخن از دهان وی آشـکار است که: در روزگار برانگیخته خدا (ص) دو متعه بود که من مردم را از آن باز می دارم و هر که نپذیرد کیفر می دهم.

و هم از زبـان او است که آورده انـد: ای مردم سه کـار در روزگـار برانگیخته خـدا بود که من شـما را از آن باز می دارم و آن‌ها را ناروا می شمارم و هر که نپذیرداو را کیفر می دهم: متعه زنان، متعه حج و گفتن حی علی خیر العمل (=بشتابید به انجام

[صفحه ۱۹۴]

نیکوترین کارها) برگردید به برگردان پارسی غدیر ج ۱۲
و دیگر فرمایش ها و داوری هائی که از این گونه داشته و در جلد یازدهم و دوازدهم از برگردان پارسی غدیر زیر نشانی " یاد بودهای شگفت انگیز در دانش عمر " آوردیم.
و این هم از عثمان که آئین نامه روشن وپا برجای پیامبر را درباره کاری همچون نماز که ستون کیش او است پایمال می کند و بهانه اش هم این است: این برداشتی است که به مغز من رسیده!
و پس از اذان و اقامه، دستور به گفتن اذانی دیگر می دهد که توده مسلمان نیز آن را برنامه ای برای همه شهرهای مسلمانان می گردانند.
و فرمانروای گرونـدگان علی را از متعه حج باز می دارد با آن که از زبان وی می شنود: من برای سخن هیچ کس از مردم، شیوه برانگیخته خدا را رها نخواهم کرد
و بر اسب هم مالیات می بندد با آن که خداوند با گواهی پیامبر پاکش از سر این کار گذشته است.
و با سرپیچی از آئین نامه ای که بی‌چون و چرا از پیامبر است برنامه سخنرانی کردن در نماز جشن فطر و جشن قربان را پیش از نماز انجام می دهد
و دو رکعت نخستین نماز را بی خواندن حمدو سوره برگزار می کند و این کار بایسته را به دو رکعت پس از آن باز می گذارند.
و درباره عده زنی که باطلاق خلع آزاد شده برداشتی دارد که با آئین نامه پیامبر که همه در برابرآن سر فرود آورده اند ناسازگار است ودرباره دارائی ها و صدقات روشی برمی‌گزیند که با آن چه در نامه خدا و آئین نامه پیامبر دستور داده شده به هیچ روی نمی خواند.
و به همین گونه بسیاری از برداشت های او که فرمان هاو آئین های اسلام پاک را پامال می نماید و گزارش آن ها را با گستردگی خواهی خواند.

[صفحه ۱۹۵]

و این هم از معاویه! و چه می دانی معاویه چیست؟ نماز نیمروزش را با پیروی از بزرگترین پیامبران به انجام می رساندپس مروان و پسر عثمان به سراغ وی می آیند و از آن شیوه روگردانش می سازند تا- در نماز- پسین- از برنامه ای که- به گواهی خودش- بودن آن از پیامبر روشن است سرببیچد و پیرو سیاست روز گردیده نوآوری ناروای عمو زاده اش را زنده کند و آئین پیامبر برگزیده را نابود گرداند و به کسانی همچون مروان یا پسر عثمان نزدیک گردد.
و می بینی که به داوری او، گرفتن دو خواهر با یکدیگر- اگر برده باشند- ناروا نیست و چون مردم بر وی پرخاش‌می کنند پروائی نمی نماید چنانکه بهره وام را هم روا می شمارد با آن که در نامه خدای گرامی آمده است ": خداوند خرید و فروش را روا گردانید وبهره وام را ناروا "و چون ابو دردا او را آگاه می نماید که پیامبر (ص)از این گونه داد و ستد جلوگیری کرده می گوید: من جای سخنی در آن نمی بینم و ابو درداء می گوید: کیست که تواند برای من پوزشی برای معاویه بیارد؟ من دستور برانگیخته خدا را به او گزارش می دهم و او برداشت خودش‌را به من گزارش می دهد، من در هیچ سرزمینی در کنار تو نخواهم ماند، پس، از

مرز فرمانروائی معاویه بیرون شد(اختلاف الحدیث از شافعی که در کنارنگاشته دیگرش الام چاپ شده ۲۳:۷)
و خونبهای نامسلمانانی را که در پناه مسلمانان اند هزار دینار زر شناخته پانصد دینار آن را در گنجینه دارائی ها می نهد و نیم دیگر را به خانواده کسی که کشته شده می دهد با آن که این کار نوآوریی است که آشکارا و بی هیچ چون و چرا با برنامه خداوندی ناسازگار است
و- چنان که شافعی در کتاب الام ۲۰۸:۱ یاد کرده- دستور می‌دهد که در جشن فطر و جشن قربان اذان بگویند با آن که دستوری برای اذان گفتن در این

[صفحه ۱۹۶]

دو روز نرسیده و اذان نیز جز در کارهائی که دستور آن بایسته است روا نیست
و از ارمغان های مردم به یکدیگر باج گرفتهو به گونه ای که در کتاب الام ۱۴:۲ می خوانیم نخستین کسی می شود که این شیوه را نهاده است.
و هم به گونه ای که ابن ابی شیبه گزارش کرده او نخستین کسی است که یک تکبیر را کم کرده و به گونه ای که ماوردی در الاحکام السلطانیه ص ۲۱۹ و ابن کثیر در تاریخ خود ۱۳۶:۸ آورده اند دزدانی‌را به نزد او می آرند، برخی را دست می برد و گناه یکی شان را ندیده می گیرد زیرا از وی و از مادرش سخنی شنیده که او را خوش آمده است
و باز به گونه ای که به گستردگی گزارش خواهیم داد در جشن فطر و قربان برنامه سخنرانی را پیش از نماز انجام‌می دهد و این کار با آئین نامه پیامبر هیچ سازشی ندارد.
و نیز او است که نفرین فرستادن بر فرمانروای گرونده‌گان علی (ع) را برنامه کار می گرداند و به سخنوران و پیشوایان و پیشنمازان گروه دستور می دهد که در همه شهرها و ده های مسلمانان این برنامه را پیاده کنند.
پس، از کار خویش در بینائی ای باش و از هوس های کسانی که نادانند پیروی مکن، و بپرهیز که تو را از راه بگردانند، زندگی و مرگ ایشان یکسان است و بد داوری می کنند.

خلیفه آئین های کیفری را پایمال می کند

بلاذری در الانساب ۳۳:۵ از راه محمد پسر سعد از زبان ابو اسحاق همدانی آورده است که ولید پسر عقبه باده گساری کرد و مست شد پس بامدادان بر مردم

[صفحه ۱۹۷]

پیشنمازی کرده دو رکعت نماز گزارد آن گاه روی به ایشان کرد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ گفتند نه! به راستی که ما نمازمان را بگزاردیم، پس از این ها ابو زینب با جندب پسرزهیر ازدی بر وی درآمدند و دیدند مست‌است پس انگشتری او را از دستش به در کردند و او از بس مست بود چگونگی را درنیافت...
ابو اسحاق گفت: مسروق به من گزارش داد که او چون به نماز ایستاد از جایش دور نشد تا آن چه را نوشیده بود بالا آورد پس

چهار تن- ابو زینب، جندب پسر زهیر، ابو حبیبه غفاری، صعب پسر جثامه- برای گفتگو درباره او با عثمان بیرون شدند و عثمان را از آن چه وی کرده بود آگاه ساختند پس عبد الرحمن پسر عوف گفت: او را چه شده؟ آیا دیوانه‌گردیده؟ گفتند نه، مست کرده. گزارشگر گفت: پس عثمان ایشان را بیم‌داد و در هراس افکند و به جندب گفت: تو دیدی که برادرم باده گساری می کرد؟ گفت نه- پناه به خدا- من گواهی می دهم که او را دیدم مست بود و آن چه را خورده بود از درون برمی گرداند و من انگشتری او را از دستش برگرفتم و او از بس مست بود چگونگی را درنیافت.

ابو اسحاق گفت: پس گواهان به نزد عایشه شدند و او را از آن چه میان ایشان و عثمان گذشته بود آگاه کردند- و هم از این که عثمان ایشان را رانده- پس عایشه آواز در داد. راستی‌که عثمان آئین های کیفری را پایمال کرده و گواهان را بیم داده است.

واقدی گوید: برخی گفته اند که عثمان‌کسانی از گواهان را تازیانه زد

[صفحه ۱۹۸]

پس ایشان به نزد علی شده از این رفتار گله مندی نمودند پس او به نزدیک عثمان رفت و گفت: آئین های کیفری را پایمال گردانیدی و گروهی راکه به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی و فرمان را زیر و رو نمودی با آن‌که عمر گفت: امویان و به ویژه خاندان ابو معیط را بر گردن مردم سوار مکن. پرسید می گوئی چه کنم گفت‌چنان چه من می بینم باید او را از کار برکنار نمائی و سرپرستی هیچ یک از کارهای مسلمانان را به او نسپاری وگواهان را بازجوئی کنی اگر کسانی نیستند که گمان بد به ایشان رود و ازسر کینه توزی دروغ بگویند برادرت را به کیفری که بایسته است می رسانی

و نیز گوید: گفته می شود عایشه با عثمان درشتی نمود و او نیز پاسخی تندداد و گفت: تو را چه به این کارها؟ تو دستور داری که در خانه ات آرام بگیری گروهی نیز سخنانی به همین گونه‌گفتند و گروهی دیگر گفتند: کیست که- برای این کار- سزاوارتر از او باشد پس با لنگه کفش ها به جان هم افتادند و این نخستین زد و خوردی بودکه پس از پیامبر (ص) میان مسلمانان درگرفت.

و هم از چند راه گزارش کرده‌که طلحه و زبیر به نزد عثمان شدند و به او گفتند: ما تو را از سپردن کاری از کارهای مسلمانان به ولید پرهیز داده بودیم و تو نپذیرفتی و اینک گواهی داده شده که او باده گساری و بدمستی نموده برکنارش کن. علی نیز به او گفت: او را از کار برکنار کن و اگر گواهان در روی او به‌زیانش گواهی دادند وی را به کیفر برسان پس عثمان، سعید پسر عاص را به فرمانداری کوفه فرستاد و به او دستورداد ولید رابه سوی وی گسیل دارد پس چون سعید به کوفه درآمد منبر و ساختمان فرمانداری را شستشو داد و ولید را گسیل داشت و گواهان که رو درروی او به زیانش گواهی دادند و عثمان خواست او را به کیفر برساند بالاپوشی‌آراسته بر او پوشانده و در خانه ای جایش داد و هر کس از قریش را که برای‌زدن او می فرستاد ولید به وی می گفت ": تورا به خدا سوگند می دهم مبادا پیوند خویش ات را با من ببری و فرمانروای

[صفحه ۱۹۹]

گروندگان رابر خود خشمگین نمائی "و با شنیدن این سخن نیز هیچ کس دست بر او بلند نمی کرد. پس علی پسر ابوطالب که چنین دید تازیانه برگرفت و با پسرش حسن براو درآمد ولید همان سخن را به وی هم گفت و حسن نیز به وی گفت: پدرجان راست می گوید. علی گفت در آن هنگام (که) من (پروای این سخنان داشته باشم) خدا را باور ندارم. پس با تازیانه ای دو شاخه او را زد و بربنیاد یک گزارش نیز علی به فرزندش حسن گفت: پسرکم برخیز و او را تازیانه بزن پس عثمان گفت: برخی از اینان که

می بینی تو را بسنده اند پس علی تازیانه برگرفت و به سراغ او رفت و آغاز به زدن او کرد و ولید وی را دشنام می داد. و بر بنیاد گزارش الاغانی ولید به وی گفت تو را به خداو به پیوند خویشاوندی مان سوگند! علی به وی گفت ابو وهب! (نام سرپوشیده ولید) خاموش باش که به راستی اسرائیلیان تنها برای همین به پرتگاه افتادند که آئین های کیفری راپایمال کردند پس او را زد و گفت: پس‌از این قرشیان، مرا تازیانه زن خویش خواهند خواند.

گزارشگران گفتند: ازعثمان خواسته شد که سر او را بتراشد و گفتند که عمر در چنین جاهائی دستوربه سر تراشیدن می داد او گفت: آری در آغاز به این شیوه کار می کرد و سپس آنرا رها کرد.

ابو مخنف و دیگران گفته اند: ولید پسر عقبه تلو تلو خوران برای نماز بامداد بیرون شد پس دو رکعت که خواند روی به مردم کرد و گفت: بیش از این برایتان بخوانم؟ پس عتاب پسر علاق یکی از زادگان عوافه پسر سعد که مردی ارجمند بود گفت: خداوند بر نیکوئی ها در تو نیافزاید سپس یک دو مشتی سنگریزه برگرفت و به چهره ولید کوفت و مردم نیز به سوی او شن پرانی نمودند و گفتند " به خدا سوگند که جز از کسی که تو را فرماندار ما گردانیده شگفت نباید داشت " و این عتاب همان بود که عمر پسر خطاب برای او با دیگر بزرگان دو هزار و پانصد سکه درآمد نهاد و برخی چنین یاد کرده اند که ولید توان خود را از

[صفحه ۲۰۰]

دست داد و آن چه را نوشیده بود همان جا بالا آورد و یزید پسر قیس ارحبی ومعقل پسر قیس ریاحی گفتند: راستی راکه عثمان خواسته است با خوار کردن پیروان محمد (ص) برادرش را در پایگاهی بلند بدارد و درباره ولید است که حطیه- جرول پسر اوس پسر مالک‌عبسی- این سروده ها را می گوید:

روزی که حطیئه پروردگارش را دیدار نماید گواهی دهد

که به راستی پوزش ولید پذیرفته تر (از عثمان) است

هنگامی که نماز ایشان بر باد رفت بی آن که بداند

از سرمستی گفت: آیا بیش از این برایتان بخوانم؟

زیرا (می خواست) بر نیکوئی هاشان بیفزاید

و اگر می پذیرفتند از ده رکعت هم بیشتربراشان می خواند.

ای ابو وهب! (نام سرپوشیده ولید)

آنان به پیشنهاد تو گردن ننهادند و اگر آن را می پذیرفتند

تو میان نماز جفت رکعتی با نماز تک رکعتی هماهنگی پدید می آوردی

آن گاه که تو به تاخت پرداختی افسارت را گرفتند

و اگر افسارت را رها می کردند تو همچنان می تاختی

ابوالفرج اصفهانی در الاغانی ۱۷۸:۴ و ابو عمر در الاستیعاب پس از آوردن سروده های بالا، سروده های زیر را نیز از حطیئه در همین زمینه آورده اند

در میان نماز سخن گفت و آشکارا بر آن بیافزود

و دو روئی خویش را هویدا ساخت

با میی که از دهانش می ریخت

گوشه و کنار پرستشگاه را بیالود

[صفحه ۲۰۱]

و آن گاه که همه آهنگ پراکنده شدن داشتند آواز داد:

آیا بیشتر برایتان بخوانم تا مرا بستائید.؟

پس نه من و نه شما را بهره ای از نیکوئی نیست.

سپس ابو عمر می گوید:این که " او مست مست برایشان پیشنمازی کرده و پس از آن که نماز بامدادی را چهار رکعت خوانده گفته: آیا بیشتر برایتان بخوانم "؟ گزارش آن زبان زد است و کسانی که به سخن ایشان پشتگرمی باید داشت- چه از گزارشگران و چه از سرگذشت دانان- آن‌را آورده اند.

و از میان آنان ما گزارش رویداد را، هم درمسند احمد ۱۴۴:۱ و سنن بیهقی ۳۱۸:۸ می خوانیم هم در تاریخ یعقوبی ۱۴۲:۲ که می نویسد: او در محراب بالا ـ آورد . و هم در کامل ابن اثیر ۴۲:۳ و اسد الغابه ازهمو ۹۱:۵ و ۹۲ که می نویسد: این که پس از چهار رکعت خواندن نماز بامداد به ایشان گفته ": آیا بیشتر برایتان بخوانم " گزارش آن را سرگذشت دانانی که به سخن ایشان پشتگرمی باید داشت آورده و زبانزد همگان است سپس گزارش طبری را می آرد که می رساند آن گروه با ولید سرسختی نمودند و عثمان به او گفت ": برادرم! شکیبائی کن که خداوند تو را پاداش می دهد و گناه تو بر گردن این گروه بار می شود " و سپس گوید: ابو عمر گفته: گزارشی که نزد سرگذشت شناسان درست شمرده شده، می رساند که او باده نوشید و آن را بالا آورد و نمازصبح را چهار رکعت خواند.

و باز بنگرید به تاریخ ابوالفدا ۱۷۶:۱ و به الاصابه ۶۳۸:۳- که در این

[صفحه ۲۰۲]

یکی می نویسد داستان او که مست‌بود و بر مردم پیشنمازی کرد و نماز بامداد را چهار رکعت خواند زبان زد همگان است و آن را آورده اند،- و به تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۱۰۴ و به سیره حلبی ۳۱۴:۲ که می نویسد: بر مردم کوفه پیشنمازی کرد و چهار رکعت خواند و هنگام پشت خم کردن و پیشانی به زمین سودن می گفت: بنوش و مرابنوشان! سپس در محراب بالا آورد و نماز را به پایان برد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ پس پسر مسعود(رض) گفت خداوند نه به نیکوئی هایش‌بر تو بیافزاید و نه به نیکوئی هایش بر آنکه تو را به سوی ما فرستاد پس یک لنگه کفش برگرفت و با آن به چهره ولید کوبید و مردم نیز سنگریزه به سوی او افکندند پس او تلو تلو خوران به سوی کاخ خود شد و سنگریزه ها نیز در پی او روان تا پایان.

و ابوالفرج دراغانی ۱۷۸:۴ از زبان ابو عبید و کلبی و اصمعی آورده است که ولید پسر عقبه روسبی باز و می گسار بود، در کوفه باده گساری کرد و بامداداں برخاست تا در مسجد جامع بر مردم پیشنمازی کند پس بر ایشان چهار رکعت خواند و سپس روی به ایشان کرد و گفت: برایتان بیشتر بخوانم؟ پس در محراب بالا آورد و با آواز بلند در میان نماز برایشان این ترانه را خواند:

دل به رباب آویخت،

آن هم پس از پیر شدن دلبر و دلداده!

در ص ۱۷۹ نیز از زبان عمر پسر شبیه گزارش بالا‌را آورده. و در ص ۱۸۰ از راه مدائنی‌گزارش کرده است که زهری گفت:

گروهی از کوفیان به نزد عثمان شدند تا در پیرامون ولید با وی گفتگو کنند پس او گفت: آیا هر گاه که مردی از شما بر فرماندارش خشم گیرد دروغی به او می بندد؟ اگر بامداد شود شما را کیفر خواهم کرد پس ایشان به عایشه پناه بردند و بامدادان عثمان از سرای عایشه آواز و گفتاری شنید که بوی درشتی و تندی می داد. پس گفت آیا عراقیان از کیش به در شده و تبهکار هیچ پناهگاهی جز خانه عایشه نیافته اند؟ او که این

[صفحه ۲۰۳]

سخن بشنید کفش برانگیخته خدا (ص) را بلند کرد و گفت: شیوه دارنده این کفش- برانگیخته خدا- را رها کردی،مردم گفتگوها را شنیدند و آمدند تا مسجد پر شد برخی می گفتند راست می گوید و برخی می گفتند زنان را چه به این کارها؟ تا با سنگریزه و لنگه کفش به جان هم افتاده به زد و خورد پرداختند و گروهی از یاران برانگیخته‌خدا بر عثمان درآمدند و گفتند از خداپروا کن و آئین های کیفری را پامال منما برادرت را از سر ایشان برکنار کن پس وی را برکنار کرد.
و هم از زبان مطروراق آورده است که مردی به مدینه آمد و به عثمان (ض) گفت من در پشت ولید پسر عقبه نماز بامداد رابگزاردم و او روی به ما کرد و گفت ": برایتان بیشتر بخوانم؟ من امروز سرخوشم "! من بوی می از او شنیدم، پس عثمان آن مرد را زد و مردم گفتند: آئین های کیفری را پایمال کردی و گواهان را زدی.
ابن عبدربه هم داستان نماز را در العقد الفرید ۲۷۳:۲ آورده و می نویسد: از روی مستی نماز بامدادی را برای ایشان سه رکعت خواند...
و در صحیح بخاری در بخش برجستگی های عثمان در لابه لای سرگذشتی می خوانیم که " مردم در این باره بسیار سخن گفتند" وابن حجر در فتح الباری ۴۴:۷ در روشنگری این فرازمی نویسد ": در گزارش معمر می بینیم، میان کارهای او آن چه بیش از همه مردم را به پرخاش- و بگو مگو واداشت‌یکی به کار نبستن آئین های کیفری در باره مروان بود و دیگری برکنار کردن سعد پسر ابو وقاص.
امینی گوید: ولید همان کسی است که داستان او را خواهی شنید و اگر خدا خواهد در این جلد و جلدهای آینده از چگونگی کار و روزگارش چنان آگاه می شوی که گوئی درکنار وی ایستاده ای، و اکنون می بینی که باده گساری می کند ودر محراب‌بالا می آرد و از زور مستی نماز را بیش از آنچه باید می خواند، و انگشتر از دستش به در می کنند و از بس مست است درنمی یابد، و پیش از چنین روزهائی نیز خدای برتر از پندار، او را تبهکار خوانده و با این گفتار- که گوینده اش بسی گرامی است- او را می شناساند: آیا کسی که به آئین راستین گرویده همچون کسی

[صفحه ۲۰۴]

است که تبهکار است (سوره سجده آیه ۱۸) و نیز با این گفتار: هر گاه تبهکاری گزارشی برای شما آورد درپیرامون آن پرس و جو نمائید که ابن عبدالبر در استیعاب ۶۲۰:۲ می نویسد:در میان دانشمندانی که به روشنگری نامه خدا می پردازند هیچ چون و چرائی درباره این گزارش که دانستی نیست که‌سخن خدا گرامی و بزرگ ": هر گاه تبهکاری گزارشی برای شما آورد "... درباره ولید فرود آمده است این سخن را ابن اثیر نیز در اسد الغابه ۹۰:۵ از زبان بوعمر بازگو کرده است.
اینک آیا سزاوار است که چنین کسی از سوی پیشوایان مسلمانان در پایگاه والای فرمانداری جای بگیرد و جان و دارائی و زن و

آبروی مردم بـه دسـت او سـپرده شـود، تـا دسـتورهای آئین را از او بگیرنـد و کـار بسـتن و گشـودن را در شـهرو ده مسـلمانان از او بخواهنـد و در نمازهای گروهی و آدینه، او را پیشـنماز خود بشناسـند؟ آیا هیچ یک ازاین کارها با کیش راستین سازگار است؟ مرا بگذار و این پرسش ها را از خلیفه ای بکن که او را فرماندار گردانید و کسانی را که به زیان او گواهی داده بودند براند و در هراس افکند یا با تازیانه خویش ایشان را زد.

و گرفـتیم که فرمانـداری بخشـیدن به او پیش از بزهکـاری اش بـوده، بـا این همه، دادن کیفری که بایسـته‌بودن آن روشن گردیـد- وروان نسـاختن آن بر وی، سـرزنش ها برانگیخت- چرا بایـد همی پشت گوش انـداخته شود تا آن هنگام که مردک را در خانه ای فرسـتند و برای برکنار مانـدن او از گزنـد تازیانه، بالاپوشـی آراسـته بر تن وی کننـد و آن گاه هر کس بر وی درآیـد که او را کیفر رساند او- که شایسته کیفر بوده- ایشان را به خشمگین شدن خلیفه بیم دهد و به این سان- و با پرهیز دادن از بریدن پیوند خویشی- از خود پاسداری نماید. آیا خلیفه می‌دانست که او دیگران را برای پا پیش نهادن در بر پا داشتن آئین های کیفری خدا، از خشم وی می ترساند و او را به این گونه می شناساند و پیوند خویشاوندی اش را از دستور کیش او برتر

[صفحه ۲۰۵]

می شـمارد؟ و با این همه چون از گفتار او خرسـند بود آن را ندیده می گرفت؟ یا سـخن او را به وی نرسانده بودند؟ این دومی که هیچ سازشـی با پرداخت گزارش ها ندارد زیرا از آنها درمی یابیم وی از همه آن چه در آن جا، روی داده آگاهی داشـته و به یاری همه آن کارهـا، بر پـا داشـتن آئین کیفری را پشت گوش می انـداخته تـا آن جا که چون دانست دختر زاده برگزیـده پیامبر- حسـن (ع)- برای دلسوزی بر او گرایشـی به کجروی نمی یابـد از کـار او جلوگیری کرد و چنـان خواست که تازیـانه زدن بر وی به دسـت سرهنگان خودش انجام گیرد که در پی خشـنودی اوینـد، با این همه فرمان خداونـد پیروز شد و داوری او انجام گرفت و چگونه؟ با دسـت سـرور مـا فرمـانروای گرونـدگان کـه خـودش بـه کیفر رسانـدن وی را گردن گرفت و آن سـتمگر هم به دشـنام گـوئی به او پرداخت و او (ع) نیز در راه خدا از سرزنش هیچ کس پروا ندارد. یا به گونه ای که درصحیح مسلم واغانی و جز آن دو آمده او(ع) به عبد الله پسر جعفر دستور داد که او را تازیانه بزند و خود شماره تازیانه ها را نگاه می داشت.

آیا پس از آن که کیفری بر کسـی بایسـته‌گردید باید کار را چندان پشت گوش انداخت که زد و خوردها بر سر آن درگیرد و بازار بگو مگو داغ شده پیکار زبانی به نبرد با جنگ افزار انجامد و کار گفتگو به مشت و لگد برسد و لنگه کفش و موزه بالا رود و پس از برانگیخته خـدا (ص) نخستین پیکـار میان مسـلمانان سازمان یابـد و فریاد مادر گرونـدگان بلنـد شود که": راستی که عثمان آئین های کیفری را پایمال کرده و گواهان را در هراس افکنده " و سـرور خاندان پیامبر (ص)نیز با این سخن او را نکوهش کند که:آئین های کیفری را پایمال کردی و گروهی را که به زیان برادرت گواهی دادند کتک زدی؟ و آیا پس از همه این‌ها چنین تبهکاری که با زبان نامه ارجمند خداوندی نیز پرده اش دریده شده بود شایستگی آن را دارد که برای رسیدگی به دارائی ها فرستاده شود؟ چنان که عثمان کرد و مردک را پس از کیفر

[صفحه ۲۰۶]

دادن او به کارپردازی صدقات کلبیان و بلقینیان فرستاد و آیا مهر برادری این همه گشاد بازی را روا می دارد؟

پاسـخ دادن به این پرسـش ها به گردن من نیستو آن چه بر من است گزارش دادن سـرگذشت‌است همراه با بررسـی و انگیزه یابی

درآن. و پاسخ را نیز تنها از یاوران خلیفه می خواهیم، یا نه، خود خواننده بزرگوار را داور این گیر و دارها می گردانیم.

آوای سوم به دستور خلیفه

بخاری و جز او از زبان سائب پسر یزید آورده اند که برنامه آوا دردادن در روز آدینه آغازش در روزگار برانگیخته خدا (ص) بود و درروزگـار بوبکر و در روزگار عمر. و هنگام آن نیز به گاه بیرون شـدن پیشوابود و به گاه بر پا شـدن نماز. و چون‌روزگار عثمان رسـید و مردم بسیار شدندآوای سومی هم بیافزود که در زوراء (زاء زبردار و واو ساکن، خانه ای در بازا! ر) می دادند و این شیوه تا هم‌اکنون بر جای مانده است

و در گزارش بخاری و ابو داود آمده است که در روزگار پیامبر (ص) و بوبکر و عمر (ص) بانگ مسلمانی در روز آدینه آغازش‌در هنگامی بود که پیشوا بر سـر منبر می نشـست و چون عثمان به جای ایشان نشـست و مردم بسـیار شدنـد عثمان دسـتور داد تا در روز آدینه برای بار سوم نیز (اذان) آوای مسلمانی در دهند، پس در زوراء آواز

[صفحه ۲۰۷]

به آن برداشتند و کار به همین گونه پایدار ماند.

و در گزارش نسـائی آمـده: عثمان دسـتور داد تا در روز آدینه برای بار سوم نیز آوای مسـلمانی در دهنـد، پس در زوراء آواز به آن برداشتند.

و در گزارشـی از همو آمده است که چون برانگیخته خدا (ص) در روز آدینه بر فراز منبر می نشست بلال‌آوای مسلمانی در می داد و چون فرود می آمد (اقامه) بانگ نماز در می داد و در روزگار بوبکر و عمر نیز چنین بود.

و در گزارش ترمذی آمده: به روزگار برانگیخته خدا (ص) و بوبکر و عمر چون پیشوا بیرون می شد بانگ مسـلمانی در می دادند و نماز را بر پا می داشتند و چون عثمان برسر کار آمد آوای سومی هم در زوراء بیافزود.

و در گزارش بلاـذری در الانسـاب ۳۹:۵ از زبـان سائب پسر یزیـد چنین آمـده: برانگیخته خـدا (ص) چون‌برای نماز بیرون می شـد بانگ مسـلمانی در می دادند و سپس نماز را بر پا می داشت، در روزگار بوبکر و عمر و در بهری از روزگار عثمان نیز کار به همین گونه بود. تا عثمان در سال هفتم آوای سومی هم بیافزود که مردم آن را نپسندیدند و گفتند نوآوری نادرستی است.

و ابن حجر در فتـح الباری ۳۱۵:۲ می نویسـد چنان برمی آیدکه آن هنگام مردمان در همه شـهرها کارعثمان را در پیش گرفتند زیرا وی خلیفه ای بود که فرمانش به کار بسته می شد، با این همه، فاکهانی چنان آورده که نخستین کسی که نخستین بانگ مسلمانی را پدید آورد در مکه حجاج بود و در بصـره زیاد و به من چنان رسیده که مردمانی که در باختر نزدیک هستند تاکنون نیز جز یک بار برای ایشـان بانـگ مسـلمانی داده نمی شود و ابن ابی شـیبه آورده است که پسـر عمر گفت ": نخسـتین بانـگ مسـلمانی که در روز آدینه دهند نوآوری است " که هم گمان می رود این سخن را از آن روی گفته که این کار را درست نمی شمرده و هم گمان

[صفحه ۲۰۸]

می رود که می خواهـد بگویـد: این برنـامه در روزگـار پیـامبر (ص) پیـاده نمی شـده و هر چه در روزگـار او نبـوده نوآوری نامیـده

می‌شود.

شوکانی نیز در نیل الاوطار ۳۳۲:۳ آن چه را در فتح الباری بوده بازگو کرده و هم عینی در عمده القاری گزارش پسر عمر را به این گونه یـاد کرده که ": نخستین آوای مسلمانی که در روز آدینه دهنـد نوآوری است " و هم‌آورده است که زهری گفت ": نخستین کسـی که نخستین بانگ مسلمانی را پدیـد آورد عثمان بود که دسـتور داد برای مردم بازارها بانگ در دهنـد " و هم می‌نویسد: در پاره ای گزارش ها آمده است که عثمان سومین بانگ مسلمانی را که در زوراء برای گرد آوردن مردم سر می دادند پدید آورد- تا آن جا که گوید: و گفته شده: نخستین کسی که نخستین بانگ مسلمانی را پدید آورد درمکه حجاج بود و در بصره زیاد

امینی گوید: نخستین پرسشـی که از بازگو گران این گزارش ها باید کرد این است که خواست ایشان از بسـیار شدن مردم که‌انگیزه ای شد برای دوبار سـر دادن بانگ مسـلمانی، آیا بسـیار شدن ایشان در پایگاه جانشینی پیامبر- مدینه درخشان- است یا بسیار شدن ایشان در سراسـر جهان؟ اگر دومی باشـد که هزار بار هم بانگ مسـلمانی در می دادنـد سودی برای ایشان نداشت زیرا نه بانگ آوا دهنـده مـدینه به دیگر شـهرها و کشورها می رسـید و نه بر مردمان آن جاها بایسته بود که به بانگی که از این جا برمی خیزد گوش دهند و نماز خود را با آن هماهنگ کنند.

بسـیار شدن مردم در خود مدینه نیز اگر بگیریم که انگیزه درستی برای افزودن به برنامه آواز در دادن باشد تازه آن چه‌را درست می نمایـد افزودن به آواز دهنـدگان است که در هر گوشه شـهر و همه‌در یـک هنگـام به کار برخیزنـد. نه این‌که پس از بانگ نماز در دادن که بایـد پس از آوای مسلمانی و- کار پیش از نماز- باشـد یک بار دیگر از نو بانگ مسـلمانی در دهند زیرا آئین نامه پیامبر، آشکارا با این شیوه ناسازگار است و کارخلیفه هم- به گونه ای که ترکمانی در شرح سنن کبرای‌بیهقی

[صفحه ۲۰۹]

۴۲۹:۱ ما را آگاه می سازد- افزودن به برنامه بانگ مسـلمانی دادن پس از بانگ نماز بوده است نه افزودن به آواز دهندگان و یاران پیـامبر نیز از همین روی وی را نکـوهش کردنـد و کـار او را نوآوری نـاروا شـمردند وگر نه چنـد تـا بودن آواز دهنـدگان، تنهـا در روزگـار عثمـان نبوده است زیرا در روزگـار برانگیخته خـدا (ص) نیز، هم بلاـل بانگ مسـلمانی برمی داشت و هم پسـر ام مکتوم و عثمـان نیز- بـه گـونه ای کـه در روشـنگری آبی بر صـحیح مسـلم ۱۳۶:۲ آمـده- به هنگـام بسـیار شـدن مردم چهـارتن را برای این نیازمنـدی برگرفت و هیـچ‌کس را هم نیافته ام که چند تا بودن آواز دهندگان را ناروا بشـمارد که تازه دسـتورهائی هم بر این برنامه بارکرده انـد چنانکه گاهی این پرسـش را پیش می کشـند که- آیا چنان چه گفته شده- با چند تا بودن آواز دهنده، آوای بایسـته یا شایسـته هم چنـد تا می شود یا نه؟ و هنگامی که آواز دهنـده نخستین کارش به انجام رسـید آیا پیشـنماز می توانـد در خواندن نماز درنـگ کنـد تا آن دیگری هم کارش پایان یابـد؟ یا می توانـد بیرون شود و آن دیگری نیز آوای خود را نیمه کاره ببرد؟ و آیا چند آواز دهنده ای که هستند می توانند یکی پس از دیگری آواز بردارند؟ یا همه شان باید در آغاز هنگام نماز آواز بردارند؟ و شافعی در کتاب الام ۷۲:۱ می نویسـد: اگر پرستشـگاهی بزرگ چند آواز دهنده آماده داشـته باشد جای گفتگو نیست که هر یک از آنان می تواننـد- بر فراز یکی از گلدسـته هـای آن- آواز بردارنـدتا همه شـنوندگان- در یک هنگام- آواز مسـلمانی را بشـنوند. آن گاه نمای گزارش درستی که گذشت، می رساندکه عثمان به برنامه بانگ مسـلمانی دادن افزود به این گونه که دسـتور دادپس از بانگ مسـلمانی و بانگ نماز در دادن، یک بار دیگر بانگ مسـلمانی در دهنـد نه این که پیش تر از این ها بانگ مسـلمانی در دهند و این را، هم از گزارش طبرانی که بیاید می توان دریافت و هم از آن چه برخی از روشنگران گزارش به کوتاهی باز نموده و گفته اند که سومین آوا، سومین است‌از دیدگاه آئین و کیش، زیرا پیش روی‌پیشنماز و بر بانگ نماز به

[صفحه ۲۱۰]

بانگ مسلمانی افزوده شده است آری ابن حجر در فتح الباری ۳۱۵:۲ می نویسد: روشنگران همداستان اند که خواست گزارشگر از این دو واژه ": سومین بانـگ مسـلمانی " آن است که دو تـای نخستین یکی بانـگ مسـلمانی است و دیگری بانـگ نمـاز و آن گاه آوای سومی را هم که به دستور عثمـان سـر می دادنـد "سومین بانـگ مسـلمانی " می خواندنـد واین می رسانـد که پیشتـر بـایستی دوباردیگر بانگ مسـلمانی سر داده شده باشد. و عینی در عمده القاری ۲۹۰:۲ می نویسد: بانگ نماز که در این جا بانگ مسـلمانی خوانـده شـده از ایـن روی اسـت که- هماننـد آن- آگهی هـائی در بردارد و از همین روی است که پیـامبر (ص) گفت میـان هر دو بانگ مسلمانی،نمازی است برای کسی که بخواهد و خواست‌او " میان بانگ مسلمانی و بانگ نماز " است.

و تـازه گیرم که بسـیار شـدن مردم انگیزه ای باشـد برای افزودن به برنـامه آواز در دادن، باز هم چنانکه‌گفتیم بایستی برنامه آواز در دادن افزونی را در گوشه های شـهر که از پرستشگاه به دور است پیاده کنند تا بگوش کسی رسد که آوای مسلمانی ویژه پرستشگاه را که- چنان چه در سنن ابوداود ۱۷۱:۱ آمده- در روزگار پیامبر و روزگار بوبکر و عمر بر در پرستشگاه‌سر داده می شد نمی شنود نـه در زوراء- کـه چنـانچه در القـاموس و تـاج العروس- آمـده خـانه ای در کنـار پرستشـگاه بـوده خـواه آن را خـانه عثمـان پسـر عفان‌بشماریم که حموی در معجم ۴۱۲:۴ یادی از آن کرده- و طبرانی نیز گویـد: عثمان بفرمود تا آواز نخستین را از خانه ای از آن خود او که زوراء خوانده می شد سـر دهند پس، از آن جا بانگ مسلمانی در می دادند یا- به گونه ای که نیز حموی یاد کرده- آن را جائی نزدیک بازار مدینه و نزدیک مسجد بگیریم یا- به گونه ای که ابن بطال بی هیچ چون و چرا

[صفحه ۲۱۱]

پـذیرفته و برداشت وی در فتـح الباری ۳۱۵:۲ و عمـده القاری ۲۹۱:۳ آمده- آن‌را سـنگی بزرگ نزدیک در پرستشـگاه بدانیم، پس بانگ مسـلمانی در دادن درزوراء- در رسانیـدن آواز و چون و چنـد آگاهی ها- همچون آواز در دادن است بر در پرستشـگاه، پس در این افزونی ناساز با آئین نامه پیامبر چه سودی توان یافت؟

وانگهی اگر هم گرفتیم که‌بسـیار شـدن مردم در مـدینه، عثمان را در انجام این برنامه ناگزیر ساخت تازه بایـد پرسـید که آیا انبوهی ایشان‌پدیده ای بود که ناگهان در هفتمین سال از فرمانروائی او روی نمود؟ یا از همان هنگام که این شهر، پایتخت مسلمانان گردید شماره مردمانش رو به فزونی رفت؟ بر این بنیاد، شـماره مردمان به چند باید برسد تا انگیزه ای برای سـرپیچی از برنامه پیامبر گردد؟ و دست آویزی برای سومین بانگ مسلمانی؟ و آیا دستاویز این شیوه من‌درآوردی را در همه شهرها و پایتخت های بزرگ که مردم آن چنـدین برابر مـدینه اند می توان روا دانست و ده هاو صدها بار بانگ مسـلمانی را از نو سـرداد؟ این را از خلیفه باید پرسـید و از یاوران او که کارش را درست می دانند.

و تازه اگر بسـیار شدن مردم در مدینه انگیزه آن بود که برای سومین بار آوای مسلمانی در دهند پس چرا مردم همه شهرها هم، کار خلیفه را دست آویز گرفتند و برنامه او را به کار بستند؟ با آن که در همه آن جاها چنان انبوهی ای نبود و خلیفه می‌باید ایشان را از این کـار باز داشـته و آگاهشان سازد که این افزونی که بر برنامه خـدائی بانگ مسـلمانی در دادن روا شـمرده شـده تنها برای مـدینه است و بس. یا دست کم بگوید که این فرمان ویژه شهرهائی است که شماره مردم آن بسیار باشد.

آری، این بار خلیفه نخستین گام را در راه گستاخی به خدا برمی دارد و پس از او نیز معاویه و مروان و زیاد و حجاج می آیند و هر

گونه دلشان می خواهد بر بنیاد هوس های‌خود کیش خدا را به بازی می گیرند. وآغاز کننده یک کار، ستمگرتر از دیگران است.

[صفحه ۲۱۲]

خلیفه خانه خدا – کعبه– را پهناور می نماید

طبری در تاریخ خود ۴۷:۵- به هنگام یادآوری از رویدادهای بیست و ششمین سال پس از کوچیدن پیامبر به مدینه- می نویسد: در همین سال بود که عثمان زمینه پرستشگاه مسلمانان رابیافزود و آن را پهناور نمود، ساختمان های گروهی از همسایگان را بخرید و دیگران که به فروش تن در ندادند سرای هاشان را ویران ساخت و بهای آن را در گنجینه دارائی توده نهاد و چون بر سر او بانگ و فریاد راه انداختند دستور داد ایشان را زندانی کنند و گفت می دانید چه انگیزه ای شما را بر من گستاخ ساخته است؟ راستی که را که جز بردباری من شما را بر من گستاخ نساخته است. عمربا شما همین کار را کرد و بر سر او داد نزدید ". سپس عبد الله- پسر خالد پسر اسید- درباره ایشان با اوبه گفتگو پرداخت تا از بند رهائی- یافتند. گزارش بالا را یعقوبی نیز در تاریخ خود ۱۴۲:۲ و ابن اثیر در الکامل ۳۹:۳ آورده اند.

و بلاذری درالانساب ۳۸:۵ از زبان مالک آورده است‌که زهری گفت: عثمان مسجد پیامبر (ص) را گسترش داد و ده هزار درم سیم ازدارائی خود به هزینه آن رساند پس مردم گفتند: پرستشگاه برانگیخته خدارا گسترش می دهد و برنامه او را دیگرگون می نماید.

امینی گوید: گویا خلیفه نه در کیش اسلام، آئین هم سویه و پا برجائی برای آن چه در دست مردم است می دیده و نه در آئین پاک ما ارزش و آبروئی برای دارائی هاو دارندگان آن سراغ داشته و گویا سخن‌پیامبر بزرگ (ص) به گوش او نخورده بوده که دست زدن به دارائی هیچ مسلمانی روا نیست مگر او

[صفحه ۲۱۳]

از سر دل خرسندی دهد و بر بنیاد گزارش جصاص در احکام القرآن ۱۵۷:۱ ": مگر از دل و جان خشنود باشد ". و در شفاء قاضی عیاض و نیل الاوطار ۱۸۲:۴ آمده است ": مگر خودش خشنودی دهد " و بر بنیاد گزارش ابن حبان که آن را درست می شمارند: هیچ مسلمانی را نرسد که چوبدستی برادرش را جز با خشنودی خود او بستاند.

و از شگفت ترین‌چیزها آن که خلیفه خود، روزگار عمر- و هنگام گسترش دادن وی به پرستشگاه- را دریافته و درگیری او را با عباس‌پسر عبد المطلب- که نمی خواست خانه اش را بدهد- دیده و پیش چشمش بود که‌ابی پسر کعب و ابوذر غفاری و جز ایشان، داستان ساختمان بیت المقدس به‌دست داود (ع) را گزارش کردند و عباس همان را پشتوانه سخن و دادخواست‌خود گردانید و عمر نیز که از آئین نامه ارجمند پیامبر آگاه شد در برابرآن سر فرود آورد- که گسترده داوری در ج ۶ ص ۲۶۲ تا ۲۶۶ از چاپ دوم گذشت- جز آن که این یکی مرد پروای هیچ یک‌از این ها را نداشت و آن آئین نامه چون و چرا ناپذیر را پایمال نمود و آن گاه کار عمر را دستاویز گردانید و این را که مردم از وی می ترسیده اند و او چون بردباری نموده باکی از وی ندارند. پس خانه های مردم را بی آن که خشنودی دهند ویران ساخته و کسانی را که در این باره با وی به گفتگو و چون و چرا پرداخته اند به زندان افکنده و بهای آن را در گنجینه دارائی توده نهاده تا آن جا که مردم گفتند: مسجد برانگیخته خدا را پهناور می سازد و آئین نامه او

را دیگر گون می نماید.

[صفحه ۲۱۴]

اندیشه خلیفه درباره متعه حج

بخاری در صحیح آورده است که مروان پسر حکم گفت: در راه مدینه تا مکه با عثمان و علی (ض) بودم و شنیدم که عثمان مردم را از متعه حج و از انجام حج و عمره با هم باز می داشت و علی که چنین‌دید، برای حج و عمره با هم آغاز به لبیک گفتن نمود عثمان گفت: مرا چنان‌می بینی که مردم را از کاری باز بدارم و تو آن را به جای آری؟ گفت:من برای سخن هیچ یک از مردم، آئین–نامه برانگیخته خدا (ص) را رها نمی کنم.

و در گزارش احمد آمده است که:ما با عثمان (ض) می گشتیم که ناگاه‌دیدیم مردی برای حج و عمره با هم لبیک می گوید عثمان (ض) گفت این کیست گفتند علی. گفت مگر نمی دانی که من از این کار جلوگیری کرده ام؟ گفت آری، با این همه، من سخن برانگیخته خدا (ص) را برای سخن تو رها نمی کنم.

و بخاری و مسلم آورده اند که سعید پسر مسیب گفت: علی و عثمان (ض) در عفان فراهم آمدند و عثمان مردم را از متعه حج باز می داشت پس علی به او گفت: کاری که برانگیخته خدا(ص) انجام به دستور آن داده تو چه می خواهی که از آن جلوگیری می کنی؟ گفت: ما را رها کن گفت من نمی توانم تو را واگذارم پس علی که چنین دید برای حج و عمره با هم‌آغاز به لبیک گفتن نمود.

مسلم آورده‌است که عبد الله پسر شقیق گفت: عثمان (ض) مردم را از متعه حج باز می داشت و علی (ض) مردم را به انجام آن وامی داشت پس عثمان در این باره سخنی به علی گفت سپس علی گفت: تو می دانی که مابا برانگیخته خدا (ص) حج تمتع انجام می دادیم گفت آری، ولی ترسان بودیم.

[صفحه ۲۱۵]

برگردید به صحیح بخاری ۶۹:۳ و ۷۱، صحیح مسلم ۳۴۹:۱، مسند احمد ۹۵ و۶۱:۱، سنن نسائی ۱۵۲ و۱۴۸:۵، سنن بیهقی ۳۵۲:۴ و ۲۲:۵، مستدرک حاکم ۴۷۲:۱، تیسیر الوصول ۲۸۲:۱

امینی گوید در پیرامون این زمینه در جلد ششم ص ۹۸ تا ۱۳۰ و ۲۱۳ تا ۲۲۰- از چاپ دوم- در لابه لای " نشانه های شگفت انگیز "به گستردگی سخن راندیم و آن جا گزارش های فراوانی یاد کردیم‌که می رساند روا بودن متعه حج با پشتوانه های بسیاری که در نامه خدا وآئین نامه پیامبر دارد، آشکار و بی چون و چرا است و هیچ فرازی هم فرود نیامد که آئین متعه حج را بگرداند و برانگیخته خدا (ص) نیز- تا هنگام مرگ- مردم را از آن باز نداشت و- چنان که بخاری و مسلم و گروهی از پیشوایان گزارش ها از راه های بسیار گزارش کرده اند- جلوگیری از آن تنهابر بنیاد اندیشه و برداشت خلیفه دوم بود. و عثمان خود نیز آن گیر و دارها را دید و بگو مگوهائی که بر سر این کار درگرفت و پرخاش های یاران پیامبر به جلوگیری کننده، در پیش چشم‌او بود و نیز این که: دست آویزی این‌بود که اگر من متعه حج را برایشان روا بشمارم زن می گیرند و نوعروسان با در حجله ها به دیدار خانه خدا

می آرند، و تو می دانی که این بهانه پوچ، هیچ نبوده مگر یک برداشت ناچیزکه پشتوانه ای آن را استوار نمی گردانیده و نامه خدا و آئین نامه پیامبر نیز آن را در هم می شکسته زیرا برانگیخته خدا (ص) از دارنده این برداشت- در شناخت آن زمینه ای که وی با چشم های نزدیک بینش پرده ازچهره آن برگرفته- استادتر بوده وپیش‌از وی نیز خدای پاک همه این ها را می‌دانسته و هیچ کدام نه تنها مردم را از متعه حج باز نداشتند که دستور آن را پا بر جا نیز گردانیدند.

"دانش به جز نامه خدا و یادبودهای پیامبر نیست

و آن چه به جز این باشد نه چیزی‌است و نه گزارشی

مگر یک مشت هوس ها ودشمنی های به هم آمیخته

[صفحه ۲۱۶]

که مبادا بیهوده ای از دارندگان آن‌تو را بفریبد".

آری عثمان همه این ها را دید ولی پروای هیچ کدام از آن ها را نداشت و گام در جای پای کسی نهاد که پیش از وی بود، با آن که درست آن بود که از نامه خدا و برنامه‌پیامبر پیروی کند- و درستی برای پیروی کردن شایسته تر است و تازه به این هم بسنده ننموده و آغاز کرده‌است به سرزنش فرمانروای گروندگان علی (ع)- که روان برانگیخته خدا بود و دروازه شهر دانش او و داناترین پیروان او و استادترین ایشان در داوری- که چرا با برداشت بی پشتوانه‌ما که با فرمان خدا ناساز است هماهنگی نمی نمائی و آن گاه کار گفتگو میان آن دو- در عسفان و در جحفه- به آن جا می کشد که چنان چه داستان آن در جلد ششم ص ۲۰۵ از چاپ نخست و ص ۲۱۹ از چاپ دوم گذشت چیزی نمی نماند که فرمانروای گروندگان علی(ع) برای حج تمتع به جا آوردن، کشته شود.

ما نمی دانیم این مرد هنگامی که سرور ما علی (ع) به وی گفت ": به راستی تو می دانی که ما با برانگیخته خدا حج تمتع به جا می آوردیم " چه خواستی داشت که پاسخ داد: آری ولی ترسان بودیم؟ در آن سال که مردم با برانگیخته خدا (ص) حج تمتع به جا آوردند چه ترسی در کار بوده؟ مگر نه این همان بازپسین دیدار پاک ترین پیامبران از خانه خدابوده که شماره همراهان او به صد هزارکس و بیشتر می رسیدند؟ و تو خواهی یافت که بزرگان توده نیز این بهانه ناچیز و ساختگی را درنمی یافتند تا آن جا که پیشوای حنبلیان احمد پس از یاد کردن آن گزارش در مسند می نویسد: شعبه به قتاده گفت: ترس ایشان از چه بوده؟ پاسخ داد نمی دانم.

من نمی دانم آیا اندازه دانش خلیفه این بوده است؟ یا مرز خردمندی اش

[صفحه ۲۱۷]

یا اندازه پافشاری اش در پیاه کردن برنامه هائی که می خواسته؟ یا مرز پیروی اش از نامه خدا و آئین نامه پیامبر او؟ یا اندازه درستکاری اش در نگهداری سپرده های کیش مسلمانان که خود جانشین پیامبرشان بوده؟ اگر نمی دانید از یاد دارندگان بپرسید.

و آن گاه آیا گزافه گوئی آشکار و ناروا نیست که ابن سیرین- به گونه ای که بلاذری درالانساب ۴:۵ آورده- بگوید: در میان‌همه ایشان، نخست عثمان به دستورهای وابسته به دیدار خانه خدا از همه آگاه تر بود و سپس پسر عمر.

اگر آگاه‌ترین توده شیوه اش این و داستانش این‌باشد اسلام را بدرود باید گفت.

خلیفه خون بی گناهان را پایمال می کند

اشاره

کرابیسی در ادب القضاء با زنجیره ای درست از زبان سعید پسر مسیب آورده است که عبد الرحمن پسر ابو بکر گفت: اندکی پیش از کشته شدن‌عمر من گذارم بر هرمزان افتاد که با جفینه و ابو لولو راز می گفت و می شنید پس چون مرا دیدند برخاستند و از میان ایشان دشنه ای دو سر به زمین افتاد که دسته آن در میانش بود پس ازآن، در دشنه ای که عمر با آن کشته شده بود نگریستند و دیدند همان است که او چگونگی اش را می گوید پس عبید الله پسر عمر برفت و شمشیرش را برگرفت و همین سخن را از عبد الرحمن بشنید پس به نزد هرمزان شد و او را کشت و جفینه را که دخت کوچک بو لولو بود بکشت و خواست همه برده های مدینه‌را بکشد که جلوش را گرفتند و چون عثمان بر سر کار آمد عمرو پسر عاص به‌وی گفت: این پیش آمد در هنگامی رویداده که تو بر مردم

[صفحه ۲۱۸]

فرمانروائی نداشته ای پس خون هرمزان پایمال شد.

گزارش بالا را هم طبری‌با اندکی دگرگونی در تاریخ خود ۴۲:۵ آورده و هم محب طبری در الریاض ۱۵۰:۲چنان که ابن حجر نیز در الاصابه ۶۱۹:۳ آن را یاد کرده و آن را به همین گونه که ما آوردیم درست شمرده است.

و بلاذری در الانساب ۲۴:۵ از زبان مدائنی آورده است که غیاث پسر ابراهیم گفت: عثمان بر فراز منبر شدو گفت: هان ای مردم ما سخنرانان نبودیم و اگر زنده بمانیم و اگر خدا خواست برایتان به گونه ای که باید سخنرانی خواهیم کرد و این هم از خواست خدا بود که عبید الله پسر عمر خون هرمزان را بریزد و هرمزان نیز از مسلمانان بوده و هیچ بازمانده ای به جز توده مسلمانان ندارد و من پیشوای شمایم و از وی گذشتم آیا شما هم می گذرید؟ گفتند آری پس علی گفت: این تبهکار را بکش که کاری سهمناک به جای‌آورده و مسلمانی را بی گناه کشته است‌وبه عبید الله نیز گفت: اگر روزی دستم بتو رسد در برابر هرمزان تو را خواهم کشت.

و یعقوبی در تاریخ خود ۱۴۱:۲ می نویسد: مردم درباره خون هرمزان و خودداری عثمان از کیفر دادن‌عبید الله پسر عمر سخن بسیار گفتند پس عثمان بر منبر شد و برای مردم سخنرانی کرد و گفت: بازخواست خون هرمزان با من است و من آن را برای خدا و برای عمر بخشیدم و آن را در برابر خون عمر رها کردم پس مقداد پسرعمرو برخاست و گفت راستی این که هرمزان همپیمان خدا و برانگیخته او بوده و تو را نمی رسد که آن چه از آن‌خدا و برانگیخته او است ببخشی. گفت ببینیم و ببینید سپس عثمان عبید الله پسر عمر را از مدینه به کوفه فرستاد و او را در خانه ای فرود آورد که آن جا را به نام وی کوفک پسر عمر

[صفحه ۲۱۹]

می نامیدند برخی از ایشان نیز در این باره گفته اند.

"ای ابوعمرو!- نام سرپوشیده عثمان- دو دل‌مباش که

عبید الله با کشتن هرمزان درگرو و در بند است "

و بیهقی در سنن کبری ۶۱:۸ آورده است که عبید الله پسر عبید پسر عمیر گفت: چون عمر (ض) زخم خورد عبید الله پسر عمر بر

هرمزان برجست و او را بکشت پس عمر راگفتند که عبید الله پسر عمر هرمزان را کشت گفت: چرا او را کشت؟ گفت: می گوید او پدرم را کشته گفته شد چگونه؟ گفت پیش از این دیدم که با ابو لولو تنها بود ووی را به کشتن پدرم برانگیخت عمر گفت من نمی دانم این چیست بنگرید هر گاه من مردم از عبید الله بخواهید که گواه و پشتوانه‌سخنی که درباره هرمزان می گوید- که‌او مرا کشته- بیارد اگر گواهی آورد، که خون او در برابر خون من ریخته شده واگر گواهی نیاورد عبید الله را در برابر هرمزان بکشید پس چون عثمان (ض) بر سر کار آمد گفتندش آیا سفارش عمر (ض) را درباره عبید الله به کار نمی بندی؟ گفت: بازخواست خون هرمزان با کیست؟ گفتندبا تو ای فرمانروای گروندگان! گفت من نیز از گناه عبید الله پسر عمر گذشتم.

و در طبقات ابن سعد ۸:۵ تا ۱۰ چاپ لیدن آمده است که عبید الله برفت و دختر بو لولو را که خویش را مسلمان می خواند بکشت و عبید الله آن‌روز چنان خواست که هیچ برده ای را درمدینه نگذارد و همه را بکشد پس نخستین‌کسانی که با پیامبر به مدینه کوچیده بودند گرد آمدند و از سوی اینان آن چه را عبید الله انجام داده بود سهمناک شمرده بر او سخت گرفتند و از سر بردگان به دورش داشتند پس گفت البته به خدا ایشان و جز ایشان را- به برخی از مهاجران گوشه می زند- خواهم کشت پس عمرو پسر عاص همچنان باوی نرمی نمود تا شمشیر را از چنگ وی به درآورد و سعد نیز به نزد وی شد و هر یک از آن دو سر دیگری را گرفته و در این زد و خورد موی همدیگر را می کشیدند تا مردم در میان آن دو جدائی انداختند پس عثمان روی به ایشان نهادو این در همان سه روزی بود که- برای

[صفحه ۲۲۰]

برگزیدن جانشین- رای زنی می شد- و پیش از آن که وی را فرمانروا بشناسند- پس وی سر عبیدالله پسر عمر را گرفت و عبید الله نیز سر او را، سپس آن دو را از هم جدا کردند و آن روز زمین بر مردم تاریک شد و این بر دل مردم گران آمد و ترسیدند که با کشته شدن جفینه و هرمزان و دختر بو لولو به دست عبید الله، گرفتاری ای ازآسمان پدید آید.

و ابو وجزه آورده است که پدرم گفت: آن روز عبید الله را دیدم که با عثمان چنگ در موی یکدیگر افکنده بودند و عثمان می گفت " خدا تو را بکشد! مردی نماز گزار و دختری کوچک و یکی دیگر را که در پناه برانگیخته خدا (ص) بود کشتی، رها کردن تو درست نیست " و هم گفت: به شگفت آمدم‌از عثمان که چون به فرمانروائی رسید چگونه او را رها کرد تا سپس دانستم که عمرو پسر عاص پا در میانی کرده و او را از اندیشه اش برگردانیده است.

آورده اند که عمران پسر مناح گفت چون‌عبید الله پسر عمر، هرمزان و دختر ابو لولو را بکشت سعد پسر ابو وقاص با او درآویخت و هر یک موی دیگری را گرفته می کشیدند و سعد نیز در گیر و دار همین کار می گفت:

"جز تو هیچ شیری نیست که یک بار غرشی سر دهد

و از تو است که شیران زمین به سختی ها دچار می شوند و نابود می گردند " پس عبید الله گفت:

"بدان من گوشتی نیستم که آسان از گلوی تو فرو روم

پس‌از همان گنجشگان زمین هر چه می خواهی بخور ".

پس عمرو پسر عاص. بیامد و چندان با عبید الله سخن گفت و با او نرمی نمود تا شمشیرش را از او گرفته در زندان افکندند و پس از آن که عثمان بر سر کار آمد وی را آزاد کرد

[صفحه ۲۲۱]

آورده اند که‌محمود پسر لبید می گفت: من گمان می کردم که عثمان چون بر سر کار آید عبید الله را خواهد کشت و این پندارم‌بر بنیاد آن گیر و داری بود که دیدم باوی داشت زیرا او و سعد بیش از همه یاران برانگیخته خدا (ص) با وی سرسختی می نمودند.
و از زبان مطلب پسر عبد الله آورده اند که علی به عبید الله پسر عمر گفت: دختر ابو لولو چه گناهی داشت که او را کشتی؟ و هم آورده اند که پیشنهاد علی و پیشنهاد بزرگ ترین یاران برانگیخته خدا- به هنگامی که عثمان اندیشه ایشان را پرسید- این بود که باید عبید الله را کشت، با این همه، عمرو پسر عاص با عثمان به سخن پرداخت‌تا وی را رها کرد و علی می گفت: اگردستم به عبید الله پسر عمر رسد و توانائی داشته باشم او را به سزای کارش خواهم کشت.
و از زبان زهری آورده اند که چون عثمان به فرمانروائی رسید مهاجران و انصار را بخواند و گفت: پیشنهادی به من دهید درباره کشتن این کسی که چنین رخنه ای در کیش ما پدید آورده‌است پس همه مهاجران و انصار یک سخن و همداستان شده و عثمان را بر کشتن او دلیر می کردند و اندکی از مردم می گفتند: خدا هرمزان و جفینه را از آمرزش خود دور گرداند، می خواهند عبید الله رابه دنبال پدرش فرستند، پس سخن در این باره بسیار شد و عمرو پسر عاص گفت: ای فرمانروای گروندگان! این پیش آمد پیش از آن که تو به فرمانروائی بر مردم رسی روی داده، پس چشم از او بپوش. مردم از سخن عمرو پسر عاص پراکنده شدند.
و از زبان ابن جریج آورده اند که عثمان اندیشه مسلمانان را در این باره بپرسید پس یک سخن گفتند که باید خونبهای هرمزان و دختر بو لولو را پرداخت- و در برابر آن دو نباید عبید الله پسر عمر را کشت- و آن دو، مسلمان شده

[صفحه ۲۲۲]

بودند و عمر بر ایشان درآمدی نهاده بود و در آینده که به علی پسر ابوطالب دست فرمانبری داده شد خواست عبید الله پسر عمر را بکشد و او از چنگ وی به سوی معاویه پسر ابو سفیان گریخت و همچنان با او بود تا در جنگ صفین کشته شد
و طبری در تاریخ خود ۵:۴۱ می نویسد: چون دست فرمانبری به عثمان دادند او در گوشه مسجد بنشست و عبید الله پسر عمر را که در خانه سعد پسر ابو وقاص زندانی بود بخواند و سعد همان بود که چون وی هرمزان و جفینه و دختر بو لولو را بکشت و می گفت: به خدا سوگند البته مردانی را که در ریختن خون پدرم دست داشتند- به مهاجران و انصار گوشه می زند- خواهم‌کشت همان گاه سعد به سوی وی برخاست وشمشیر را از دست وی باز ستاند و مویش‌را کشید تا بر زمینش افکند و در خانه‌خویش زندانی اش کرد تا عثمان او را به درآورد پس عثمان به گروهی از مهاجران و انصار گفت: درباره این کسی که چنین رخنه ای در اسلام پدید آورده است پیشنهادهائی به من دهید پس‌علی گفت: من برآنم که وی را بکشی پس‌یکی از مهاجران گفت: عمر دیروز کشته‌شد و پسرش امروز کشته شود؟ پس عمرو پسر عاص گفت: ای فرمانروای گروندگان! خداوند تو را برکنار داشت از این که این پیش آمد به روزگار فرمانروائی=تو

[صفحه ۲۲۳]

بر مسلمانان روی دهد. عثمان گفت: من اکنون سرپرست ایشانم و برای آن خونبهائی نهادم و پرداخت آن را از دارائی خویش به گردن‌گرفتم گزارشگر گفت مردی از انصار که او را زیاد پسر لبید بیاضی می گفتند چون عبید الله پسر عمر را می دید می گفت
"ای عبید الله تو در برابر پسر اروی

هیچ گریزگاه و پناهگاه و زینهاری نداری.
دست خویش را به خون کسی آلودی که به خدا سوگند ریختن آن ناشایست و ناروا بود
کشتن هرمزان کاری سهمناک بود
که بی هیچ انگیزه ای=انجام گرفت. مگر آن که گوینده ای بگوید:
آیا هرمزان را در کشته شدن عمر، گناهکار می شمارید؟
رویدادها بر روی هم تل انبار شد و بی خرد کسی گفت:
آری من او را گناهکار می شمارم=او بود که به این کار فرمان داد و پیشنهاد آن را کرد
جنگ افزار آن بنده در درون خانه اش بود
و آن را زیر و رو می کرد و دستور به دستور، ارجمند شناخته می شود) ". گزارشگر گفت: پس عبید الله پسر عمر به نزد عثمان شد و از زیاد پسر لبید و سروده‌اش گله مندی نمود پس عثمان زیاد پسر لبید را بخواند و او را از این سخنان‌باز داشت و زیاد نیز درباره عثمان چنین سرود:
"ای ابو عمرو- نام سرپوشیده عثمان
دو دل مباش که عبیدالله با کشتن هرمزان در گرو و در بند=است.
پس به راستی اگر گناه وی و افزارهای لغزش را ندیده بگیری
تو و او با یکدیگر همچون دو اسب خواهید بود که برای گروبندی به

[صفحه ۲۲۴]

کار گیرند
آیا از او می گذری؟ هنگامی که به نادرست از او بگذری
پس تو به آن چه گزارش می کنی نزدیک نیستی. "
پس عثمان زیاد پسر لبید رابخواند و او را از این سخنان باز داشت گزارش بالا را ابن اثیر هم در الکامل ۳۱:۵ یاد کرده است.
امینی گوید: از گزارش هائی که آوردیم بر روی هم برمی آید که خلیفه، عبید الله- کشنده هرمزان و جفینه دختر کوچک بو لولو- را به سزای آدمکشی نرسانید با آن که بسیاری از یاران پیامبر در کیفر دادن او پا می فشردندو سرور ما فرمانروای گروندگان (ع) نیز باایشان هماهنگی می نمود، با این همه و با آنکه پیشنهاد علی با آئین نامه پیامبر و نامه خداوندی همساز بود و خود بر بنیاد گفته چون وچرا ناپذیر پیامبر درستکار، استادترین پیروان وی در داوری شناخته‌می شد، باز هم پیشنهاد او و دیگر یاران پیامبر را ندیده گرفته و به پیشنهاد عمرو- پسر عاصی و نابغه- چسبید که- در ج ۲ ص ۱۲۰ تا ۱۷۶ از چاپ دوم- سرگذشت او را به گستردگی آوردیم و از همان جا چگونگی گوهر و تبار و دانش و پابندی او به کیش ما را می توانی دریافت، آری دستور چنین‌کسی به کار بسته شد که به عثمان گفت ": این پیش آمد در هنگامی روی داده که تو بر مردم فرمانروائی نداشته ای و "... با این که آن کس در آن هنگام‌بر سر کار بوده- که همان خلیفه کشته‌شده باشد- در بازپسین دم از زندگی اش فرمان داد که اگر پسرش گواهی دادگر نیارد بر این که هرمزان پدر اورا کشته، بایستی به کیفر کار خود کشته شود. و خیلی روشن است که او چنین گواهی نیاورد پس عبید الله تا هنگامی که رهایش کردند همچنان در بنداین فرمان بود و گذشته از این خون جفینه و دختر بو لولو را هم به گردن داشت. آیا آئین اسلام گفته است که اگر خلیفه بخواهد آئین های کیفری خدارا روان گرداند باید پیش آمدها به هنگام فرمانروائی

او روی داده باشد؟تا پسر نابغه- عمرو- آن هیا بانگ ها را راه بیاندازد؟ و اگر این خوابشان درست باشد پس دیگر چه

[صفحه ۲۲۵]

نیازی بوده است که خلیفه از مردم بخواهد بزهکار را ببخشند؟ و باز گرفتیم که خلیفه یک روزگار می تواند در جائی که کسی کشته شده و بازمانده ندارد چنین گذشتی کند یا ازمردم چنین گذشتی بخواهد ولی آیا می تواند فرمانی را هم که به دستور خلیفه پیش از او بایـد روان گردانید پامال کند؟ و آیا مسلمانانی که درخواست چنین بخششی از ایشان شد و ایشان هم آن چه در دست شان نبود بخشیدند آیا روا بود چنان فرمان گذراو بی چون و چرائی را پامال کنند؟ و اگر هم گرفتیم که روا بوده: آیابخشش چند تن از ایشان بس بود که تبهکار بی‌کیفر بماند؟ یا می باید همه مسلمانان در این باره با ایشان هم آواز گردند؟ و تو می بینی در میان مسلمانان کسانی بوده انـد که کیفر نـدادن او را زمینه ای برای پرخاش و خرده گیری به عثمان گرفتنـد تا آن جا که وی چون دید مسلمانان جز کشتن عبیدالله راهی را نمی پذیرند به او دستورداد تا به سوی کوفه کوچ کند و آن جا خانه و زمین به وی بخشید که همان است‌که به آن، کوفک پسر عمر می گفتند و این بر مسلمانان، گران و سهمگین آمدو در پیرامون آن سخن بسیار گفتند.

وآن گاه فرمانروای گروندگان علی (ع) که سرور توده و داناترین ایشان به فرمان ها و آئین های کیفری بود با عبید الله دشمنی می نماید و او را بیم می دهد که در برابر این بزهکاری اش هر گاه بر وی دست یابد وی را بکشد. و هنگامی هم که بر سر کار می آید به پیگرد او می پردازد تا وی را بکشدپس او از نزد وی به شام- به سوی معاویه می گریزد و چنان چه در الکامل‌از ابن اثیر ۳۲:۳ می خوانیم در پیکارصفین کشته می شود. و در استیعاب از ابن عبد البر نیز آمده است که: او پس از مسلمان شدن هرمزان، وی را بکشت و عثمان او را بخشید و چون علی بر سر کار آمد او بر خویشتن بترسید وبه سوی معاویه گریخت تا درصفین کشته شد و در مروج الذهب ۲۴:۲ می خوانیم:که علی او را (در جنگ) بزد و جامه های آهنینی را که بر تن داشت بدرید چندان که شمشیر وی با آن چه در اندرون

[صفحه ۲۲۶]

او بود بیامیخت و به هنگامی که علی به پیگرد او پرداخت تا در برابر خون هرمزان او رابکشد و او بگریخت علی گفت: اگر امروز از چنگ من به در رفتی روز دیگربه در نروی.

و همه این ها می رسانـد که هم فرمانروای گروندگان (ع) با پی گیری و پافشاری می خواسته است که گناه او بخشیده نشود و هم گذشتن عثمان از او داوری روا و گذرا نبوده که بتوان از آن پیروی کرد وگر نه علی‌نه در پی آن برمی آمد که وی را بجویدو نه بر آن می شد که بکشدش. تا آن جا که در روز صفین نیز همان گناهش رابه رخ او می کشد و آن گاه که عبید الله در برابر مردم آشکار می گردد علی او را آواز می دهد: وای بر تو ای پسر عمر! برای چه با من جنگ می کنی؟ به خدا سوگند که اگر پدرت زنده‌بود با من نمی جنگید. پاسخ داد خون عثمان را می جویم گفت: تو خون عثمان‌را می خواهی و خدا از تو خون هرمزان را می خواهد پس علی اشترنخعی را بفرمود تا به سوی او بیرون شود.

این جا دیگر بهانه هائی که برای چشم پوشی از عبید الله و زنده گذاشتن او می آوردند به پایان می رسد با این همه، قاضی القضاه (= داور داوران) سر خویش را از نهانگاه نیرنگ بازی به‌در آورده و به استاد خود ابو علی چنین بسته که او گفته: عثمان با چشم‌پوشی از او خواست که کیش ما به ارجمندی رسد زیرا او ترسید که کشته شدن وی به گوش دشمنان خورده و

بگویند:پیشوایشان را کشتند و فرزند او را هم کشتند و چگونگی رویداد را درنیافته به سرزنش مسلمانان برخیزند. پایان آیا کسی هست از این مرد بپرسد کدام سرزنشی بر مسلمانان خواهدبود که دستور آئین خویش را به کار بسته و داوری خلیفه پیشین را درباره‌فرزند تبهکارش که خون بیگناهان را ریخت روان گردانند؟ و در کار کیش خدا هیچ گونه دلسوزی ای

[صفحه ۲۲۷]

به او گریبان گیر ایشان نشود (چون از مرزهائی که خدای پاك نهاده بود گام فراتر نهاد و کسانی که از مرزهای‌خدا گام فراتر نهند ایشانند ستمگران) و هیچ هم پروای این نکردند که دیروزبه داغ کشته شدن پدر دچار گردید و امروز خودش کشته می گردد و برای خاندانش داغ بر روی داغ می آید. آری‌چنین کاری در زمینه کیش ها مایه سرفرازی ای است که همه چشم به آن دارند زیرا انگیزه آن سخت سری در گرویدن است و روا داشتن بینش، و دلیری در راه خدا و نگهبانی بر مرزهای نامه خدا و آئین نامه پیامبرش (ص) ، و گرفتن گرد آورده های کیش یگانه پرستی. و آن گاه کدام توده است که این همه انگیزه های گردن فرازی را در خود بنماید و فرازهای ستایش آمیز درپیرامون او پرداخته نشود و پیاپی آفرین و زه برایش گفته نیاید؟ آری سرزنش را تنها در جائی باید جست که در کار بستن دستورها سستی شود و- به بهانه های پوچ و ناچیز- آئین های کیفری را پایمال کنند و در پی هوس ها و دلخواسته ها روند. با این همه چه باید کرد که استاد ابو علی خوش داشته که در پشتیبانی از عثمان بهره ای داشته باشد و ناچار به پشتیبانی پرداخته است.

و تازه آن چه خلیفه انجام داد گرهی کور برای کسانی پدید آورد که خواستند از شیوه او پیروی کنند زیرا برای پاك نمودن کار او- که با نامه خدا و آئین نامه پیامبر ناساز بود- به دست و پا افتادند و در روشنگری آن‌چه رویداد به آن باز می گردد به گل فرو ماندند، چندان که یکی پنداشت ازاین رو وی را بخشیده که سرپرست مردمان، می تواند چنین کاری کند و بر بنیاد این پندار، پیشوا می توانـدبه جای کشتن کشنده، با گرفتن خونبهااز وی سازش نماید هر چند نمی تواند که یکسره او را ببخشد چون کیفردادن او حق مسلمانان است زیرا مرده ریگ او نیز به ایشان می رسد و پیشوا نماینده ایشان است- در به پا داشتن آئین ها- و اگر چشم پوشی نماید حقی را که ایشان داشته اند از بیخ و بن نابود گردانیده و این روا نیست. و از همین روی پدر و نیا نمی توانند به‌نمایندگی فرزند چشم پوشی نمایند هر چند می توانند کیفر ستمگر را به گونه‌ای رسا بخواهند، البته پیشوا نیز می‌تواند که با گرفتن

[صفحه ۲۲۸]

خونبها سازش نماید

دیگری نیز می پندارد که عثمان از مسلمانان خواست عبید الله راببخشند و آنان هم که بازماندگان مرد کشته شده بودند- چون‌بازمانده ای نداشت- درخواست او را پذیرفتند. و ما نمی دانیم آیا ایشان‌در جستجوی بازماندگان او در شهرهای ایران برآمدند؟ چون آن مرد و خاندانش ایرانی بوده اند- یا ایشان- برای داوری به این که بازماندگانی ندارد- همین را بس دانستند که کسی از ایشان را در مدینه نمی دیدند. و او در آن شهر، تنها بود و خانواده وخویشاوندانی نداشت، یا این که از پیش خود به این گونه داوری نمودند. و مگر چه زیانی برایشان داشت که کار را برمی گرداندند به بازماندگان او در کشور خودش و ایشان را زینهار می دادند تا به سراغ آن که کسی از ایشان‌را کشته بود بیایند و او را کیفر دهند یا از وی چشم بپوشند؟

و تازه کجا مسلمانان، درخواست عثمان را پذیرفتند؟ مگر نه سرور ایشان (ع) می گفت: این تبهکار را بکش و به سزای خود برسان

که به راستی کاری سهمگین به جای آورده است و خلیفه پیشین نیز دستور داد که او را کیفر دهند و در میان توده مسلمانان کسی- جز عمرو عاص پسر نابغه- نبود که از وی پشتیبانی نماید یا از گناهش چشم بپوشد و دیدیم که به گزارش ابن سعد،=زهری می گفته: مهاجران و انصار، یک‌سخن همداستان شده و عثمان را به کشتن‌او دلیر می گردانیدند.

سومی هم آمده‌است و فلسفه هائی می بافد که از زبان‌استاد ابو علی شنیدی. و آیا چنان سرزنش ها و ننگ ها و دشنام هائی که بر بنیاد فلسفه ایشان با کشتن پسر عمر پدید می آمد، دامن گیر امویان شد که تنها در یک روز چنان کشتاری همگانی- در میان خاندان پاک پیامبر- به راه انداختند و پدر را که سرور جوانان بهشتیان بود با زادگان و بستگان وی از کودک شیرخوار و نوجوان گرفته تا پیرمرد و میانسال همه را سربریدند؟

[صفحه ۲۲۹]

یکی دیگر هم پیدا شده و برای هرمزان، بازمانده ای تراشیده است به نام قماذبان.و برآن رفته که او با پافشاری مسلمانان از گناه عبید الله درگذشت طبری در تاریخ خود ۴۳:۵ گزارشی از سری بازگو می کند که آن را شعیب از سیف پسر عمرو او از ابو منصور گرفته است که این گفت: شنیدم قماذبان رویداد کشته شدن‌پدرش را بازگو می کرد و می گفت: ایرانیانی که در مدینه بودند برخی بابرخی رفت و آمد داشتند،یک بار فیروز (= ابو لولو) به پدرم گذر کرد و بااو دشنه ای دو سره بود، پدرم آن را از دست وی گرفت و گفت: در این شهرهاچه می کنی؟ گفت: با این، کارد تیزمی کنم پس مردی وی را دید و چون عمر زخم خورد آن مرد گفت: من این کارد را دست هرمزان دیدم که آن را به‌فیروز داد پس عبید الله روی به هرمزان آورد و او را بکشت و چون عثمان بر سر کار آمد مرا خوانده وی را به دست من سپرد و گفت: ای پسرکم! این کشنده پدر تو است و تو برای پرداختن به او سزاوارتر از مائی پس برو و او را بکش پس من وی را بیرون بردم و در آن سرزمین هیچ کس نماند که‌همراه من نیاید جز آن که ایشان خواهش‌می کردند او را ببخشم پس من به ایشان‌گفتم: آیا من می توانم او را بکشم گفتند آری و عبید الله را دشنام دادند من گفتم آیا شما می توانید از کار من جلوگیری کنید؟ گفتند نه و باز او را به دشنام گرفتند پس من او را برای خدا و برای ایشان رها کردم پس مرا برداشتند و به خدا سوگند که من راه را تا به خانه نیامدم مگر بر روی سر و دست مردان.

اگر این بازمانده پنداری در آن جا بوده پس چرا- به گونه ای که در گزارش های درست آمده- عثمان بر فراز منبر گفت ":این مرد بازمانده ای ندارد که مرده‌ریگش به او رسد- مگر همه مسلمانان- و من نیز پیشوای شمایم؟ " و چرا به‌گزارش خود طبری در جای دیگر گفت: من‌سرپرست ایشانم و برای

[صفحه ۲۳۰]

آن خونبهائی نهادم که پرداخت آن را از دارائی خویش به گردن گرفتم؟ و اگر می دانست که چنان بازمانده ای هست چرا پیش از گفتگو با او، داوری کرد که به جای کیفر دادن کشنده باید خونبها پرداخت؟ و چرا پس از پیشنهادخونبها، آن را به وی نپرداخت و بر دارائی خود هموار ساخت؟ و تازه سرانجام خونبها چه شد و با آن چه کردند؟ من نمی دانم.

و اگر مسلمانان پذیرفته بودند که کسی به نام قماذبان هست و هیچ کس هم در آن سرزمین نماند که همراه وی نیاید و اونیز سرانجام، کشنده پدرش را بخشید پس چه جای آن داشت که باز هم خلیفه به ایشان بگوید: من از او گذشتم آیاشما هم می گذرید؟- و یا به گزارش بیهقی: من از عبید الله پسر عمر گذشتم- و در هنگامی که بازمانده مردی که کشته شده زنده بود و راست

راست راه می رفت دیگر چه جای آن داشت که خلیفه از مسلمانان بخواهد تا کشنده را ببخشند؟ و چه جای آن داشت که مسلمانان در چشم پوشی از او- و بخشیدن وی- با خلیفه هماهنگی نمایند؟ و چه جای آن داشت که سرور ما فرمانروای گروندگان برای سستی خلیفه در به کار بستن آئین کیفری، آن همه پرخاش و نکوهش روا دارد؟ و چه جای آن داشت که او (ع) به عبید الله بگوید: ای تبهکار! اگر روزی به چنگ‌من افتی تو را در برابر هرمزان خواهم کشت؟ و چه جای آن داشت که در آغاز فرمانروائی اش عبید الله را پیگرد نماید؟ و چه جای آن داشت که او- ازبیم فرمانروای گروندگان- از مدینه به شام گریزد؟ و چه جای آن داشت که عمرو پسر عاصی به عثمان بگوید: این پیش آمد در هنگامی روی داده که تو فرمانروای مردم نبوده ای؟ و چه جای آن داشت که سعید پسر مسیب بگوید: خون هرمزان پایمال شد؟ و چه جای آن داشت که لبید پسر زیاد رو در روی عثمان بگوید، آیا می بخشی و هنگامی که به ناروا ببخشی...؟ و چه جای این گزارش بود که ملک العلماء حنفی در بدائع الصنائع ۲۴۵:۷ بازگو کرده وآن را پشتوانه دستور آئین گردانیده ومی گوید: گزارش شده که چون

[صفحه ۲۳۱]

سرور ما عمر (ض) کشته شد هرمزان بیرون شد و دشته در درست او بود پس عبید الله پنداشت آن که سرور ما عمر (ض) را کشته همین است پس اورا بکشت و این رویداد را برای سرور ماعثمان (ض) بازگو کردند پس سرور ما علی (ع) به سرور ما عثمان گفت: عبید الله را بکش سرور ما عثمان خودداری کرد و گفت: چگونه مردی را بکشم که دیروز پدرش کشته شده؟ چنین نخواهم کرد، آن مرد، یکی از مردمان‌روی زمین بوده و من سرپرست اویم و ازکشنده اش گذشتم و خونبهایش را می پردازم؟

و باز چه جای آن داشت که استاد ابو علی بگوید: راستی این که هرمزان بازمانده ای نداشت تاخون او را بجوید و پیشوا، بازمانده بی بازماندگان است و بازماندگان می توانند ببخشند.

آری با نگرش به همین‌خرده گیری ها بوده که ابن اثیر در الکامل ۳۲:۳ گزارشی را که می رساند بازماندگان هرمزان عبید الله را بخشیدند، نادرست شمرده ومی نویسد:- در چگونگی رهائی یافتن عبید الله-آن یکی گزارش، درست تر است زیرا علی‌چون به فرمانروائی رسید خواست وی را بکشد و او از چنگ وی به شام نزد معاویه گریخت و اگر رهائی او به دستور بازماندگان بود علی کاری به کار او نداشت.

و تازه پیش از همه این ها، زنجیره گزارش پر از کژی و کاستی و بیماری و جای چون و چرا است زیرا طبری آن را از نامه سری پسر یحیی به وی بازگو می کند که با این نسبت هرگز یادی از وی ندیده ایم جز آن که نسائی گزارشی از سیف بن عمر رااز دهان او بازگو کرده و گفته: آسیب‌پذیری این گزارش شاید برای آن باشد که سری بازگوگر آن است، ابن حجر نیزاو را همان سری پسر اسماعیل همدانی کوفی می شمارد که یحیی پسر سعید او را دروغگو دانسته و گروهی از پاسداران گزارش ها، سخنانش را سست می‌شمارند. و ما بر آنیم که

[صفحه ۲۳۲]

وی همان سری پسر عاصم همدانی است که در بغداد زیستن گرفته و در سال ۲۵۸ مرده و پسر جریر طبری نزدیک سی سال با وی همروزگار بوده و ابن خراش او را دروغ پرداز می خوانده و ابن عدی گزارش های او را بسیار سست می شمرده و گوید : وی گزارش دزدی می کرده و ابن حبان می افزاید: او گزارش هائی را که از رفتار و گفتار یاران پیامبر داشته به گونه گزارش هائی

درمی آورده که از رفتار و گفتارخود پیامبر رسیده، و پشتوانه گرفتن سخن او روا نیست و نقاش درباره یک گزارش می گوید: این را سری از پیش خود ساخته پس این نام از آن دو تن دروغ ساز است که جدا کردن آن دو از یکدیگر- و نشاندادن آن که در این جاگزارشی از وی آمده- چندان ارزشی ندارد.

و یاد کردن او با نشانی " پسر یحیی " نیز برای چسباندن او است به یکی از نیاکانش- چنانکه ابن حجر در نامیدن او به پسر سهل این را یادآوری کرده- و تازه اگر نگوئیم این‌کار گونه ای نیرنگ بازی و نهان داشتن‌کاستی گزارش است. و البته خوانندگان‌نپندارند که این مرد همان سری پسر یحیی است که به گزارش های او پشتگرمی‌دارند زیرا وی بسی پیش از این می زیسته و در سال ۱۶۷ درگذشته و طبری که آن گزارش را- از نامه سری به خویش- بازگو کرده، ۵۷ سال پیش از این به سال ۲۲۴، تازه پای به جهان نهاده است.

دیگر از میانجیان زنجیره‌گزارش، شعیب پسر ابراهیم کوفی است که ناشناس مانده و ابن عدی گوید: شناخته نشده و ذهبی گوید: زنجیره گزارش او- از نوشته های سیف- گونه ای ناشناختگی دارد

[صفحه ۲۳۳]

دیگری نیز سیف پسر عمر تمیمی بازگوگرگزارش های ساختگی است که چنان چه زندگی نامه اش در ص ۱۳۶ گذشت او را رها کرده و از چشم ها انداخته و از بد کیشان می شمرند و همگی همداستان اند که گزارش های او سست و ناتوان است و گذشت که سیوطی، گزارشی با همین‌زنجیره یاد کرده و سپس می گوید: ساختگی است و در زنجیره آن، کسانی اند که گزارش هاشان سست است و بدترین ایشان سیف پسر عمر.

دیگری نیز ابو منصور است و این نام سرپوشیده از آن چند تن از کسانی است که گزارش هاشان سست شمرده شده و بر ایشان و گزارش هاشان پشتگرم نتوان بود.

بهانه ساختگی

راستی این که مهر عثمان، محب‌طبری را کور و کر ساخته و بهانه ساختگی دیگری- به جز آن چه یاد شد- آورده و در ریاض النضره ۲:۱۵۰ به گونه دو پاسخ آن را گنجانیده است: نخست این که هرمزان با ابو لولو در آن کار همدست بوده و یاری اش داده و هرچند کسی که کار بر دست او انجام شده تنها بو لولو بوده، با این همه، کسی که دیگری را در کشتن پیشوای دادگر، یاری دهد کشتن او- از دیدگاه گروهی از پیشوایان- روا است و به اندیشه بسیاری از آئین شناسان،کسی که دستور به کشتن دیگری دهد و آن‌که فرمان وی را به کار بندد هر دو باید کشته شوند و عبید الله پسر عمر نیز همین را نشان بی گناهی خود گرفت و گفت: عبد الرحمن پسر بوبکر، وی را آگاه ساخته که او دید ابو لولو و جفینه و هرمزان به جائی درآمده و به گفتگو پرداختند و میان ایشان دشنه ای‌دو سر بود که دسته آن در میانش جای داشت و فردای همین نشست بود که عمر کشته شد پس عثمان، عبد الرحمن پسر عوف را بخواست و در این باره از وی پرسش کرد او گفت بنگرید اگر این کار هم دو سره باشد جز این گمانی نمی رودکه

[صفحه ۲۳۴]

ایشان بر کشتن او همداستان شده بودند پس چون در کارد نگریستند دیدند به همان گونه است که عبد الرحمن می گوید. و از

همین روی بود که عثمان، عبیـد الله پسـر عمر رانکشت چون بر بنیاد آن زمینه ها، دیـدکه نباید وی را کشت یا در کشـتن وی دودل شد و بایسته بودن آن را برای همین‌دو دلی نپذیرفت.

پاسـخ دوم: راسـتی این که عثمـان ترسـید بـا کشـتن وی آشوبی‌بزرگ برخیزد زیرا تیمیـان و عـدویان پشتیبـانش بوده از کشـتن وی جلوگیری می‌کردند و امویان نیز گرایش به وی داشتند تا جائی که عمرو پسر عاص گفت ": دیروز فرمانروای گروندگان کشته شد و امروز پسـرش کشته آید؟ نه سوگند به خدا که هرگز چنین نخواهد شد " و سپس به سرکشان گرائید. و عثمان که چنین دید برای آرام کردن آشوب، بهره‌برداری کرد و گفت: کار او با من استو من بازماندگان هرمزان را از وی خشنود می نمایم.

امینی گوید: همدست=شـمردن هرمزان با ابو لولو در کشتن خلیفه- و آن هم بی هیچ چون و چرا- تنها بر بنیاد سخنی بوده است که عبد الرحمن پسر بوبکر گفت ": که من دیدم‌آن دو با هم در گوشی سخن می گفتند و نزد ابو لولو دشنه ای دو سر بود " و آن گاه گنهکـار شـمردن کسـی بر بنیـاد این داوری، دشـوارتر است از گرفتن خورشـید در مشت، زیرا این گمـان نیز می رفته که آن دو در پیرامون کـار دیگری که میـان خودشـان داشـته انـد گفتگو می کرده انـد یـا ابو لولو در باره همان کاری که می خواسـته انجام دهد اندیشه او راپرسـیده و هرمزان وی را- از انجام آن- بازداشـته و باز او به سـخن وی گوش نداده وفردا عمر راکشته و مانند این گمان هـا. پس چگونه‌می توان هرمزان را سـزاوار کیفری دانست بـا آنکه هر گونه دو دلی در گنـاه کـار بودن کسـی بایستی ما را از کیفر دادن او باز دارد

گرفتیم که عبدالرحمن آن همدستی را دیده و با لافزنی گفته است که

[صفحه ۲۳۵]

در=برابر چشـم مـن چنـان پیش آمـدی روی داد. بـا ایـن همـه آیـا در کیش خداونـدی می تـوان مســلمانی را تنهـا بـا گـواهی یک مردکشت؟ آن هم در جائی که گواهان آئین پسندانه ای- همساز با آن لاف- نباشد؟ البته نه و از همین روی بود که چون‌داستان از آغـاز تا انجام- به گوش خود عمر رسـید و دانست که بو لولو با هرمزان گفتگوهائی نهانی داشـته، گفت: من نمی دانم این چیست، بنگرید هر گاه من مردم از عبید الله بخواهید که‌گواهی به زیان هرمزان بیارد تا دانسته شود که او مرا کشته اگر گواه آورد، که خون او- در برابر خون من- ریختنی بوده و اگر گواهی نتوانست بیارد دربرابر هرمزان خون عبید الله را بریزید.=

و تازه گرفتیم که عبید الله گواهی بر همدستی هرمزان داشـته ولی آیا می توانست سـر خود به کیفر دادن وی برخیزد؟ یا باید کار او را بـا همه بازمانـدگان در میـان بگـذارد زیرا گمان آن بود که کسـی از دیگران،گناه وی را ببخشـد و بگـذریم از این که‌می گویند کیفر دادن گنهکاران، با فرمانروا یا نماینده او است و توده دانشوران نیز برداشتشان همساز با این‌دستور است

و باز اگر عبیـد الله- یا کسـی که آئین کیفری را درباره او به کار نبست- چنین بهانه ای داشت البته‌آن را- در برابر توده پرخاشـگر- آشـکار می ساخت و نه سـرور ما فرمانروای گروندگان می گفت: این تبهکار را بکش. و نه او را بیم می داد که چون بر وی دسـت یابـد او را بکشـدو نه در آغاز فرمانروای اش او را می خواست تا بکشد و نه عبید الله از او به سوی معاویه می گریخت و نه عثمان به این دسـتاویز بسـنده می کرد که " کار خونخواهی با من است و همه مسـلمانان بازماندگان آن کشته هستند" و نه به چشم پوشی از گناه وی و درخواست بخشـش برای او از مسـلمانان می‌کوشـید و نه میان یاران پیامبر که همان جا بودند گفتگو بر سر آن پیش آمد درمی گرفت و نه سعد پسر ابو وقاص‌به سوی او

[صفحه ۲۳۶]

برمی خاست وشمشیر را از دست او می ستاند و از مویش گرفته به زمین می افکند و درخانه خویش زندانی می کرد.
و تازه گرفتم که چنین بهانه ای برای عبید الله درباره هرمزان درست باشد ولی در کشتن دختر خردسال و تیره روز بو لولو و در ترساندن همه بردگان- به کشتن ایشان- چه بهانه ای برای او دست و پا توان کرد؟
۲- من نمی دانم=محب این سرگذشت شگفت انگیز را از کجاآورده که تیمیان و عدویان بر پا خاسته و از کشتن عبید الله جلوگیری می نمودند و توده امویان هم به گونه ای یک جا به سوی ایشان گرویدند تا فرمانروای تازه از ایشان بترسد. و این چه فرمانروائی است که از نخستین روزش دستخوش بیم و هراس بوده؟ و اگردر آغاز فرمانروائی اش چنین سستی و ناتوانی ای از وی آشکار گردد پس از آن با کدام کر و فر و شکوه است که کار توده را می گرداند و آدمکشان را سزا می دهد و آئین های کیفری را بر پای می دارد؟ زیرا هر کس به سزای تبهکاری اش کشته شود و هر که آئین های کیفری درباره او به کار بسته آید ایل و تباری دارد که برای او به خشم می آیند و آنان نیز هم پیمانانی دارند که برای خشنود ساختن ایشان آماده می باشند.
در نامه هائی که سرگذشت ها و گزارش ها را بازگو می کند هیچ گونه نشانه ای از آن لاف که محب بهانه جوی آورده، نیست وگر نه سعد پسر ابو وقاص در روزی که به سوی عبید الله برخاست و مویش را گرفت و کشید و در خانه خویش زندانی اش کرد سزاوارتر بود که بترسد با آن که در آن روز نه هیچ یک از تیمیان دیده شد که سر راه بر سعد بندد و نه هیچ کدام‌از عدویان بر او پرخاش نمود و نه هیچ‌یک از امویان- بر سر آن کار- دشمنی‌نمود. ولی محب می خواهد که آن استخوان پوسیده هارا به جنبش و تکان آرد!
وانگهی اگر راستی کسانی را که او یاد کرده، در پامال کردن این دستور کیفری خدا، چندان پافشاری داشته اند که خلیفه ناچار شده برای پرهیز از تند و

[صفحه ۲۳۷]

تیزی خشم ایشان درخواستشان را بپذیرد، این گناهی است که با دادگری یاران پیامبرنمی سازد با آن که توده سنیان، در دادگری ایشان همداستان اند. و باز اگر خلیفه- در انجام آن چه می خواست به جای آرد- از پرخاش و نکوهش‌سرزنشگران می هراسید پس چرا از پرخاش‌های یاران پیامبر در سرانجام روزگارش- که انگیزه ای جز پیش آمدهای وابسته‌به خودش نداشت- پروا نکرد تا آن جا که کار به نابودی خودش کشید؟ آیا در آغاز ترسو بود و سپس دلیر گردید؟ ازمحب طبری بپرس !

اندیشه خلیفه درباره جنابت

اشاره

مسلم در صحیح از زبان عطاء پسر؟؟؟ آورده است که زید پسر خالد جهنی مرا گزارش کرد که من از عثمان پسر عفان پرسیدم اگر مردی با زنش بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیایدچه کند؟ عثمان گفت به همان گونه که برای نماز، وضو می گیرد این جا نیز وضو بگیرد و نره خود را بشوید و عثمان گفت: این دستور را از برانگیخته خدا (ص) شنیدم.
بخاری نیز در صحیح خود گزارش بالا را با افزونی هائی آورده و با این پرداخت:عثمان پسر عفان را پرسیدند که چون مردی با زن بیامیزد و نطفه از وی بیرون نیاید چه کند؟ او گفت غسل بر گردن او نیست. و سپس گفت: این دستور را از برانگیخته خدا (ص)

شنیدم. گزارشگر گفت: پس از آن همین‌پرسش را از علی پسر ابوطالب و زبیر پسر عوام و طلحه پسر عبید الله و ابی‌پسر کعب کردم و آنان نیز همین سخن رااز سوی پیامبر (ص) بازگو کردند. بخاری

[صفحه ۲۳۸]

از راه دیگری نیز همین گزارش را آورده و در آن، به جای این فراز " آنان نیز همین سخن‌را از سوی پیامبر بازگو کردند " می خوانیم: همان دستور را به وی دادند.

احمد نیز در مسند خود ۶۳:۱ و ۶۴گزارش بالا را آورده و در آن جا می خوانیم: از علی پسر ابوطالب (ض) وزبیر پسر عوام و طلحه پسر عبید الله و ابی پسر کعب نیز همین پرسش را کردمو ایشان همان دستور را به وی دادند ودر ساختمان گزارش او، این فراز" ازسوی برانگیخته خدا " به چشم نمی خوردو بیهقی نیز در السنن الکبری ۱۶۴:۱ و ۱۶۵ گزارش را با هر سه ساختمان آن آورده است.

امینی گوید: چنین بوده است چون و چند آئین شناسی خلیفه در هنگام فرمانروائی اش با آن که این سخن خدای برتر از پندار در پیش رویش بوده: نه هنگام مستی به نماز نزدیك شوید- تا بدانید چه می گوئید- و نه هنگام جنابت- مگر آن گاه که راهگذر باشید- تا غسل کنید. سوره نساء آیه۴۳

شافعی در کتاب الام ۳۱:۱ می نویسد: خداوند گرامی و بزرگ، غسل کردن به هنگام جنابت را بایسته گردانید و در زبان تازیان چنان شناخته گردیده که جنابت از آمیزش با زنان پدید می آید هر چند که همراه با آمیزش آب جهنده ای بیرون نیاید. کابین و نیز کیفر برای آمیزش ناروا و جز آن هم به این گونه بایسته می گردد، و هر کس در باره او بگویند که از زنی جنب شده به‌خرد ما چنان می رسد که با وی آمیخته هر چند نطفه از وی بیرون نیاید (برگردان سخن شافعی به یاری روشنگری ربیع)

آیین نامه های پیامبر درباره جنابت

و آئین نامه پیامبر نیز نشان می دهد که جنابت یا از آمیزش با زن پدید می آید- که با فرو کردن نره دراندام نهفته وی انجام گیرد هر چند که‌تنها کلاهک نره در آن فرو رود- یا از بیرون شدن آبی جهنده- هر چند که

[صفحه ۲۳۹]

آمیزشی روی ندهد-

و همو در اختلاف الحدیث که در کنار کتاب الام ۳۴:۱ چاپ شده می نویسد: آن چه را تازیان برای جنب شمردن کسی بایسته می دانسته اند آمیزش با زن بوده است هر چند که آب مرد نرود، و توده همداستان اند که آمیزش ناروا- که کیفری را بر کسی بایسته می گرداند- همان نزدیکی با زن است گر چه نطفه مرد بیرون نیاید و کسی که کلاهك نره خود را در اندام نهفته زن بیگانه فروبرد سزاوار کیفر است و آن چه، به راستی همانند تر است این که: کیفر جز بر کسی که به ناروا جنب شده روا نیست تا پایان

و در تفسیر قرطبی ۲۰۴:۵ آمده است. جنابت همان آمیزش مرد است با زن، و توده پیروان کیش ما بر آن اند که جنب پاك نیست چه، نطفه از وی بیرون بیاید و چه تنها ختنه گاه خود را در اندام نهفته زن فرو برده باشد. پایان

وانگهی، چگونه‌دستور این پرسش بر خلیفه پوشیده مانده با آن که پرسش های گذشتگان، اورا ورزیده گردانیده و پاسخ های

پیامبر، وی را دانا ساخته و گفتگوهای یاران برانگیخته خدا- در باره آن چه در این باره از او (ص) فرا گرفته بودند- در گوشش بود و این‌هم نمونه:

۱- ابو هریره آورده است که پیامبر گفت: چون مرد میان ران هاو دو کنار اندام نهفته زن جای گیرد وختنه گاه آن دو به یکدیگر بچسبد باید غسل کنند.

و بر بنیاد یک گزارش: چون‌میان ران ها و دو کناره اندام نهفته اش جای گیرد و برای فرو بردن نره به تلاش پردازد باید غسل کنند، چه نطفه‌ای از او بیرون آمده باشد و چه نه.

و بر بنیاد گزارش سوم: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کنند چه نطفه ای از مرد بیرون آمده باشد و چه نه.

و در گزارش احمد می خوانیم: چون میان ران ها و دو کناره‌اندام نهفته اش

[صفحه ۲۴۰]

جای گرفت و برای فرو بردن نره، تلاش کردباید غسل کنند.

صحیح بخاری ۱۰۸:۱، صحیح مسلم ۱۴۲:۱، سنن دارمی ۱۹۴:۱،سنن بیهقی ۱۶۳:۱، مسند احمد ۲۳۴:۲ و۳۴۷ و۳۹۳، المحلی از ابن حزم ۳:۲، مصابیح السنه ۳۰:۱، الاعتبار از ابن‌حازم ص ۳۰، تفسیر قرطبی ۲۰۰:۵، تفسیر خازن ۳۷۵:۱

۲- آورده اند که ابو موسی با گروهی نشسته بود که ایشان در آن چه غسل را بایسته می گرداند گفتگو می کردند پس کسانی از مهاجران که در آن انجمن بودند گفتند: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کنند و کسانی از انصار که آن جا بودند گفتند چنین نیست، مگر آبی جهنده از مرد برود. پس بوموسی گفت: من گزارش را می آورم‌پس برخاسته به سوی عایشه رفت و درود گفت سپس گفت من می خواهم چیزی از تو بپرسم و شرمم می آید گفت شرم مدار اگر چیزی از من پرسی آن را از مادرت که تو را زائیده پرسیده ای، راستی را که من مادر تو ام گفت: من گفتم:چه کاری غسل را بایسته می گرداند؟ گفت: دانا لغزیده! برانگیخته خدا (ص) گفت: چون مرد میان دو ران و دو کناره اندام نهفه زن بنشیند و دو ختنه گاه به یکدیگر رسد باید غسل کرد.

صحیح مسلم ۱۴۳:۱، مسند احمد ۱۱۶:۶، موطا مالک ۵۱:۱، کتاب الام از شافعی ۳۱:۱ و ۳۳، سنن بیهقی ۱۶۴:۱،المحلی از ابن حزم ۲:۲، المصابیح ازبغوی ۳۲:۱، سنن نسائی- ابن حبان و ابن قطان نیز به درستی این گزارش داوری نموده اند- الاعتبار از ابن حازم ص ۳۰

۴- از زبان زهری آورده اند که مردانی از انصار- و از آن میان ابو ایوب و ابو سعید خدری- برداشتشان این بود که، غسل در هنگامی بایسته است که نطفه ای از مرد بیرون بیاید و کسی که با زنش بیامیزد و نطفه ای از وی بیرون نیایدبر او غسل نیست، و چون این سخنان رابرای عمر و پسر عمر و عایشه باز گفتند ایشان این را نادرست شمردند و گفتند چون ختنه گاه مرد از ختنه گاه زن گذشت باید

[صفحه ۲۴۱]

غسل کنند.

سنن بیهقی ۱۶۵:۱، صحیح ترمذی ۱۶:۱که داوری خود را به درست بودن گزارش نیز آورده و می نویسد: بیشتر دانشوران از یاران

برانگیخته خدا (ص) همین برداشت را داشته اند.

۵- آورده اند که عایشه گفت: چون ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد باید غسل کرد.

و بر بنیاد یک گزارش از همو: چون مرد میان ران ها و دو کناره اندام نهفته زن جای گرفت و آن گاه ختنه گاه مرد به ختنه گاه زن چسبید باید غسل کرد سنن ابن ماجه۱:۲۱۱، مسند احمد ۶:۴۷ و ۱۱۲ و ۱۶۱.

۶- عمرو پسر شعیب پسر عبدالله‌پسر عمر و پسر عاصی از زبان پدرش از نیایش آورده است که پیامبر گفت: چون‌ختنه گاه مرد و زن به یکدیگر برخورد و کلاهک نره در اندام نهفته زن پنهان‌شد باید غسل کرد- در المدونه می افزاید: خواه نطفه ای از مرد بیرون بیاد، خواه نه-

سنن ابن ماجه ۱:۲۱۲، المدونه الکبری ۱:۳۴، مسند احمد ۲:۱۷۸ و چنانچه در نیل الاوطار ۱:۲۷۸ می خوانیم ابن ابی شیبه نیز گزارش بالا را آورده است.

گویا خلیفه از این همه گزارش ها به دور بوده نه آن ها را شنیده و نه در مغز خود نگاهداشته یا این که شنیده و خواسته است- در برابر آئین نامه بی چون و چرای پیامبر برداشتی از خود را بایسته گرداند یا این که او تنها روزگاری از آغاز اسلام را به یاد داشته که دستور غسل هنوز داده نشده بود و آن چه را هم می پنداشت در این باره از برانگیخته خدا شنیده برای همان روزگار بوده که- چون او در جستجوی آموزش برنیامده- گمان برده است که همان دستور- برای همیشه- باید به کار بسته شود. و به گفتگوهای آئین شناسان گوش نداده تا بداند که چه آئینی در این باره گذرانده شده و خود به همین گونه مانده است، تا چه بر کسانی که از این دستور آگاه بودند و چه بر نا آگاهان، پیشوائی و فرمانروائی یافته و پایگاهش وی

[صفحه ۲۴۲]

را از یادگیری و آموزشی، پرهیز داده و آنگاه که پرسشی در این باره از او کردند و چاره ای جز روشنگری دستور نیافته در پاسخ، برداشت خودسرانه خویش یا همان فرمانی را بازگو کرد که‌از روزگاری دراز، پیش از گذشتن آئینی در این باره، به یاد داشته است.

شاید هم او دستور نسخ شده ای را شنیده و دستور نسخ کننده آن را نشنیده بود- و این سخن را برای سازش‌با پندار آنان می گوئیم که گویند با مقرر شدن غسل، هم این دستور پیامبر ":غسل هنگامی بایسته است که نطفه ای از مرد بیرون آید " نسخ شده و هم سخنانی همانند آن در این زمینه: چون‌شتاب داشتی یا دچار کم آبی بودی بر توغسل نیست و باید وضو بگیری و این را باز با گردن نهادن به آن می گوئیم‌که وضو گرفتن تنها به جای غسل، دستوری برای این زمینه بوده و سخن او(ص): هنگامی غسل بایسته است که نطفه ای از مرد بیرون بیاید درباره آمیزش با زن بوده. اگر هم سخن پسر عباس را در پیرامون آن بپذیریم، نمی‌توان گفت که آن دستور نسخ شده، زیرابر بنیاد روشنگری او، خواست پیامبر آن است که اگر کسی خواب آمیزش دید و نطفه ای از وی بیرون نیامد غسل بر گردن او نیست چنان که در جای دیگر نیز خود او (ص) آشکارا گفت: کسی که خواب آمیزش دید و نطفه ای از وی نیامد غسل بر او بایسته نیست پس آن جا که غسل برگردن کسی نیست هیچ پیوندی با این زمینه نخواهد داشت تا یکی را دستور نسخ شده و دیگری را دستور نسخ کننده بشماریم.

قسطلانی در ارشاد الساری ۳۳۱ : ۱ و نووی در روشنگری صحیح مسلم که

[صفحه ۲۴۳]

در کنار الارشاد چاپ شـده می نویسـند:توده یاران پیامبر و آینـدگان ایشان گفته که این دسـتور نسخ شده و خواسـتشان از نسخ آن است که در آغـاز کـار، اگر کسـی بـا زن می آمیخت و نطفه‌ای از وی بیرون نمی آمـد غسل برگردن او نبود و سـپس غسل بایسـته گردیـد، و پسـر عباس و جز او بر آن رفته انـد که این دسـتور، از آغاز هم درباره آن نبوده تا سـپس نسخ شود، زیرا خواست‌پیامبر از آن سـخن این بوده که اگر کسـی خواب آمیزش با زن دیـد و نطفه از وی بیرون نیامـد غسل بر وی نیست و این‌فرمان هم بی چون و چرا سر جای خود است پایان

نسبت های دروغین به صحابه

آن چه نیز در گزارش هـای نخسـتین‌این بخش دیـدیم که می رسانـد سـرور مـا فرمـانروای گرونـدگان علی (ع) و ابی پسـر کعب و دیگران، در آن برداشت با عثمان همداسـتان بوده انـد دروغی است که برایشان بسـته انـد تا بر نادانی خلیفه در پاسـخ چنین پرسـش آسان و ساده‌ای پرده بکشـند زیرا در جلد شـشم ص ۲۴۴از چـاپ اول و ص ۲۶۱ از چـاپ دوم دیـدیم که پیشوای ما (ع) در همین زمینه برخلیفه دوم خرده گرفت و سـخن او را نپـذیرفت و گفت: ختنه گاه مرد که از ختنه گاه زن گـذشت باید غسل کنند و آن‌گاه عمر به سـوی عـایشه فرسـتاد تـا وی نیز همـان سـخن علی (ع) را گفت و خلیفه نیز در برابر آن سـر فرود آورد و گفت به گوش من نرسد که کسی چنان کاری کرده و سپس غسل ننموده، وگرنه به سختی او را کیفر خواهم کرد.

آری در همـان روز، همه کسانی که دسـتور این زمینه را نمی دانسـتند از آن آگاه‌شدنـد و ناسازگاری در آن باره از میان برخاست، قرطبی در تفسیر خود ۲۰۵:۵ می نویسد ": گروه دانشوران- از یاران پیامبر و شاگردان آنان و آئین شـناسان کشورها- بر همین‌اند و می گویند تا ختنه گاه مرد با ختنه گاه زن برخورد غسل به گردن ایشان می افتدو در این باره میان یاران پیامبر ناسازگاری هائی بود که سپس به گزارش عـایشه از پیامبر (ص) بازگشـتند " آن‌گاه این علی (ع) است که با عثمان هماهنگی نموده و دسـتوری ناساز با آن چه خدا

[صفحه ۲۴۴]

فرسـتاده داده است؟ آن هم پس از بازگوگری فرمان- به گونه ای درست- و واداشـتن مردم به‌انجام آن؟ و پس از روشـنگری نشانه هـائی کـه بر درسـتی آن داشـته و آن چه را از بزرگ ترین پیـامبران شـنیده به گـواهی آورده؟ به جز از گمـان و از هـوس هـای دل خویش پیروی نمی کنند.

درباره ابی پسر کعب نیز باید گفت که با زنجیره های درست از زبان وی این سخن را آورده اند: آن برداشت که می رساند " غسل پس از آن بایسـته می شود که نطفه از مرد بیرون آید " آسان گیری‌ای بود که برانگیخته خدا در آغاز اسـلام روا داشت و در آینده دستور غسل را آورد.

و بر بنیاد یک گزارش: آن برداشت که می رساند شستشوی همه تن باآب پس از آنی بایسته می شود که آب ازکمر برود، در آغاز اسلام بود و سپس، از روا شناختن آن جلوگیری شد.

و بر بنیاد یک گزارش: راستی که برانگیخته خـدا (ص) در آغاز اسـلام آن را آسان گیری ای برای مردم گردانیـد زیرا جامه انـدک داشتند و سپس‌دستور داد تا غسل کنند وبر بنیاد یک گزارش: سپس دستور داد غسل کنند

نشـدنی است که ابی خود این همه گزارش ها را بازگو کنـد و آن گاه پس از روشن‌شدن دسـتور این زمینه و پخش و پراکنده‌شدن

آن در روزگار خلیفه دوم، باز خود در روزگار عثمان با او هماوازی نموده بگوید که غسل بایسته نیست.
درباره دیگران نیز بایـد گفت که به گزارش فتـح الباری ۳۱۵:۱، احمـد می گوید: این ۵ تن برداشتی ناسـاز با آن‌چه در آن گزارش می خوانیم داشته اند و در این، جای چون و چرا نیست.
پس این که به ایشان بسته اند که تنها برخورد ختنه گاه مرد به ختنه گاه

[صفحه ۲۴۵]

زن را برای بایسته شدن غسل‌بسنده نمی شمرده اند سخنی بیهوده و دروغ است که ناسازبودن برداشت ایشان با آن، آشکار گردیده و آن را به ایشـان چسـبانده انـد تا تنگنائی که خلیفه گرفتار آن است چنـدان نمایش ندهـد چنان که- برای همین خواسـته- گزارش های دیگری نیز- البته از دیدگاه روبرو- در هم بافته اند و یکی در المدونه الکبری ۳۴:۱ از زبان سعید پسر مسیب که گفت: راستی این که‌عمر پسر خطاب و عثمان پسر عفان و عایشه می گفتند ختنه گاه مرد که به ختنه گاه زن برخورد باید غسل کنند.
نادان گمان برده است که با آفریدن این گزارش می تواند آن چه را سرگذشت نامه ها و گزارش ها در برگ های خود نگاشته و از ناآگاهی آن دو مرد به دستور خدا و برداشت ناساز ایشان با نامه خدا و آئین نامه پیامبر پرده برداشته اند از میان ببرد.
و شگفت تر آن که ابن حزم در المحلی ۴:۲ علی و پسر عباس و ابی و عثمان و گروهی دیگر و توده انصار را از کسانی می شمارد که گویند فرو بردن نره در اندام نهفته زن، غسل را بایسته نمی گرداند مگر نطفه بیرون آید. و سپس می گوید: برداشت ناساز با این را هم- که بایسته بودن غسل باشد- از بوبکر و عایشه و عمر و عثمان و علی و پسر مسعود و پسر عباس... گزارش کرده‌اند، همه این هـا برداشت هـائی یـک بـام‌و دو هـوا و گزارش هـائی سـاختگی است که‌کسـانی ماننـد ابن حزم در هم بـافته انـدتا آن دو خلیفه در برداشت خود تنها ننمایند.
و احمد در مسند خود ۱۴۳:۴ از زبان رشدین پسـر سـعد و او از زبان موسی پسر ایوب غافقی و او از زبان یکی از فرزندان رافع پسر خدیج و او از زبان خود رافع آورده است که من روی شکم زنم بودم که برانگیخته خدا (ص) مرا آواز داد و من بی آن که نطفه‌ای از من بیرون آمـده باشـد برخاسـتم و غسـل کردم و به سـوی برانگیخته خـدا (ص) بیرون شـدم و او را آگـاه سـاختم که چون تو مرا خواندی من روی شکم زنم بودم و بی آن که نطفه ای از من بیرون

[صفحه ۲۴۶]

آید برخاسـتم و غسل کردم پس برانگیخته خدا (ص) گفت: این دیگر بر تو بایسـته نبود زیرا هنگامی غسل بایسته می شود که نطفه بیرون آید. رافع گفت: پس از آن درآینده برانگیخته خدا ما را دستور داد که برای همان نیز غسل کنیم.
گزارش بالا-را سازنـده آن آفریـده است تـا برداشت پسـر عباس را درباره این سـخن " زیرا غسل... بیرون آیـد " نادرست بنمایـد و آشکار سازد که در آغاز دستوری بوده و سپس با دستوری دیگر نسخ شده است، با این همه وی فراموش کرده که اگر هم سخن او را بپذیریم، دامن عثمان را از این آلایش- که در روزگار فرمانروائی از دستوری که دستور نخستین را نسخ کرده ناآگاه بوده- پاک نمی گرداند.
آیا هیچ خردمندی می تواند باور کند که پسر خدیج داستان خود را برای برانگیخته خدا (ص) به آن گونه بازگو کرده و بگوید که چون مرا خواندی روی شـکم زنم بودم و بی آن که نطفه از من بیرون آید برخاستم؟ آیا شیوه بر آن است که چنین سخنانی را برای

کسی همچون برانگیخته خدا (ص) باز گو کنند؟

تازه اگر آن مرد با شنیدن آواز پیامبرش، بی درنگ برخاسته و از گرفتن کام خود از همسر خویش چشم پوشیده چرا دیگر پاسخ گفتن به آواز او را- تا پس از غسل- پشت گوش انداخته؟ با آن که چنان کاری آن‌روز بایسته نبود؟ پس از چه کسی آن دستور را گرفته بود؟ و چرا غسل کرد؟ با این که هنوز چنان دستوری نرسیده بود.

وان گهی یک نگاه به زنجیره این گزارش، تو را از بررسی در زمینه آن بی نیاز می دارد زیرا یکی از میانجیان آن ابوالحجاج رشدین پسر سعدمصری است که احمد گزارش های او را سست می شمرده و ابن معین گوید: گزارش های او نوشته نمی شود و ناچیز است. و ابو زرعه گفته: گزارش هایش سست است و ابو حاتم گفته: گزارش هایش ناستوده است و خود تهی از ناآگهی‌نیست و از

[صفحه ۲۴۷]

زبان کسانی که به سخن ایشان پشتگرمی توان داشت گزارش هائی ناستوده باز گو می کند و گزارش هایش سست است و جوزقانی گفته:او گزارش های پیچیده و ناستوده بسیاری دارد و نسائی گفته: گزارش های او را که سست است رها باید کرد و گزارشش نوشته نمی شود و ابن عدی گفته: از گزارش های او چه بسیار اندک پیروی می شود و ابن سعد گفته: گزارش های او سست بوده و ابن قانع و دارقطنی و ابو داود گفته اند: گزارش‌هایش سست است و یعقوب پسر سفیان گفته‌گزارش های رشدین سست تر است و سست تر. و تازه او گزارش بالا را از زبان:

موسی پسر ایوب غافقی آورده که گرچه‌می گویند ابن معین سخن او را شایسته پشتگرمی می شمرده با این همه داوری وی و ساجی، به ناستوده بودن گزارش هایش را نیز آورده اند و عقیلی نیز او را از کسانی که گزارش هاشان سست است دانسته- و تازه او گزارش خود را از زبان:

یکی از فرزندان رافع آورده‌است که شناخته نشده و دانسته نیست کیست پس این گزارش زنجیره اش گسیخته و میانجیان آن به گونه ای اند که شایسته پشتگرمی نمی نمایند شوکانی درنیل الاوطار ۱:۲۸۰ می نویسد: حازمی آن را نیکو شمرده و نیکو شمردن آن، جای چون و چرا دارد چون یکی از میانجیان زنجیره آن رشدین است که گزارش های او نیکو نیست و یکی دیگر هم ناشناس است. و به این گونه از وی‌یاد شده: از زبان یکی از فرزندان رافع پسر خدیج. پس چنان می نماید که‌گزارشی سست باشد نه نیکوی.

این هم بسیار دور از باور است که پنداریم عثمان آن پاسخ را به پرسشی داده بود که یا پیش از رسیدن دستور غسل از وی شده بود یا پیش از نسخ فرمانی که- در آغاز اسلام در روزگار پیامبر- بایسته نبودن غسل را می رسانید، و این بهانه که از گفتار قسطلانی در ارشاد الساری ۱:۳۳۲ برمی آید نمی تواند دامن

[صفحه ۲۴۸]

عثمان را پاک بنماید زیرا در روزگار برانگیخته‌خدا کار پاسخگوئی به همه پرسش های دشوار درباره دستورها با خود او بود نه با دیگران. مگر آن هنگام عثمان که بود تا درباره دستوری از وی‌پرسش شود که چون در پاسخ درماند پرسنده به سراغ دیگران برود و سرانجام دست به دامن طلحه و زبیر- ونه برانگیخته خدا- بشود؟ مگر آن روز بوبکر و عمر کجا بودند؟ با آن که- چنان چه در الغدیر ج ۷ ص ۱۸۲ چاپ دوم گذشت- خود اینان از پسر عمرگزارش می کنند که در روزگار برانگیخته خدا (ص) هیچ کس به

روشنگری دستورهای خدا نمی پرداخت مگربوبکر و عمر. پس هیچ کس را نرسد که چنان پنداری را پشتوانه پشتیبانی از خلیفه گرداند.

آن گاه اگر به شگفت آئی، جا دارد که از بخاری می شنوی ":در این جا غسل کردن به استوار کاری‌نزدیک تر است و این بازپسین سخن را از آن روی روشن نمودیم که ایشان برداشت های گونه گون دارند " و این را کجا می نویسد؟ پس از آوردن گزارش‌بوهریره که در ص گذشت- و دیدیم بایسته بودن غسل را می رساند- و پس از دستور خودسرانه عثمان که یاد شد وپس از گزارش همساز ابی با او- آری پس از این ها به برداشت عثمان گراییده و از آن چه پیامبر اسلام آورده و همه یاران او و پیرانشان و دانشمندان بر سر آن همداستان اند- که گواهی قرطبی را در این باره شنیدی- روی گردانیده. نووی در روشنگری صحیح مسلم که در کنار ارشاد الساری چاپ شده می نویسد:- ۴۲۵:۲- پیروان‌کیش ما اکنون همه همداستان اند که هرکس با زن آمیخت باید غسل کند هر چند نطفه ای از وی بیرون نیاید و هر کس نیز نطفه از وی بیرون آمد باید غسل کند (هر چند با زن نیامیخته باشد)

و این همداستانی از روزگار یاران پیامبر بوده و همچنان پا بر جای مانده است و قاضی عیاض می گوید: پس از آن چند سخنی یاران پیامبر، هیچ کس را نمی شناسیم که در بایسته بودن غسل، چون و چرا کند مگر آن چه از اعمش در این

[صفحه ۲۴۹]

باره گفته شده و پس از او نیز داود سپاهانی.

و قسطلانی در ارشاد الساری ۳۳۳:۱ می نویسد: بدر دامینی مانند سفاقسی گوید: وی گرایشی به آئین داود داشته و بر ماوی این سخن را به این گونه دنبال می کند که این، تنها گرایشی به آئین داود بوده است و توده بر آن اند که برخورد ختنه گاه مرد به ختنه گاه زن، غسل را بایسته می گرداند و درست همین است.

و ابن حجر در فتح الباری ۳۱۶:۱ می نویسد: ابن العربی گوید: یاران پیامبر و آیندگانشان همداستان اند که در چنین جائی باید غسل کرد و در این باره هیچ کس به جز داود ناسازگاری ننموده و ناسازگاری وی نیز بی ارزش است و آن چه کار را دشوار می نماید ناسازگاری بخاری است و دستور او به این که غسل، نیکو است نه بایسته. و او خود یکی از پیشوایان کیش ما و از بزرگ ترین دانشمندان مسلمانان است. پایان

از بخاری چه شگفتی دارد که برای دستور دادن، برداشت کسی همچون عثمان را برآن چه برانگیخته خدا (ص) آورده و همه پیروان وی بر آن همداستانند برتربشمارد؟ مگر او همان نیست که برای گزارش دادن، عمران پسر حطان- شورشی‌دشمن علی- را ازپیشوای راستین- جعفر پسر محمد- شایسته تر می شمارد؟ اگر تو از هوس های ایشان پیروی کنی- آن هم پس از آن که دانشی برایت آمد- به راستی که در آن هنگام از ستمگران خواهی بود.

خلیفه گزارش پیامبر را پنهان می کند

احمد در مسند خود ۶۵:۱ آورده است که ابوصالح گفت: شنیدم عثمان (ض) بر فراز منبر می گفت: ای مردم من گزارشی را که از برانگیخته خدا (ص)

[صفحه ۲۵۰]

شنیده بودم از شما پنهان کردم چون دلم نمی خواست از پیرامون من پراکنده شوید، سپس دیدم بهتر است آن را برای شما بازگو کنم تا هر کس از شما آن چه در دیده اش نیکوتر نماید برگزیند شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت یک روز پاسداری در جائی که بیم می رود دشمن بر آن بتازد، در راه خدا بهتر است از هزار روز که در پایگاه های دیگری سپری شود.
و هم در مسند ۱:۶۱ و ۶۵ از زبان مصعب آورده است که عثمان پسرعفان (ض) هنگام سخنرانی برفراز منبر خود گفت: من برای شما گزارشی بازگو می کنم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم و چیزی مرا از بازگوگری آن برای شما باز نداشت مگر دریغ داشتن آن به شما، راستی این که شنیدم برانگیخته خدا (ص) می گفت: یک شب پاسداری- در راه خدای برتر از پندار- برتر است از هزار شب که شبش را برای نماز به پای ایستند و روزش را روزه بدارند.
و هم در مسند ۱:۵۷ آورده است که حمران گفت: عثمان (ض) بر روی زمین وضو ساخت و سپس گفت: برای شما گزارشی بازگو می کنم که از برانگیخته خدا (ص) شنیدم و اگر یک فراز از نامه خدا نبود آن را برای شما بازگو نمی کردم شنیدم پیامبر (ص) می گفت: هر کس وضو بگیرد و وضوی خود را نیکو بسازد و سپس به درون آید و نماز بگزارد آن چه میان این کارش ومیان نماز دیگر انجام می دهد آمرزیده‌شود تا آن نماز را بگزارد.
گروهی دیگر از پاسداران گزارش ها نیز گزارش‌بالا را از مسند احمد گرفته و یادآوری کرده اند.
امینی گوید: کاش‌یکی مرا آگاه می ساخت که این همه دریغ ورزیدن از یاد دادن آن گزارش ها به پیروان محمد (ص) را چگونه می توان روا شمرد؟ مگر مردمان به آن دوگزارش که درباره برتری پیکار و پاسداری در راه خدا رسیده نیازی سخت نداشتند و مگر جز به یاری آن دو برنامه بود که ستون کیش ما و زیر بنیادهایش می ایستاد؟ و شکوه آن در دل ها جای می گرفت؟ در آن روزها

[صفحه ۲۵۱]

که مسلمانان برای رفتن به پیکاراز یکدیگ‌رپیشی می جستند از بس برتری های این برنامه به ایشان رسیده و کشور گشائی ها که پیاپی انجام می گرفت ایشان را در کارزار ورزیده گردانیده و به گسترش دادن زمینه کشور و به چنگ آوردن بهره ها وسودها وادارشان می نمود و اگر خلیفه نیز درباره آوائی که هماره در گوششان‌بود و در دلشان نشان می گذاشت چیزی گزارش می کرد شیفتگی ایشان به آن می افزود و به دلخواه خویش به سوی آن پیشی می گرفتند و دانایان ایشان، به‌نادانان آموزش می دادند- نه این که- چنانچه خلیفه پنداشته- از پیرامون‌او بپراکنند، و اگر می خواسته برساند که پراکنده شدن ایشان از گرد خویش را- برای رفتن به پیکار نیز- خوش ندارد که پذیرفتنی نیست زیرا نیاز خلیفه به توده خویش و نیاز توده‌به خلیفه ای که پیرامون او را می گیرند- از هر سوی که بنگری- تنها برای روان شدن به پیکار و نیاز است وبرای پشتیبانی از آئین راستین و خواندن مردم به سوی خدای برتر از پندار و به سوی کیش درست و راه راست او است. نه این که گرد او فراهم آیند تا با رفت و آمد و بگو بخند، او را دلخوش دارند. پس هیچ انگیزه ای برای دریغ ورزیدن از بازگوگری آن گزارش ها نبوده است.
درباره گزارش سوم هم باید گفت بازگوگری آن از نیازمندی های مردم است به فرمانروای ایشان در روزگار آشتی، و بستن کدام امید به یک فرمانددار بهتر است از این‌که توده را به نیکو وضو ساختن بدارد و پس از آن نیز به نمازی که بهترین زمینه و ستون کیش ما است، و دست افزاری برای آمرزش و برآوردن خواسته ها، و یکی از پایه های اسلام پس چرا خلیفه از این کار دریغ می ورزد و توده خود را از این همه پاداش ها و دستمزدها بی بهره می گرداند.

آن فراز از نـامه خداونـدی را هم که- سـرانجام- وی را به آشـکار کردن گزارش‌هـا واداشت ای کـاش خود او به ما نشان می داد و بازگو می کرد. و البته که آن فراز، از همان آغاز فرود آمدن- و از نخستین دمی در کار بوده و بایستی

[صفحه ۲۵۲]

به آن توجه می شـده که خلیفه بازگو گری گزارش دریغ می‌ورزیده. پس چه انگیزه ای تاآن گاه،زبان او را بسته بود تا گزارش آن را به آن هنگـام بازگـذارد؟ شایـد هم خواست او از آن فراز همـان بوده که ابوهریره آشکارا از آن یاد کرده، چنان چه جصاص در آیات الاحکام ۱۱۶:۱ آورده است که بوهریره گفت: اگر این یک فراز در نامه خـدای گرامی و بزرگ نمی بود برای شـما گزارش نمی کردم سپس‌خواند ": راستی را آنـان که آن چه را از نشـانه های روشن و راهنمائی فرو فرسـتادیم پنهان می کننـد "... جصاص می نویسد: از این سـخن در می یابیم که گزارش های برانگیخته خدا (ص) ازهمان نشانه های روشن و راهنمائی ای است که خدای برتر از پندار فرو فرستاد.

و تازه گرفتیم که چنین فرازی هم فرود نیامده بود، با این همه آیا فرمانی که برانگیخته خدا (ص) آوای خویش را به بازگوگری آن بلنـد کرد، بـایستی پشت پرده ها پوشـیده بمانـد تا هنگامی که خلیفه چنان ببینـدکه آن را آشـکار گردانـد؟ من نمی دانم راز این ها چیست و شاید خلیفه پاسخی بر آن داشته که من آگاه نیستم.

و آیـا یـاران نخستین پیـامبر تا این انـدازه از آئین نامه های او ناآگاه بودنـد که دو گزارش به این ارزنـدگی ازایشان پنهان بمانـد؟ و دانش آن، تنهـا ویژه خلیفـه گردد و خلیفه هم بدانـد که همه ایشـان از آن ناآگاهنـد وبدانـد که اگر آن را پنهـان دارد آشـکار نمی شود؟

و تـازه کسـی که دانش و آموزش هـای پیـامبر را پنهـان دارد یا آمرزش از او دور می شود یا سـرزنش هائی‌به او روی می آرد و تو درباره این دوکیفری که به او می رسد گزارش های بسیار خواهی یافت و از آن میان درباره کیفر دوم چنین رسیده است:

[صفحه ۲۵۳]

۱- پسر عمر آورده است که پیامبر گفت: دانشی که بر زبان نیارند همچون گنجی است که از آن نبخشند (گزارش از ابن عساکر)

۲- پسر مسعود آورده است که پیامبر گفت:دانش بی سود همچون گنجی است که از آن‌نبخشند (گزارش از قضاعی)

۳- ابو هریره آورده است که پیامبر گفت: نمونه کسـی که دانش می آموزد و سـپس آن‌را بازگو نکند همچون کسی است که گنج بیاندوزد و از آن نبخشد (گزارش از طیالسی و طبرانی و منذری)

۴- ابو سعید آورده است که پیامبر گفت: پنهان کننده دانش را هر چیزی نفرین می فرستد- از ماهی دریا تا مرغ آسمان (گزارش از ابن جوزی در العل)

۵- پسـر مسـعود آورده است که پیامبرگفت: هر مردی که خداونـد، دانش به او دهد و او آن را پنهان دارد خداونددر روز رسـتاخیز لگامی از آتش بر او می نهد (گزارش از طبرانی)

۶- بـوهریره آورده است که پیـامبر گفت: خداونـد به هیـچ دانشـمندی دانشـی نـداد مگر از او پیمـان گرفت که آن را پنهـان نـدارد (گزارش از ابن النظیف و ابن جوزی)

۷- پسـر مسـعود آورده است که پیامبر گفت: هر کس دانشـی را از آنان که سـزاوارند پنهان دارد روز رستاخیز لگامی از آتش بر او

نهاده می شود (گزارش از ابن عدی)

۸- بوهریره آورده است که پیامبر گفت: هیچ مردی نیست که دانشی را نگاه دارد و سپس آن را پنهان سازد مگر روز رستاخیز با لگامی از آتش که بر او نهاده شده خواهد آمد (گزارش از ابن ماجه)

۹- بوسعید آورده است که پیامبر گفت: هرکس دانشی را- که خداوند با آن به مردم در کار کیش خویش- سود می رساند، بپوشاند روز قیامت لگامی از آتش بر او

[صفحه ۲۵۴]

نهاده خواهد شد (گزارش از ابن ماجه و منذری)

۱۰- بوهریره آورده است که پیامبر گفت: نمونه کسی که دانش بیاموزد و سپس آن را بازگو نکند همچون مردی است که خداوند دارائی ای روزی او کرده و او آن را گنج ساخته و از آن نبخشیده است(گزارش از ابو خیثمه در العلم و ابونصر در الابانه)

۱۱- پسر عمر آورده‌است که پیامبر گفت: هر کس از بخشیدن‌دانشی که به او داده شده دریغ ورزد،روز رستاخیز او را به گونه ای می آرند که در زنجیر بسته باشد و لگامی از آتش بر دهان او نهاده. (گزارش از ابن جوزی در العلل)

۱۲- و به گزارش ابن نجار از پسر عمرو: هر کسی‌دانشی بیاموزد و سپس آن را پنهان داردروز رستاخیز خداوند لگامی از آتش بر او خواهد نهاد.

و به گزارش خطیب: هر کس دانشی را بپوشاند روز رستاخیز خداوند لگامی از آتش بر او خواهد نهاد (گزارش از ابن حبان و حاکم و منذری)

۱۳- ابن مسعود آورده است که‌پیامبر گفت هر کس دانشی را که از آن سود برند پنهان دارد روز رستاخیز، خدا لگامی از آتش بر او خواهد نهاد (گزارش از طبرانی در الکبیر و ابن عدی‌در الکامل و سجزی و خطیب.)

۱۴- پسر عباس آورده است که پیامبر گفت: هر کس دانشی را که می داند پنهان دارد روز رستاخیز لگامی از آتش بر اونهاده می شود (گزارش از طبرانی در الکبیر)

۱۵- قتاده گفت: پیمانی است که خدا بر دانشوران گرفته که هر کس دانشی را بداند باید به مردم بیاموزد و بپرهیزید از پنهان داشتن دانش که پنهان داشتن دانش، نابودی است (چنان چه در تفسیر شوکانی ۳۷۵:۱ می خوانیم این گزارش از عبد پسر حمیدو ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم است)

۱۶- حسن گفت: اگر پیمانی که خدا از دانشمندان گرفته، نبود بسیاری از

[صفحه ۲۵۵]

پرسش هائی را که می کنید پاسخ نمی دادم (گزارش از ابن سعد)

درباره کیفر نخستین نیز همین چند فراز سخن- از پیامبر (ص)- بسنده می نماید :

۱- خدا بیامرزد مردی را که سخنی از من بشنود و نگاهدارد تا به دیگری برساند(گزارش از ابن حبان)

۲- خدا بیامرزد مردی را که سخنی از ما بشنودو نگاهدارد سپس به کسی که نگهدارنده تر از او است برساند (گزارش از ابن عساکر)

۳- خدایا بیامرز جانشینان مرا که پس از من می آیند، گزارش ها و آئین نامه مرا بازگو می کنند و به مردم می آموزند. (گزارش از طیالسی و رامهرمزی و خطیب ابن نجار)

۴- آمرزش خدا بر جانشینان من! گفتند: ای‌برانگیخته خدا جانشینان تو کیانند؟ گفت آنان که آئین نامه مرا زنده می کنند و به مردم می آموزند. (گزارش از ابو نصر در الابانه و المنذری در الترغیب و ابن عساکر)

۵- خداوند بر مردی ببخشاید که سخنی از ما بشنود و به دیگران برساند (گزارش از منذری)

برگردید به مسند احمد، بخش های ویژه‌به گزارش های هر یک از آن یاران پیامبر که نامشان رفت، مسند طیالسی، الترغیب و الترهیب از منذری، کتاب‌العلم از بوعمر، احیاء العلوم از غزالی، مجمع الزوائد از حافظ هیثمی ج ۱، کنزالعمال: نامه علم.

آری شاید خلیفه- در پنهان داشتن آئین نامه های برانگیخته خدا (ص)- از اندیشه آن دو پیرمرد پیروی می کرده که‌پیش از او فرمانروائی داشتند و ایشان- چنانچه درج ۶ ص ۲۹۴ از چاپ دوم با گستردگی گفتیم- از این که سخنان فراوان از زبان پیامبر(ص)- و درباره او- بازگو شود جلوگیری می کردند و من نمی دانم این که خلیفه خیلی کم از پیامبر گزارش می کرده (و شماره گزارش های

[صفحه ۲۵۶]

او به گواهی سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۱۰۰ و ابن عماد حنبلی در الشذرات ۱۳۶:۱،بر روی هم صد و چهل و شش گزارش بوده) آیا انگیزه اش کم مایگی او از آئین‌نامه های پیامبر و برای تهیدستی اش از این رشته دانش توده؟ یا برای دریغ داشتن او از پراکندن آن ها و نخواستن دانش و آگاهی برای توده؟ و خداوند می داند آن چه را سینه هاشان نهان می دارد و آن چه را آشکار می نمایند

اندیشه خلیفه درباره زکات اسب

بلاذری در الانساب ۲۶:۵ با زنجیره اش از زبان زهری آورده است که‌عثمان از اسب زکات می گرفت و این کاراو را ناپسند شمردند و گفتند: برانگیخته خدا (ص) گفت: برای شما از زکات اسب و برده چشم پوشیدم

و ابن‌حزم در المحلی می نویسد ۲۲۷:۵: ابن شهاب گفته: عثمان پسر عفان از اسب زکات می گرفت.

و به گونه ای که در تعالیق الاثار به خامه قاضی ابو یوسف‌می بینیم (ص ۸۷) عبدالرزاق نیز گزارش بالا-را از زبان زهری بازگو کرده

امینی گوید: ای کاش این دستور خودسرانه خلیفه، هیچ پشتوانه ای در نامه خدا و آئین نامه پیامبر داشت ولی افسوس که در گرامی نامه خدا یادی‌از زکات اسب نیست و آئین نامه ارجمند پیامبر نیز راهی ناساز با دستور وی را پیش پای ما می نهد. و در آن چه برانگیخته خدا (ص) درباره زکات نگاشته این سخن او را هم می خوانیم که: در برده یک مسلمان و در اسب او چیزی بایسته نیست.

و هم از او (ص)رسیده است که: برای شما از زکات اسب‌و برده چشم پوشیدم

- و به گزارش ابن ماجه: برای شما از زکات اسب و برده گذشت کردم-

[صفحه ۲۵۷]

و هم این سخن: بر مسلمان نه در برده اش و نه در اسبش زکاتی نیست

و به گزارش بخاری: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست

و به گزارشی از همو: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست

و به گزارش مسلم: بر مسلمان در رهی اش و در اسبش زکاتی نیست

و به گزارش از همو: بر مرد مسلمان در رهی‌اش و در اسبش زکاتی نیست

و به گزارش ابو داود: اسب و برده زکات ندارد مگر زکات فطره برای برده

و به گزارش ترمذی: بر مسلمان در اسب و برده اش زکاتی نیست.

و گزارش نسائی نیز همچون نخستین گزارش مسلم است.

و در گزارشی از همو: بر مرد مسلمان در برده و اسبش زکاتی نیست.

و در گزارشی از همو: بر مرد مسلمان در اسب و برده اش زکاتی نیست.

و در یک گزارش: بر مرد مسلمان در برده و اسبش زکاتی نیست.

و گزارش ابن ماجه نیز همچون نخستین گزارش مسلم است.

و به گزارش احمد: نه در برده مرد و نه در اسب او زکاتی نیست.

و به گزارش بیهقی: بر یک مسلمان نه در برده او و نه در اسب او زکاتی نیست.

و به گزارش عبدالله پسر وهب در مسندش: بر مرد در اسب او و در برده اش زکاتی نیست.

- و به گزارش ابن ابی شیبه: و نه در بنده اش -

و بـه گزارش طبرانی در الکبیر و بیهقی در السـنن ۱۱۸:۴ که‌از زبـان عبـدالرحمن پسـر سـمره بازگو شـده: در اسب و استر و الاغ و جانوران خانگی زکات نیست

و از زبان بوهریره نیز آورده اند که پیامبر گفت: از زکات اسب و الاغ و استر و جانوران خانگی برای شما گذشتم.

برگردید به صحیح بخاری ۳:۳۰ و ۳۱، صحیح مسلم ۳۶۱:۱، صحیح ترمذی ۸۰:۱،سنن ابوداود ۲۵۳:۱، سنن ابن ماجه ۵۵۵:۱ و ۵۵۶، سنن نسائی ۳۵:۵ تا

[صفحه ۲۵۸]

۳۷، سنن بیهقی ۱۱۷:۴، مسند احمد ۶۲:۱ و ۱۲۱ و ۱۳۲ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۸ و ۲۴۳:۲ و ۲۴۹ و ۲۷۹ و ۴۰۷ و ۴۳۲، کتاب الام از شافعی ۲۲:۲، موطا از مالک ۲۰۶:۱، احکام القرآن از جصاص ۱۸۹:۳، المحلی از ابن حزم ۲۲۹:۵، عمده القاری از عینی ۳۸۳:۴.

و اگر در اسب هم زکـاتی بـود بـایستی درنـامه برانگیخته خـدا (ص)- که همه آن چه را زکـات داشت به گسـتردگی بـاز نمـوده- یـادآوری شود زیرا که او آن را همچون برنـامه ای نهـاد که در زکـات گرفتن به کار بسته شود و کار یاران پیامبر هم بر همان بنیاد بـود. چنـان کـه بـوبکر هـم دسـتور نـامه ای را کـه دربـاره زکـوه نـوشت- تـا پشـتوانه دیگران گردد- از همـان گرفتن و فرمـانروای گروندگان سـرور ما نیز آوای‌خویش را به بازگوگری همان شـیوه بی چون و چرا برداشته و کار خود را بر آن بنیاد نهاده بود و همه یاران پیامبر در این زمینه همداسـتان بودنـد و برداشت پیروان ایشان نیز بر همین زمینه اسـتوار بود و عمر پسـر عبـدالعزیز، سـعید پسـر مسـیب، عطاء، مکحـول، شـعبی، حسن، حکم پسـر عـتیبه، پسـر سـیرین، ثوری، زهری، مالـک، شـافعی، احمـد، اسـحاق، ظاهریـان،

ابویوسف، محمد پسر حنفیه همه بر این بودند

ابن حزم می نویسد: توده مردم بر آن انـد که اسب به هیـچ روی زکات ندارد و مالک و شافعی و احمد و بویوسف و محمد و توده دانشوران گویند: اسب به هیچ روی زکات ندارد- پایان

آری حنفیان در این جا- بی داشتن هیچ‌پشتوانه ای- دو مورد را هم جدا کردهو سخنی گفته اند که توده از آن روی گردان شده اند زیرا ایشـان می گوینـد اسب نر زکـات نـدارد- هر چنـد هم بسـیار شود و به هزار اسب برسـد و اگر ماده یا نر و ماده با هم باشـد که خوراکش از چرا فراهم شود- و نه از کاه و یونجه دستی- در این

[صفحه ۲۵۹]

هنگام باید زکات داد و دارنده چنان اسبی می تواند برای هر اسب یک دینار زر یا ده درم سیم بدهد و می تواند آن را ارزیابی کند و برای هر دویست درهم بهای آن، پنج درم بدهد.

گزارش بالاـ را ابـن حزم در المحلی ۲۸۸:۵ و ابـوزرعه در طرح التـثریب ۱۴:۴ و ملـک العلماء در بـدایع الصـنایع ۳۴:۱ و نـووی در روشنگری صحیح مسلم آورده‌اند

این گونه جـدا نگری را هرگز نه یاران پیامبر می شـناختند و نه پیروان ایشان‌زیرا که آنان هیچ نشانه ای برای آن در نامه خدا و آئین نامه پیامبر نیافتند و سـزاوار بود که اگر این دستور بر پایه ای بنیاد نهاده شده آن‌را بشناسانند و برانگیخته خدا (ص) نیز آن را در نامه خـویش بیـارد- و به‌همین گـونه پس از او ابـوبکر- و این هـا، خود نشـانه در نبایسـته بودن آن بسـنده است و از همین روی بوده که بویوسف و محمد در این زمینه با استادشان ابو حنیفه ناسازگاری نموده و چنان که جصاص در احکام القرآن ۱۸۸:۳ و ملک العلماء در البدایع ۳۴:۲و عینی در العمده ۳۸۳:۴ یاد آوری کرده اند گفته اند که اسب زکات ندارد

و بالاترین کوششـی که یاران بوحنیفه به کار انداخته اند تا پشـتوانه ای برای برداشت او دست و پا کنند، پیش کشیدن گزارش هائی است که در هیچ یک از آن ها این برداشت خودسرانه را نتوان یافت. به این گونه.

۱- بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت: هیچ دارنده زر و سیم نیست که آن چه را در آن دو بایسـته است ندهد (پس کسانی را که از دادن آن چه در آن دو و در شتر و گاو و گوسـفند بایسـته است خودداری کنند بیم داد و دربـاره شـتر گفـت) و یکی از آن چـه در آن بایسـته اسـت دوشـیدن آن است روز آب دادنش- بـوهریره گفت: پرسـیدند ای برانگیخته خـدا اسب چه؟ گفت: اسب برای سه کس است برای یکی بار گران گناه است و برای یکی پاداش و برای یکی پرده، آن که برایش بار گران گناه‌است کسی است که آن را برای

[صفحه ۲۶۰]

نازیدن و خودنمائی و بالیدن برمسـلمان ببندد و برای او بار گران گناه خواهد بود آن دومی که برایش پرده خواهد بود کسـی اسـت که آن را در راه خـدا ببنـدد و سـپس آن چه را در راه خـدا در پشت آن و گردن آن بایسـته است فراموش نکنـد و برای او پرده ای خواهدبود و آن سومی که برایش پاداش خواهد بود کسـی است که آن را در راه خدا برای مسـلمانان ببندد. و در گزارش مسـلم به جای این فراز " سپس آن چه رادر راه خدا درپشت "... چنین می خوانیم " و آن چه را در راه خدا در پشت و شکم آن در سختی و آسانی بایسته‌است فراموش نکند "

گزارش بالا۔ را ابن‌ترکمانی ماردینی در الجوهر النقی که ذیل سنن بیهقی چاپ شده ۱۲۰:۴ دست آویز گردانیده و گوید: نمای سخن او که گفته ": سپس آن چه را در راه خدادر... بایسته است فراموش نکند " می رساند که اسب هم زکات دارد زیرا در آغاز گزارش نیز همه جا سخن از زکات است: هیچ دارنده گنجی نیست که زکات آن را نپردازد و هیچ دارنده شتری نیست که زکات آن را نپردازد و هیچ دارنده گوسفندی نیست که زکات آن را نپردازد. و ما نمی دانیم نمای آن سخن با پیوند زدنش به فرازهای نخستین‌چگونه ما را به برداشت بوحنیفه راه می نماید؟ و دیگران نیز چنان که بیهقی در السنن ۱۱۹:۴ می نویسد نشانه‌ای بر بایستگی زکات اسب در آن نیافته‌اند.

۲- بیهقی در السنن الکبری ۱۱۹:۴ از زبان ابوالحسن علی پسر احمدپسر عبدان و او از زبان پدرش و او اززبان ابو عبدالله محمد پسر موسی استخری و او از زبان اسماعیل پسر یحیی پسر بحر ازدی و او از زبان لیث پسر حماد استخری و او از زبان بویوسف‌قاضی و او از زبان بو عبدالله غورك پسر حصرم و او از زبان جعفر پسر محمدو او از زبان پدرش آورده است که جابرگفت برانگیخته خدا (ص) گفت برای هریک اسب که خوراکش از چرا باشد باید یك دینار داد.

بیهقی گوید: این گزارش تنها از راه غورك رسیده و بوبکر پسر حارث ما را آگاه ساخت که حافظ عمر پسر علی- دارقطنی را می گوید- گفت: این

[صفحه ۲۶۱]

گزارش را تنها غورك از زبان جعفر آورده و گزارش های او بسیار سست است و فروتر ازاو نیز کسانی اند که گزارش‌هاشان سست است.

امینی گوید: یکی ازمیانجیان زنجیره این گزارش، احمد پسر عبدان است که به گفته مسلمه پسر قاسم، ناشناس مانده و دیگران:

۲- محمد پسر موسی استخری، استادی ناشناس است که به گفته ابن حجر گزارشی ساختگی‌از زبان شعیب بازگو کرده است.

۳- اسماعیل پسر یحیی ازدی به گزارش ابن حجر، دارقطنی گزارش های او را سست می شمرده است.

۴- لیث پسر حماد استخری: به گزارش ذهبی و ابن حجر، دارقطنی گزارش های او را سست می شمرده است

۵- بویوسف قاضی. بخاری گوید: او را رها کرده اند. و از زبان پسر مبارك آورده اندکه راستی، او بسیار سست سخن است. واز زبان یزید پسر هارون آورده اند که‌گزارش کردن از وی روا نیست و فلاس گفت: هر چند که او راستگوی بوده لغزشهای بسیار دارد تا پایان سرگذشتش که در ص ۵۰ و ۵۱ گذشت

۶- غورك سعدی: به گزارش ذهبی در المیزان، دارقطنی گوید: گزارش های او بسیار سست است

دیگر انگیزه ای که این گزارش‌را سست می نماید آن است که پسر بویوسف قاضی آن را در میان گزارش هائی که از زبان پدرش بازگو کرده و الاثار نامیده نیاورده و ذهبی در المیزان ۲۲۳:۲ آن را یاد کرده و می نویسد: در زنجیره آن، لیث و جز او را می بینیم که دارقطنی گزارش هاشان را سست می شمرده است

و تازه گزارش یاد شده، از آن دو دستور جداگانه ای‌که بوحنیفه داده تهی است و به هیچ روی نمی رساند که اگر اسب نر باشد هر چه هم بسیار شود زکات

[صفحه ۲۶۲]

ندارد و اگر ماده باشد یا هم نر و هم‌ماده باشد زکات دارد- و تا پایان این بافته ها-

۳- ابن ابی شیبه در مسند خود در گزارشی دراز از زبان عمرآورده است که پیامبر گفت: هیچ کس ازشما را ندانم که روز رستاخیز بیاید وگوسفندی بانگ کننده همراه داشته باشدو خود آواز دهد: محمد محمد پس می گویم: به راستی من پیام را رساندم و برای تو در برابر خدا چیزی ندارم. وهیچ کس از شما را ندانم که روز رستاخیز بیاید و اسبی شیهه کشنده همراه داشته باشد و خود آواز دهد: ای محمد ای محمد پس می گویم: من برای تو در برابر خدا چیزی ندارم.

ابن ترکمانی ماردینی در الجوهر النقی- ذیل سنن بیهقی ۱۲۰:۴- گزارش بالا را دست آویزی گردانیده برای بایسته شمردن زکات اسب، و می گوید: و این می رساند که در این چیزها بایستی زکات داد. پایان

تو نیز در گزارش، نیکو بیاندیش شاید دریابی که این گزارش ازچه راهی ما را به برداشت آن مرد می رساند که گمان نمی کنم دریابی جز این‌که ماردینی را دوستی پیشوایش بوحنیفه‌کور و کر کرده و پنداشته که پشتوانه ای یافته است برای برداشت آن مرد- که همداستانی توده را در هم شکسته و در برابر دیدگاه و زمینه بس روشن وآئین نامه بی چون و چرای پیامبر به بافندگی پرداخته است. که همه این هانیز فرآورد دستور آن کس بود که از اسب زکات گرفت آن هم پس از گذشت کردن‌خدا و برانگیخته او در این زمینه.

۴- کار عمر پسر خطاب که نیز از اسب زکات می گرفت. با آن که در کردار او هیچ پشتوانه ای برای حنفیان و دیگران نیست، زیرا آن جدانگری میان نر و ماده که این گروه به آن چسبیده اند در برنامه او نبوده و تازه- به گونه ای که در ج ۶ ص ۱۵۵ از چاپ دوم گذشت- او زکات اسب را- برای دارندگان- کاری نیکو می شمرد که به خواهش خود ایشان آن را می گرفت نه این که آن را بایسته بداند و در پرداخت آن، ناگزیرشان نماید و سرور ما فرمانروای

[صفحه ۲۶۳]

گروندگان علی (ع) عمر را از همین نیز پرهیز می داد زیرا می ترسید کار او در زکات‌گرفتن از اسب، به گونه باجی درآید که در آینده کسانی آن را بایسته شمارند. که در روزگار عثمان به همین‌گونه شد و درستی پیش بینی او (ع) بر همگان آشکارگردید.

پس آن گونه جدانگری که یادش رفت، نوآوری ناروائی در کیش ما بود که از مرزهای آئین نامه بی چون و چرای پیامبر بیرون و خود به همان گونه بود که ابن‌حزم در المحلی ۲۲۸:۵ می نویسد: درباره چگونگی زکات اسب، برداشتی آوردند که هیچ کس را نمی شناسیم پیش از ایشان آورده باشد.

و تازه این برداشت با " قیاس " که بنیاد آئین ایشان بر آن است نیز نمی سازد و ابن رشد در پیش درآمدهای المدونه الکبری ۲۶۳:۱ می نویسد: قیاس به این گونه است که چون دانشوران همداستان شده اند که استر و الاغ زکات ندارد- هر چند خوراکش با چرا کردن فراهم شود- ونیز همداستان شده اند که شتر و گاو وگوسفند اگر خوراکش با چرا کردن فراهم‌شود زکات دارد و درباره اسب- اگر چرا کننده باشد- همداستان نیستند دراین هنگام باید همان دستوری را درباره آن به کار بست که درباره خر واستر به کار می بندیم نه دستوری که درباره شتر و گاو و گوسفند به کار می‌بندیم زیرا به آن دو مانننده تر است تا به این سه چون مانند آن دو، سم دارد و سم دار به سم دار ماننده تر است تا به چارپایانی که سمشان شکافته‌یا کف پا دارند. گذشته از آن که خدای بزرگ و برتر از پندار نیز اسب را با استر و الاغ در یک جا یاد کرده‌و یک گونه شمرده و گفته ": و اسبان و استران و خران، تا سوار شوید و پیرایه ای برای شما باشد " و نیز گاوو گوسفند و شتر را در یک جا یاد کرده‌و یک گونه شمرده و گفته: و چهار پایان را آفرید، برای شما در آن است گرما و سودها، و از آن می خورید و برای شما در آن، زیبائی است هنگامی که از چراگاه آیند و به چراگاه

رونـد. و هم بر بنیاد این سخن از خدای گرامی و بزرگ: خدا است که نهاد برای‌شما چهارپایان را تا بر آن سوار شوید و از آن ها بخورید.

[صفحه ۲۶۴]

عثمان برنامه سخنرانی را پیش از نماز انجام می دهد

ابن حجر در فتح الباری ۲:۳۶۱ می نویسد: این منذر بازنجیره ای درست که به حسن بصری می پیوندد درباره عثمان آورده است که نخستین کس که پیش از نماز سخنرانی کرد عثمان بود. در آغاز، نماز می گزارد و سپس سخنرانی می کرد سپس دید کسانی از مردم به نماز نمی رسند پس چنان کرد و پیش از آمدن آنان سخنرانی‌نمود و این انگیزه به جز انگیزه ای است که مروان را به همین کار واداشت چوه عثمان شایسته آن دیـد که توده به نماز برسند و مروان سزاوار آن دید که‌هرگونه شده سخنرانی به گوش ایشان برسـد. با این همه گفته شده که مردم در روزگار مروان آگاهانه از نشستن پای سخنرانی و گوش دادن به آن سر بازمی زدند زیرا که در آن، هم نکوهش هابود برای کسانی که سزاوار آن نبودنـد و هم تند روی در ستایش برخی از مردم. این بود که مروان سود خود را زمینه کار، گردانیـد و شایـد هم عثمان گهگاهی برنامه سخنرانی را پیش می انداخته و مروان با وی ناسازگاری نموده و آن را برنامه همیشگی گردانیده است.

سخنان بالا را شوکانی هم در نیل اولاطار ۳:۳۶۲ یاد کرده است

ابن شبه آورده است که ابوغسان گفت نخستین‌کسی که در نمازگاه بر منبر برای مردم‌سخنرانی کرد عثمان پسر عفان بود و ابن حجر گفته: شایـد هم عثمان این کار را یک بار کرد و دیگر به جا نیاورد تا مروان باز آن را انجام دادفتح الباری ۲:۳۵۹، نیل الاوطار ۳:۳۷۴

[صفحه ۲۶۵]

گزارش بالا را سیوطی در الاوائل و نیز در تاریخ الخلفا ص ۱۱۱ و سکتواری در محاضره الاوائل ص ۱۴۵ نیز آورده و می گویند: نخستین کسی که در دو جشن فطر و قربان، پیش از نماز سخنرانی کرد عثمان (ض) بود.

امینی گویـد: آن چه بودنش از آئین نـامه گرامی پیامبر چون‌و چرا نـدارد این است که سخنرانی در آن‌دو جشن بایـد پس از نماز باشد. ترمذی‌در صحیح خود ۱:۱۷۰ می نویسد: نزد دانشوران- از یاران پیامبر (ص) و دیگران- برنامه این بوده که نماز آن‌دو جشن پیش از سخنرانی خوانده شود و گویند: نخستین کسی که پیش از نماز سخنرانی کرد مروان پسر حکم بود پایان.

و این هم نمونه ای از گزارش هائی که در این باره رسیده:

۱- آورده انـد که پسر عباس گفت: گواهی می دهم که برانگیخته خـدا (ص) روز جشن فطر یـا قربان پیش از سخنرانی نماز می خواند و سپس سخنرانی می کرد.

صحیح بخاری ۲:۱۱۶، صحیح مسلم ۱:۳۲۵، سنن‌ابو داود ۱:۱۷۸ و ۱۷۹ سنن ابن ماجه ۱:۳۸۵، سنن نسائی ۳:۱۸۴، سنن بیهقی ۳:۲۹۶

۲- عبدالله پسر عمر گفت: پیامبر (ص) و سپس بوبکر و سپس عمر، نماز جشن را پیش از سخنرانی می خواندند. و به گزارش شافعی: راستی این که پیامبر و بوبکر و عمر نماز دوجشن را پیش از سخنرانی می خواندند و به گزارش بخاری: به راستی که برانگیخته خدا (ص) در جشن قربان و فطر نماز می گزارد و پس از نماز به‌سخنرانی می پرداخت

صحیح بخاری ۱۱۱:۲ و ۱۱۲، صحیح مسلم ۳۲۶:۱، موطا مالك۱۴۶:۱ مسند احمد ۳۸:۲، کتاب الام ازشافعی ۲۰۸:۱، سنن ابن ماجه ۳۸۷:۱، سنن بیهقی ۲۹۶:۳، سنن ترمذی ۷۰:۱، سنن نسائی ۱۸۳:۳، المحلی از ابن حزم۸۵:۵، بدایع الصنایع ۲۷۶:۱

۳- بوسعید خدری گفت: برانگیخته خدا (ص) روز جشن بیرون می شد

[صفحه ۲۶۶]

و با مردم دو رکعت نماز می گزارد سپس‌نماز را سلام می داد و بر دو پای می ایستاد... تا پایان

سنن ابن ماجه ۳۸۹:۱، المدونه الکبری از مالك ۱۵۵:۱، سنن بیهقی ۲۹۷:۳

۴- عبدالله پسر سائب گفت جشن را با برانگیخته خدا (ص) بودم پس نماز جشن را با ما خواند سپس گفت: نماز را گزاردیم و هر که دوست دارد برای سخنرانی بنشیندو هرکه دوست دارد برود.

سنن ابن ماجه ۳۸۶:۱، سنن ابو داود ۱۸۰:۱، سنن نسائی ۱۸۵:۳، سنن بیهقی ۳۰۱:۳، المحلی ۸۶:۵.

۵- جابر پسر عبدالله گفت: راستی این که پیامبر (ص) روزعید فطر برخاست و نماز گزارد و پیش از سخنرانی آغاز به نماز کرد و سپس برای مردم سخنرانی کرد

صحیح بخاری ۱۱۱:۲، صحیح مسلم ۳۲۵:۱، سنن ابو داود ۱۷۸:۱، سنن نسائی ۱۸۶:۳، سنن بیهقی ۲۹۶:۲ و ۲۹۸

۶- از زبان پسر عباس و جابر پسر عبدالله و عبدالله پسر عمر و انس پسر مالك آورده اند که‌برانگیخته خدا (ص) پیش از سخنرانی نماز می کرد المدونه الکبری ۱۵۵:۱.

۷- براء پسر عازب گفت: برانگیخته خدا (ص) روز قربان پس از نماز برای‌ما سخنرانی کرد صحیح بخاری ۱۱۰:۲، سنن نسائی ۱۸۵:۳

۸- ابو عبید برده ابن ازهر آورده است که آن گاه که پیرامون خانه عثمان را گرفته بودند من‌عید را با علی پسر ابوطالب بودم و اوبیامد و نماز گزارد سپس روی برتافته به سخنرانی پرداخت.

موطا مالك ۱۴۷:۱، کتاب الام از شافعی ۱۷۱:۱ که بهری از آن را از زبان مالك یاد کرده است.

[صفحه ۲۶۷]

این گزارش ها می نماید که برانگیخته خدا (ص)- بر این برنامه سامان یافته- همیشه پایدار مانده و هرگز او را بر روشی به جز آن ندانسته اند چنان که هم آن دو پیرمرد و سرور ما فرمانروای گروندگان علی (ع) بر این شیوه بودند و هم خود عثمان در چندی از روزگارش، چنان که در گزارش پسر عمر آمده است که پیامبر و بوبکر و عمر و عثمان در آن دو جشن پیش از سخنرانی نماز می کردند و نمای این گزارش هر چند نمی رساند که عثمان، تنها در چندی از روزگارش با آنان هم شیوه بوده- نه در همه آن- با این همه اگر بخواهیم هم آن را بپذیریم و هم گزارش هائی دیگر را که می رساند: عثمان در این زمینه با پیشینیانش ناهماهنگی نموده و نخستین کسی است که‌سخنرانی را پیش انداخته، برای درست دانستن هر دو، باید بگوئیم که او درآغاز بر روش گذشتگان بوده تا

سپس بر آن شده است که برنامه را پس و پیش کندو چنین کرده. و آن چه برداشت ما را یاری می دهد آن است که پسر عمر خود در گفتار دیگرش که در ص ۲۶۵ گذشت آورده است که ": پیامبر و سپس بوبکرو سپس عمر نماز جشن را پیش از سخنرانی می خواندند " که می بینیم این جا سخنی از عثمان به میان نیاورده‌با آن که اگر او همیشه بر شیوه و برنامه پایدار می ماند می باید نام وی‌هم در میان باشد و میانه آنان جدائی نیفتد. آن چه را برای جمع میان دو گزارش پسر عمر گفتم درباره دو گزارش پسر عباس هم می توان گفت که در یک جاآورده است ": جشن را با پیامبر و پس‌از او با بوبکر و سپس با عمر بودم و آنان پیش از سخنرانی آغاز به نماز کردند " و جای دیگر می گوید برانگیخته خدا (ص)- و بوبکر و عمر و عثمان- نخست نماز می گزاردند و سپس سخنرانی می کردند.

کاش می دانستم- با نمازی که دستور دگرگونی ناپذیر خدا را درباره آن

[صفحه ۲۶۸]

دگرگون نمودند چگونه به درگاه خدای پاک نزدیک توان شد؟ شوکانی در نیل الاوطار ۳۶۳:۳ می نویسد: درباره این‌که آیا پیش انداختن سخنرانی- در نماز آن دو جشن- درست است یا نه برداشت ها با هم سازگار نیست از آن چه در مختصر مزنی آمده بر می آید که شافعی، درستی آن را گردن نمی نهاده. و نووی نیز در شرح مهذب همین را می گوید: از نمای سخن شافعی- به گونه ای چون و چرا ناپذیر- برمی آید که وی درستی آن را گردن نمی نهاد. سپس خود گوید: درست نیز همین است.

پس از عثمان، زورمندان اموی نیز از شیوه او پیروی کردند و با آئین نامه پیامبر که بایستی پیروی می شد ناسازگاری نموده سخنرانی را پیش انداختند، با این همه انگیزه عثمان در کار خویش به جز آن بود که آیندگانش داشتند زیرا او با دشواری سخن می راند و انجمنیان را نیز سخنانی که او به زور سرهم می کرد و بافت درستی نداشت خوش نمی آمد و از این روی پراکنده می شدند و برای شنیدن نمی ماندند و او سخنرانی را پیش انداخت تا هرگونه شده آن را به گوش ایشان برساند زیرا که آنان چشم به راه نماز بودند و پیش از گزاردن آن نمی توانستند پراکنده گردند.

جاحظ گفته: عثمان پسر عفان (رض) بر فراز منبر شد و سخن راندن بر او دشوار گردید پس گفت: راستی این که بوبکر و عمر برای این جایگاه، گفتاری آماده می کردند و شما به پیشوای دادگر نیازمندترید تا به پیشوای سخنور و اگر خدا خواهد در آینده سخنرانی ها برای شما می کنم و خواهید دانست و بلاذری در الانساب ۲۴:۵ می نویسد: راستی این که چون دست فرمانبری به عثمان دادند او بسوی‌مردم بیرون شد پس به سخن پرداخت، خدای را بستود و بر او آفرین کرد و سپس گفت: هان ای مردم راستی که کار سواری نخستین برای نخستین بار دشوار است و راستی این که پس از امروز روزهائی هست و اگر

[صفحه ۲۶۹]

زنده بمانم- به گونه ای که باید- برای شما سخنرانی می نمایم زیرا ما سخنرانان نبودیم و در آینده خداوند این کار را به ما خواهد آموخت گزارش یاد شده را ابن سعد نیز در طبقات خود۴۳:۳ چاپ لیدن با همین گونه پرداخت آورده و ابوالفدا در تاریخ خود ۱۶۶:۱می نویسد: چون به عثمان دست فرمانبری دادند بر فراز منبر شد و به‌سخنرانی برخاست پس خدای را بستود و به یگانگی اش گواهی داد و آنگاه سخن گفتن بر او دشوار گردید و گفت: راستی این که آغاز هر کاری دشوار استو اگر زنده بمانم- به گونه ای که باید- برایتان سخنرانی ها خواهم کرد سپس فرود آمد.

و به گونه ای که در انساب بلاذری می خوانیم بومخنف گزارش کرده است که عثمان چون بر فراز منبر شد گفت: ای مردم این پایگاهی است که‌برای آن نه گفتاری آماده کرده ام و نه سخنانی فراهم آورده ام و اگر خدا خواهد در آینده بر می گردیم و به گفتار می پردازیم.

و آورده اند که غیاث پسر ابراهیم گفت چون عثمان بر فراز منبر شد گفت هان ای مردم ما سخنرانان نبودیم و اگر زنده بمانیم وخدا خواهد- به گونه ای که باید- برای شما سخنرانی خواهیم نمود.

و گزارش شده که عثمان به سخن پرداخت و گفت: راستی را بوبکر و عمر برای این‌جایگاه سخنانی را آماده می کردند و خدا آن را خواهد آورد.

گزارش یاد شده را یعقوبی نیز در تاریخ خود ۱۴۰:۱ آورده و می نویسد: عثمان بر فراز منبر شد و در همان جائی که پیامبر خدا (ص) می نشست و بوبکر و عمر نمی نشستند بنشست زیرا بوبکر یک پله پائین تر از پیامبر می نشست و عمر یک پله پائین تر از بوبکر پس مردم در این باره به سخن پرداختند و برخی شان گفتند امروز بدی زائیده شد و عثمان مردی کمرو بود پس سخن گفتن بر او دشوار آمد و همان گونه که ایستاده بود درنگ بسیار کرد و هیچ سخنی بر زبان نیاورد و سرانجام گفت:راستی این که بوبکر و عمر برای این پایگاه، گفتاری آماده می کردند

[صفحه ۲۷۰]

و شما به پیشوای دادگر نیازمندترید تا به پیشوائی که به بهترین گونه سخنرانی نماید و اگر زنده بمانید برایتان سخنرانی خواهم کرد. سپس فرود آمد.

و بر بنیاد گزارشی که ملک العلماء دربدائع الصنائع ۲۶۲:۱ آورده است: راستی این که عثمان چون به فرمانروائی رسید در نخستین روز آدینه‌به سخنرانی برخاست پس چون گفت: ستایش خدای را... نتوانست دنباله سخن را بگیرد و گفت: شما به پیشوائی کاری نیازمندترید تا به پیشوائی زبان‌آور. و راستی این که بوبکر و عمر برای این جایگاه گفتاری آماده می کردند و پس از این برای شما سخنرانی ها خواهم کرد و از خدا می خواهم که من و شما را بیامرزد پس فرود آمد و نماز آدینه را با ایشان بگزارد.

و شاید هم برای گریز از تنگنای خود در سخنرانی بوده که چون بر فراز منبر می‌شد این دست و آن دست می کرد و با آگاهی خواستن از مردم و پرسش از گزارش ها و نرخ هایشان وقت را می گذرانید.) به گواهی احمد در المسند۷۳:۱ از زبان موسی پسر طلحه که هیثمی‌نیز در مجمع ۱۸۷:۲ آن را آورده و می نویسد: زنجیره گزارشی آن از میانجیانی ساخته می شود که گواهی هاشان درست شمرده می شود)

این سخن نیز که ابن حجر در فتح الباری دست آویز گردانیده- و در ص ۲۶۴ گذشت"- به راستی او برای توده بهتر آن دید که خود را به نماز برسانند "... نمی‌تواند کار خلیفه را پاک بنماید زیرا چنان مصلحت پنداری در روزگار پیامبر هم قابل توجه بود با این همه، او (ص) آن را زیر بنیاد برنامه نگردانیدزیرا می دید در وضع آن قانون سود بالاتری در پیش چشم بوده، پس آن برداشت- در برابر آئین نامه ای که بودنش از پیامبر آشکار است- به آن می ماند که کسی برای نوشتن برنامه، در برابر دستورهای روشن و یک پهلوی خدا، باز هم اجتهاد کند، و اگر روابدانیم که بر بنیاد برداشت های این وآن، دستورها و فرمان های آئین پاک دگرگون گردد دیگر در کاخ پرشکوه اسلام، سنگ هم بر روی سنگ بند نمی شود و آن گاه

[صفحه ۲۷۱]

چه جدائی‌است میان این برداشت با برداشت مروان؟ و مگر او نیز در این که نوآوری تازه و نا به جائی در کیش ما روا داشت مانند این نبود؟ هر چند کار زشتی دیگر نیز به آن بیافزود که همان‌دشنام گوئی است به کسی که ناسزا گفتن‌بر وی روا نبود.

این کوتاه سخنی بوددرباره نوآوری خلیفه. درباره امویان‌نیز باید دانست که ایشان در سخن پرانی هاشان بر فراز منبرها سرور ما فرمانروای گروندگان علی (ص) را ناسزا می گفتند و نفرین می فرستادند و این بود مردم هم برای شنیدن نمی نشستند و از گرد ایشان پراکنده می شدند. این بود سخنرانی را برای پیش از نماز گذاشتند تا مردم ناگزیر آن را بشنوند هر چند که آن سخنان ننگین را خوش ندارند زیرا این سخن برانگیخته خدا (ص) را که از زبان پسر عباس و ام سلمه بازگو شده- و به‌درست بودن شناخته گردیده- به یاد داشتند که: هر که علی را ناسزا گویدبه راستی مرا ناسزا گفته و هر که مرا ناسزا دهد خدای برتر از پندار را دشنام داده است.

پیشوایان گزارش های درست آورده اند که بوسعید خدری گفت:روز جشنی مروان منبر را بیرون برد و آغاز به سخنرانی کرد پس مردی برخاست و گفت: مروان با آئین نامه پیامبر ناسازگاری نمودی و روز جشن منبر را بیرون بردی- با آن که بیرون برده نمی شد- و پیش از نماز به سخنرانی برخاستی با آن که آن را پیش نمی انداختند- مروان گفت: آن کاری بود که رها شده است بوسعید گفت: درباره این مرد باید بگویم که وی آن چه را بروی بایسته بود انجام داد زیرا از برانگیخته خدا شنیدم می گفت: هر کس کار ناروائی ببیند پس اگر به نیروی بازوی خود بتواند آن را دگرگون گرداند پس با نیروی بازوی خود آن را دیگرگون سازد و اگر نتوانست پس با زبانش و اگر با زبانش هم نتوانست با دلش و این کمترین کاری است که از مومنان باید خواست

[صفحه ۲۷۲]

و بر بنیاد گزارش شافعی که در کتاب الام از زبان عیاض پسر عبدالله بازگوشده، بوسعید خدری گفت: مروان به سوی من و مردی که او را به سوی خود کشیدم و او گفت: ابو سعید آن چه تو میدانی رها شده بوسعید گفت: من سه بار آواز دادم و گفتم: به خدا سوگند که جز بدتر از آن را نیاورده اید.

و بر بنیاد گزارش بخاری در صحیح خود: در جشن فطر- یا قربان- همراه با مروان که فرمانـدار مدینه بود بیرون شدم پس چون به نماز گاه رسیدیم ناگاه‌منبری را که کثیر پسر صلت ساخته بود دیدیم که مروان می خواست پیش از نمازگزاردن بر آن بالا رود من جامه اش راکشیدم و او مرا کشید و بالا رفت و پیش از نماز سخنرانی کرد پس به او گفتم: به خدا سوگند دیگرگونی پدید آوردید گفت: ابو سعید آن چه تو می دانی گذشته، پس گفتم: به خدا سوگندآن چه می دانم بهتر از آن ها است که نمی دانم. گفت: راستی این که مردم پس از نماز برای شنیدن گفتار ما نمی نشینند و من برنامه سخنرانی را برای پیش از نماز نهادم

و بر بنیاد یک گزارش: بوسعید گفت: گفتم نمازی که باید نخست خوانده شود چه شد؟ گفت ابوسعید نه آن چه تو می دانی رها کرده شد. من سه بار گفتم سوگند به آن که جان من در دست توانای او است شما هرگز بهتر از آن چه را من می دانم نخواهید آورد.

ابن حزم در المحلی ۸۶:۵ می نویسد: امویان به نوآوری برخاسته و سخنرانی را برای پیش از نماز گذاشته و بهانه شان نیز این بود که مردم چون نماز بگزارند ازگرد ایشان می پراکنند و به شنیدن سخنرانی نمی نشینند از آن روی که ایشان علی پسر ابوطالب (رض) را نفرین می فرستادند و مسلمانان از این‌برنامه می گریختند- و سزاوارشان هم بود- چه برسد که نشستن پس از نماز نیز کاری بایسته نبود.

[صفحه ۲۷۳]

ملك العلماء در بدايع الصنايع ۲۷۶:۱ می نویسد: امویان برنامه سخنرانی پیش از نماز را پدید آوردند چون ایشان در سخنرانی شان سخنانی می گفتند که روا نبود و مردم نیز پس از نماز برای شنیدن آن نمی نشستند پس ایشان، پیش از نماز آن را انجام دادند تا مردم بشنوند. سرخسی نیز درالمبسوط ۳۷:۲ همین را می نویسد

و سندی در شرح سنن ابن ماجه ۳۸۶:۱ می نویسد: گفته اند انگیزه این بوده که‌ایشان در سخنرانی به کسی که دشنام گوئی بر او روا نبود دشنام می دادند و مردم نیز هنگامی که سخنرانی پس از نماز بود پراکنده می شدند تا آن را نشنوند این بود سخنرانی را پیش انداختند تا به گوش همه برسد.

و شوکانی در نیل الاوطار ۳۶۳:۳ می نویسد: در صحیح مسلم از گزارش طارق پسر شهاب از زبان بوسعید آمده است که: نخستین کسی که روز جشن، پیش از نماز آغاز به سخنرانی کرد مروان بود و گفته اند: نخستین کسی که چنین کردمعاویه بود- و این را قاضی عیاض گزارش کرده- و شافعی نیز این را از زبان پسر عباس با این پرداخت آورده:تا آن که معاویه پیش آمد و سخنرانی را پیش انداخت.

و عبدالرزاق نیز از زبان زهری گزارش بالا را با این پرداخت آورده: نخستین کسی که سخنرانی پیش از نماز را در روز جشن پدید آورد معاویه بود و گفته اند نخستین کسی که چنین کرد زیاد بود در بصره، در روزگار فرمانروائی معاویه- این را نیز قاضی گزارش کرده- ابن منذر از زبان پسر سیرین گزارش کرده که نخستین کس زیاد بود که در بصره چنین کرد. گوید: میان این گزارش های رنگ به رنگ که درباره زیاد و معاویه و مروان رسیده ناسازگاری نیست‌زیرا، هم مروان و هم زیاد کارگزار معاویه بودند پس باید گفت: نخستین

[صفحه ۲۷۴]

بار او چنان کاری کرده وسپس کارگزارانش به پیروی او برخاستند. پایان

بی چون و چرا هر یک از این سه تن، نوآوری ناروائی نموده و در گرداب رسوائی افتادند، با این همه،گناه همه شان برگردن کسی است که ایشان را در دگرگون ساختن آئین نامه پیامبر گستاخ نمود تا آتشی را که او روشن کرد پیاپی دامن زدند و شیوه های پیامبر برگزیده- حتی نماز او- را به بازی گرفتند شافعی در کتاب الام ۲۰۸:۱ آورده است که وهب پسر کیسان گفت دیدم پسر زبیر سخنرانی را برای پس از نماز گذاشت و سپس گفت: به راستی همه شیوه های برانگیخته خدا (ص) دیگرگونه شده حتی نماز.

پس اگر انگیزه ما در نکوهش بر خلیفه- در این برنامه اش- یک چیز باشد در سرزنش بر دیگر امویان دو انگیزه داریم: بر هم زدن برنامه پیامبر و بنیاد نهادن ناسزا گوئی به فرمانروای‌مومنان. که در این زمینه سخنی که برسر زبان ها است درباره ایشان راست درآمده: هم گند فروشی و هم کم فروشی؟ من از این سه تن (معاویه، زیاد،مروان) شگفت ندارم که به نوآوری ناروائی برخیزند، چون کارهای دیگرشان نیز با این شیوه هماهنگ است و پرده دری و ریشخند کردن آئین ما بادل و جانشان سرشته بوده و گناهانی که‌به جا می آوردند نامه زندگی شان را سیاه کرده بود. پس چه جای شگفتی از ایشان که همه آئین نامه های پیامبر را دیگرگون سازند و چه جای شگفتی از مروان که با خرمی هر چه بیشتر به بوسعید بگوید: آن چه می دانستیم رهاشده. یا بگوید ": آن چه می دانستی بر باد رفت " و چه جای شگفتی که شیوه‌سخنرانی را دیگرگون سازند همان سخنرانی که نهاده شده بود برای اندرزگوئی و

ویراستن روان ها و همان سخنرانی که- چنان چه در البدایع ۲۷۶:۱ آمده- درباره آن گفته اند: واجب شده است برای آموزش دادن آن چه بایـد در روز جشن برپای داشت و برای پنـد دادن و خدا را به بزرگی یاد کردن. آری زمینه آن را دیگرگونه گردانیدند و به گونه ای در آوردند که کیش ما بسیار ناروا می شمارد زیرا در

[صفحه ۲۷۵]

آن به بدگوئی ازفرمانروای مومنان پرداختند که نخستین‌مسلمانان بود و پشتیبان آئین ایشان،و پیشوای پاك از هر گناه، و پاکدامن‌به گواهی بی چون و چرای گرامی نـامه خـدا، و روان پـاك ترین پیـامبران به گفته آشکار قرآن، همتای بزرگ تر یادبود گران پیامبر قرآن- به گـواهی گزارش دو یـاد بـود- درودهـای خـدا بروی‌بـاد، و شایـد تو از عثمـان نیز به شگفت نیـائی که آئین خـدا و شـیوه برانگیخته او را دیگرگون نموده زیرا زندگی نامه اش را بررسـی نموده و شـیوه‌اش را که بازگوگر سرمایه روانی او است شناخته ای و می دانی این یکی نیزبا آن سه تن از یك درخت است که از بالای زمین برکنده شده و آرامش ندارد.

آری همه شـگفتی ما از کسانی است که اینان و ماننده هایشان از سوداگران هوس ها و دلبخواه ها را دادگر و درسـتکار می شمارند به بهانه آن که ایشان، از همراهان پیامبرند. چرا که نزد ایشان همه همراهان پیامبر دادگرند و شـگفت تر این که در بسیاری از بخش های فقه، گفتار و کردار ایشان را پشتوانه برداشت خود می گیرند. آری نوریان مرنوریان را جاذبند!

دستور خلیفه درباره خونبها و کشتن کشنده

بیهقی در سنن کبری ۳۳:۸از زبان زهری آورده است که ابن شاس جذامی مردی از بومیان شام را بکشت پس گیر و دار را به عثمان (ض) بـاز نمودنـد و او بفرمود که وی را بکشـند پس زبیر (ض) و کسـانی از یـاران برانگیخته خـدا (ص ض) در این بـاره بـا وی به سخن پرداختنـد و از کشـتن وی بـازش داشـتند زهری گفت: پس برای وی هزار دینار خونبها نهاد. و این را شافعی نیز در کتاب الام ۲۹۳:۷ آورده است.

[صفحه ۲۷۶]

و بیهقی از زبان‌زهری و او از زبان سالم و او از زبان‌پسر عمر (ض) آورده است که مردی مسلمان، کسی از نامسلمانان را که درپناه کشـور اسـلام می زیسـت، آگاهـانه بکشـت و داوری به نزد عثمـان (ض) بردنـد پس وی را نکشت و وی را واداشت که خونبهـائی همانند خونبهای یك مسلمان بپردازد.

و ابو عاصم ضـحاك‌در الدیات ص ۷۶ می نویسد: از کسانی که کشـتن مسـلمان را در برابر نامسـلمان روا می شـمرده اند عمر پسـر عبـدالعزیز است و ابراهیم و ابان پسـر عثمان پسـر عفان و عبـدالله- این برداشت ایشان را حکم بازگو کرده است- و یکی از آنان که خونبهای ذمی را به اندازه خونبهای مسلمان می دانست عثمان پسر عفان است

امینی گوید: گاهی از این به شـگفت می آیم که چگونه خلیفه می خواسـته است مسلمان را در برابر نامسلمان بکشد و گاهی از این که چه سـان خونبهای نامسـلمان را هم انـدازه با خونبهای مسـلمان نهاده است، که نه این کارش بر پشـتوانه ای اسـتوار است و نه آن یکی بر بنیاد آئین نامه ای هست. این چه خلیفه ای است که زبیر با آن روش شـناخته شده و آن نهفته‌های آشکار شده اش بیاید و او

را از دستوری که درباره خون ها داده روگردان سازد و از آن برداشتش باز دارد؟ و تازه باز برداشتی بیاورد که- در دور بودن آن از آئین نامه پیامبر- همسنگ دستور نخستینش باشد؟و آن گاه زبیر و مردمانی که خلیفه را از دستور نخستینش روگردان ساخته بودند خاموشی بگزینند و خوش نداشته باشند که برای بار دوم با خلیفه ناسازگاری نمایند و به ریخته نشدن خون مسلمان بسنده نمایند. با آن که این همه سخنان آشکار پیامبر، بی چونو چرا می رساند که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت و خونبهای پیروان دیگر نامه های آسمانی که در پناه کشور اسلامند نیم خونبهای مسلمان است و اینک تو و گزارش آن سخنان در پیرامون آن دو زمینه. پس درباره نخستین از آن ها آمده است:

۱- بوجحیفه آورده است که علی پسر ابوطالب را گفتم: آیا نزد شما چیزی

[صفحه ۲۷۷]

از دانش هست که نزد مردم نباشد؟ گفت: نه به خدا سوگند نزد ما هیچ نیست مگر همان چه نزد مردم است جز آن که خداوند مردی را دریافتی از قرآن یا از آن چه در این نامه است روزی کند که از زبان برانگیخته خدا (ص) آئین های خونبهاگرفتن در آن آمده است و این که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت.

و به گزارش شافعی: کسی از مومنان را در برابر نامسلمان نباید کشت سپس خود گوید: کسی از گروندگان را- بنده باشد یا آزاد یا زن- به هیچ روی و هرگز در برابر نامسلمان نباید کشت و هر کس که کلمه ایمان را بازگو کند هر چند از تازیان نباشد یاگنگ باشد و خرد خود را به کار اندازدو با نشان دادن، گرویدن خود را بنماید و نماز بگزارد و نامسلمانی رابکشد پس نباید او را کشت و خونبهای او برگردن وی است که از دارائی اش بپردازد خواه بسیاری از نامسلمانان را کشته باشد خواه شماره کمی. و خواه‌نامسلمانی را برای گرفتن دارائی ای از وی کشته باشد یا به انگیزه جز گرفتن دارائی. و خدا داناتر است که روا نیست هیچ یک از مومنان را هیچ گاه در برابر هیچ نامسلمانی- بکشند-خواه در راهزنی دست به کشتار زده باشد خواه در جای دیگر.

برگردید به صحیح بخاری ۷۸:۱۰، سنن دارمی ۱۹۰:۲، سنن ابن ماجه ۱۴۵:۲، سنن نسائی ۲۳:۸، سنن بیهقی ۲۸:۸، صحیح ترمذی ۱۶۹:۱، مسند احمد ۷۹:۱، کتاب الام از شافعی ۳۳:۶ و ۹۲، احکام القرآن از جصاص ۱۶۵:۱، الاعتبار از ابن حازم ص ۱۹۰، تفسیر ابن کثیر ۲۱۰:۱ که می نویسد: توده بر آن رفته اند که مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت زیرا در گزارش بخاری روشن شده که علی گفت برانگیخته خدا (ص) گفت: مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت، پس نه هیچ گزارشی ناساز با این را درست توان دانست و نه می توان از خود آن معنائی- ناساز با آنچه می نماید- بیرون کشید. با این همه، بوحنیفه بر آن رفته است که او را می توان کشت زیرا می گوید: فرازی که در سوره مائده

[صفحه ۲۷۸]

آمده عام است.

امینی گوید: مقصود وی از فراز مائده همان است که خدای برتر ازپندار گوید: و بر ایشان در تورات نوشتیم که جان در برابر جان و چشم دربرابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان و زخم زدن ها را سزائی مانند خود آن باید داد. آیه ۴۵. و آن گاه‌در برابر سخنان یک پهلو و روشنی که- بودن آن از پیامبر- درست و آشکار شناخته شده، کسی که به اجتهاد پرداخته، این اندازه ندانسته که عام‌بودن آیه از تخصیص آن- به یاری دست افزارهای دیگر- جلوگیری نمی نماید چنان چه خود او

از دیدگاه های گوناگون برای آن مخصص آورده و در پاسخ دست آویز سست وی بسیاری از آئین‌شناسان به گفتگو پرداخته اند و پیشاپیش ایشان امام شافعی در کتاب الام ۲۹۵:۷ گفتگوئی را که میان او و یکی از یاران بوحنیفه رفته است آورده: گوئیم: ما نمی خواهیم با پشتوانه ای مایه دارتر از سخن خودت که می گوئی این آیه عام است با تو گفتگو کنیم زیرا تو می پنداری که آن، هم پنج دستور جدا جدا را در بر دارد و هم یک دستور ششمی که همه را در بر می‌گیرد و بدین گونه با همه چهار دستوری که پس از دستور نخستین بود ناسازگاری‌نمودی و دستور پنجم و ششم جمع آن در دو جا است: در آزاد که بنده ای را بکشد و مرد که زنی را بکشد پس گمان بردی که نه چشم و گوش و بینی آزاد رادر برابر چشم وگوش و بینی برده، نه هیچ زخمی را که مرد به زن زده می توان به خود او زد و نه هیچ زخمی را که آزاد به برده زده. راستی که نخست‌به چیزی آغاز کردی و پنداشتی که آن را دست افزار گردانیده ای و سپس در یک جا با آن ناسازگاری نمودی، و در یک‌جا هماهنگی؟ و پنداشتی که مرد چون‌بنده اش را بکشد به خون او کشته نمی شود و فرزند خود را هم که بکشد به خون او کشته نمی شود و چون کسی را که زینهار گرفته، بکشد به خون او کشته نمی شود با

[صفحه ۲۷۹]

آن که همه این خون ها ریختن آن ناروا است.

آن که از بوحنیفه پشتیبانی می نمود گفت: در این باره از گزارشی که به جا مانده پیروی می کنیم. گفتیم: آیا این گزارش را با نامه خدا ناسازگار می بینی؟ گفت نه گفتیم پس بر این بنیاد، نامه خدا جز به آن گونه است که تو می نمائی و به پندار خود پرده از نهفته های آن برمی داری. پس چرا با این شیوه میان دستورهای خدای گرامی و بزرگ جدائی می نهی؟ یکی از کسانی که آن جا بود گفت: این را رهاکن که همه آن چه گذشت دهان وی را می بندد.

گفت: و فراز دیگر آن جا است که خدای بزرگ و گرامی می گوید: هر کس به ستم کشته شد به سرپرست او توانائی دادیم، پس در کشتار از مرز خود بیرون نشود. و این نشان می دهد که هر کس به ستم کشته شد سرپرست او می تواند کشنده اش را بکشد به او گفته‌شد: باز همان سخن به روی تو برمی گردد که چون پسر به دست پدرش و برده به دست خداوندش و زنهار یافته به دست مسلمان، کشته شود چه باید کرد؟

گفت: من در برابر همه این ها گریز گاهی دارم. گفتم گریز گاهت را نشان بده گفت: راستی این که خدای برتر ازپندار و بزرگ چون کار خونخواهی را به‌دست سرپرست سپرده پس پدر سرپرست است و او را نمی رسد که خویشتن را بکشد گفتیم: آیا اگر گرفتیم که مقتول، خود پسری بزرگسال داشته باشد آیا پدررا از سرپرستی او برکنار می بینی و می‌گذاری که نوه اش، او را بکشد. گفت چنین کاری نمی کنم گفتم آیا با دست زدن به کشتن وی، از سرپرستی بر کنارش نمی کنی؟ گفت نه گفتم چه می گوئی درباره عمو زاده مردی که او را کشته و بازمانده او است و اگر وی را نمی کشت مرده ریگش به او می رسید و عموزاده دیگری هم دارد که پیوندش با او دورتر است. آیا می گذاری که دورتر نزدیک تر را بکشد گفت آری. گفتم چگونه؟ با آن که کشنده باز مانده نزدیک کشته است؟

[صفحه ۲۸۰]

گفت: کشنده با کشتن وی از بازماندگی برکنار شده. گفتیم: کشنده با کشتن از بازماندگی برکنار می شود؟ گفت آری گفتیم

پس چرا پدر را با کشتن پسر از باز ماندگی برکنارنمی کنی؟ با آن که وی را از مرده ریگ بی بهره می گردانی؟ گفت درباره پدر پیر و گزارشی هستم که به جای مانده. گفتیم: گزارشی که بر جای مانده تو را به دستوری ناساز با آن چه گفتی راه می نماید. گفت: در این‌زمینه پیرو همداستانی آئین شناسانم.گفتیم: همداستانی آئین- شناسان ناساز با برداشتی است که تو می گوئی از دل قرآن به چنگ آورده ای اگر برده‌ای که پسری آزاد دارد به دست خداوندش کشته شود آیا کشنده از بازماندگی بر کنار می شود و فرزند می تواند صاحب برده را بکشد؟ گفت: آئین شناسان همداستان اند که نه. گفتم اگر نامسلمان امان گرفته ای پسرش به او باشد آیا می تواند مسلمانی را که کشنده پدرش است بکشد؟ گفت: آئین شناسان همداستان اند که نه. گفتیم آیا همداستانی آئین شناسان با نامه خداوندی ناسازگار است گفت نه گفتیم پس همداستانی آئین شناسان نشان می دهد که تو در آن برداشت از درون نامه‌خدای گرامی و بزرگ لغزیده ای. و هم گفتیم: هر کس با تو در این زمینه همداستان است که مردی را برای کشتن برده اش نباید کشت بر آن رفته است که آزاد را در برابر برده و مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت، پس توکه می پنداری ایشان در بنیاد آن چه بر آن رفته اند لغزیده اند چگونه همداستانی شان را دست آویز گردانیده ای؟ و خدا داناتر است.

۲- قیس پسرعباد گفت: من و اشتر به نزد علی شدیم و گفتیم: آیا برانگیخته خدا(ص) سفارشی به تو کرده است که به توده مردم نکرده باشد؟ گفت: نه مگر آن چه در این نگاشته من است پس نگاشته ای بیرون کرد و دیدیم در آن نوشته است: نه هیچ یک از گروندگان را در برابر نامسلمانان می توان کشت و نه هیچ مسلمانی را برای کشتن نامسلمانیی‌که به او زینهار داده است.

گزارش بالا را ابو عاصم در الدیات ص ۲۷ و احمد در مسند ۱۱۹:۱ و

[صفحه ۲۸۱]

۱۲۲ و ابو داود در سنن خود ۲۴۹:۲ و نسائی در سنن خود ۲۴:۸ و بیهقی در السنن الکبری ۲۹:۸ و ۱۹۴ و جصاص در احکام قرآن ۶۵:۱ و ابن حازم در الاعتبار ص ۱۸۹ آورده اند چنان که شوکانی نیز در نیل الاوطار ۱۵۲:۷ آن را یاد کرده و می‌نویسد:

این نشان می‌دهد که مسلمان را برای کشتن نامسلمان‌نباید کشت، در درستی این دستور درباره نامسلمانی که سر جنگ با ما دارد- به گزارش البحر- کسی چون و چرا نکرده و درباره نامسلمانانی هم که در پناه کشور اسلامند نیز توده برآن اند که برنامه همین است چون نام نامسلمان بر ایشان راست می آید. و شعبی و نخعی و بوحنیفه و یاران وی برآن رفته اند که مسلمان را برای کشتن نامسلمانی که در پناه مسلمانان است می‌تواند کشت. سپس درباره پشتوانه ای سخن ایشان به گستردگی سخن می راند و با نیکوترین شیوه در روشنگری، ناسره‌بودن آن ها را باز می نماید که به همان جا بنگرید.

۳- عایشه گفت: دردسته شمشیر برانگیخته خدا (ص) دو نوشته یافت شد و در یکی از آن دو: هیچ مسلمانی را در برابر نامسلمان نباید کشت و هیچ کسی را برای کشتن امان داده خود نباید کشت.

گزارش بالا را ابو عاصم در الدیات ص ۲۷ و بیهقی در السنن الکبری ۳۰:۸ آورده اند.

۴- معقل پسر یسار آورده است که پیامبر گفت: نه کسی از مومنان رادر برابر نامسلمانان شاید کشت و نه کسی را برای کشتن امان داده خود. مسلمانان یک دست هستند در برابر دیگران و خون هاشان با یکدیگر برابری می نماید.

گزارش بالا را هم، بیهقی در سنن کبرای خود ۳۰:۸ آورده است.

۵- پسر عباس آورده است که پیامبر گفت: نه هیچ مسلمانی را برای کشتن نامسلمان توان کشت و نه هیچ کس را برای کشتن امان داده خویش.

گزارش بالا را ابن ماجه در سنن خود ۲۴۵:۲ آورده است.

[صفحه ۲۸۲]

۶- عمرو پسر شعیب از پدرش از نیای خویش عبدالله پسر عمرو پسر عاصی گزارش کرده که پیامبر گفت: هیچ مسلمانی رادر برابر نامسلمان نباید کشت.

و به نوشته احمد: نه هیچ یک از مومنان رادر برابر نامسلمان توان کشت و نه هیچ‌کس را برای کشتن نامسلمانی که با او پیمان بسته است

گزارش بالا- را هم ابوعاصم ضحاک در الدیات ص ۵۱ آورده است و هم: ابو داود در سنن خود ۲:۲۴۹، احمد در مسند خود ۲:۲۱۱، ترمذی در سنن خود ۱:۱۶۹، ابن ماجه درسنن خود ۲:۱۴۵، جصاص در احکام القرآن ۱:۱۶۹- از روی نوشته احمد- شوکانی هم درنیل الاوطار ۷:۱۵۰ آن را آورده و می نویسد: میانجیان زنجیره آن از کسانی اند که گزارش هاشان درست شمرده شده. و در ص ۱۵۱ می نویسد:

این در بالا-ترین مرز درستی است، پس درست نیست که جز این، چیزی از یاران پیامبربازگو شود مگر آن چه از عمر گزارش کردیم که او در این باره نوشت: مسلمان را باید در برابر نامسلمان بکشند، سپس نامه ایی در پی آن فرستاد و گفت: او را مکشید و زندانی‌اش کنید.

۷- عمران پسر حصین آورده است که پیامبر گفت: کسی از مومنان را در برابر نامسلمانان نباید کشت.

شافعی در کتاب الام ۶:۳۳ می نویسد: شنیدم که چند کس از گزارشگران جنگ های پیامبر می گفتند (و هم از زبان‌چند تن از ایشان به من رساندند که:) برانگیخته خدا (ص) در روز گرفتن مکه در سخنرانی اش گفت ": کسی از مومنان را در برابر نامسلمانان نبایدکشت " و به من چنان رسیده که عمران پسر حصین (ض) این گزارش را از زبان‌برانگیخته خدا (ص) بازگو کرده است. مسلم پسر خالد از زبان پسر ابو حسین و او از مجاهد و عطاء- و گمان می کنم طاووس و حسن

[صفحه ۲۸۳]

نیز- برای ما گزارش کرد که برانگیخته خدا (ص) در سخنرانی اش در سال گرفتن مکه گفت: هیچ کس از مومنان را در برابر نامسلمانان نباید کشت.

بیهقی نیز در السنن الکبری ۸:۲۹ این گزارش را آورده و می نویسد: شافعی (ره) گفته " همه گزارشگران‌جنگ های پیامبر خدا همداستان اند که او (ص) در سخنرانی اش در روز گرفتن‌مکه چنین گفته. " و خود آن را با زنجیره ای پیوسته- از زبان عمرو پسرشعیب و عمران پسر حصین- بازگو می کند.

شوکانی در نیل الاوطار ۷:۱۵۳ نیز آن را یاد کرده و گوید: انگیزه ای که او (ص) را وادار کرد در روز گرفتن مکه بگوید: مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت همان است که شافعی در کتاب الام یاد کرده همان‌جا که می نویسد: سخنرانی او (ص) در روز گرفتن مکه انگیزه اش آن بود که خزاعیان یکی را که پیمان با وی بسته شده بود کشتند و پیامبر (ص) به سخنرانی پرداخت و گفت: اگر مسلمانی را در برابر نامسلمانی می کشتم البته این کشنده را در برابر اومی کشتم. پس گفت: هیچ یک از مومنان را در برابر نامسلمانان نباید کشت تاپایان.

۸- از زبان عبدالله پسر عمرآورده اند که پیامبر گفت: نه هیچ یک‌از مومنان را در برابر نامسلمانی توان کشت و نه هیچ مسلمانی را

برای کشتن نامسلمانی که با او پیمان بسته است

گزارش بالا را جصاص در احکام القرآن ۱:۱۶۵ آورده است

درباره زمینه‌دوم نیز گزارش هائی از این دست داریم:

از زبان عمرو پسر شعیب و او از پدرش از نیایش آورده اند که برانگیخته خدا (ص) فرمان داد که پیروان آن دو نامه آسمانی که جهودان و ترسایان باشند خونبهایشان نیم خونبهای مسلمانان است

[صفحه ۲۸۴]

و به گزارش بوداود: ارزش خونبها در روزگار برانگیخته خدا برابر با ۸۰۰ دینار زر بود- یا ۸۰۰۰ درم سیم- و خونبهای پیروان دیگر نامه های آسمانی‌نیز در آن روز نیم مسلمانان بود. و به همین گونه ماند تا عمر به فرمانروائی رسید و به سخنرانی برخاست و گفت: راستی این که شتر گران شده. پس عمر برای زر داران نیز هزار دیناربایسته گردانید. سنن بوداود ۲:۲۵۱

و در گزارشی دیگر از ابو داود: خونبهای نامسلمانی که با مسلمانان پیمان آشتی بسته نیم خونبهای یک آزاداست. ۲:۲۵۷

و در گزارش بو عاصم ضحاک‌در الدیات ص ۵۱ خونبهای نامسلمان نیم‌خونبهای مسلمان است و هیچ مسلمان را در برابر نامسلمان نباید کشت

خطابی در شرح سنن ابن ماجه در زیر گزارش بالا می نویسد ۲:۱۴۲: درباره خونبهای پیروان دیگر نامه های آسمانی، چیزی روشن تر از این نیست و مالک واحمد نیز بر همین رفته اند و اصحاب بوحنیفه گویند: خونبهای آنان برابر با خونبهای مسلمانان است و شافعی گوید: یک سوم خونبهای مسلمانان است و انگیزه آن، پیش چشم داشتن آن گزارش‌است که در زنجیره‌اش کاستی ای نیست.

نسائی در سنن خود ۸:۴۵ از زبان عبدالله پسر عمر آورده است که پیامبرگفت: خونبهای نامسلمان نیم خونبهای مومن است. این گزارش را ترمذی نیز در سنن خود ۱:۱۶۹ آورده است.

این بود آئین نامه برانگیخته خدا (ص) وتوده نیز بر همان رفته اند و آئین شناسان آموزشگاه ها نیز آن را بنیاد کار گرفته اند و تنها بوحنیفه در این‌دو زمینه ناسازگاری ها نموده و برداشت های نسنجیده آورده و بهانه هائی را دست آویز گردانیده که نشاندهنده کوتاه دستی او است در دریافت آئین نامه های پیامبر و شناخت‌گزارش ها و آگاهی از نامه خدا. و بسیاری از بزرگان گروه ها زیر بنیادبرداشتش را درباره هر دو زمینه باز نموده و سستی آن را نشان داده و با گستردگی در بیهودگی آن، داد سخن داده اند که در این باره می توان به گفتار امام شافعی

[صفحه ۲۸۵]

بسنده‌کنی که در کتاب الام ۷:۲۹۱ در این باره با گستردگی و درازی سخن رانده وبهره های بسیار رسانده که به همان جابرگردید و بالاترین پشتوانه بوحنیفه در زمینه نخستین- در برابر آن همه گزارش های درست- گزارش زنجیره گسسته‌عبدالرحمن پسر بیلمانی است که دارقطنی و نیز ابن حازم در الاعتبار ص ۱۸۹ و جز آن دو، سستی آن را باز نموده اند و بیهقی نیز در سنن خود ۸:۳۰ آورده است که ": یک بخش در روشنگری این که گزارش رسیده به ما- در روا بودن کشتن مومن در برابر نامسلمان- سست است " پس آن را از چند راه بازگو کرده و نادرست بودن همه آن راه ها را نشان داده است.

برداشت خلیفه درباره خواندن حمد و سوره در نماز

اشاره

ملک العلماء در بدایع الصنایع ۱۱۱:۱ می نویسد: عمر (ض) در نماز شام در یکی ازدو رکعت نخستین، حمد و سوره نخواند و آن را در واپسین رکعت بلند خواند. و عثمان (ض) نیز در نماز خفتن در دو رکعت نخست حمد و سوره نخواند و در دو رکعت واپسین، آن را بلند خواند.

و هم درص ۱۷۲ می نویسد: آورده اند که عمر (ض) در نماز شام در یکی از دو رکعت نخستین، حمد و سوره نخواند و آن‌را در رکعت سوم بلند خواند و آورده اند که عثمان (ض) در دو رکعت نخستین حمد و سوره نخواند و در دو رکعت واپسین، آن را بلند خواند.

امینی گوید: آن چه دو خلیفه انجام دادند از دو روی با آئین نامه پیامبرناسازگار است ۱- برگزار کردن یک یا دو رکعت بی خواندن حمد و سوره ۲- دوبار خواندن حمد در یک رکعت یا دو رکعت واپسین، یک بارش برای باز یافت

[صفحه ۲۸۶]

آن چه از دست رفت و دیگری برای آن چه در خود آن رکعت باید خواند- که آئین نامه روشن شده پیامبر از این هر دو شیوه بر کنار است و نمازی که این دو کاستی را داشته باشد پذیرفته نیست، درباره کاستی نخستین دستورهائی رسیده که نمونه هائی از آن را می بینید:

۱- عباده پسر صامت آورده است که پیامبر گفت: هر کس سوره حمد و بیشتر از آن را نخواند نمازش درست نیست.

و به یک گزارش: هر کس- پیشنماز باشد یا پسنماز- سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست.

و به گزارش دارمی: هر کس سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست برگردید به صحیح بخاری ۳۰۲:۱، صحیح مسلم ۱۵۵:۱، صحیح ابو داود ۱۳۱:۱، سنن ترمذی ۳۴:۱ و ۴۱، سنن بیهقی ۳۸:۲ و ۶۱ و ۱۶۴، سنن نسائی ۱۳۷:۲ و ۱۳۸، سنن دارمی ۲۸۳:۱، سنن‌ابن ماجه ۲۷۶:۱، مسند احمد ۳۱۴:۵ و ۳۲۱، کتاب الام ۹۳:۱، المحلی از ابن حزم ۲۳۶:۳، المصابیح از بغوی ۵۷:۱ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده، المدونه الکبری ۷۰:۱

۱- از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت: کسی که سوره حمد را نخواند نمازش درست نیست، کمبود دارد، کمبود دارد، کمبود دارد، نارسا است

و به یک گزارش کسی که نمازی بگزارد و در آن سوره حمد را نخواند کمبود دارد- سه بار- و نارسا است.

و به گزارش شافعی: هر نمازی که سوره‌حمد در آن خوانده نشود کمبود دارد. گزارش.

و به گزارش احمد: هر نمازی که سوره حمد در آن خوانده نشود کمبود دارد، پس آن کمبود دارد، پس آن کمبود دارد.

برگردید به مسند احمد ۲۴۱:۲ و ۲۸۵، کتاب الام از شافعی ۹۳:۱، موطا مالک ۸۱:۱، المدونه الکبری ۷۰:۱، صحیح مسلم ۱۵۵:۱ و ۱۵۶، سنن ابو داود

[صفحه ۲۸۷]

۱۳۰:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۷:۱، سنن ترمذی ۴۲:۱، سنن نسائی ۱۳۵:۲، سنن بیهقی ۳۸:۲ و ۳۹ و ۴۰ و ۱۵۹ و ۱۶۷ و مصابیح‌السنه ۵۷:۱

۳- بوهریره آورده است که‌پیامبر (ص) مرا بفرمود تا بیرون شوم و آواز دهم: نماز درست نیست مگر با خواندن سوره حمد و بیشتر. گزارش بالا را احمد در مسند ۴۲۸:۲ آورده است و: ترمذی در صحیح خود ۴۲:۱، ابو داود در سنن خود ۱۳۰:۱، بیهقی در سنن خود ۳۷:۲ و ۵۹، حاکم در مستدرک ۲۳۹:۱ که می نویسد: گزارشی درست است و گردی بر چهره آن ننشسته است.

۴- عایشه آورده است که پیامبر گفت: هر کس نمازی بگزارد که سوره حمد را در آن نخواند نمازش کاستی دارد.

گزارش بالا را احمد در مسند خود ۱۴۲:۶ و ۲۷۵، و ابن ماجه در سنن‌خود ۲۷۷:۱ آورده است و در کنزالعمال نیز (۹۵:۴ و ۹۶) آن را از زبان عایشه و پسر عمر و علی و ابو امامه می توان یافت- و به گزارش احمد و ابن ماجه و بیهقی و خطیب و ابن حبان و ابن عساکر و ابن عدی-

۵- بوسعید خدری آورده است که پیامبر گفت: هر کس در هر یک از رکعت ها، حمد و سوره‌را نخواند نمازش درست نیست چه از نمازهای واجب باشد یا نه. صحیح ترمذی ۳۲:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۷:۱، کنزالعمال ۹۵:۵.

۶- آورده اند که بوسعید گفت برانگیخته خدا (ص) ما را بفرمود که سوره حمد را با آن چه بتوانیم (از سوره های دیگر) بخوانیم. سنن بیهقی ۶۰:۲، سنن بوداود ۱۳۰:۱، تیسیر الوصول ۲۲۳:۲

۷- آورده اند که بوقتاده گفت: راستی این که پیامبر (ص) در دو رکعت نخستین ازنماز ظهر و عصر، سوره حمد و سوره ای دیگر را می خواند و در دو رکعت دیگر نیز سوره حمد را.

و در گزارشی از مسلم و بوداود: با ما نماز می گزارد و در دو رکعت نخست

[صفحه ۲۸۸]

از نماز ظهر و عصر سوره حمد را می خواند و دو سوره دیگر.

برگردید به صحیح بخاری ۵۵:۲، صحیح مسلم ۱۷۷:۱، سنن دارمی ۲۹۶:۱، سنن ابوداود ۱۲۸:۱، سنن نسائی ۱۶۵:۲ و ۱۶۶، سنن ابن ماجه ۲۷۵:۱، سنن بیهقی ۵۹:۲ و ۶۳ و ۶۶و ۱۹۳، مصابیح السنه ۵۷:۱ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده است.

۸- آورده اند که سمره پسر جندب گفت: وجوب دو بار درنگ را در یادم نگاه داشته ام و به یک گزارش: از برانگیخته خدا (ص) وجوب دوبار درنگ را در یاد نگاه داشته ام یک بار هنگامی که پیشنماز تکبیر می گوید و سپس خواهد به خواندن‌نماز پردازد و یک بار هنگامی که سوره‌حمد و سوره ای دیگر را به پایان برده و خواهد به رکوع رود.

سنن بوداود ۱۲۴:۱، صحیح ترمذی ۳۴:۱، سنن دارمی۲۸۳:۱، سنن ابن ماجه ۲۷۸:۱، سنن بیهقی ۱۹۶:۲، مستدرک حاکم ۲۱۵:۱، مصابیح السنه ۵۶:۱، تیسیر الوصول ۲۲۹:۲

۹- رفاعه پسر رافع آورده است که مردی بیامد و در مسجد نزدیک برانگیخته خدا (ص) نماز گزارد سپس بیامد و بر پیامبر (ص) درود فرستادپس پیامبر (ص) او را گفت: نمازت را دوباره بخوان که به راستی تو نمازنخواندی پس او برگشت و همان گونه که نخست نماز خوانده بود نماز گزارد پس پیامبر (ص) گفت: نمازت را دوباره بخوان که به راستی تو نماز نخواندی او گفت ای برانگیخته خدا به من بیاموز که چگونه نماز بگزارم گفت: چون رو به قبله آوردی پس تکبیر بگوی و آنگاه سوره حمد وآنچه را خدا خواهد بخوان، و چون به رکوع رفتی دوکف دستت را برکنده زانویت بگذار و کشیدن پشت خود و رکوع خود را نیکو بنمای

و چون برخاستی، استخوان های پشت- از شانه تا ران ها- را برپای دار و سرت را بلند کن تا استخوان ها به سر بندها برگردد پس چون پیشانی برزمین نهادی نیکو سجده کن و چون سر برداشتی بر ران راستت بنشین و سپس در هر

[صفحه ۲۸۹]

رکعت و هر سجده ای چنین کن تا آرام بگیری و به گزارش احمد: و چون نماز را به این گونه به پایان بردی به راستی که آن را کامل گردانیدی و هر یک از این کارها را که انجام ندادی در نمازت کاستی پدید آوردی.

سنن بو داود ۱۳۷:۱، سنن بیهقی۳۴۵:۲، مسند احمد ۳۴۰:۴، کتاب الام‌از شافعی ۸۸:۱، مستدرک حاکم ۲۴۲:۱ و ۲۴۱، المحلی از ابن حزم ۲۵۶:۳

مانند گزارش یاد شده را- البته از زبان بوهریره- هم بخاری در صحیح خود ۳۱۴:۱ آورده است و هم مسلم در صحیح خود ۱۱۷:۱، چنان که بیهقی نیز در سنن خود ۳۷:۲ و ۱۲۲ و ۶۲ آن را از زبان بخاری و مسلم بازگو کرده است.

۱۰- از زبان وائل پسر حجر آورده اندکه گفت: من نزد پیامبر (ص) بودم که ظرفی آوردند- تا آن جا که گفت: پس وی در محراب شد و مردمان در پی اوو از چپ و راست او صف بستند، پس دو دست خود را بلند کرد تا در برابر نرمه گوشش نهاد و سپس دست راستش را بر دست چپش و نزدیک سینه اش نهاد و آن گاه آغاز به خواندن کرد و سوره حمد را بلند خواند و چون خواندن حمد را به پایان برد گفت : آمین (چنین باد!) تاکسانی که پشت سرش بودند شنیدند سپس سوره ای دیگر خواند و آن گاه دو دست خود را به تکبیر گفتن بلند کرد تا در برابر نرمه گوشش نهادو آن گاه پشت خم کرد و دو دست خود رابر کنده زانو نهاد- تا آن جا که گفت: سپس چهار رکعت نماز بگزارد و در همه آن ها همان کرد که در این یکی کرده بود. مجمع الزوائد ۱۳۴:۲.

۱۱- آورده اند که عبدالرحمن پسر ابزی گفت: آیا نماز برانگیخته خدا را به شما ننمایم؟ گفتیم آری بنما. پس برخاست و تکبیر گفت و آنگاه حمد و سوره خواند، سپس پشت خم کرد و هر دودست را بر کنده های دو زانو نهاد تا هر اندامی جای خود را گرفت، سپس سر بر زمین نهاد تا هر اندامی جای خود را

[صفحه ۲۹۰]

گرفت سپس سر برداشتو در رکعت دوم نیز همان کرد که در رکعت نخست کرده بود و آن گاه گفت: نماز گزاردن برانگیخته خدا به این گونه بود.

گزارش بالا را احمد در مسند ۴۰۷:۳ آورده و هیثمی نیز در مجمع الزوائد ۱۳۰:۲ آن را یاد کرده وگوید: گزارش های بازگوگران آن، شایسته پشت گرمی است.

۱۲- آورده اند که عبدالرحمن پسر غنم گفت: ابو ملک اشعری به تبار خویش گفت: برخیزید تا همان گونه که پیامبر (ص) نماز می گزارد با شما نماز بخوانم پس ما پشت سر او صف بستیم و او تکبیرگفت سپس سوره حمد را بخواند تا پشت سری هایش بشنیدند آن گاه خدا را تکبیر گفت و به رکوع رفت سپس سر برداشت و تکبیر گفت و در همه نمازش چنین کرد.

چهره گسترده گزارش از زبان احمد

راستی این که بوملک اشعری تبار خویش را فراهم آورد و گفت: ای گروه اشعریان فراهم آئید و فرزندان و زنانتان را گرد آرید تا نمازی را که پیامبر (ص) در مدینه برای ما خواند به شما بیاموزیم پس گرد آمدند و زنان و فرزندانشان را فراهم آوردند پس او وضو گرفت و چگونگی‌وضو ساختن را به ایشان بنمود و وضو را به جای هایش نگاهداشت تا چون سایه‌برگشت و درهم شکست برخاست و اذان گفت‌و مردان هر چه نزدیکتر به یکدیگر صف بستند و پسران در پشت سر ایشان صف بستند و زنان پشت سر پسران صف بستند، پس نماز را آغاز کرده پیش افتاد و هر دو دست را بلند کرده و تکبیر گفت و آن گاه سوره حمد و سوره ای دیگر را- که می توانست- بخواند. آن گاه تکبیر گفته به رکوع رفت و سه بار گفت: سبحان الله و بحمده سپس گفت: سمع الله لمن حمده (خدا می شنود هر کس او را بستاید) و راست بایستاد و آن گاه تکبیر گفت و به خاک افتاده سر برزمین نهاد، سپس تکبیر گفته سر برداشت، سپس تکبیر گفته سر بر

[صفحه ۲۹۱]

زمین نهاد سپس تکبیر گفته برپای خاست پس در رکعت نخست شش بار تکبیر گفت و چون برخاست تا رکعت دوم را آغاز کند تکبیر گفت و چون نماز خویش بگزارد چهره خویش را به سوی تبار خود کرد و گفت: تکبیر گفتن مراداشته باشید و رکوع و سجود را از من بیاموزید که به راستی نمازی که برانگیخته خدا (ص) در چنین هنگامی از روز برای ما می خواند به همین گونه بوده است.

گزارش بالا را هم احمد در المسند ۳۴۳:۵ آورده است و هم- به گزارش کنزالعمال ۲۲۱:۴- عبدالرزاق و عقیلی، چنان که هیثمی نیز در المجمع ۱۳۰:۲ آن را آورده است.

۱۳- بوحنیفه و بومعاویه و ابن فضیل و بوسفیان از زبان بونضره- و او از زبان بوسعید- آورده اند که پیامبر (ص) گفت: هر کس در همه رکعت ها برای خدا حمد و نیز یک سوره دیگر نخواند نمازش درست نیست چه از نمازهای واجب باشد یا نه- احکام قرآن‌از جصاص ۲۳:۱

۱۴- انس پسر مالک گفت: پیامبر (ص) و بوبکر و عمر قرائت را با این فراز آغاز می کردند: الحمد لله رب العالمین (= ستایش خدارا که پروردگار جهانیان است) کتاب الام از شافعی ۹۳:۱

۱۵- آورده اند که علی پسر ابوطالب گفت: از آئین نامه پیامبر است که پیشنماز در دو رکعت نخست از نماز ظهر سوره حمد را با یک سوره دیگر در پیش خود آهسته بخواند و کسانی که پشت سر اویند نیز خاموش باشند و در پیش خود بخوانند و او در دو رکعت دیگر سوره حمد را در هر رکعت بخواند و از خدا آمرزش بخواهد و او را یاد کند و درنماز عصرنیز چنین کند.

چنان که در کنزالعمال۲۵۱:۴ می خوانیم، گزارش بالا- را سیوطی- با همین پرداخت-از زبان بیهقی بازگو کرده است. و در سنن بیهقی ۱۶۸:۲ به این گونه آمده است که: او دستور می داد یا وامی داشت که پشت سر پیشنماز در دو رکعت نخست از نماز ظهر و عصر سوره حمد و یک سوره دیگر خوانده شود و در دو

[صفحه ۲۹۲]

رکعت پس از آن نیز سوره حمد خوانده‌شود. گزارشی هم که حاکم در المستدرک۲۳۹:۱ آورده، پرداختش نزدیک به همین‌است.

۱۶- آورده اند که عایشه گفت:پیامبر (ص) نماز را با تکبیر آغاز می کرد و قرائت را با این فراز: ستایش خدای را، پروردگار

جهانیان. برگردید به صحیح مسلم ۴۲:۱، سنن ابوداود ۱۲۵:۲، سنن ابن ماجه ۲۷۱:۱، سنن بیهقی ۱۱۳:۲

۱۷- آورده انـد که بـوهریره گفت در هر نمـازی بایـد حمـد و سوره خوانـد آن چه برانگیخته خـدا (ص) به مـا شـنوانید به شـما می شنوانیم وآن چه از ما پوشیده داشت (آهسته خواند) از شما پوشیده می داریم و بربنیاد گزارشی: هر نمازی حمد و سوره دارد. مسند احمد ۳۴۸:۲، صحیح مسلم ۱۱۶:۱، سنن ابو داود ۱۲۷:۱، سنن نسائی ۱۶۳:۲، سنن بیهقی ۴۰:۲ به گزارش از مسلم و در ص ۶۱ به گزارش ازبخاری، تیسیر الوصول ۲۲۸:۲.

۱۸- آورده اند که بوهریره گفت: راستی این که پیامبر (ص) قرائت را با این‌فراز آغاز می کرد: ستایش خدای را پروردگار جهانیان. این گزارش را ابن‌ماجه در سنن خود ۲۷۱:۱ آورده است.

واز زبـان انس پسـر مالـک نیز- همراه بـاافزونی هائی- به خامه دارمی در سـنن وی ۸۳:۱ و نسـائی در سـنن وی ۱۳۳:۲ و شـافعی در کتاب الام ۹۳:۱ بازگو شده است.

۱۹- عمرو پسر شعیب از پدرش ازنیایش عبدالله پسر عمرو پسر عاصی گزارش کرده است که پیامبر گفت: هر نمازی که سوره حمد در آن خوانـده نشودکمبـود دارد، کمبـود دارد، کمبـود دارد و به گزارش احمـد: کمبـود دارد. پس آن کمبود دارد پس آن کمبود دارد.

گزارش بالا را احمد در السمند ۲۰۴:۲ و ۲۱۵ و ابن ماجه در سنن خود

[صفحه ۲۹۳]

۲۷۸:۱ آورده اند

۲۰- بوداود در سـنن خود ۱۱۹:۱ از زبـان علی پسـر ابوطالب (ض) آورده است که برانگیخته خـدا (ص) چون به نماز برمی خاسـت تکبیر می گفت و هر دو دست خود را تـا کنار دو شانه اش بالا می برد و چون خوانـدن حمـد و سوره را هم به پایان می برد و چون می خواست به رکوع رود نیز به همین گونه رفتار می کرد.

۲۱- بوحمیـد ساعـدی در میـان ده کس از یـاران برانگیخته خـدا (ص) بود (یکی شان بوقتاده) پس بوحمیـد گفت:من نمازگزاردن برانگیخته خدا (ص) را به شما می آموزم برانگیخته خدا چون به نماز برمی خاست هر دو دستش رابلند می کرد تا در برابر شانه اش می نهاد سپس می خوانـد تا هر اسـتخوانی به‌گونه درست سر جایش آرام می گرفت سپس می خوانـد و سپس تکبیر می گفت و سپس هر دو دست را بلنـد می کرد تا در برابر شانه هایش می نهاد و آن گاه به‌رکوع می رفت- سپس چگونگی رکوع و سـجود او را یاد کرد- و آن گاه گفت:در رکعت دوم نیز همین گونه رفتار می کرد.

سنن بوداود ۱۱۶:۱، سنن دارمی ۳۱۳، سنن ابن ماجه ۲۸۳:۱- که پاره ای از آن را آورده، سنن بیهقی ۷۲:۲، مصابیح السنه ۵۴:۱

۲۲- آورده اند که جابر پسـر عبدالله گفت: در دو رکعت نخست، سوره حمد و سوره ای دیگر خوانده می شود و در دو رکعت پس از آن، سـوره حمـد. و گفـت: مـا چنـان گزارش می کردیم که نمـاز درست نیست مگر بـا خوانـدن سـوره حمـد و بیش از آن. و به گزارش طبرانی: شـیوه قرائت درنمـاز آن است که در دو رکعت نخست سوره‌حمـد خوانـده شود و یک سوره دیگر و در دو رکعت پس از آن نیز سوره حمد.

سنن بیهقی ۶۳:۲ که می گوید: از زبان علی‌پسـر ابوطالب و عبدالله پسـر مسـعود و عایشه هم گزارش هائی که گواه این زمینه باشـد بازگو کرده ایم. و باز به گونه ای که در کنزالعمال ۲۰۹:۴ و ۲۵۰ می خوانیم ابن ابی شیبه نیز

[صفحه ۲۹۴]

آن را بازگو کرده و به گونه ای که در مجمع الزوائد ۱۱۵:۲ می‌خوانیم طبرانی هم به همان گونه یاد شده آن را گزارش کرده است.
۲۳- جابر پسر عبدالله گفت: هر کس یک رکعت نماز بخواند و سوره حمد را در آن نخواند نماز نخوانده است مگر پسنماز باشد
صحیح ترمذی ۴۲:۱ که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده، موطا مالک ۸۰:۱، المدونه الکبری از مالک ۷۰:۱، سنن بیهقی ۱۶۰:۲، تیسیر الوصول ۲۲۳:۲
۲۴- از زبان عبدالله پسر عمر آورده اند که پیامبر گفت: هر کس در نمازی که بر او نوشته‌شده- یا برای ستودن خدا می خواند- باید سوره حمد را همراه با (سوره‌دیگر از) قرآن بخواند و هر نمازی که حمد را در آن نخوانند (این‌را سه بار گفت:) کمبود دارد
گزارش بالا را نگارنده کنزالعمال در ۹۶:۴ از زبان عبدالرزاق بازگو کرده و نیکو شمرده است.
۲۵- از زبان بوهریره آورده اند که پیامبر گفت نماز کسی که‌سوره حمد در آن نخواند پذیرفته نیست.
و به گزارش دارقطنی: که جداگانه نیز درستی آن را گواهی کرده: نمازی که مرد سوره حمد را در آن نخواند پذیرفته نیست و به گزارش احمد: نمازی که در آن سوره حمد خوانده نشودپذیرفته نیست.
کنزالعمال ۹۶:۴ به گزارش از گروهی از پاسداران گزارش ها.
۲۶- آورده اند که بودرداء گفت: در دو رکعت نخست از نمازهای: ظهر وعصر و عشاء در هر رکعت سوره حمد و یک‌سوره دیگر بخوان و در واپسین رکعت ازنماز مغرب هم سوره حمد را. کنزالعمال ۲۰۷:۴
۲۷- از زبان حسین پسر عرفطه آورده اند که پیامبر گفت چون در نماز به پا خاستی بگو: بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین...)- به نام

[صفحه ۲۹۵]

خداوند بخشاینده بخشایشگر، ستایش خدای را پروردگار جهانیان...) تا آن را به پایان رسانی (و سپس:) قل‌هو الله احد...) = بگو او است خداوند یگانه تا پایان آن. به نوشته‌کنزالعمال ۹۶:۴ این گزارش را دارقطنی‌بازگو کرده است.
۲۸- آورده اند که پسر عباس گفت: هیچ نمازی مگزار مگر آن که سوره حمد و یک سوره در آن بخوانی و خواندن سوره حمد را در هیچ رکعتی فرو مگذار. این گزارش را نیز به گونه ای که در الکنز ۲۰۸:۴ می خوانیم عبدالرزاق بازگو کرده است.
۲۹- آورده اند که ابن سیرین گفت: راستی این که پسر مسعود در نماز ظهر و عصر در هر یک از دو رکعت نخست، سوره حمد و یک سوره دیگر می خواند و در دو رکعت واپسین نیز سوره حمد را.
گزارش بالا را هیثمی در مجمع الزوائد۱۱۷:۲ آورده و می نویسد: میانجیان زنجیره آن، شایسته پشتگرمی اند جز این که پسر سیرین خودش چیزی از ابن مسعود نشنیده است.
۳۰- زید پسر ثابت‌گفت: خواندن حمد و سوره، برنامه پیامبر است و تو با برداشت خود، با مردم ناسازگاری ننمای. این گزارش رانیز چنان چه در مجمع الزوائد ۱۱۵:۲ می خوانیم طبرانی در الکبیر آورده است.
این بود آئین نامه پیامبر اسلام در خواندن سوره حمد در هر رکعت- چه در نمازهای واجب باشد و چه به جز آن- و دستورهای پیشوایان کیش ها نیز بر همین بنیاد است و این هم گفته‌های یک پهلو و روشن ایشان:

[صفحه ۲۹۶]

برداشت شافعی

پیشوای شافعیان در کتاب اللام ۹۳:۱ می نویسد ": برانگیخته خدا (ص) این برنامه را نهاده که نمازگزار باید سوره حمد را بخواند و ما را راه نموده که اگر نماز گزار، نیکو بتواند آن را بخواند خواندنش بر وی واجب است ". سپس گزارش هائی چند در این باره یاد کرده و آن گاه می نویسد ": هر کس به‌تنهائی یا برای امامت بر دیگران به نماز ایستد بایستی در هر رکعت سوره حمد را بخواند و هیچ چیز جای آن را نمی گیرد و اگر به اندازه یک حرف از حمد را رها کند- چه نادانسته باشد و چه از سر فراموشی- آن رکعت،شایسته ارج نهادن نیست هر کس به اندازه یک حرف از آن را رها کند نمی گویند که سوره حمد را تماما خوانده است.

و در ص ۸۹ درباره کسی که نیکو نمی تواند آن را بخواند می نویسد: پس اگر هفت آیه را نیکو نمی تواند خواند و کمتر از آن را می تواند، ازوی پذیرفته نیست، مگر همه آن چه را نیکو می تواند خواند بخواند- هفت آیه باشد یا کمتر پس هر رکعتی را که در آن، کمتر از آن چه بد نیکوئی می تواند، بخواند بایستی از سر بگیرد.و هر که کمتر از هفت آیه را نیکو بتواند خواند اگر پیشنماز شود یا به تنهائی خواهد نماز بگزارد بایستی پاره ای از آیه ها را چند بار بر زبان آرد تا با این کار، هفت یا هشت‌آییه خوانده باشد و اگر چنین نکرد برگردن او نمی بینم که دوباره آن را بخواند و از وی پذیرفته نیست مگر در هر رکعت آن چه را نیکو می تواند، بخواند به همان گونه که هفت یا هشت آیه ای را که نیکو می تواند، بی کم کاست بر زبان راند.

و هم می گوید برای پذیرفته بودن نماز دست کم بایستی نخست تکبیره الاحرام

[صفحه ۲۹۷]

بگوئی و اگر نیکو می توانی سوره حمد را بخوانی و آن را با " بسم‌الله الرحمن الرحیم- به نام خداوند بخشنده مهربان " آغاز کنی و به رکوع روی تا به همین گونه آرام بگیری و سربرداری تا راست بایستی و بر خاک افتی‌تا به همین گونه که پیشانی بر زمین می سائی آرام بگیری سپس سر برداری و راست بنشینی و آن گاه به همین گونه که‌یاد کردم دوباره پیشانی بر زمین نهی سپس برخیزی و در هر رکعت همین برنامه‌را از سر بگیری و در چهارم رکعت بنشینی و تشهد بخوانی و بر پیامبر (ص) صلوات و درود بفرستی و بگوئی السلام علیکم- " درود بر شما باد " پس چون به این گونه کار کردی نمازت پذیرفته است با این همه، بهره خویش را در آن چه رها کرده ای تباه نموده ای و اگر کسی بتواند سوره حمد را نیکو بخواند و آن گاه به جای آن، خدا را بستاید و به بزرگی یاد کند، از وی پذیرفته نیست و اگر آیه هائی به‌جز حمد را نیکو بتواند خواند- و نه خود آن را- باید یک حرف از حمد را رها کند تا هنگامی که رکعت را به پایان نبرده باید برگردد و آن را به انجام رساند و اگر پس از بیرون شدن از نماز، تازه به یادش آید و جای آن گذشته باشد باید نماز را دوباره بخواند.

و هم در کتاب الام ۲۱۷:۱ می‌نویسد: راستی این که هر کس در یک رکعت از نماز خورشید گرفتگی- در قیام نخست باشد یا قیام دوم- سوره حمد را نخواند آن رکعت پذیرفته نیست و باید یک رکعت دیگر بخواند و دو سجده سهو به جای آرد چنان که اگر حمدرا در یک رکعت از نمازی که بر او بایسته است نخواند از وی پذیرفته نیست.

برداشت مالک

به گونه ای که درالمدونه الکبری ۶۸:۱ می خوانیم پیشوای مالکیان می گوید: یک بار عمرحمد و سوره نخواند و چون وی را گفتندتو حمد و سوره

[صفحه ۲۹۸]

نخواندی پرسید پشت خم کردن و پیشانی بر زمین نهادن چگونه بود گفتند نیکو. گفت پس‌باکی نیست ". این سخن را بنیاد کار نتوان گرفت و من برآنم که هر کس چنین‌کند باید نماز را از سر بگیرد هر چندکه هنگامش گذشته باشد و هم درباره کسی که در دو رکعت از نماز ظهر و عصریا عشا، حمد و سوره نخواند می گوید: نمازش پذیرفته نیست و باید آن را از سر بخواند و هر که حمد و سوره را در بیشتر رکعت ها نخواند باید نماز رادوباره بخواند و اگر در پاره ای از آن ها بخواند و در پاره ای نخواند نیز باید نماز را دوباره بخواند و اگر در دو رکعت، آن را بخواند و در دو رکعت آن را نخواند نیز باید نماز را دوباره بخواند، از هر نمازی که خواهد باشد.

و گفت: هر کس خواندن حمد را فراموش کند تا آن جا که سوره را بخواند باید برگردد و حمد را بخواند و پس از پایان آن، سوره را بخواند و گفت: روا نیست بجای حمد و سوره ای که در یک رکعت نخوانده در رکعت دیگر دوبار بخواند. و هم درباره کسی که سوره حمد را در دو رکعت نخوانده و چیزی جز حمد را خوانده گوید که: بایستی نمازش را ازسر بگیرد و هم درباره مردی که در یک رکعت از نمازهای واجب حمد و سوره را نخوانده گوید: آن رکعت با هر دو سجده اش ندیده گرفته می شود و ارجی به آن نباید نهاد.

برداشت حنبلیان

ابن حزم در المحلی ۲۳۶:۳ می نویسد: در هر رکعت از هر نمازی، خواندن حمدواجب است، چه به تنهائی نماز بگزاریم و چه پسنماز باشیم و چه پیشنماز و در این باره جدائی ای میان‌نمازهای واجب و مستحب و میان مردان وزنان نیست. سپس پاره ای از پشتوانه های این دستور را یاد می کند.

[صفحه ۲۹۹]

و باز در ص ۲۴۳ کار عمر و آن‌چه را مانند آن به علی بسته اند- و او برتر از این ها است- یاد کرده و گوید: در برابر برانگیخته خدا (ص) سخن هیچ کس را دست آویز نتوان گرفت.

و در ص ۲۵۰ می نویسد: هر کس کلمه استعاذه یا چیزی از سوره حمد را فراموش کند و هنگامی که به رکوع رود یادش بیاید- هرگاه باشد- باید برگردد و آن چه را از یادش رفته بود برزبان آرد و سرانجام نیز سجده سهو به جای آرد خواه پیشنماز باشد خواه به تنهائی نماز بگزارد، اگر هم پسنماز باشد آن چه را تا هنگام به یاد آوردن‌فراموش کرده ندیده می گیرد و چون پیشنماز نماز را به پایان برد او برمی خیزد و آن چه را فراموش کرده بود به جا می آرد و سپس سجده سهو می گزارد و پشتوانه این برداشت را در هنگام گفتگو از کسی که کار لازمی را در نماز خود فراموش کند یاد کردیم و دیدیم که او باید آن چه را به جا نیاورده به همان گونه که دستور داده شده به جای آرد و آن چه را به جا آورده به همان گونه که دستور داده شده از سر بگیرد. و باز گوید:

هر کس سوره حمد را از برنداشته باشد و هر چه از قرآن که بتواند- اگر بداند- بخواند- که اندازه ای برای آن نیست- از وی پذیرفته است و باید بکوشد که سوره حمد را بیاموزد و اگر پاره ای از آن را بداند و پاره ای راندناد باید آن چه را می داند بخواند و از وی پذیرفته است و باید بکوشد که‌بازمانده را بیاموزد و اگر چیزی از قرآن از برندارد به همان گونه که می ایستد و به همان گونه که به نیکوئی می تواند خدا را با زبان خود یاد کند و رکوع و سجود کند تا نمازش را به پایان برد و از وی پذیرفته است‌و باید بکوشد تا سوره حمد را بیاموزد.

و شوکانی در نیل الاوطار ۲۳۳:۲ می نویسد: کسانی که می گویند باید در همه رکعتهاسوره حمد را خواند همداستان نیستند که اگر کسی خواندن آن را فراموش کرد آیا نمازش درست است‌یا نه. شافعیان و احمد پسر حنبل بر آن

[صفحه ۳۰۰]

رفته اند که درست نیست و پسر قاسم از زبان مالک آورده است که اگر کسی آن را در یک رکعت از نماز دو رکعتی فراموش کند نمازش تباه‌می شود و اگر آن را در یک رکعت از نماز سه رکعتی یا چهار رکعتی فراموش کند- به گزارشی از او- نمازش پذیرفته نیست و باید آن را از سر گیرد و به گزارشی دیگر تنها باید دو سجده سهو بگذارد و به گزارش سومی از او، باید آن رکعت را از سر گیرد و پس از سلام برای سهوی که کرده سجده کند، و بر بنیاد رکن بودن حمد و سوره‌در نماز- که چنان چه آگاهت ساختیم گزارش ها می تواند آن را برساند- بایستی گفت هر کس آن را فراموش کند باید نماز را از سر بگیرد و همچون کسی که از سر فراموشی نماز را بی وضوخوانده است. پایان

درباره بوحنیفه باید گفت: پیشوای حنفیان در زمینه دستورهای نماز، برداشت های پرت و پلا-و پر لغزشی دارد که به سخنان ریشخند کنندگان به نماز می ماند و برای روشن شدن در این باره نمازی را که قفال خواند به یاد آرید که در پیرامون آن برداشته های نسنجیده و ناساز با نامه خدا و آئین نامه پیامبر، در آینده به گستردگی سخن خواهیم راند، آری وی در برابر آن همه دستورهای روشن و یک پهلو، تازه اندیشه خود را به اجتهاد واداشته تا چه راهی به او بنماید جصاص در احکام قرآن ۱۸:۱ می نویسد: همه یاران ما (حنفیان) همداستان اند که در هر یک از دو رکعت نخستین نماز بایستی سوره حمد را با یک سوره دیگر خواند و اگر به جای سوره حمد چیز دیگر بخواند هر چند بد کرده باز هم نمازش درست است پایان.

ابن حجر در فتح الباری می نویسد: راستی این که حنفیان می گویند ": خواندن سوره حمد واجب است با این همه- بر پایه بنیاد خویش- بر آن رفته اند که هر چند واجب است با نخواندن آن هم نماز درست است چون وجوب آن، از

[صفحه ۳۰۱]

آئین نامه پیامبر گرفته شده و آن چه را درست بودن نماز جز با آن پذیرفته نیست، تنها از راه آن چه در قرآن آمده می توان دریافت و بس و آن گاه خدای برتر از پندار گوید: آن چه از آن بتوانید، بخوانید. پس آن چه قرآن- به تنهائی- بایسته می شمارد خواندن آن اندازه است که شدنی باشد ووجوب خواندن سوره حمد را از راه سخن پیامبر دریافته ایم، پس هر چند پذیرفتن آن، بایسته است و سرباز زدن از آن گناه دارد، باز با نخواندن آن‌هم نماز درست است ". زمینه چینی برای این گونه برداشت ها بر بنیاد اندیشه ای تباه است و بازده آن نپذیرفتن بسیاری از آئین نامه های پاک پیامبر و آن هم بی پشتوانه و دست‌افزاری روشن، که چه بسیار جای ها آئین گذار می گوید: این بسنده نیست، این پذیرفته نیست، این درست نیست، و آن گاه کسانی که به این اندیشه چسبیده اند می

گوینـد: نه این بسـنده است، پـذیرفته است، درست است، و برای همین ها بوده که گذشـتگان، از دارنـدگان رای می پرهیزیـده اند. سخنان بالا را شوکانی هم در نیل الاوطار ۲:۲۳۰ یاد کرده است.

و با نگرش به ارجی که در گزارش ها به خوانـدن سوره حمـد در همه نمازها داده شـده، و نیز با پذیرفتن نمای این گزارش ": جز با خوانـدن سوره حمـد، نماز درست نیست " کسانی که از بزرگان‌سـنیان بر آن رفته انـد که خواندن آن بر پسـنماز نیز همه جا- یا در نمازهائی که باید آن را بلند خواند-بایسته است. ترمذی در صحیح ۴۲:۱ می نویسد: خداوندان دانش در این باره که آیا پسنماز هم بایـد حمـد و سوره رابخوانـد یا نه، همداسـتان نیسـتند. پس بیشتر خداوندان دانش از یاران پیامبر (ص) و پیروان پس از ایشان بر آن رفته اند که پشت سـر پیشـنماز هم باید حمد و سوره را خواند و مالک و پسر مبارک و شافعی و احمد واسحاق نیز بر این رفته اند و آورده انـد که عبـدالله پسـر مبارک گفت هم من هنگامی که پسـنماز باشم حمد و سوره را می خوانم و هم مردم- به جز گروهی از کوفیان- و بر آنم که هر کس آن را نخواند نمازش درست است. و گروهی از خداوندان دانش،

[صفحه ۳۰۲]

بر کسانی که سوره حمـد را نخوانند- هر چند پسـنماز باشـند- سـخت گرفته و گفته‌اند جز با خواندن سوره حمد نماز درست‌نیسـت خواه تنها نماز بخوانی خواه پسنماز باشی. پایان

و با همه این ها، از زبان عباده پسر صامت نیز آورده اند که پیامبر گفت: می بینم که شـما پشت سـر پیشنمازتان نماز را می خوانید، چنین نکنید مگر در خواندن سوره حمد باشد. زیرا هر کس آن را نخواند نمازش درست نیست

و به گزارش بوداود:چون من نماز را بلند خواندم شما چیزی‌از قرآن را نخوانید مگر سوره حمد را.

و به گزارش نسائی و ابن ماجه: چون‌من نماز را بلند خواندم هیچ یک از شما آن را نخوانید مگر سوره حمد را.

و به گزارش حاکم: چون پیشنماز می خواند شما نخوانید مگر سوره حمد را زیرا هر کس آن را نخواند نماز نکرده است.

و به گزارش طبرانی: هر کس پشت سر پیشنماز نماز می گزارد باید سوره حمد را بخواند

و از زبان انس پسـر مالک آورده اند که پیامبر گفت: آیا در نمازتان پشت سـر پیشنماز و هنگامی که او می خواند شما نیز قرآن می خوانید؟ چنین نکنید و هر یک از شما آهسته ودر پیش خود سوره حمد را بخوانید.

و از زبـان بوقلابه- بی زنجیره ای پیوسـته- آورده انـد کـه پیـامبر گفـت: آیـا هنگـامی که من می خـوانم شـما نیز پشت سـر من می خوانید؟ چنین نکنید و هر یک از شما در پیش خود و آهسته سوره حمد را بخوانید

ابن حزم در المحلی ۲۳۹:۳ می نویسد: یاران ما برداشت های گونه گون

[صفحه ۳۰۳]

دارنـد گروهی گفته انـد پسـنماز بـایستی در همه‌رکعت ها سوره حمـد را بخوانـد خواه پیشـنماز آن را بلنـد بخوانـد خواه آهسـته. و گروهی گفته اند: این کار تنها در هنگامی برگردن او بایسته است‌که پیشنماز آن را آهسته بخواند و اگرپیشنماز آن را بلند خواند او نباید بخواند و در این که پیشـنماز یا کسـی که به تنهائی نماز می خواند باید در همه رکعت ها سوره حمد را بخوانند همه‌همداستان اند.

و بیهقی گزارش هائی درست آورده است که می رساند خواندن سوره حمد از گردن کسانی که پشت سـر پیشـنمازند برداشته شده

است خواه او آن را بلند بخواند و خواه آهسته، و سپس سخن کسانی را یاد می کند که گویند همیشه بایستی آن را پشت سر پیشنماز خواند، سپس می گوید: بر بنیاد آئین نامه پیامبر، این درست ترین برداشت ها است و نزدیک ترین آن ها به استوار کاری. برگردید به السنن الکبری ۱۵۹:۲ تا ۱۶۶.

این جا سخن در پیرامون زمینه نخست از دو زمینه ای که دو خلیفه در نماز، آئین‌نامه ارجمند پیامبر را پایمال نمودندبه پایان می رسد و از لابلای آن، هم‌دستور زمینه دوم دانسته می شود و هم این که توده همداستان اند که بازیافت‌آن چه جایش گذشت- دوبار خواندن حمد در یک رکعت به جای رکعت دیگر- در آئین نامه پیامبر نیامده است و برداشت عمر و عثمان بر بنیادی استوارنیست، نه شایسته به کار بستن است و نه سزاوار پشتگرمی و نه هیچکس از بازگوگران دستورها آن را شیوه گردانیده است. و درستی برای پیروی سزاوارتر است.

[صفحه ۳۰۴]

برداشت خلیفه درباره نماز مسافر

بوعبید در الغریب و نیز عبدالرزاق و طحاوی و ابن حزم از زبان بومهلب آورده اند که: عثمان نوشت: به من گزارش رسیده که گروهی به آهنگ بازرگانی یا فراهم آوردن باج یا چرانیدن چارپایان بیرون می شوند و آنگاه نماز را شکسته می خوانند نمازشکسته تنها برای کسی است که او را درپی کاری فرستاده باشند یا در برابر دشمن باشد.

و از زبان قتاده آورده اند که عیاش مخزومی گفت: عثمان به برخی از کار گزارانش نوشت: اقامت کننده در یک شهر، و نیز بیابانگردانو بازرگانان، نماز خود را شکسته نخوانند و نماز شکسته، تنها برای کسانی است که توشه و توشه دان به همراه داشته باشند.

و به گزارش ابن حزم: عثمان به کارگزارانش نوشت: هیچ یک از باجگیران

[صفحه ۳۰۵]

و بازرگانان و کشتکاران نماز را شکسته نخوانند و تنها کسانی نماز را شکسته بخوانند که... تا پایان گزارش گذشته

و در لسان العرب می خوانیم: در داستان عثمان (ض) آمده است که او گفت: چرانیدن گوسفندان، شما را در نمازتان گول نزند زیرا به راستی کسی می تواند نماز را شکسته بخواند که او را در پی کاری فرستاده باشند یا در برابر دشمن باشد.

امینی گوید: عثمان این قید را برای نماز شکسته درسفر از کجا آورده؟ مگر هیچ یک از حدیث هائی که در این باره رسیده و ماآن ها را در ص ۱۸۲ تا ۱۸۷ آوردیم هیچ‌گونه قیدی دارد؟ و مگر دامه آن ها به آن گستردگی نیست؟ و پیش از آن هامگر دستور خداوندی در آن آیه، مطلق نیست که می گوید: و هنگامی که در سفر باشید باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه به جای آرید که بوحنیفه- و پیروانش- و ثوری و ابوثور، در عام شمردن دستور آیه چنان‌تند رفته اند که آن را ویژه سفر مباح‌ندانسته و گفته اند که سفر معصیت را نیز- همچون راهزنی و تبهکاری- در بر می گیرد و این را، هم ابن حزم درالمحلی ۲۶۴:۴ یاد کرده است و که جصاص‌در احکام قرآن ۳۱۲:۲ و هم ابن رشد در بدایه المجتهد ۱۶۳:۱ و هم ملک العلماء در البدایع ۹۳:۱ و هم خازن در تفسیر

خود ۴۱۳:۱

و بودن در برابر دشمن، هیچ ارتباطی به شکسته و تمام خواندن نماز ندارد و حالت ترس، و بودن در برابر دشمن، نمازها را به گونه ای ویژه در می آرد و دستورهائی خاص بر آن بار می کند و قواعدی را پیش می کشد که از آن دو مورد تجاوز نمی کند.

پس به گونه ای که همه مسلمانان بر آن رفته اند، مقتضای ادله شرعی آن است که بازرگان و مامورخراج و کشاورز و دامدار و جز ایشان نیز چون- به همان اندازه مقرر- از وطن دور شدند، نماز را شکسته بخوانند و با دیگر مسافران یکسان

[صفحه ۳۰۶]

باشند و اگر به آن اندازه نرفتند چه اینان و چه دیگران حکم مسافر را ندارند و باید نمازشان را تمام بخوانند بی آن که هیچ فرقی میان‌اصناف باشد و جدائی هائی که خلیفه درحکم اصناف نهاده فقط فتوائی خودسرانه‌است و نظریه ای ویژه خود او و سخنی من در آورد که نباید به آن توجه کرد آن هم در برابر نصوص نبوی و همداستانی یاران وی و اجماع مسلمانان و پیشوایان و دانشمندان. ما نیز تنها از این روی آن را یاد کردیم تا تو راهم از چون و چند بهره ای که این مرد از دانش دین داشته آگاه کنیم و هم ازشتابزدگی اش در فتوی دادن بی جستجوی دلیل شرعی، یا بگو پروای دلیل نداشتن با وجود شناختن آن و در نتیجه، سخن بر روی سخن پیامبر (ص) گفتن:

همچون آن بز کوهی که روزی سنگ خاره را پیاپی شاخ زند تا آن را از جای برکند و به آن زیانی نرساند و تنها شاخ خودش سستی گیرد

و تازه در گزارشی که ابن جریر طبری و جز او از راه علی (ع) آورده اند به ویژه درباره بازرگانان می خوانیم که گروهی از ایشان از پیامبر (ص) پرسیدند: ای پیامبر خدا ما که به مسافرت می پردازیم چگونه نماز بگزاریم؟ پس خداوند این آیه فرستاد: و هنگامی که در سفر باشید باکی برای شما نیست که نماز راکوتاه بخوانید.

و بوبکر بن ابو شیبه از وکیع و او از اعمش و او از ابراهیم گزارش کرده که مردی بیامد و گفت: ای پیامبر من مردی بازرگانم و به بحرین رفت و آمد می کنم، پس وی را فرمود تا به جای چهار رکعت، دو رکعت بخواند.

[صفحه ۳۰۷]

نظریه خلیفه درباره شکار حرم

اشاره

امام حنبلیان احمد و جز او با اسناد صحیح آورده اند که عبدالله بن حارث بن نوفل گفت: عثمان روی به مکه آورد من‌در قدید به پیشواز رفتم و مردم ماء (شناوران، شکارچیان) کبکی شکار کرده‌و ما آن را با نمک و آب پختیم و به عثمان و یاررانش پیشکش کردیم ایشان دست به آن نزدند و عثمان گفت: این شکاری است که نه خود آن را شکار کرده ایم نه دستور به شکار آن داده ایم گروهی که در جامه احرام نبوده اند آن‌را شکار کرده و برای خوراك ما آورده اند و باکی در خوردن آن نیست پس در پی علی فرستاد و چون او بیامد داستان‌را برایش باز گفت و علی خشمگین شد و گفت: پیامبر (ص) چون پاچه گورخری را برای او آوردند

گفت ": ما گروهی هستیم در جامه احرام، آن را به کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید " و من هر مردی را که شاهد آن داستان بود سوگند می دهم (که گواهی دهد) پس دوازده مرد از یاران رسول (ص) به گواهی دادن پرداختند و سپس علی گفت یک بار نیز تخم شتر مرغ برای رسول (ص) آوردند و او گفت ": ما دسته ای در حال احرام هستیم و این رابه کسانی که در جامه احرام نیستند بخورانید " و من هر مردی را شاهد آن داستان بوده سوگند می دهم (که گواهی‌دهد) پس گروهی که شماره ایشان کمتر از آن دوازده تن بود به گواهی پرداختند و عثمان دست از غذا کشید و به جای خود رفت و آن خوراک را شکارچیان خوردند

[صفحه ۳۰۸]

و در عبارتی دیگر که احمد از زبان عبدالله‌بن حارث آورده می خوانیم که پدر وی تهیه خوراک عثمان را به گردن گرفت و خود وی گفت: گویا هنوز کبکی که دور ظرف چیده بودند پیش چشمم است که مردی‌بیامد و گفت علی (ض) این را ناخوش می دارد پس عثمان پی علی فرستاد که دست هایش آلوده به برگ سائیده بود وبه وی گفت: تو خیلی با ما ناسازگاری‌می نمائی علی گفت: یک بار که پیامبر(ص) در حال احرام بود چون گورخری برایش آوردند گفت ": ما در حال احرام هستیم و این را به کسانی بخورانید که در جامه احرام نباشند " و من به خدا سوگند می دهم که هر کس شاهد آن داستان بوده (گواهی دهد) پس مردانی برخاسته و گواهی دادند سپس گفت یک بار هم پنج تخم شترمرغ برای پیامبر (ص) آوردند و او گفت ": مادر حال احرام هستیم، آن را به کسانی‌بخورانید که در جامه احرام نباشند " و من اینک هر مردی را که شاهد آن داستان بوده به خدا سوگند می دهم (که گواهی دهد) پس مردانی برخاستند و گواهی دادند و عثمان برخاست و در چادر خویش شد و آن خوراک را برای شکارچیان باز گذاشتند.

و در عبارت امام شافعی آمده است که: عثمان در حالت احرام بود که کبکی به او هدیه کردند پس همه آن گروه از آن خوردند مگر علی که آن را ناخوش داشت.

و در عبارتی از ابن جریر می خوانیم: عثمان بن عفان حج کرد و علی نیز با او حج کرد، کسی که خود در حال احرام‌نبود حیوانی شکار کرده و گوشت آن را برای عثمان آورد وی از آن بخورد و علی از آن نخورد و عثمان گفت: به خدا نه ما خود شکار کردیم و نه پیشنهاد و دستور شکار را دادیم علی این آیت خواند: تا آن گاه که شمادر حال احرام هستید شکار جانوران زمین بر شما نارواست سوره مائده آیه ۹۶

و در عبارتی آمده است: عثمان بن عفان (ض) در قدید فرود آمد پس

[صفحه ۳۰۹]

خوراکی از کبک که پاهای آن رو به بالا بود برایش آوردند و او فرستاد دنبال علی (ض) که آن هنگام داشت در دهان شتری از آن خویش لگام می نهاد و در حالیکه از دو دستش برگ های کوبیده می ریخت بیامد، پس علی از دست زدن به آن خودداری نمود و مردم نیز خودداری نمودند و علی گفت این جا از تیره اشجع کیست؟ آیا می دانید که اعرابی ای چند تخم شترمرغ وتتمیر وحشی برای پیامبر (ص) آورد واو گفت: اینهارا به خانواده ات بخوران که ما در حال احرام هستیم؟ گفتند آری پس عثمان از تخت خویش فرودآمد و گفت: بر ما پلید شد.

و در عبارت بیهقی می خوانیم: حارث جانشین‌عثمان بود در طائف، و برای عثمان خوراکی از کبک و گوشت حیوانات وحشی بساخت و او در پی علی (ض) فرستاد وپیک به هنگامی او را دید که برای شتران خویش برگ ها را می کوبید، و به همان حال که برگ های سائیده از دستش می ریخت بیامد. پس گفتندش: بخور گفت: این را به گروهی بخورانید که در جامه احرام نباشند زیرا ما در حال احرام هستیم سپس علی گفت: کسانی‌از تیره اشجع را که این جاینـد سوگند می دهم که آیا می دانید رسول خدا (ص) چون در احرام بود و پای گورخری برایش هدیه آوردند از خوردن آن سرباززده؟ گفتند آری.

طبری از طریق صبیح‌بن عبدالله عیسی آورده است که عثمان، ابوسفیان بن حرث را بر حوالی مکه ومدینه فرستاد تا در قدید فرود آمد پس‌مردی از اهل شام بر وی گذشت که بازی وشاهینی شکاری با او بود پس آن را از وی عاریت گرفت و با آن کبک هائی شکارکرد و در آغلی نهاد تا چون عثمان‌بر وی گذشت آنرا پخت و برای او آورد عثمان گفت: بخورید برخی شان گفتند باشد تا علی بیاید و چون او آمد و آن‌چه پیش رویشان بودید گفت ما از آن نمی خوریم عثمان گفت چرا نمی خوری گفت: این شکاری است که در حال احرام، خوردن آن روا

[صفحه ۳۱۰]

نیست عثمان گفت برای ما توضیح بده علی این‌آیت خواند: ای کسانیکه ایمان آورده اید در حال احرام شکار را نکشید عثمان گفت مگر ما آن را کشته ایم؟ در پاسخ وی این آیت خواند: بر شما شکار دریائی و طعام آن حلال گردید تاشما و کاروانان به آن بهره مند شوید ولی شکار بیابانی تا زمانی که در حال‌احرام هستید بر شما حرام است.

- و به گونه ای که ابن جزم از طریق بسر بن سعید یاد کرده- سعید بن منصور آورده است که عثمان در دو سال از خلافتش چون در حال احرام بود در منازل میان راه، جانوران وحشی را برایش شکار کرده و سر می بریدند و اوآن را می خورد سپس زبیر دراین باره با او به سخن پرداخت و او گفت: نمی دانم این چیست، این برای ما و به خاطر ما صید نمی شود و بد نیست آن راترک کنیم، پس آن را ترک کرد.

امینی گوید: این داستاد نشان دهنده آن است‌که دانش خلیفه از رسیدن به کنه این مساله تا چه اندازه ناتوان بوده یا چقدر خوش می داشته از فرمایش خلیفه دوم پیروی کند که دستور می داد کسانی‌که در حال احرام هستند گوشت شکار را بخورند و فتوی دهندگان را از ناسازگاری نمودن با این دستور پرهیز می داد و ایشان را تهدید می کرد که درصورت سرپیچی از فرمان وی سر و کارشان‌با تازیانه خواهد بود که اگر خدا خواهد تفصیل آن حکایت را هم خواهیم آورد جز اینکه وقتی امیر مومنان (ع) بااستناد به حکم قرآن و سنت- دهان‌عثمان را بست او هیچ راه گریزی نیافت‌مگر این که به چادر خویش درآمده و به‌این بسنده کند که: راستی تو با ما خیلی ناسازگاری می نمائی و این سخن می رساند که میان امیرمومنان (ع) ومیان خلیفه، ناسازگاری بسیار بوده و آن گاه روشن است که هرگاه میان علی (ع) و کسی دیگر- هر که خواهد باشد- اختلافی باشد حق با علی (ع) است و بس، چرا که مطابق گفته پیامبر: علی با حق است و حق با علی و آن دو ازیکدیگر جدا نشوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر

[صفحه ۳۱۱]

بر من در آینـد و نیز: علی با قرآن است و قرآن با او و از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من درآیند و چراکه او دروازه شهر علم پیامبر است و وارث علم وظرف علم او و استادترین پیروانش در کار داوری وگرنه علی (ع) بسیار پاک تر از آن بود که از

سر هواپرستی یا به خاطر دشمنی با این و آن راه ناسازگاری پیش گیرد زیرا این‌شیوه ها از گناهان پلیدی است که خداوند در آیه تطهیر از او (ع) دورشمرده و تازه هر دانشوری در برابر دانش او سر فرود می آورد و هیچ چون وچرائی دراین نبود که او آگاه ترین مردم است به سنت پیامبر و از همین روی بود که چون عمر، عبدالله بن جعفر را از پوشیدن جامه رنگ شده در حال احرام نهی کرد امام (ع) با این‌سخن دهان وی را بست که: گمان نمی کنم کسی بتواند سنت پیامبر را به ما بیاموزد و عمر خاموش شد زیرا چاره ای‌جز تسلیم در برابر سخن او نیافت و اگر کسی جز علی (ع) در برابرش بود البته تازیانه را برایش بلند می کرد. و از همین روی نیز بود که عمر در هرکار دشواری روی به او می آورد و چون آن را برایش حل می کرد می گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می شد- یا مانند این سخن- و به همین زودی از زبان خود عثمان هم خواهی شنید که: اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.

پس نظریه امام پاک است که باید پیروی شود زیرا قرآن، آن را تایید کرده و خداوند می گوید ": تا هنگامی که در حال احرام باشید شکار زمین بر شما حرام است " چنان چه خود علی (ع) نیز در برابر عثمان به همین آیه استدلال کرد و با عام بودن حکم آن- به گونه ای که ابن حزم در المحلی ۲۴۹:۷ به نقل از گروهی گزارش کرده- آشکارمی شود که آن چه صید شده تملک آن و

[صفحه ۳۱۲]

کشتن آن و خوردنش به هرگونه باشد حرام است و از همین روی بر کسی که در حال احرام باشد خوردن گوشت شکار را حرام دانسته اند هر چند کسی دیگر که در حال احرام نیست آن را برای خود شکار کرده و سر بریده باشد و نیز محرم نباید به سر بریدن شکار پردازد هر چند که آن شکار پیش از احرام بستن وی ملك او شده باشد و قرطبی در تفسیر خود ۳۲۱:۶می نویسد: حرام بودن، صفت شیئی نیست بلکه متعلق به افعال است پس مقصود از آیه ": و حرام شد بر شما شکار بیابانی " همان کار شکار است و می خواهد محرم را از پرداختن به شکارمنع کند یا مقصود از شکار، حیوانی است که شکار شود- از باب نامگذاری مفعول به فعل- و این معنی روشن تر است زیرا اجماع علماء بر آن است که کسی که در حال احرام است جایز نیست شکاری که به او ببخشید بپذیرد و جایزنیست که آن را بخرد یا شکار کند یا آن را به هر صورتی که تصور شود به ملکیت خود درآرد و در این باره هیچ اختلافی میان علمای مسلمین نیست زیراهم حکم آیه ": و حرام شد بر شما شکار بیابانی تا آن گاه که در حال احرام باشید " عام است و هم حدیثی که‌صعب پسر جثامه نقل کرده این معنی را می رساند.

در ص ۳۲۲ نیز گوید از علی‌و ابن عباس و ابن عمر روایت شده که کسی که در حال احرام است خوردن شکار در هیچ حالی بر او جایز نیست خواه به‌خاطر او صید شده باشد خواه نه زیرا حکم این آیه ": و حرام شد بر شما شکار بیابانی تا آن گاه که در حال احرام باشید " عام است و ابن عباس گفته: این حکم بدون قید است و طاوس و جابر بن زید و ابوالشعثاء نیز چنین‌گفته اند و از ثوری نیز همین نظر روایت شده واسحاق نیز همین را گفته واستنادشان به حدیث ابن جثامه است پایان

آیین نامه پیامبر

و موید نظریه امام (ع) و پیروانش، احادیثی است که سنت ثابته پیامبر را می نماید و در کتاب های " صحیح " و " مسند " یاد شده و این هم چند تا از آن ها :

[صفحه ۳۱۳]

۱- ابن عباس گفت: ای زید بن ارقم می دانی که بازوی صیدی را به پیامبر هدیه کردند و او آن را نپذیرفت و گفت ما در حال احرام هستیم؟ گفت آری.

و به عبارتی: زید بن ارقم بیامد و ابن‌عباس از او یادآوری مساله را خواست وگفت: چگونه به من خبر دادی که گوشت شکار را به پیامبر (ص) هدیه کردند با آن که حرام است؟ گفت: آری مردی یک عضو از گوشت شکاری را به او هدیه کرد و او نپذیرفت و گفت: ما نمی خوریم ما در حال احرام هستیم

و به عبارت مسلم: زید بن ارقم بیامد و ابن عباس نزد او شد و درباره گوشت شکار از او فتوی خواست و او گفت: پیامبر در حال احرام بود که گوشت شکاری برای او آوردند و او آن را رد کرد

برگردید به صحیح مسلم ۱:۴۵۰، سنن بوداود ۱:۲۹۱، سنن نسائی ۵:۱۸۴، سنن بیهقی ۵:۱۹۴، المحلی از ابن حزم ۷:۲۵۰ که می گوید این حدیث را ازطرقی روایت کردیم که همه اش صحیح است

۲- صعب پسر جثامه گفت: من در ابواءباوادان بودم که پیامبر بر من بگذشت و گوشت گورخری برای او هدیه بردم و آن را رد کرد و چون از چهره من دریافت که خوشم نیامد گفت ": رد کردن این،برای بودنش از سوی تو نیست ولی ما درحال احرام هستیم "و به عبارتی: گوشت گورخری برای پیامبر آوردند و اوآن را رد کرد و گفت ما در حال احرام هستیم و شکار نمی خوریم

برگردید به صحیح مسلم ۱:۴۴۹، مسند احمد ۴گ۳۷، سنن دارمی ۲:۳۹، سنن ابن ماجه ۲:۲۶۲، سنن نسائی ۵:۱۸۴، سنن بیهقی ۵:۱۹۲- از چند طریق- احکام القرآن از جصاص ۲:۵۸۶، تفسیر طبری ۷:۴۸، تیسیر الوصول ۱:۲۷۲

۳- سعید پسر جبیر آورده است که ابن عباس گفت پیغمبر در حال احرام

[صفحه ۳۱۴]

بود که نیم گورخری برایش هدیه آوردندو آن را رد کرد و به عبارت احمد: پیامبر (ص) در حال احرام بود که صعب‌بن چثامه سرین گورخری را به او هدیه کرد و پیامبر (ص) همان گونه که از آن خون می چکید آن را رد کرد.

و به عبارتی که طاوس در حدیث خود آورده: یک بازو از گوشت شکاری را به او هدیه‌کرد و...

و به عبارت مقسم: گوشت گورخری را...

و به عبارتی که عطاء در حدیث خود آورده: شکاری به او هدیه شد و آن را نپذیرفت و گفت ما در حال احرام هستیم

و به عبارت نسائی: پیامبر (ص) در حال احرام بود که در قدید، صعب بن جثامه پای یک گورخری که از آن خون می چکید به او هدیه کرد و او آن را به وی رد کرد

و به عبارت ابن حزم: پای گورخری به پیامبر (ص) هدیه شد و او آن را رد کرد و گفت:ما در حال احرام هستیم و شکار نمی خوریم و به عبارتی: اگر نه این بود که در حال احرام هستیم البته این را از تو می پذیرفتیم

برگردید به: صحیح‌مسلم ۱:۴۴۹، مسند احمد ۱:۲۹۰ و ۳۳۸ و ۳۴۱، مسند طیالسی ص ۱۷۱، سنن نسائی ۵:۱۸۵، سنن بیهقی ۵:۱۹۳، المحلی از ابن حزم ۷:۲۴۹ که می نویسد: این حدیث را از طرقی که همه آن ها صحیح است روایت کرده ایم، احکام القرآن از جصاص ۲:۵۸۶، تفسیر قرطبی ۶:۳۲۲

شایان توجه: در برابر حدیث بالا- که همه صحت آن را پذیرفته اند- بیهقی در السنن الکبری۵:۱۹۳ از طریق عمرو بن امیه ضمری آورده است که " صعب بن جثامه در جحفه‌سرین گورخری برای پیامبر هدیه آورد واو از آن بخورد و قوم نیز از آن بخوردند ". و سپس می گوید: این اسنادی درست است و اگر محفوظ بوده باشد ممکن است که پیامبر شکار زنده را رد کرده و گوشت شکار را

پذیرفته باشد و خدا داناتر است پایان

[صفحه ۳۱۵]

گمان نمی کنم بیهقی تا این اندازه ها بی سواد بوده و راستی این که علاقه او به تبرئه کردن خلیفه- در آن نظریه مخالف با قرآن و سنت پیامبر- وی را بر آن داشته که حدیث ضعیف را صحیح بشمارد و برای جمع میان‌آن و حدیث صحیحی که قبلا گذشت به تفسیری پردازد که صریح لفظ، آن را نمی پذیرد. و در تعقیب همان هدف بیهقی است که بخاری چون آن حدیث صحیح‌مورد اتفاق را در جلد سوم صحیح خود ص ۱۶۵ می آورد کلمات: پا، سرین، بازو، یک نیمه، گوشت را که به صورت‌مضاف در عبارات مختلف حدیث آمده انداخته است و جصاص نیز در احکام القرآن ۵۸۶:۲ راه او را دنبال کرده که خدا زنده بدارد درستکاری را!

و ابن‌ترکمانی در شرح بر سنن کبری در دنباله نظریه بیهقی درباره آن حدیثی که آورده می نویسد: می گویم: در سند این حدیث یحیی بن سلیمان جعفی است که آن را از ابن وهب روایت کرده و او نیز- به گونه ای که یحیی بن ایوب مرا آگاه ساخت- همان غافقی مصری است و درباره یحیی بن سلیمان، ذهبی در المیزان و الکاشف می نویسد:به گفته نسائی او مورد اطمینان نیست و به گفته ابن حبان: وی چه بسا احادیث غریب روایت می کند و درباره غافقی نیز نسائی گوید: او آن قوی نیست و ابوحاتم گفته: به سخن وی استدلال نشاید. و احمد گفته: وی حافظه ای بد داشته و بسیار خطا می کرده و مالك در مورد دو حدیث، سخن وی را دروغ شمرده، بنابراین نبایستی به تاویل این حدیث پرداخت چرا که سندش چنان است و با حدیث صحیح نیز مخالف است و این که بیهقی گوید: شکار زنده را رد کرده و گوشت شکار راپذیرفته مردود است زیرا در حدیث صحیح‌می خوانیم که پیامبر (ص) آن را رد کرده است پایان

۴- عبدالله بن حرث ازابن عباس و او از علی نقل کرده که پیامبر (ص) در حال احرام بود که گوشت شکار برایش آوردند و آن را نخورد.

مسند احمد ۱۰۵:۱، سنن ابن ماجه ۲۶۳:۲

[صفحه ۳۱۶]

۵- هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است که عایشه ام المومنین به وی گفت: خواهرزاده من این ده شبی که هست اگر در دلت گذشت که چیزی بخوری آن را رها کن- و این را درباره خوردن گوشت شکار گفت.

موطا مالك ۲۵۷:۱، سنن بیهقی ۱۹۴:۵، تیسیر الوصول ۲۷۳:۱

۶- نافع آورده است که آهوئی که در مکه سر بریده بودند به ابن عمر هدیه کردند وآن را نپذیرفت. و ابن عمر خوش نمی داشت که کسی که در حال احرام است به هیچ روی از گوشت شکار بخورد

این روایت را هم ابن حزم در المحلی ۲۵۰:۷از طریقی آورده است که همه رجال راوی آن مورد اطمینان اند.

و اگر خلیفه سنت پیامبرش را می دانست شاید با آن مخالفت نمی کرد و اگر چیزی داشت که بتواند در برابر آن سنت قطعی علم کندو به استدلال پردازد البته کوتاه نمی‌آمد و این کار را برای پیروانش نمی گذاشت که پس از گذشت روزگاری دراز به‌سود او به استدلال پردازند و آن هم بادلیل هائی که- در برابر حق- هیچگونه بی نیازی نمی دهد. بیهقی درسنن خود ۱۹۴:۵ می نویسد: علی و ابن عباس (ض) بر آن رفته اند که هر کس در حال احرام باشد خوردن آن مطلقا بروی حرام است و در این زمینه عمر و

عثمان و طلحه و زبیر و جز آنان با ایشان مخالفت نموده اند و حدیث ابوقتاده و جابر نیز با ایشان است و خدا بهتر داند.
حدیث بوقتاده به این گونه است که گوید: در سال حدیبیه من با پیامبر (ص) برفتم و یارانم احرام بستند و من نبستم پس پیامبر (ص) برفت و من با یارانم بودم و ایشان برخی با برخی دیگر می خندیدند و من نگاه کردم و گورخری دیدم و بر آن تاختم و نیزه ای به آن زدم و بر جایش بداشتم و از ایشان کمک خواستم و از یاری من سرباز زدند و از آن خوردیم و من به پیامبر پیوستم و گفتم ای پیغمبر من به گورخری برخوردم که مقداری از آن نزدم مانده پیامبر (ص) به آن گروه که در

[صفحه ۳۱۷]

حال احرام بودند گفت: بخورید.
این حدیث نمی تواند مقصود مدعیان را برساند زیرا داستان آن به گونه ای که‌از صریح الفاظش برمی آید- در سال ششم هجرت- سال حدیبیه- روی داده و آن گاه بسیاری از احکام حج- از آن جمله تعیین جای های احرام بستن حجاج- در سال دهم هجرت- حجه الوداع- تشریع شده و از همین روی نیز بوقتاده‌در آن هنگام احرام نبسته و در این کار با پیامبر و یاران او همراهی ننمود. ابن حجر در فتح الباری می نویسد ۱۹:۴ ": گفته اند این داستان پیش از آن روی داده که پیامبر جای های احرام بستن حجاج را تعیین کند " و سندی در شرح سنن نسائی ۱۸۵:۵ آن جاکه حدیث ابوقتاده ذکر می شود گوید ازعبارت " سال حدیبیه " که در حدیث آمده‌آشکارا بر می آید که احرام نبستن او و گذشتن وی بدون احرام از جائی که باید با احرام بود، پیش از وضع مقرراتی بوده است که جای های احرام بستن حجاج را معین می کند زیرا به گونه ای که از احمد روایت شده وضع این مقررات در حجه الوداع بوده است.
احکام شکار هم در همین سال و در سوره‌مائده نازل شده که آن نیز آخرین سوره‌نازل شده از قرآن است و روایت شده که‌پیامبر (ص) آن را در حجه الوداع خواند و گفت ":ای مردم سوره مائده آخرین وحی است که نازل شده حلال آن را حلال بشمارید و حرام آن را حرام " و مانند این حدیث نیز موقوفا از عایشه نقل شده که حاکم آن را صحیح شمرده و ابن کثیر به آن اعتراف کرده و بوعبید نیز از طریق ضمره بن حبیب وعطیه بن قیس، مرفوعا آن را آورده است.
پس شگفتی ندارد که چندی از موضوعات مربوط به حج، حکم آن ها در سال حدیبیه هنوز وضع نشده و بعدها مقرر گردد و یکی از آن ها

[صفحه ۳۱۸]

نیز همین مساله باشد. و تازه امیر مومنان (ع) خود در سال حدیبیه حاضر بود ، و داستان بوقتاده را- اگرهم فرض کنیم درست باشد- مانند دیگران که دیدند او نیز دید و با همه‌این ها کار عثمان را، هم او نادرست شمرد و هم آن گواهان که او (ع) ایشان را- با سوگند- به گواهی دادن‌واداشت و به سود او گواهی دادند و برایشان نیز آنچه در سال حدیبیه روی داد پوشیده نبود و با این همه، گواهی دادند که پس از آن، قانونی ثابت وضع شده است.
و اگر داستان بوقتاده بوئی از صحت یا ارزش استناد داشت البته عثمان از تمسک به آن خودداری نمی کرد ولی او دانست که چگونگی قضیه به همان صورت بوده که یاد کردیم و کاری که پیش از تصویب یک قانون انجام شود مدرک نتواند بود و امام نیز با دلیل کوبنده خود او را مجاب کرد و او به جای ادامه گفتگو و استدلال، به چادر خود پناه برد و غذا را برای شکارچیان باز

گذاشت.

حدیث جابر را نیز تعدادی از پیشوایان فقه و حدیث از طریق عمرو پسر ابو عمرو - و او از مطلب بن حنطب و او ازجابر بن عبدالله- آورده و به ضعیف بودن آن تصریح کرده اند و متن آن نیز به این گونه است که: پیامبر (ص) گفت شکار بیابانی بر شما حلال است هرچند در حال احرام باشید مگر خود آن را شکار کرده باشید یا آن را برای شماشکار کرده باشند

نسائی در سنن خود گوید: ابو عبدالرحمن عمرو بن ابی عمرو در کار حدیث نیرومند نیست هر چند مالك نیز از وی روایت کرده است.

و ابن حزم در المحلی می نویسد: روایت جابر انداختنی است زیرا از زبان عمرو بن ابی عمرو رسیده که او هم ضعیف است.

و ابن ترکمانی در شرحی که بر سنن بیهقی نوشته در کنار گفته شافعی " ابن ابی یحیی از دراوردی حافظتر است " می نویسد: می گویم حدیث دراوردی را

[صفحه ۳۱۹]

بخاری و مسلم و بقیه جماعت، شایسته پشتگرمی دانسته و ابن معین گوید:

وی حجت و مورد اطمینان است و قطان و ابو حاتم و جز آن دو وی را مورد اطمینان شمرده‌اند اما از ابن ابی یحیی چیزی در کتاب های پنجگانه نرسیده و گروهی از حافظان- همچون ابن حنبل و ابن معین و دیگران- وی را دروغگو شمرده اند وبشر بن مفضل گفته درباره او از فقهای مدینه تحقیق کردم و همه ایشان گفتند وی دروغساز است- یا پاسخی نظیر آن-و مالك را پرسیدند آیا وی (در روایت حدیث) مورد اطمینان بود؟ گفت نه، در دینش هم مورد اطمینان نبود.

و ابن حنبل گفته: وی قدری و معتزلی و جهمی بوده و هر عیبی را در او می توان یافت و بیهقی در التمیم و النکاح می نویسد در عادل بودن او سخن‌به اختلاف گفته اند. و با همه این ها چگونه می توان او را برتر از دراوردی شمرد؟

و گوید: تازه اگر اوو آن که را با اوست برتر از وی شمریم‌باز هم آن حدیث خود به خود عیبناك است- برای بودن عمرو پسر ابو عمرو در سند آن و با آشفتگی او در این حدیث که درباره او سخن ها نیز رفته،ابن معین و بوداود گویند: او نیرومند نیست و یحیی می افزاید: مالك او را ضعیف می شمرد و سعدی گفته: حدیث وی آشفته است.

و گوید: درباره مطلب نیز ابن سعد می گوید: حدیث وی شایسته دلیل شدن نیست زیرا او احادیث بسیاری از پیامبر (ص) نقل می کرد که نمی گفت از که شنیده است و توده یاران او نیز عیب های حدیث‌هاشان را پنهان می دارند و تازه از راه دیگر هم سند حدیث گسیخته است زیرا ترمذی گوید: مطلب شخصا از جابرحدیث نشنیده و بنابراین روشن می شود که سند این حدیث چهار عیب دارد یکی در مورد مطلب، دوم از لحاظ این که اگر هم مطلب را قابل اطمینان بدانیم باز او شخصا حدیثی از جابر نشنیده پس‌سند حدیث گسیختگی دارد. سوم در

[صفحه ۳۲۰]

مورد عمرو، چهارم از لحاظ این که اگر هم او را قابل اطمینان بدانیم باز هم- چنانچه گذشت- درباره این حدیث به اختلاف سخن رانده است پایان

سپس ابن ترکمانی می پردازدبه یاد کردن ایراد طحاوی به این حدیث‌از این نظرگاه که: اگر چیزی خود به خود بر کسی حلال

باشد صرفا به خاطر آن که دیگری، آن را به نیت دادن به او شکار کرده باشد بر وی حرام نمی شود.
این کوتاه سخنی بود درباره حدیث بوقتاده و جابر، که از آن می فهمیم این دو حدیث شایسته اعتماد نیستو به استناد آن نبایستی از آن احادیث‌صحیح و ثابت که یاد شد دست برداشت و مخصصی برای حکم عام و قیدی برای احکام مطلق قرآن دست و پا کرد، و آن‌چه در این مساله باید مورد استناد باشد کتاب عزیز خداوند است و سنت ثابت و شریف پیامبر، و هر چه را با آن مخالف باشد- نظریه هر کس می خواهد باشد- باید به دیوار زد. از آن دو پیروی کن و پیر و هوس های نادانان مباش.

دعوایی که خلیفه آن را به نزد علی می فرستد

احمد و دورقی از طریق حسن بن سعد- و او از پدرش- آورده اند که یحیس و صفیه از برده های خمس بودند و صفیه به مردی که نیز از اموال خمس بود زنا داد و کودکی بزاد و مرد زناکار و یحیس هر کدام مدعی پدری آن فرزند بودند و دعوی را به نزد عثمان بردند و عثمان دعوی را به نزد علی برد و علی گفت: در این باره همان گونه که پیامبر (ص) داوری کرد داوری می کنم: فرزند ازآن شوهر قانونی است و زناکار را جز سنگ بهره ای نیست، به هر یک از آن

[صفحه ۳۲۱]

دو پنجاه تازیانه بزن
امینی گوید: می دانی چرا خلیفه، قضاوت و حکم دادن را به امیر مومنان محول کرد؟ اگر نمی دانی علتش این بود که خود چنان مایه ای از علم نداشت که بتواند دعوی را فیصله دهد وشاید هم این آیه به گوش وی خورده بودکه: زن و مرد زناکار به هرکدام بایستی صد تازیانه بزنید و اجمالا نیز می دانست که در بسیاری از احکام میان بنده و آزاد تفاوت است ولی دیگر این را ندانسته بود که مساله حد نیز از آن احکام و فروع است و گویا توجهی به این آیه نداشت که: و هر کس از شما از جهت مکنت نتواند زنان عفیف مومن به نکاح آرد از آن چه مالک شده اید- از کنیزان مومن- گیرد، خدا به ایمان شما داناتر است همه از یکدیگرند آن ها را به اذن کسانشان به زنی گیرید و مهرشان را به شایستگی بدهید که عفیفان باشند نه زناکار و رفیق گیر، و چون شوهردار شدند اگر کار بدی کردند مجازاتشان نصف زنان آزاد است
شاید هم این آیه در پیش چشمش بود ولی نمی توانست حقیقت آن رابفهمد زیرا این را به حافظه اش سپرده‌بود که مجازات روسبیان شوهردار، سنگسار کردن است جز آن که نمی دانست سنگسار کردن قابل نصف کردن نیست و کیفری را که می توان نصف کرد تازیانه‌زدن است و این آیه دستور می دهد که کنیزان شوهردار اگر زنا دهند نباید آنان را سنگسار کرد و بایستی نصف مجازات تازیانه ای که در سنت پیامبر بر زنا کاران بی همسر ثابت است بر ایشان نیز روا داشت

[صفحه ۳۲۲]

و احمد در مسند خود ۱۳۶:۱ از طریق ابو جمیله آورده است که علی (ع) گفت پیامبر (ص) مرا به نزد کنیزی سیاه که زنا کرده بود فرستاد تا وی را تازیانه بزنم و حد بر وی جاری کنم من دیدم او آلوده به خون نفاس است به‌نزد پیامبر (ص) شدم و او را آگاه کردم بمن گفت: چون از نفاسش بیرون شد پنجاه تازیانه به او بزن این حدیث را ابن کثیر نیز در تفسیر خود ۴۷۶:۱ آورده و آنجا

می خوانیم: چون بیماری نفاسش بهبود یافت پنجاه تازیانه به او زن. شوکانی نیز در نیل الاوطار ۲۹۲:۷ آن را به همین عبارت آورده و مسلم و بوداود و ترمذی‌نیز آن را آورده اند و در عبارت ایشان کلمه پنجاه نیست.

گرفتیم که خلیفه این داستان را- بخاطر گذشت زمانی دراز بر آن- فراموش کرده بود ولی آیا آن چه را هم در روزگار عمر پیش چشمش روی داد از یاد برده بود که بنابر آن چه حافظان آورده اندوی کنیزان شوهردار زناکار را پنجاه تازیانه زد. شاید هم خلیفه از مفهوم آیات قرآن آگاهی یافته ولی سنت پیامبر را از یاد برده و آن چه را هم در عهد عمر روی داد به یادش بوده ولی‌در حکم مجازات غلامان درمانده زیرا دیده است که آیه کریمه- و به همین گونه نصوص احادیث- نص درباره کنیزان‌است و ندانسته که از جهت برده بودن فرقی میان غلام و کنیز نیست و ملاک واحد است و این را امامان حدیث و تفسیر بالاتفاق پذیرفته اند چنانکه هم از کتاب الام شافعی ۱۴۴:۶ برمی آید و هم از احکام القرآن جصاص ۲۰۶:۲و از سنن بیهقی ۲۴۳:۸ و تفسیر قرطبی ۱۴۶:۵ و ۱۵۹:۱۲ و تفسیر بیضاوی ۲۷۰:۱و تیسیر الوصول ۴:۲ و فیض الا له المالک بقاعی ۳۱۱:۲ و فتح الباری ۱۳۷:۱۲ و فتح القدیر ۴۱۶:۱ و تفسیر خازن ۳۶۰:۱. شوکانی هم در نیل الاوطار ۲۹۲:۷ می نویسد: به گونه ای‌که صاحب البحر حکایت کرده هیچ کس نیست که میان غلام و کنیز تفاوت قائل باشد.

شاید هم خلیفه گمان برده که فرزند زن روسبی- به طور طبیعی- حتما

[صفحه ۳۲۳]

باید از نطفه رفیق زنا کارش باشد و ندانسته که آخر، شوهر قانونی اش هم با او همبستر شده یا دست کم امکان این هست که وی مدتی پیش- که با گذشت آن، دوره بارداری زن به سر می رسد- با وی آمیخته باشد و بدین ترتیب فراش قانونی که فرزند را به صاحب فراش ملحق‌می کند تحقق می یابد چنان که امیر مومنان (ع) نیز بر همین مبنا داوری‌کرد و قاعده کلی در این مورد همان گفته پیامبر است که: فرزند از آن شوهر قانونی است و زناکار را بهره ای‌جز سنگ نیست.

راستی را که خلیفه در ارجاع داوری درباره این مساله، به کسی که دانای کتاب و سنت است انصاف ورزیده زیرا او به علم الیقین می دانسته که پاسخ آن نزد خاندان پاک پیامبر است نه نزد دودمان اموی. و ای کاش او در همه مسائلی که با آن روبرو می شد به همین گونه انصاف می ورزید و ای کاش می دانست توده به امامی نیاز دارند که دانای کتاب خدا و سنت پیامبر باشد و در فهم آن در نماند کاش این را می دانست و منصفانه‌در زمینه آن به اقدام می پرداخت اما چه باید کرد که...

چون کاری را نمی‌توانی انجام دهی آن را واگذار و به کاری پرداز که می توانی

نظریه خلیفه در عده مختلعه

از زبان نافع آورده اند که او شنید ربیع دختر معوذ پسر عفراء به عبدالله پسر عمر گزارش داد که او در زمان عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شد پس

[صفحه ۳۲۴]

معاذ بن عفراء به نزد عثمان شدو گفت: دختر معوذ امروز با طلاق خلع‌از شوهرش جدا شده آیا از خانه او بیرون شود؟ عثمان گفت

بیرون شود و دیگر نه آن دو از یکدیگر ارث می برندو نه عده ای در کار است و فقط او باید به اندازه دیدن یک بارخون، از ازدواج مجدد خودداری کند چون بیم آن می رود که فرزندی در شکم داشته باشد ". این جا عبدالله گفت ": عثمان بهترین و داناترین ماست " و به عبارتی دیگر عبدالله گفت ": عثمان بزرگ ترین و داناترین ماست "

و در عبارتی که عبدالرزاق از نافع از ربیع‌دختر معوذ آورده می خوانیم که او گفت: مرا شوئی بود که چون در نزدم بود نیکی او بسیار کم به من می رسید و چون از من دور می شد مرا اندوهگین می‌ساخت یک بار من خطائی کردم و به او گفتم: در برابر دادن هر چه دارم خودرا به طلاق خلع از همسری تو آزاد کردم او گفت پذیرفتم من نیز چنان کردم و پسرم معاذ پسر عفراء دعوی را به نزد عثمان برد و او این طلاق خلع را درست دانست و به وی دستور داد که هر چه دارم- از رشته ای که دور موهایم را با آن محکم می کنم و جز آن- همه را بگیرد- یا گفت بجز رشته ای‌که دور موهایم را با آن محکم می کنم.

و در عبارتی از نافع آمده است که:او دختر برادرش را به همسری مردی در آورد و آن مرد وی را با طلاق خلع آزاد کرد این قضیه را برای عثمان بازگو کردند و او آن را روا دانست و به زن دستور داد که به اندازه دیدن یک بار خون، عده نگهدارد. و به عبارت ابن ماجه که از طریق عباده بن صامت آمده: ربیع گفت: با طلاق خلع از شوهرم جدا شدم و سپس نزد عثمان آمدم و پرسیدم چقدر باید عده نگهدارم‌او گفت عده ای بر تو نیست مگر آن که تازگی با او همبستر شده باشی که بایدنزد او درنگ کنی تا یک بار حیض ببینی. الخ

امینی گوید: زن هائی که طلاق داده شدند از شوهر نمودن خودداری کنند

[صفحه ۳۲۵]

تا سه پاکی بر آنان بگذرد، و این نصی است از خداوند عزیز حکیم بی آن که هیچ تفاوتی میان اقسام طلاق- که به اعتبار نارضایتی شوهر یا زن بوجود می‌آید- گذاشته باشد پس اگر نارضایتی تنها از طرف شوهر باشد طلاق رجعی استو اگر تنها ازطرف زن باشد خلعی است واگر از طرف هر دو باشد مبارات است و برای هر کدام از این اقسام نیز حکم خاصی در مورد عده وجود ندارد و بجز همان چه برای همه آن ها- یک جا- ثابت است و با توجه به عام بودن حکم آیه که از آوردن صیغه جمع همراه با الف و لام (المطلقات = زنانی که طلاق‌داده شدند) برمی آید قانون دیگری وجود ندارد، که یاران پیامبر و شاگردانشان و علمای پس از آنان- و پیشاپیش همه امامان چهارمذهب- همه در این مورد همداستانند و فتواهاشان همرنگ است

ابن کثیر در تفسیر خود ۲۷۶:۱ می نویسد: مساله: مالک و بوحنیفه و شافعی و نیز احمد و اسحاق بن راهویه- بنابر روایت مشهور از قول این دو تن اخیر- بر آن رفته اندکه زن آزاد شده با طلاق خلع اگر از زنانی است که حیض می بیند مانند سایرزنانی که طلاق داده شده باید از شوهرنمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد و این فتوی از قول عمر و علی و پسر عمر نیز نقل شده چنان که سعید بن مسیب نیز همین قول را اختیارکرده و نیز سلیمان بن یسار و عروه و سالم و ابو سلمه و عمر بن عبدالعزیز و ابن شهاب و حسن و شعبی و ابراهیم نخعی و ابو عیاض و خلاس بن عمر و قتاده و سفیان ثوری و اوزاعی و لیث بن سعد و ابو عبید و ترمذی گوید: این قول بیشتر اهل علم است از صحابه و دیگران، و مدرک ایشان در این باره‌آن است که خلع نیز طلاق است پس زنان مختلعه نیز باندازه سایر زنانی که طلاق داده شده اند باید عده نگهدارند پایان.

این بود نظریات امامان مسلمانان در چشم سنیان، که چنان چه گفتیم با

[صفحه ۳۲۶]

قرآن‌کریم نیز هماهنگ است و آن گاه در هیچ‌یک از آن ها چیزی نیست که با نظریه عثمان سازگار باشد

البته کسانی آمده اند و آن چه را ترمذی در صحیح خود ۱۴۲:۱ آورده به سود عثمان دستاویز گردانیده اند زیرا بموجب آن روایت که‌از طریق عکرمه از ابن عباس نقل شده زن‌ثابت بن قیس، خود را با طلاق خلع آزاد کرد و پیامبر (ص) عده او را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار داد.

و این روایت هم باطل است چون آن چه‌از داستان زن ثابت از طریق ابن عباس در نزد بخاری و نسائی محفوظ است به این عبارت است که ابن عباس گفت: زن ثابت به نزد پیامبر (ص) شد و گفت:ای رسول من از نظر دینی و اخلاقی ایرادی بر او (شوهرم) ندارم ولی کافر شدن در مسلمانی را خوش نمی دارم‌رسول گفت: باغ او را (که مهرش بود) به وی برمی گردانی؟ گفت آری رسول (ص) به مرد گفت: باغ را بپذیر و اورا به طلاق آزاد کن.

پس با توجه به این لفظ، زن ثابت به طلاق آزاد شده بود و زنانی هم که طلاق داده شده انداز شوهر نمودن خودداری کنند تا سه پاکی بر آنان بگذرد.

و تازه، آشفتگی دهشت آوری که در داستان زن ثابت هست ما را از تمسک به مضمون آن باز می دارد زیرا در یک عبارت- که در سنن ابن ماجه آمده- او جمیله دختر سلول بوده و در عبارت ابوالزبیر، زینب نام داشته و در یک عبارت نیز دختر عبدالله بوده و در عبارتی از ابن ماجه و نسائی، مریم عالیه بوده و در موطا مالک، حبیبه بنت سهل بوده و به گفته بصریان، جمیله بنت ابی بوده و بیشتر این عبارات نیز- مانندعبارت بخاری و نسائی- از عده قرار دادن یک پاکی، خالی است و حکم قرآن رابا چنین روایتی نمی توان تبصره زد و مخصص برایش ساخت

بعلاوه اگر کمترین‌بوی راستی و درستی از آن به مشام می رسید- به

[صفحه ۳۲۷]

گونه ای که از ابن کثیر شنیدی- همه پیشوایان به مخالفت با آن همداستان نمی شدند.

گاهی هم آمده اند و فتوای خلیفه را با آن چه ترمذی در صحیح خود ۱۴۲:۱ آورده تایید کرده اند که به موجب آن روایت: ربیع بنت معوذ (همان زنی که‌دعوایش نزد عثمان مطرح شد) در روزگار رسول (ص) با طلاق خلع آزاد شد و پیامبر (ص) به او دستور داد- یا به او دستور داده شده- که عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد و ترمذی گفت: حدیث صحیح‌ربیع به این گونه است که به او دستورداده شد عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد و در حدیث سلیمان‌بن یسار نیز به همین عبارت از زبان ربیع آورده اند که او با طلاق خلع ازشوهرش جدا شد و به او دستور داده شده‌عده خود را یک بار خون دیدن و پاک شدن قرار دهد.

بیهقی پس از گزارش این حدیث می نویسد ": این صورت از روایت، درست تر است و در آن نه نام کسی که به وی دستور داده آمده است و نه از این که واقعه در روزگار پیامبربوده سخنی رفته و ما در مبحث خلع روایت کردیم که این زن در روزگار عثمان با طلاق خلع از شوهرش جدا شده ".

سپس حدیث نافع را که در آغاز همین شماره مطرح کردیم آورده و می نویسد: این روایت، صریح است در این‌که عثمان بوده که چنان دستوری به وی داده و حکمی که از ظاهر قرآن در موردعده زنان طلاق داده شده برمی آید هم شامل زنی که با طلاق خلع آزاد شده می‌شود و هم شامل زنانی که با طلاق های دیگر آزاد شده اند پس آن سزاوارتر است و توفیق با خدا است پایان

پس نه پیـامبر (ص) در داسـتان دختر معوذ حکمی داده و نه اصـلا مـاجرای او نزد وی (ص) مطرح شـده بلکه این رویـداد در زمـان عثمان بوده و داوری در آن رانیز او به انجام رسانده ولی دست هائی‌که بر ودایع علم و دین امینند این حکایت

[صفحه ۳۲۸]

را دگرگون سـاختهو در آن دست برده انـد تـا آسـتان عثمان‌را از آلایش جهل مبرا نماینـد و اگر به گونه ای که از این روایت برمی آیددختر معوذ دوباره به طلاق خلع‌آزاد شده بود و اگر این خبر کمترین ارزشـی در چشم فقیهان داشت همگی یک دله از آن روی نمی گردانـده و حکـم عـام قرآن را برنمی گزیدنـد و بـا بی اعتنـائی ، آن را بـه دورنمی افکندنـد زیرا روایت، پیش روی و در برابر دیدگانشان بود.

و بر پژوهشـگران است که نگاهی ژرف به سـخن پسر عمر بیندازند که در این مساله نظریه اش نخست هماهنگ بود با قرآن و عمل کنندگان به آن- از صـحابه، و خود یکی در ردیف آنان شـمرده می شد- و سپس به محض آن که فتوای بی دلیل خلیفه را شنید از حرفش برگشـت و گفـت ": عثمـان بهـترین مـا و دانـاترین مـا است " یـا گفت ": بزرگـترین مـا و دانـاترین مـا است " چنین باشـند مجتهدان و بدین گونه فتوی ها صادر شود.

نظر خلیفه درباره زنی که شوهرش گم شده

مالک از طریق سـعید بن مسیب آورده است که عمر گفت: هر زنی شوهرش گم شود و نداند کجا است بایستی‌چهار سال صبر کند سپس نیز چهار ماه وده روز منتظر بماند و آن گاه آزاد می‌شود، پس از عمر، عثمان نیز همین گونه حکم می کرد.

و بوعبیـد گزارش رابه این عبارت آورده: عمر و عثمان گفته انـد: زنی که شوهرش گم شده ۴ سال صبر کند سپس ۴ ماه و ده روز عده نگهدارد و آن گاه شوهر کند

و به عبارت شیبانی: عمر برای زنی که شوهرش گمشده ۴ سال ایام

[صفحه ۳۲۹]

انتظـار تعیین کرد و به عبارت شـعبه- از طریق عبـدالرحمن بن ابی لیلی-:عمر به زنی که شوهرش گمشـده بود حکم کرد که بایـد ۴ سال صبر کند و سپس کارگزار شوهرش او را طلاق دهد و سپس ۴ ماه و ۱۰ روز صبر کند و بعد شوهر نماید.

و از طریق ابن شـهاب زهری از سـعید بن مسیب آورده اند که عمر (ض)درباره زنی که شوهرش گمشده گفت: اگراو شوهر کرد و سپس نخستین شوهر آمد،آن اولی می باید زنش را ببرد و می باید، مهر او را بدهد اگر پذیرفت که‌مهر بدهد زن از شوهر دوم است و اگر زن را خواست بایـد زن عـده نگهـدارد تا آزاد شود و سپس به شوهر اول باز گرددو شوهر دوم به خاطر بهره ای که از اوبرده باید مهر او را بدهد و ابن شهاب‌گفته: پس از عمر، عثمان نیز به همین گونه داوری کرد.

و به عبارت شافعی: زنی که شوهرش گمشده اگر شوهرکرد و سپس- پیش از همبستر شدن با شوهر دوم- شوهر نخستین آمد شوهر نخستین سزاوارتر است به او و اگر پس از همبستری آمد او مختار است که یا مهر زن را بدهد یا همسری را با وی ازسرگیرد

امینی گویـد: کیست که دانای این مساله باشد و مرا خبر دهد که چرامرد گمشده باید زنش چهار سال صبر کند؟ آیا این حکم را از

قرآن گرفته اند؟ که از کجای آن؟ یا از سنت پیامبر؟ که راوی و ناقل آن کیست؟ و تازه کتاب های " صحیح " و " منسد " سنیان از حدیثی که مبین این سنت باشد خالی است آری چه بسا برای تعیین این مدت به‌این دستاویز چسبیده اند که بیشترین‌مدتی که یک بچه در شکم مادر می ماند چهار سال است بقاعی در فیض الاله المالك ۲۶۳:۲ می نویسد: علت تعیین چهار سال، آن است که‌این مدت، بیشترین مدتی است که یک بچه در شکم مادر می ماند چنان که شافعی نقل می کند که بودن خودش در شکم مادر به این‌اندازه طول کشیده، مالك نیز برای خود چنین داستانی نقل

[صفحه ۳۳۰]

کرده و هم از او روایت کرده اند که گفت زن و مرد راستگوئی همسایه ما بودند و زن ب به سه بچه آبستن شد و بررویهم دوران بارداری اش ۱۲ سال طول کشید و هر یک از بچه ها ۴ سال در شکم‌او ماندند و این ماجرا را از زنان دیگر نیز دیده است. پایان
این گونه دلیل تراشی را ابن رشد در مقدمات المدونه الکبری ۱۰۱:۲ به ابوبکر ابهری نسبت داده و پس از نقل آن خود در دنباله اش می نویسد این گونه علت تراشی درست نیست زیرا اگر علت حکم عثمان همان باشد که ذکر شد پس بایستی‌زن آزاد و زن برده هر دو یک اندازه صبر کنند چون مدتی که با گذشت آن می توان طفلی را به مردی ملحق کرد در مورد آزاد و برده یکسان است و نیز زنی که صغیره است و با چون اوئی نزدیکی نمی کنند، اگر شوهرش گم شود وپدر زن در این باره شکایت کند اصلا نباید مدتی را به انتظار گذراند با آن‌که اینان می گویند اگر بیست سال هم از پیش خود صبر کند و سپس اقامه دعوی نماید باز باید چهار سال صبر کند و این دستور، آن گونه علت تراشی را آشکارا باطل می سازد پایان.
ای کاش این دلیل تراش در استدلال خود می پرداخت به ذکر مردمانی که پیش از صدور آن فتوی از دادگاه آن دو خلیفه- در رحم زنانی پاك از آلایش- ۴ سال‌درنگ کرده بودند وگرنه داستانی که پس‌از روزگاری دراز از عهد آن ها روی داده و راست و دروغ بودن آن هم معلوم‌نیست چگونه می توانست الهام بخش آنان‌در قضاوت باشد؟ و اگر هم این داستان‌ها را صحیح بشماریم تازه مگر آن دو خلیفه، علم غیب داشته اند که بدانند آینده ها مردی را خواهد زائید که وجود او دلیل می شود برای آن مدتی که به دستور آن دو زوجه مرد گمشده باید منتظر بماند؟ شاید هم که مدت تعیین شده، اساسی جز یک فتوای خودسرانه نداشت که پس از صدور آن،

[صفحه ۳۳۱]

روزگار علتی برایش تراشید.
بعلاوه بیشترین مدتی که ممکن است بچه در شکم مادر بماند در میان فقها مورد اختلاف است ابو حنیفه‌و یاران او و نیز ثوری بر آن اند که آن دو سال است و شافعی بر آن رفته که ۴ سال است و ابن قاسم بیشترین مدت را۵ سال اختیار کرده و به فتوای مالك- بنا به روایت اشهب از او- این مدت ۷سال است زیرا از قول وی روایت کرد که زن ابن عجلان یک بار فرزندی زائید که‌هفت سال آن را در شکم داشت.
و شاید ابن عجلان های دیگر نیز در گوشه و کنار دنیا بوده اند که جریان همسرانشان را برای مالك و شافعی بازگو نکرده اند تا دانسته شود که ایشان فرزندان خویش را هشت یا نه یا ده سال در شکم نگاه می داشته اند و رها کردن عقل و طبیعت و برهان را که همه این ها را محال می شمارد زیرا که‌عقل و... هم در برابر آن چه زن ابن عجلان آورده و مالك به مقتضای آن حکم‌داده هیچ

است و هم در برابر آن چه مادر شافعی آورده و اساس فتوای فرزندش گردیده!

درباره این که چرا باید زنی که شوهرش گمشده ۴ سال صبر کند علل دیگری هم ابن رشد نقل کرده که خود به رد و ابطال آن ها پرداخته و یکی اش این که: چون در این مدت است که می توان با شهرهای مسلمانان مکاتبه کرد و جواب گرفت. و دیگر : چون دانسته نیست که او به کدام یک ازچهار جهت رفته پس باید برای هر یک ازچهار جهت یکسال- و بر روی هم ۴ سال- صبر کند، این است اندازه دانش ایشان به حکمت نظریاتی که عمر و عثمان آورده اند. و حالا چرا این اندازه دانش را در پیرامون حکمت های آن چه پیامبر اکرم آورد ندارند؟ نمی‌دانیم.

و باز، کو آن فقیه تا به من‌بفهماند عده ای که دو خلیفه برای زوجه مرد گمشده تعیین کردند برای چیست؟ اگر عده وفات است که زن به صورت قاطع از

[صفحه ۳۳۲]

وفات شوهر خبر ندارد و تنها با گذشتن ۴ سال و بیشتر نیز مرگ شوهر ثابت نمی شود و در روایتی از عمر- به همان گونه که شنیدی- او داوری کرد که زنی‌که شوهرش گمشده باید ۴ سال صبر کند و سپس کارگزار همسرش او را طلاق دهد و پس از آن ۴ ماه و ۱۰ روز صبر کند و بعد شوهر کند. پس این عده، عده طلاق است و با گذشتن سه پاکی بر آنان‌تمام می شود پس این ۴ ماه و ۱۰ روز دیگر چیست؟ و به فرض که گرفتیم پس از طلاق نیز ایام عده به این مقدار باید باشد، با تمام شدن آن دیگر شوهر اول چه ارتباطی با زن دارد که چون پس از ازدواج مجدد زن پیدایش شودحق داشته باشد که یا زن را ببرد یا مهر او را بدهد؟ مگر قانون، هرگونه‌پیوندی را میان آن دو نبریده و اجازه ازدواج به زن نداده بود تا به صورتی قانونی همسر اختیار کند؟ ابن رشد می‌گوید نمی بینی که اگر پس از اتمام عده زن بمیرد از میراث او برای شوهر اولی نمی گذارند و اگر او در ایام عده بیاید برای همسری با آن زن سزاوارتر از دیگران است و اگر به اندازه ای از عمر مرد گمشده بگذرد که‌قاعده مثل اویی بیش از آن مدت زنده نمی ماند، باز هم اگر زن زنده باشد از آن مرد ارث نمی برد و فقط تا آن گاه که مدت تعیین شده نگذشته می تواندبه ماندن بر همان حال خشنودی دهد امااگر این مدت گذشت و عده را نیز به سررساند دیگر این حق را ندارد- و به همین گونه است اگر پس از عده گذشته باشد. و تازه چه معنی دارد که اگر شوهر اول قبول کند مهر را بدهد از شوهر دوم هم مهر بگیریم؟ مگر او گناهی کرده که با زنی که قانون برای او حلال می شمرد ازدواج کرده است.

واز این همه شگفت آورتر آن که این روایت پیش چشم همه فقیهان بوده و بازهم امامان مذاهب در باب خیار- فتوای‌خود را با آن ها هماهنگ نکرده اند مالک در وطا ۲۸:۲ می نویسد ": اگر پس از سپری شدن عده، زن شوهر کند چه‌شوهر با او

[صفحه ۳۳۳]

همبستر شود و چه نشود شوهر اول نمی تواند بسراغ او بیاید ". و هم گوید: کار، نزد ما چنین است و اگر پیش از شوهر کردن، شوهر اول پیدا شود او برای ازدواج سزاوارتر است.

و شافعی و بوحنیفه و ثوری گویند: زنی که شوهرش گمشده آزاد نمیشود تا به درستی از مرگ شوهرآگاه گردد، این را قاضی ابن رشد در بدایه المجتهد ۵۲:۲ نقل کرده و می نویسد: قول ایشان از علی و ابن مسعود نیز روایت شده

و حنفیان گویند واجب شدن نفقه بر ذمه شوهر شرایطی دارد از جمله این که عقد نکاح به صورت صحیح انجام گرفته باشد پس

اگر به صورت باطل یا فاسـد انجام بگیرد و مرد چیزی به زن انفاق کنـد و سـپس فسادیا بطلان عقـد ظاهر شود مرد حق دارد که آن چه را بر وی انفاق کرده پس بخواهد.

دیگر این که اگر شوهر مفقودشود و زن شوهر دیگری بکنـد و با هم بیامیزند سـپس شوهر غایب پیدا شود، ازدواج زن با شوهر دوم فاسد خواهد بود و قاضی آنها را از هم جدا می کند و زن باید بخاطر آمیزش فاسد عده نگهدارد و نفقه او هم در این ایام نه‌بر عهده شوی اول است و نه بر عهده شوی دوم

و شافعی در کتاب الام ۵:۲۲۱ می نویسـد در مورد این مطلب هیـچ کس راندیده ام مخالف باشد که اگر مرد و زن یا یکی شان در خشـکی یا دریا غایب شود- جای غیبت معلوم باشد یا نه- و هر دو- با یکی از آن دو بمیرند و خبری از آنان بدست نیاید یا دشـمن آن دو رااسـیر کنـد و بجائی ببرد که خبری از آنان بدست نیاید، در هیچ یک از این موارد یکی از دیگری ارث نمی برد مگر مسـلم باشـد که آن دیگری پیش از وی وفات کرده است و بعقیده من حکم زنی هم که شوهرش گمشده همین است،- هر گونه غیبتی که می خواهـد باشـد اعم ازآن چه صـفت آن را بـاز گفتم یا غیر آن، ماننـد اسـیر شـدن به دست دشـمن یا بیرون شـدن شوهر و سـپس نامعلوم گردیدن‌راهی که پیش گرفته یا سر به بیابان نهادن از روی بی خردی یا بیرون شدن به گونه ای که خبری

[صفحه ۳۳۴]

از شخص بدست نیاید یا پیش گرفتن سفر دریا و نرسیدن خبری پس از آن، یا رسیدن خبری مبنی بر این که کشتیی غرق‌شده که او را در آن می دیدند بی آن که یقین داشته باشند به هنگام غرق او هم در آن بوده، که در همه این مواردزن نمی تواند عده نگهدارد و هرگز هم نمی توانـد شوهر دیگر بکند تا خبر یقین مرگ شوهر به او برسد و آنگاه ازروزی که به مرگ شوهر یقین کرد عده نگه میدارد و از او ارث می برد و هر زنی که امثال او ارث برند چون عده وفات نگهدارد از شوهری که در مرگ او عده نگهداشته ارث می برد و اگر مرد در حالی زن را طلاق دهـد که غیبت خودش‌پوشـیده باشد- در هر کدام از صورت هائی که گفتیم فرق ندارد- یا این که‌به ایلاـو ظهـار بپردازد یـا به او نسـبت زنا دهـد در همه این موارد آن چه‌بر شوهر حاضـر لازم است براو نیز لازم‌است و چون حکم این موضوع به این گونه‌باشد روا نیست که همسر مردی که به راستی احکام زن وی بر او بار می شود جز برای طلاق یا مرگ شوهر عـده نگهـدارد همـان گونه که اگر گمان کنـد شوهر طلاقش داده یا مرده نمی توانـد عـده طلاق نگهـدارد تا وقتی که طلاق اومسـلم شود و نیز در موردی که زن به دسـتور حـاکم سالیـان دراز صبر کنـد و آنگاه عـده نگهـدارد و دوباره شوهر کنـدو آن گاه شوهر نخست او را طلاـق دهـد احکام طلاق بر او جاری می شود و بهمین گونه است اگر شوهر با او ایلاءیا ظهار کنـد یا نسبت زنا بوی دهد که در این موارد نیز احکام شوهر بر او جاری است و نیز اگر زن بدستور حاکم ۴سال صبر کند سپس عده نگهدارد و پس از گذراندن ۴ ماه و ده روز شوهر کنـد و با هم بیامیزنـد- یا شوهر کنـد و باهم نیامیزند یا اصـلا شوهرنکند و شوهر اول که گمشده بود او را طلاـق دهـد در همه این احوال احکام طلاق بر زن جاری می شود زیرا او شوهرش بوده و نیز اگربا او ظهار یا ایلاء کنـد یا نسبت زنابه وی دهد احکام ایلاء کننده بر مرد جاری است جز این که حق آمیزش با وی را ندارد- به خاطر شبهه ای که همان نکاح زنش بـا دیگری باشـد- و بـاو گفته‌نمی شود کفـاره ایلاـء بـده و بسـراغ زنت‌برو تا آن گاه که زن- اگر با شوهر دوم آمیخته- عـده نگهدارد و چون عده اش سر رسید از روز تمام شدن عده یعنی‌از همان هنگام که

[صفحه ۳۳۵]

آمیزش با وی بر او حلال می شود چهار ماه به او مهلت می دهند و پس از آن اگر با زن بیامیخت که از طلاق ایلاء خارج شده و کفاره داده و اگر با او نیامیخت به او گفته می شود: یا با او بیامیز یا طلاقش ده.

و هم گفت: مردی که گمشده از هنگام گمشدن او تا موقعی که یقین به مرگ او پیدا شود باید از مال او هزینه زنش داده شود و اگر قاضی مدت ۴ سال زن را به صبر کردن وا دارد در طی آن نیز هزینه وی باید از مال شوهر داده شود- و به همین ترتیب در آن ۴ ماه و ده روز- وچون شوهر دیگر کرد دیگر از مال شوهر گمشده چیزی به او داده نشود زیرا او با شوهر دیگری که اختیار کرده اجازه بهره برداری از خویش را از شوهر اول سلب نموده. و بهمین ترتیب اگر پس ازاین قضایا شوهر اول او را طلاق دهد یابمیرد ازمال وی در ایام عده چیزی به او داده نمیشود و این که می گوئیم در این موارد زن مستحق نفقه نیست نه از بابت آن است که وی زن دیگری است و نه‌از این جهت که وی باید از او عده نگهدارد و نه از این لحاظ که میان آن‌دو قاعده توارث حکمفرما است و نه از این حیث که شوهر باید او را طلاق دهدو نه از بابت هیچ یک از احکامی که میان زن و شوهر جاری است (مگر ملحق ساختن فرزند به وی در صورتی که با وی آمیخته باشد) و این که استحقاق او را برای نفقه از شوهر اول انکار کردم‌تنها از این روی بود که او خود را ازدسترس وی و از حال تمکین در برابر اوخارج کرده و چنان که همسر مرد گمشده وظیفه دارد که بخاطر شبهه ای صبر کنداین یکی پایداری ننموده و من نیز استحقاق او را برای نفقه از شوهر اول‌در آن حالتی انکارکردم که او با عده نگهداشتن از آن مرد و با گرفتن شوهر جدید، خود را از دسترس شوهر اول دورنموده و مانع بهره برداری وی شده استو مانند زن ناشزه ای گردیده است که هر چند با شوهر در یک شهر باشد با عدم تمکین و جلوگیری از بهره برداری شوهر، استحقاقش را برای نفقه منکر می شوم. و اما این که استحقاق او برای نفقه را پس از ایام عده شوهر دوم انکار کردم بخاطر آن بود که حقی را که برگردن شوهر اول داشته خود ترک‌کرده و باین معنی، خویش را برای بهره دهی در

[صفحه ۳۳۶]

اختیار دیگری نهاده که خود را از قید شوهر اول آزاد گردانیده و اگر در غیبت مردهزینه ای به زن داده شود و بعدها با دلیل روشن گردد که در آن موقع مرد مرده بوده همه هزینه ای که پس از مردن‌مرد به زن داده شده پس گرفته می شود و او از همان هنگام مستحق ارث و بهره‌برداری از ما ترک و منافع آن تلقی می‌گردد.

و اگر قاضیی به او حکم کرده باشد که شوهر کن و او هم پذیرفته باشد نکاحش فسخ می شود و آنگاه اگر شوهر دوم با او نزدیکی نکرده باشد مهر ندارد و اگر نزدیکی کرده باشد باید مهر المثل- و نه مهر المسمی- بپردازد و نکاح فسخ میشود و اگر تا هنگام مرگ یکی از زن و شوهر، نکاح فسخ نشد هیچکدام از آن دو از دیگری ارث نمیبرد.

و گفت: و چون شوهر اول‌او را طلاق داد طلاق بر او کار بجائی‌بوده و اگر شوهر اول هنگامی او را طلاق داد یا مرد که او نزد شوهر دوم بوده به راستی باید گفت که او نزد کسی‌به جز شوهر حقیقی اش بوده پس باید عده طلاق یا وفات نگاهدارد و در عده وفات حق میراث از زوج میت دارد و در عده طلاق نیز حق سکونت در خانه شوهر را. چنان که بعقیده برخی این حق را در عده وفات هم دارد و اگر شوهر دوم بمیرد زن از وی ارث نمی برد و بهمین گونه اگر زن بمیرد شوهر دوم از وی ارث نمی برد تا پایان پس از این همه مقدمات تو نیک میدانی که اگر مبانی حکم و فتوی به- ضعیف ترین صورتی هم در فتوای دو خلیفه مراعات شده بود این همه پیشوایان از آن روگردان نمی شدند و پیش از آنان امیرمومنان با آن‌دو مخالفت نمی کرد و درباره مرد گمشده ای که زنش شوهر کرده و سپس پیدایش شده بود نمی گفت: آن زن همسراو است می خواهد طلاقش دهد و میخواهدنگاهش دارد و اختیاری با زن نیست

و نمی گفت: زنی که شوهرش گم شد نباید شوهر کند تا از سرنوشت او مطلع گردد
و نمی گفت: آن زن نباید شوهر کند

[صفحه ۳۳۷]

و نمی گفت: آن چه عمر در این باره گفته بی ارزش است، او زن همان مرد گمشده است تا برای زن یقین پیدا شود که وی مرده یا طلاقش داده و این (شوهر دوم) هم بخاطربهره برداری از وی باید مهر بدهد و نکاحش هم باطل است
و نمی گفت: آن زن، از مرد نخستین است چه شوهردوم با او نزدیکی کرده باشد و چه نه.
و نمی گفت: زنی که دچار (چنین شوئی) شـد بایـد صبر کند و شوهر نکند تا مرگ شوهرش برای او قطعی گردد شافعی نیز پس از ذکر این حدیث گوید: ما نیز همین را می گوئیم
و امیرمومنـان چنان که می دانی اعلم همه صـحابه است و اعلم همه مسلمانان، و دروازه شـهر علم پیامبر، و وارث علم پیامبر اکرم که خود او (ص) به این فضیلت وی تصریح کرده پس ای کـاش که آن دو خلیفه‌نیز درباره حکم این مساله به وی رجوع‌می کردنـد و بصورتی که در بسیاری از دشوارهای عمل کردند و درماندند از پیش خود فتوای بی دلیل نمی دادند و آخر آن دو را- با آن پایه و مایه که‌می شناسیم- چه به این که به حل مشـکلات پردازند و این چه رایی است داده اند که توده پیروانشان از آن روگردانده اند؟ و تـازه چـه بسیار نظـایری هم برای این رای تـوان یـافت. و آن گـاه پیـامبر بزرگ چگـونه دسـتور می‌دهـد از مردمـانی که مـوازین نظریاتشان در زمینه دین خـدا این است و بهره ایشان از دانش به این اندازه است پیروی کنند؟ و چگونه می گوید: بر شـما به پیروی از سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته چنگ در دامن آن‌بزنید
دو صاحب دعوائیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است میان ما به حق‌حکم کن و جورمکن (سوره ص:۲۲)

[صفحه ۳۳۸]

خلیفه حکم خدا را از ابی فرا می گیرد

بیهقی در السـنن الکبری ۴۱۷:۷ به اسـناد از بوعبیـده آورده است که عثمـان به نزد ابی فرسـتاد و پرسـید مردی زنش را طلاق داده و سپس در هنگـامی که او برای بـارسوم خون دیـده بـا وی در آمیخته، اینـک‌تکلیفش چیست ابی گفت: به نظر من تـا آن گـاه که از سومین خون پاک نشده و نماز بر او واجب نشود، شوهر به گرفتن او سـزاوارتر است. راوی گفت فکر نمی کنم که عثمان جز همین نظر رابه کار گرفته باشد.
امینی گوید: صـریح روایت آن است که خلیفه حکم این مساله را نمی دانسته تا آن را از ابی‌آموخته و فتوای او را به کار گرفته وبی تردیـد آموزگـار وی از خودش بهتر است پس چرا پایگاه خود را به او یا کسـی برتر از او وا نگـذارده- که برتر از هر دانائی، دانائی هست- و اگر کـار را به کسـی وا می گـذارد که- در هیـچ یـک از مسائـل دین- ناچـار به سـوال‌از دیگری نبود البته به شـهر دانش گام‌می نهاد- و آن هم از در آن (علی)-
برای آگاهی از انـدازه دانش عثمان همین ترا کفایت می کنـد که بدانی عینی در عمده القاری ۷۳۳:۲ نوشته ": عمر داناتر و فقیه تر

از عثمان بوده " و آن گاه ما در ج ۶ تو را از چون و چنددانش عمر آگاه ساختیم و آثار نادری در زمینه دانش او آوردیم، آن جا را بنگر تا چه می بینی!

خلیفه سنت پیامبر را از یک زن می آموزد

دو امام- شافعی و مالک- و دیگران به اسناد از فریعه بنت مالک بن سنان

[صفحه ۳۳۹]

آورده اند که وی به نزد پیامبر(ص) شد و از او پرسید آیا می توانم‌به نزد کسانم در بنی خدره برگردم زیرا شوهرم در جستجوی بندگان فراری اش بیرون شده و چون به حوالی قدوم رسیده آنان را یافته و ایشان او را کشته اند آن گاه از پیامبر (ص) خواست که به نزد کسانش برگردد زیرا شوهرش او را در خانه ای که ملك وی باشد جای نداده. به گفته فریعه: پیامبر (ص) پاسخ داد " آری " و من برگشتم و در حجره یا مسجد بودم که اومرا بخواند- یا بفرمود تا مرا بخواندند و سپس گفت ": من به تو چه گفتم "؟ من داستان خود را با شوهر خویش که قبلا یاد کرده بودم دوباره گفتم و او گفت: در خانه ات بمان تا مدت مقرر به سر رسد. فریعه گفت: پس‌من ۴ ماه و ده روز ایام عده را در آن‌جا گذراندم و چون روزگار عثمان شد درپی من فرستاد و آن داستان را پرسید ومن او را آگاه ساختم تا از آن پیروی کرد و بر اساس آن داوری نمود

شافعی در الرساله می نویسد: عثمان با همه پیشوائی و برتری و دانش خود در قضاوت‌میان مهاجران و انصار خبر یك زن را ملاك گردانید.

و در اختلاف الحدیث می نویسد: فریعه بنت مالک، عثمان را خبر داد که پیامبر (ص) به او فرمود پس از وفات شوهرش در خانه خویش‌بماند تا مدت مقرر به سر رسید، عثمان نیز از همین حدیث پیروی کرد و آن را مبنای قضاوت گردانید.

ابن القیم در زاد المعاد می نویسد ": این حدیثی صحیح است که در حجاز و عراق شهرت دارد و مالك آن را در موطاخود نقل کرده و به آن استدلال نموده و آن را مبنای مذهب خود گردانیده " سپس قول ابن حزم را که این حدیث را ضعیف شمرده نقل کرده و خطا بودن آن قول را آشکار ساخته و گوید " آن چه ابو محمد ابن حزم گفته نادرست است " و سپس سخن ابن عبدالبر را می آورد که‌گفت: این حدیث مشهور است و نزد علمای عراق و حجاز معروف می باشد برگردید به الرساله از شافعی ص ۱۱۶،کتاب الام از همو ۲۰۸:۵،

[صفحه ۳۴۰]

اختلاف الحدیث از همو که در حاشیه کتاب الام‌چاپ شده ۲۲:۷، موطا مالك ۳۶:۲، سنن‌بوداود ۳۶۲:۱، سنن بیهقی ۴۳۴:۷، احکام القرآن از جصاص ۴۹۶:۱، زاد المعاد ۴۰۴:۲، الاصابه ۳۸۶:۴، نیل الاوطار ۱۰۰:۷ که در آن جا می خوانیم: پنج محدث بزرگ آن را آورده اند و ترمذی جداگانه نیز به صحت آن حکم کرده و نسائی و ابن ماجه سخنی از فرستادن عثمان در پی فریعه به میان نیاورده اند.

امینی گوید:

این داستان هم- مانند حدیث قبلی- اندک بودن دانش خلیفه را نشان می دهد که حتی از آن چه که زن مزبور می دانسته او آگاهی نداشته و این جا نیز همانچه‌را آن جا گفتیم بازگو می کنیم و باز دوباره نظر بگردان و بشگفت آی از خلیفه ای که نشانه های دین خویش را از زنان ملتش بگیرد با آن که خود باید در آن روز یگانه مرجع ملت باشد در مورد همه آن چه را اسلام پاک آورده و در قرآن و سنت پیامبر هست، وبا آن که جای خالی پیامبر به وسیله او باید پر شود و در احکام دشوار و مسائل مشکل باید به او اتکاء کنند- چه رسد به مساله ای این قدر سهل و ساده-

و پس از این ها از پسر عمر بهشگفت آی که مردی با این اندازه بهره از دانش را داناترین صحابه در روزگارخویش می شمارد. آری زنده باش و شگفتی های روزگار را بنگر

نظریه خلیفه درباره احرام پیش از میقات

بیهقی در سنن کبری ۳۱:۵ به اسناد از داود ابن ابی هند آورده است که چون عبدالله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد گفت: سپاسگزاری ام از خدا را

[صفحه ۳۴۱]

به این صورت نشان می دهم که از همین جا احرام ببندم و از نیشابور احرام بست و چون بر عثمان‌در آمد عثمان وی را برای کاری که انجام داده بود نکوهید و گفت کاش تو همان هنگام را که مردم از آن احرام می بندند ملازم می شدی و نگاه می داشتی

عبارتی دیگر از راه محمد بن اسحاق: گفت: عبدالله بن عامر به آهنگ عمره از نیشابور بیرون شد و از همان جا نیز احرام بست و احنف بن قیس‌را به جای خویش در خراسان نهاد و چون‌عمره خویش بگذارد به نزد عثمان شد- و این در همان سال قتل عثمان بود- پس عثمان بوی گفت: تو با احرام بستن‌از نیشابور به عمره خویش مغرورشدی.

و ابن حزم در المحلی ۷۷:۷ می نویسد از راه عبدالرزاق- و او از معمر و او از ایوب سختیانی و او از محمد بن سیرین- آورده اند که عبدالله بن عامر از حیرب احرام بست و به نزد عثمان شد او وی را نکوهید و به او گفت: مغرور شدی و عبادتت بر تو سبک شد و در عبارت ابن حجر: بخویش مغرورشدی.

و ابن حزم گوید: ابو محمد (کنیه خودش است) گوید: عثمان کاری را که به عقیده او نیکو یا روا بود عیب نمی شمرد و کاری را عیب می شمرد که نزد او ناروا باشد بخصوص که خود توضیح داد که آن کار، سبک شمردن عبادت است و سبک شمردن عبادت روا نیست زیرا خداوند دستور داده شعائر حج را بزرگ بدارند.

گزارش بالا را ابن حجر نیز در الاصابه ۶۱:۳ آورده وگوید: ابن عامر برای سپاسگزاری از خدا، از نیشابور احرام بست و بر عثمان در آمد و او وی را- به خاطر به هلاکت افکندن خویش با آن عبادت- سرزنش کرد. سپس گوید: عثمان خوش نداشت که وی از خراسان و کرمان احرام‌ببندد سپس حدیث را از طریق سعید بن منصور و ابوبکر ابن ابی شیبه آورده وآن جا می خوانیم: ابن عامر از خراسان احرام بست و نیز آن را از طریق محمد بن سیرین و بیهقی آورده و گوید:

[صفحه ۳۴۲]

بیهقی گفته: این داستان از عثمان معروف است

و همه‌این ها- به جز سخن بیهقی در معروف بودن حدیث- در تهذیب التهذیب نیز یاد شده است و در تیسیر الوصول ۱:۲۶۵می خوانیم: آورده اند که عثمان خوش نمی داشت انسان از خراسان یا کرمان احرام بندد و این را بخاری در زندگی نامه او آورده است.

امینی گوید: آن چه در احرام بستن- برای حج یا عمره- ثابت است این است که این میقات ها نزدیک ترین جای ها به مکه برای احرام‌بستن است- و آخرین جای هائی که می توان احرام بست- به این معنی که حاجی نباید احرام نبسته از آن جا بگذرد اما احرام بستن پیش از آن- از هر شهر که خواهند یا از همان حوالی خانه محرم- اگر به نیت آن باشد که محل احرام بستن را میقات شرعی حساب کند شک نیست که این کار بدعت و حرام است و به آن می ماند که کسی پس از گذشتن از میقات های شرعی تازه احرام ببندد ولی اگر این کار را برای آن کند که عبادت بیشتری انجام داده باشدو به احکامی که به صورت مطلق دستور به کار نیکو می دهد عمل کرده باشد یابا‌ین وسیله شکر نعمتی بگزارد یا به نذری که کرده وفا کند در هیچ یک از این صورت ها کار او حرام نیست و مانند نماز و روزه و بقیه کارهائی است که به قصد قربت- برای شکر یا ادای نذر یا مطلق کار خیر- انجام می‌شود و مشمول هر یک از ادله ای که برای این موضوعات رسیده می گردد و هیچ منعی هم از طرف قانون گذار پاک برای آن نرسیده و آن چه از او و یارانش رسیده به قرار زیر است:

۱- پیشوایان حدیث با اسناد صحیح از طریق‌اخنسی- و او از ام حکیم و او از ام سلمه- مرفوعا آورده اند که هر کس- برای حج یا عمره- از مسجد الاقصی احرام بندد خدا گناهان گذشته اش را می آمرزد. اخنسی گفت: ام حکیم با شنیدن این حدیث به بیت المقدس رفت تااز آن جا به آهنگ عمره احرام بندد.

[صفحه ۳۴۳]

و به عبارت بوداود و بیهقی و بغوی: هر کس برای حج یا عمره از مسجد الاقصی به سوی مسجدالحرام احرام بندد خداوند گناهان‌گذشته و آینده اش را می آمرزد. یا:بهشت بر او واجب شود. و به عبارتی:و بهشت بر او واجب شود و به عبارت ابن ماجه: هر کس به آهنگ عمره از بیت المقدس احرام بندد آمرزیده شود

و به عبارت دیگری از همو: هر کس به آهنگ عمره از بیت المقدس احرام بندد این کار کفاره گناهان پیشینش باشد. ام حکیم گفت: پس مادر من از بیت المقدس برای عمره بیرون شد (احرام بست)

و بوداود پس از این حدیث می نویسد: خدا بیامرزد وکیع را که از بیت المقدس- به سوی مکه- احرام بست

برگردید به مسند احمد ۶:۲۹۹، سنن بوداود ۱:۲۷۵، سنن ابن ماجه ۲:۲۳۵،سنن بیهقی ۵:۳۰، مصابیح السنه از بغوی ۱:۱۷۰، الترغیب و الترهیب از منذری ۲:۶۱ که آن را با عبارات مذکوریاد کرده و طریق ابن ماجه را صحیح خوانده و گوید: ابن حبان نیز آن را در صحیح خود آورده است

۲- ابن عدی وبیهقی از طریق ابوهریره آورده اند که پیامبر درباره این آیه " حج وعمره رابرای خدا به انجام رسانید " گفت از نشانه های به انجام رسانیدن حج آن است که از خانه کسانت احرام ببندی

سنن بیهقی ۵:۳۰، الدر المنثور ۱:۲۰۸، نیل الاوطار ۵:۲۶ که می نویسد این حدیث به صورت مرفوع از طریق بوهریره ثابت است

۳- حافظان حدیث آورده اند که امیرمومنان درباره آیه فوق الذکر گفت: به انجام رسانیدن آن به این است که از خانه کسانت احرام بندی

این روایت را هم وکیع آورده است و هم ابن‌ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن منذر وابن ابی حاتم و نحاس در ناسخ خود ص ۳۴ و ابن جریر در تفسیر خود ۲:۱۲۰ و حاکم

[صفحه ۳۴۴]

در مستدرک ۲:۲۷۶- که حکم به صحت آن نیز داده و ذهبی نیز بر آن اقرار کرده- و بیهقی در سنن کبری ۵:۳۰ و جصاص در احکام القرآن ۱:۳۳۷ و ۳۵۴ در کتاب های زیر هم می توان آن را یافت:

تفسیر ابن جزی ۱ر۷۴، تفسیر رازی ۲:۱۶۲، تفسیرقرطبی ۲:۳۴۳، تفسیر ابن کثیر از۲۳۰، الدر المنثور ۱:۲۰۸، نیل الاوطار ۵:۲۶

۴- جصاص در احکام القران ۱:۱۰ می نویسد روایت شده که علی و عمر و سعید بن جبیر و طاوس گفته اند: به انجام رسانیدن آن دو (حج و عمره) به این است که از خانه کسانت احرام ببندی

و در ص ۳۳۷ می نویسد: در مورداحرام بستن برای عمره پیش از رسیدن به میقات، هیچ اختلافی میان فقها نیست و از اسود بن یزید روایت شده که‌گفت: برای عمره بیرون شدیم و چون برگشتیم به بوذر برخوردیم و او گفت:آیا موی تراشیدید و کاری کردید که بدان وسیله از احرام بیرون آئید؟ مگر نه این است که عمره از خاک و ده شما است. و مقصود بوذر آن است که بهتر بود عمره را از شهر کسانتان بنامی نهادید چنان که روایت شده علی گ‌فت: به انجام رسانیدن آن دو (و عمره حج)به این است که از خانه کسانت احرام ببندی

و رازی در تفسیر خود ۱۶۲ -۲ می نویسد: از علی و ابن مسعود چنان روایت شده که به انجام رسانیدن آن دو به این است که انسان از نزد کسانش احرام ببندد و درص ۱۷۲ می نویسد: شهرت دارد که بزرگان صحابه گفته اند: به انجام رسانیدن حج به آن است که انسان از نزد کسانش احرام ببندد.

و قرطبی در تفسیر خود ۲:۳۴۳ پس از یادی از حدیث علی (ع) می نویسد: این نظریه را از قول عمر و سعد بن ابی وقاص نیز روایت کرده اند و عمران بن حصین نیز به مقتضای همان رفتار می کرده. سپس می نویسد: درباره احرام بستن پیش ازرسیدن به میقات هائی که پیامبر (ص)تعیین کرده، آن چه از علی روایت شده‌و عمران بن حصین نیز بر آن کار کرده همان است که عبدالله بن مسعود و گروهی

[صفحه ۳۴۵]

از سلف گفته اندو ثابت است که عمر از ایلیا احرام می‌بست و اسود و علقمه و عبد الرحمن و بو اسحق از خانه هاشان احرام می بستند و شافعی نیز این را اجازه داده٠ سپس حدیث ام سلمه را- که قبلا آوردیم- یاد کرده است و ابن کثیر درتفسیر خود ۱:۲۳۰ پس از آوردن حدیث علی (ع) می نویسد: ابن عباس و سعید بن جبیر و طاوس و سفیان ثوری نیز همین را گفته اند.

۵- بیهقی درسنن کبری ۵:۳۰ از طریق نافع آورده است که در سالی که جریان حکمیت روی داد پسر عمر از ایلیاء احرام بست و مالک در موطا ۱:۲۴۲ می نویسد: پسر عمر در یک حج از ایلیاء احرام بست و این گزارش را ابن دیبع نیز در تیسیر الوصول ۱:۲۶۴ آورده و به همین زودی سخن بوزرعه را- که به نقل ابن منذر- آن را ثابت می داند خواهی خواند.

شافعی در کتاب الام ۲:۱۱۸ می نویسد:سفیان بن عیینه- از زبان عمرو بن دینار و او از زبان طاوس- ما را خبرداد که مرد از نزد کسانش- یا پس از گذشتن از نزد ایشان، هر جا بخواهد احرام می بندد و جز در حالتی که احرام بسته است نباید از میقات بگذرد٠

و البته عمرو، نام گوینده این سخن‌را نبرد ولی ما فکر می کنیم او ابن عباس بوده است، تا آن جا که می نویسد: می گویم: عیبی ندارد که او پیش از رسیدن به میقات احرام ببندد همان گونه نیز عیبی ندارد که از نزد کسانش احرام بسته راه بیفتد. پس به میقات نیاید مگر آن که قبلا احرام بسته باشد زیرا او پرداخته است به انجام وظیفه خود که محرم بودن از میقات باشد پایان

و ملك العلماء در بدایع الصنایع ۱۶۴:۲ می نویسد: هرگاه پیش از رسیدن به میقات، احرام‌بسته شود بهتر است و از بو حنیفه روایت شده که این کار بهتر است در صورتی که بتواند جلوی خود را بگیرد وآن چه را منافی با بودن در حال احرام‌است ترک کند و شافعی گوید ": احرام بستن از میقات بهتر است و این بنا بر اصل آن است که احرام بستن رکنی است پس، از کارهای حج می باشد " ولی

[صفحه ۳۴۶]

اگر گمان وی درست بود مقدم‌داشتن آن بر میقات روا نبود زیرا جایز نیست که افعال حج را بر اوقات خاصه آن ها مقدم دارند در حالیکه مقدم داشتن احرام بر میقات اگر در ماه های مربوط به حج باشد اجماعا جایز است و اختلاف در افضل بودن آن است- نه در جایزبودن- و ما این آیه را پیش روی داریم که: حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید و از علی وابن مسعود (ض) روایت شده که گفته اند: به انجام رسانیدن آن به این است که از نزد کسانت احرام ببندی و از ام سلمه روایت شده که ۰۰۰ تا پایان

و قرطبی در تفسیر خود ۳۴۵:۲ می‌نویسد: اجماع علما بر آن است که هر کس پیش از رسیدن به میقات احرام ببندد محرم است و تنها کسانی با این نظریه مخالفت کرده اند که احرام بستن از میقات را بهتر می دانند از ترس آن‌که انسان وظیفه ای را که خدا برای او آسان گردانیده خود دشوار سازد و دست به کاری زند که بر خود ایمن نباشد کاری منافی با حال احرام از او سرزندو با وجود این، همه برآنند که اگر به آن گونه احرام بست بایستی شرایط آن را مراعات نماید و به آن وفا کند زیرا او عبادت خود را بیش از آنچه واجب بوده انجام داده نه کمتر.

حافظ بوزرعه در طرح التثریب ۵:۵ می نویسد: روشن کردیم که معین کردن این میقاتهابرای آن است که انسان اگر خیال حج و عمره دارد احرام نبسته از آن ها نگذرد ولی احرام بستن پیش از رسیدن به آن ها از نظر جمهور فقها بی‌مانع است و گروهی نیز این فتوی را به‌اجماع فقها نسبت داده اند و حتی گروهی از علماء بر آن رفته اند که اگر انسان از نزد کسانش احرام ببندد بهتر است تا این کار را تا رسیدن به میقات به تاخیر بیندازد و این، یکی از دو قول شافعی است و از اصحاب او نیز قاضی ابوالطیب و رویانی و غزالی ورافعی همین را ترجیح می دهند چنان که‌مذهب بوحنیفه نیز همین است و روایت شده که عمر و علی در تفسیر

[صفحه ۳۴۷]

آیه " حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید " گفته اند: به انجام رسانیدن آن به این است که از نزد کسانت برای آن دو عبادت احرام بندی و ابن منذر گفت ": ثابت شده که‌پسر عمر از ایلیا- یعنی بیت المقدس- احرام بست و اسود و علقمه و عبدالرحمن و بواسحاق از خانه هاشان احرام می بستند پایان " ولی به نظر نووی، قولی که نسبت آن به شافعی اصح‌است این است که احرام بستن، از میقات برتر است و به نقل وی بیشترین و اهل تحقیق نیز همین نسبت را درست می دانند و احمد و اسحاق نیز بر همین‌قول اند و ابن منذر گوید: احرام بستن پیش از میقات کار عوام اهل علم است و مالك از این نیز فراتر رفته و این کار را مکروه شمرده و ابن منذر گوید: از عمر روایت کردیم که او احرام بستن عمران بن حصین را از بصره‌ناپسند شمرد و حسن بصری وعطاء بن ابی‌رباح و

مالک، احرام بستن از جای دوررا مکروه می شمردند پایان
روایتی از قول ابو حنیفه نیز بر این است که اگرانسان بتواند خود را از افتادن در کار منافی با احرام بدور دارد احرام بستن از نزد کسانش بهتر است وگرنه کهاز میقات، برخی از شافعیان نیز همین‌را گفته اند
و ابن حزم ظاهری بر خلاف‌اصول گوید ": اگر پیش از رسیدن به این میقات ها احرام ببندد و بر آن جای ها بگذرد احرام او پذیرفته نیست و می تواند چون به میقات رسد نیت کند‌که دوباره احرام می بندد " و این قول‌را به داود و اصحاب او نیز نسبت دادهو این قولی است که به گفته نووی- بدلیل اجماعی که پیشتر بر خلاف آن حاصل شده- مردود است و ابن منذر گوید اجماع علما است که هر کس پیش ازرسیدن به میقات، احرام بندد محرم است ۰ و خطابی و دیگران نیز در این مورد، نقل اجماع کرده اند پایان
و شوکانی در نیل الاوطار ۲۶:۵ این را که مقدم داشتن احرام بر میقات جایز است ، یاد کرده و آن چه را در پیرامون این آیه ": حج و عمره را برای خدا به انجام رسانید " گذشت دلیل خود گرفته و سپس گوید:

[صفحه ۳۴۸]

این که صاحب المنار می گوید ": اگر این کار برتر بود همه صحابه آن‌را ترک نمی کردند " سخنی بر خلاف قانون استدلال است و در تلخیص، حکایت کرده- که به نقل احمد- ابن عیینه حدیث را به این گونه تفسیر می کرده که فقط قصد سفر از نزد کسان، بایستی برای حج و عمره باشد ولی این معنی نه با کلمه اهلال (- احرام بستن) که در حدیث این باب آمده سازش‌دارد و نه با کلمه احرام در حدیث بوهریره پایان
دقت در منقولات گذشته- اعم از سخنان پیامبر و دیگران- می‌رساند که احرام بستن پیش از رسیدن به‌میقات اجماعا جایز است و اختلاف در این است که آیا بهتر است پیش از آن احرام بست یا از همانجا، ولی خلیفه به گونه ای که شایسته بوده در این باره تامل ننموده و اجتهاد لازم را به کار نینداخته، یا از سنت منقول پیامبر بی خبر بوده که شروع کرده است به سرزنش عبدالله پسر عامر، یا خوش میداشته که درباره این مساله فتوائی مخصوص داشته باشد با آن‌که شمس الدین بو عبدالله ذهبی گفته:
"علم همان سخنی است که خدا و رسول او گفته اند- البته اگر نسبت آن به ایشان مسلم باشد- و نیز اجماع است،پس در این زمینه ها بکوش.
بپرهیز که‌از روی نادانی، سخن پیامبر و فتوای یک فقیه را در کنار هم نهی و هر دو را برابر شناسی.
"اینک با من بیائید تا نگاهی دیگر بیفکنیم به آن چه از قول ابن حزم آوردیم که " عثمان‌هیچ کار نیکوئی را عیب نمی گرفته ۰۰۰ "تا ببینیم این سخن هیچ دلیلی ندارد مگر خوشبینی به عثمان و این صفت‌را نیز اگر چه در روبرو شدن با کارهای همه مسلمانان- تا وقتی مانعی‌نباشد، بایستی حفظ کرد ولی روش آن مرد نمی گذارد که چنان خوش بینی هائی‌را درباره او روا بشمریم. درباره مساله طرح شده نیز سنت ثابت پیامبر را دانستی و آن گاه جلوگیری عثمان ازرفتار بر طبق آن، به جز مخالفت با سنت معنی ندارد و کار ساده ای هم نیست که

[صفحه ۳۴۹]

به خاطر احترام به کسی و تبرئه روش او، سنت پیامبر را بکوبیم زیرا در همه عبادات، آن چه باید مورد پیروی قرار گیرد برنامه ای

است که وضع شدن آن به وسیله شارع به ثبوت رسد و هر کس هم باآن مخالفت کند- هر که خواهد باشد- بایستی بر او خرده گرفت.

این هم که بهانه آورده احرام بستن پیش از میقات‌موجب توهین به عبادت است، بسیار کودکانه می نماید و آخر چه توهینی به آن است که- مطلقا به قصد قربت- کسی پیش از میقات، آماده احرام شود؟ گذشته از آن که این کار، خود تعظیم و احترام به شعائر الهی است، و توهین ناروا به عبادت، تنهادر آن جا پیش می آید که آراء خودسرانه و دلخواهانه را در مورد آن دخالت دهند. آن چه را که زبان هاتان‌به دروغ وصف می کند نگوئید که این حلال است و این حرام، تا بر خدا دروغ ببندید زیرا کسانی که به ناروا بر خدا دروغ بندند رستگار نمی شوند نمل ۱۱۶

اگر علی نبود عثمان هلاک می شد

حافظ عاصمی در کتابش زین الفتی‌فی شرح سوره هل اتی از طریق استادش ابوبکر محمد بن اسحاق بن محمشاد مرفوعا آورده است که در روزگار خلافت‌عثمان مردی به نزد او شد و جمجمه انسان مرده ای در دست او بود پس گفت: شما می پندارید که آتش را بر این موجود عرضه می کنند و در گور عذابش می نمایند با این که من دستم را بر آن نهادم و گرمای آتش را از آن احساس‌نکردم عثمان پاسخ او را نداد و کس درپی علی فرستاده احضارش کرد تا چون بیامد و او

[صفحه ۳۵۰]

را میان گروهی از یارانش دید به مرد گفت: پرسشت را دوباره بگو او بگفت و عثمان‌به علی گفت: پاسخ او را بده علی گفت‌تا سنگی و چوب یا آهن آتش زنه‌ای بیاورند. و آن گاه در حالی که سوال کننده و دیگر مردم می نگریستند آن دورا بگرفت و از زدن آن دو به یکدیگر،آتشی برافروخت، سپس به مرد گفت: دستت را بر سنگ بگذار و چون بگذاشت به‌وی گفت: دستت را بر چوب یا آهن آتش زنه بگذار و چون بگذاشت به وی گفت: آیا حرارت آتش را از آن احساس می کنی؟ مرد مبهوت شد و عثمان گفت اگر علی نبود عثمان هلاک می شد

امینی گوید: ما از عثمان- زائیده خاندان اموی- توقع نداریم به امثال این علوم که از اسرار آفرینش است احاطه داشته باشد چرا که داناتر از او در شناخت این موضوعات در می ماندند تا چه رسد به او. زیرا جای حفظ آن رازها در ظرفی از دانش های الهی بود که این دانش هارا از مبدء اعلی و آفریننده جهان و قرار دهنده آن رازها در آن، گرفته بود و او همان کس بود که سوال کننده را در این جا- و در هر مشکلی که اینان در حل و شناخت آن در می ماندند- مجاب می ساخت.

آری تنها موقع ما از عثمان این بود که- دست کم پس از رسیدن به خلافت- مواد آئین نامه های‌پیامبر را که در دل یکایک صحابه ریخته شده بود- و او آن را می شنید و می دید و می فهمید و به خرد خود عرضه می کرد- فرا بگیرد تا در سوالاتی که از او می شود در نماند و خطاهائی به آن بزرگی مرتکب نشود و برخلاف آن چه از رسول (ص) رسیده فتوی‌ندهد و عقیده ای که مستلزم ترک راه راست باشد برنگزیند ولی افسوس که

[صفحه ۳۵۱]

عقیده خلیفه در جمع میان دو خواهر برده

اشاره

مالک در موطا ۱۰:۲ از ابن شهاب از قبیضه بن ذویب آورده است که مردی از عثمان پرسید آیا دو خواهر را که برده اند می توان با هم برای خود نگاه داشت عثمان گفت یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام، ولی من دوست ندارم که چنین کنم راوی گفت: آن مرداز نزد وی بیرون شد و مردی از اصحاب رسول (ص) را دیدار کرده در این باره از او سوال کرد و او گفت: اگر من قدرتی داشته باشم و ببینم کسی این‌کار را کرده او را کیفر خواهم کرد ابن شهاب گفته: به نظرم این دومی علی بن ابیطالب بوده است.

عبارت دیگر از بیهقی: ابن شهاب گفت قبیضه بن ذویب مرا خبر داد که نیار اسلمی مردی‌از اصحاب رسول (ص) را پرسید که آیامرد می تواند دو خواهر را که برده اوینـد برای خود نگاه دارد او گفت: یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام و من خود این کار را نخواهم کرد ۰ راوی گفت: نیاز از نزد آن مردبیرون شد و مردی دیگر از یاران رسول (ص) او را دید و از او پرسید: آن دوستت که از وی فتوی پرسیدی چه فتوائی به تو داد؟ او گزارش را باز گفت و آن مرد گفت من تو را از این کارباز می دارم و اگر دو خواهر را با هم‌داشته باشی و من قدرتی داشته باشم تورا به سزائی ناخوش آیند خواهم رسانید.

ملک العلماء در البدایع می نویسد:روایت شده که عثمان گفت: هر زنی را که خداوند آزاد آن را حرام کرده برده‌آن را نیز حرام کرده مگر داشتن دو خواهر برده را با یکدیگر.

جصاص در احکام القرآن می نویسد: روایت شده که عثمان و ابن عباس این

[صفحه ۳۵۲]

کار را حلال می دانستند و می گفتند یک آیه آن را حلال کرده و یک آیه حرام. و می نویسد: روایت شده که عثمان این کار را جایز میدانست و روایت شده که او حرام شدن و حلال شدن‌آن را نیز یاد کرد و گفت: نه دستور به انجام آن می دهم و نه از آن نهی می کنم و این سخن او می رساند که او در آن مردد بوده و فتوای قطعی در حرام و حلال شمردن آن نداشته و می شود که در ابتدا قائل به جواز بوده وبعدها، از انتخاب یک قول خودداری کرده و علی فتوای قطعی در حرمت آن داشته است

و زمخشری می نویسد: آورده‌اند که علی و عثمان درباره نگه داشتن‌دو خواهر برده می گویند: یک آیه آن را حلال کرده و یک آیه حرام و علی قول به حرام بودن را ترجیح داده و عثمان قول به حلال بودن را.

و رازی می نویسد: آورده اند که عثمان گفت:یک آیه این کار را حلال کرده و یک آیه حرام و حلال شمردن آن سزاوارتر است.

و ابن عبدالبر در کتاب الاستذکار می نویسد این که قبیضه بن ذویب نام علی را به کنایه آورده- و نه صریحا- علت این بوده که خود با عبدالملک پسر مروان مصاحبت داشته و یاد کردن از علی برایشان گران می آمد.

برگردید به: السنن الکبری از بیهقی ۱۶۴:۷، احکام القرآن از جصاص ۱۵۸:۲، المحلی از ابن حزم ۵۲۲:۹، تفسیر زمخشری ۳۵۹:۱، تفسیر قرطبی ۱۱۷:۵، بدایع الصنایع از ملک العلماء ۲۶۴:۲، تفسیر خازن ۳۵۶:۱، الدر المنثور ۱۳۶:۲- به نقل از مالک و شافعی و عبد بن حمید و عبدالرزاق وابن ابی شیبه و ابن ابی حاتم و بیهقی- تفسیر شوکانی ۴۱۸:۱- به نقل از حافظان نامبرده-

امینی گوید: درباره این مساله از دو جهت می توان به گفتگو پرداخت:

اول در این که نگاه داشتن دو خواهر برده با هم، چه حکمی دارد. که

[صفحه ۳۵۳]

به گفته رازی در تفسیر خود ۱۹۳:۳: مشهور میان فقها، حرام بودن آن است.

و به گفته ابن کثیر در تفسیرش ۴۷۲:۱، مشهور از قول جمهور و ائمه اربعه و دیگران نیز همین است هر چند که برخی از گذشتگان از اظهار عقیده قطعی در این باره خودداری کرده اند.

و چنان چه در بدایع الصنایع آمده- ۲۶۴:۲- این کار به قول عموم صحابه جایز نیست.

و به گفته قرطبی در تفسیر خود ۱۱۷ و ۱۱۶:۵: همه علما جایز نبودن آن را پذیرفته اند و هیچ یک از ائمه به فتوای مخالف با آن (که قول عثمان است) اعتنا نکرده اند زیرا ایشان با تاویل کتاب خدا خلاف آن را دریافته اند و بر ایشان جایزنیست که تاویل را تحریم نمایند واز میان صحابه ای که جایز نبودن را پذیرفته اند اینان را باید نام برد: عمر، علی، ابن عباس، عمار، ابن عمر، عایشه، ابن زبیر و اینان در پیرامون کتاب خدا صاحب بصیرت اند و مخالفانشان در تاویل آیات به بیراهه افتاده اند.

و به گفته جصاص در احکام القرآن ۱۵۸:۲، در این باره میان گذشتگان اختلافی بود که بعدها برطرف شد و اجماع بر این قرار گرفت که نگاهداشتن دو خواهر با هم برای خود- برده نیز باشند- حرام است و فقیهان شهرها در این باره همداستان شدند.

دروغی که به علی بسته شده

و بو عمر در استذکار می گوید: نظیر فتوای عثمان را به گروهی از پیشینیان هم نسبت داده اند- از جمله‌ابن عباس- ولی در این نسبت ها اختلاف است. و هیچ یک از فقهاء- درشام و مغرب و حجاز و عراق و پس و پشت‌آن دو از شرق و نیز در دیگر شهرها- به آن فتوی اعتنا نکرده است مگر گروهی که با نفی قیاس و پیروی ظواهر، از ایشان جدا شده اند و آن چه را ما بر آن اجتماع نموده ایم- با عمل به آن ظاهر- ترک نموده اند و توده فقها همداستان اند که: همان طور که دو خواهر آزاد

[صفحه ۳۵۴]

را یک نفر نمی تواند با هم به زنی داشته باشد دو خواهر برده را نیز نمی تواند.

حکایت شده که اتفاق عقیده مسلمانان در حرام بودن این کار را از قول بسیاری روایت کرده اند همچون: علی و عمر و زبیر و ابن عباس و ابن مسعود وعایشه و عمار و زید بن ثابت و ابن عمر و ابن زبیر و ابن منبه و اسحاق بن راهویه و ابراهیم نخعی و حکم بن عتیبه و حماد بن ابی سلیمان و شعبی وحسن بصری و اشهب و اوزاعی و شافعی و احمد و اسحاق و ابو حنیفه و مالک

و تازه نصوص کتاب الله و سنت پیامبر نیز پشتوانه این اجماعات است زیرا قرآن به هنگام شمردن زنانی که ازدواج‌با آنان جایز نیست صریحا می گوید: واین که دو خواهر را با هم داشته باشید (سوره نساء ۲۳) و این حکم اطلاق دارد و می رساند که داشتن دو خواهر با یکدیگر به هر صورتی که باشند- خواه آزاد خواه برده- حرام است

ابن کثیر در تفسیر خود ۴۷۳:۱می نویسد: اجماع مسلمانان بر آن است‌که این آیه: حرام شد بر شما مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان تا آخر آیه می رساند که آمیزش با این‌زنان حرام است چه آزاد باشند چه بردهو به همین گونه با استناد به دلیل و قیاس باید گفت که نگاه داشتن دو خواهر و ازدواج با مادر زن و دختر زن‌نیز همین حکم را دارد.) برده و آزادآنان فرقی ندارد) که در

نزد توده فقها نیز همین طور است و سخن ایشان دلیلی است (علیه) کسی که با این حکم مخالفت نموده و راهی دیگر رفته است. پایان

صحابه و شاگردان ایشان وعلما و پیشوایان فتوی و مفسران نیز همین اطلاق

[صفحه ۳۵۵]

حکم در آیه را دلیل آورده و امیر مومنان (ع) در نکوهش کسی که آن را نپذیرد و این کار را انجام دهد تند می رفت و می گفت: اگر من قدرتی داشته باشم و ببینم کسی آن کار را کرده مجازاتش خواهم کرد. یا به پرسنده می گفت: من تو را از این کار نهی می کنم و اگر دو خواهر را با هم نگاهداری، سزائی ناخوش به تو می چشانم

و ایاس بن عامر گفت: علی ابن ابیطالب را گفتم: دو خواهر برده نزد من هستند که با یکی شان آمیزش کردم و برای من فرزندانی آورد سپس به دیگری متمایل شدم اکنوم چه کنم؟

گفت: آن را که با وی آمیخته ای آزاد کن سپس با دیگری بیامیز. سپس گفت: هر حکمی درباره حرام شدن زنان آزاد در قرآن رسیده درباره حرام شدن زنان برده نیزباید رعایت کرد مگر آن چه درباره تعداد زنان- و به روایتی درباره اکتفا به چهار زن- رسیده است و نیز زنانی را که به حکم قرآن از راه نسب بر تو حرام هستند از راه شیر خوردن نیز بر تو حرام می شوند (مانند خواهر و مادر رضاعی)

و اگر در این مورد جز گفتار امام (ع) هیچ دلیلی نبود، همین برای پشتوانه فتوی کفایت می کرد زیرا او آشناترین مردم است به‌مفاهیم کتاب خدا و آبشخورها و راه های سنت رسول، او باب دانش پیامبر (ص) و همان کسی است که پیامبر او را به جانشینی خود نهاد تا در کنار قرآن- و همراه با آن- مردم به دامن وی بیاویزند و از گمراهی مصون بمانند.

ائمه اهلبیت (ع) نیز که از خاندان علی و عترت پیامبر (ص) و قرین قرآن‌اند- همراه با پدرشان که سرورشان است- در این باره همداستان اند و قول ایشان در هر مورد دلیلی استوار است.

و از این ها روشن می شود که چی‌بی پایه است آن چه به امیر مومنان (ع)

[صفحه ۳۵۶]

بسته اند که با عثمان- در آن فتوای مخالف با قرآن وسنت پیامبر- موافقت کرده وگفته: یک‌آیه آن را حلال نموده و یک آیه حرام. حاشا از او که درباره حکمی از احکام خدا به اختلاف سخن کند. این نسنجیده گویانند که خواسته اند کار سهمناک عثمان را در نظر مردم کوچک بنمایند پس بر علی (ع) چنین دروغی بسته و چنین نسبت ناروائی به او داده اند. جصاص در احکام القرآن-۱۵۸:۲- می نویسد: ایاس بن عامر گفته که علی را گفتم: آنان می گویند تو می گوئی: این کار را یک آیه حرام کرده است و یک آیه حلال. گفت: دروغ گفته‌اند.

اما از سنت پیامبر نیز پشتوانه‌هائی داریم که اجماع فقها را در حرام‌بودن آن کار تائید می کند از جمله حدیثی که ابن نجیم در البحر الرائق ۹۵:۳ و ملک العلماء در بدایع الصنایع۲۶۴:۲ و دیگران آورده و آن را دلیل بر جایز نبودن آن کار گرفته اند و به‌این مضمون است که پیامبر گفت: هر کس‌به خدا و روز قیامت باور دارد نطفه خود را در رحم دو خواهر جمع نمی کند.

جهت دیگری که برای بحث در نظر می گیریم این است: آیا مخصصی وجود داردکه بتواند حکم حرمت وارد در قرآن را در مورد

زنان برده تبصره بزند ؟ عثمان چنین ادعائی کرده و گفته: این‌کار را یک آیه حلال شمرده و یک آیه حرام. ولی وی- بر خلاف دیگر گذشتگان- آیه ای را که این کار را حلال شمرده معین نکرده- زیرا ایشان معین کردند- آری عبدالرزاق و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و طبرانی آورده اند که ابن مسعود را پرسیدند: چه گوئی که مردی دو خواهر برده را برای خود با هم نگاه دارد او این کار را خوش نداشت وگفتندش: خدا می گوید ": مگر آن چه مملوك شما است ". گفت: شتر تو هم از مملوك های تست و به عبارت ابن حزم: بره کوچك تو هم از مملوك های تو است

[صفحه ۳۵۷]

جصاص در احکام القران ۱۵۸:۲ می نویسد: مقصودشان ازآیه ای که آنرا حلال کرده این است ": و زنان شوهردار، مگر آنچه مملوك شماست. " و چنین استدلالی نشانه دوری از مرز درك قرآن و از شناخت شان‌نزل آیات است و احادیثی که در پیرامون آیه رسیده نیز آن را تایید نمی کند و تازه وقتی این دو آیه درباره دو موضع مختلف رسیده چگونه می‌توان تعارضی میان آن دو قائل شد. و بزرگان سنت بیانات گسترده و ارزنده ای در این زمینه دارند که از میان آن‌ها اکتفا می کنیم به گفتار جصاص در احکام القرآن ۱۹۹:۲: این دو آیه در بیان حلال و حرام بودن، با یکدیگر برابر نیستند و روا نیست که یکی را معارض با دیگری تلقی کنیم زیرا موردی‌که یکی از آن دو برای آن نازل شده به‌غیر از مورد دیگری بوده زیرا این آیه "و این که دو خواهر را با هم نگاهدارید " درباره حکم تحریم رسیده و همچون این دو فراز دیگر قرآن است" و زنان فرزندانتان " و " مادران زنانتان " و همچون دیگر کسانی که حکم حرام بودن ازدواج با ایشان، در آیه رسیده در حالی که این آیه " و زنان شوهردار مگر آنان که مملوك شمایند " می رساند زنانی که شوهرانشان در میدان جنگ بوده و خود اسیر شده اند حلال اند و می فهماند که میان این زنان و شوهرانشان جدائی افتاده و مانع آمیزش با آنان، برطرف‌شده پس باید این آیه را در موردی که برای آن نازل شده به کار برد و آن نیز عبارت است از جدائی افتادن میان این دسته زنان اسیر شده و شوهرانشان، و حلال بودن آنان بر صاحبانشان. پس نمی توان این آیه را معارض دانست با آن چه در حرام بودن آمیزش با دو خواهر در یك زمان، نازل شده زیرا هرکدام از دو آیه به علتی و در موردی جدا از علت و مورد دیگری، نازل شده پس باید هر کدام را در موردی که برای‌آن نازل شده به کار برد.

باز می نویسد:

دلیل بر این فتوی آن که- بی‌هیچ اختلافی میان مسلمانان- این آیه‌معارض با حکم حرام بودن آمیزش بود بازنان فرزندان و مادران زنان خود و دیگر

[صفحه ۳۵۸]

کسانی که حرام بود نشان در آن آیه ذکر شده، نیست و انسان نمی تواند با زن فرزند و مادر زنش به عنوان این که کنیز او شده بیامیزد و این آیه " مگر آن چه مملوك‌شما است " موجب تخصیص در حکم حرام بودن آمیزش با ایشان نمی شود زیرا علت و موردی که برای آن نازل شده بغیراز علت و موردی است که آیه دیگر نازل‌شده پس باید جمع میان دو خواهر نیز به همان گونه حرام بماند و تعارض ظاهری آن موجب نفی تحریم نشود و خودداری علی (ض) و پیروان او از صحابه- از این که آن آیه و این یکی ": مگر آن چه مملوك شما است " را متعارض یکدیگر بشمارند- و فتوای ایشان و در جایز نبودن جمع میان دو خواهر- به هر صورت باشد-) می رساند که اگر دو آیه، علت و مورد نزولشان با یکدیگر فرق داشت و یکی دلالت بر حرمت کرد و یکی بر

جواز، درآن حال هر کـدام را بایـد در مورد خود دلیل گرفت و بایستی حکم هر کدام را در جائی که بعلت نزول آن برخورد کنیم، عملی نمائیم نه این که یکی را متعارض با دیگری تلقی کنیم.
گذشته از آیات، اگر دو حدیث هم از رسول خدا باشد که چنین خصوصیاتی داشته باشد روش کار همین است. تا پایان

نگاهی در دلیل جمع میان دو خواهر

اینک ما سخن جصاص را با آوردن شان نزول این آیه " و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شمایند " دنبال می کنیم تا دانسته شود که- همچنان چه از زبان جصاص شنیدی- مورد و علتی که‌برای آن نازل شده غیر از مورد و علتی‌است که این آیه ": و این که دو خواهررا با هم داشته باشید " برای آن نازل شده است:
مسلم در صحیح خود و نیز دیگران آورده اند که بوسعید خدری گفت: زنانی از اسیران اوطاس به دست ما افتاد که شوهردار بودند و چون شوهر داشتند ما آمیزش با ایشان رانپسندیدیم و در این باره از پیامبر(ص) پرسش کردیم پس این آیه نازل شد ": و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شمایند " و با همین آیه بود که‌آمیزش با ایشان را روا شناختیم و در عبارت احمد: اصحاب رسول خدا (ص) در روز اوطاس زنانی شوهردار مشرکان را اسیر گرفتند و کسانی از یاران رسول

[صفحه ۳۵۹]

خدا (ص) از آمیزش با آنان خودداری نموده و این کار را خوش نداشتند پس این آیه در این باره نازل شد: و زنان شوهردار،مگر آنان که مملوک شمایند.
و در عبارت نسائی: راستی این که پیامبر (ص) لشگری به اوطاس فرستاد تا با دشمنی برخورد کرده و با ایشان جنگیده‌و پیروز شدند و زنانی به اسارت گرفتند که در میان مشرکان شوهر داشتند و مسلمانان آمیزش با ایشان راخوش نداشتند تا آیه نازل شد ": و زنان شوهردار مگر آنان که مملوک شمایند ".
بنگرید به صحیح مسلم ۴۱۷ و۱:۴۱۶، صحیح ترمذی ۱:۱۳۵، سنن بوداود ۱:۳۳۶، سنن نسائی ۶:۱۱۰، مسند احمد ۸۴ و۳:۷۲ احکام القرآن از جصاص ۲:۱۶۵، سنن بیهقی ۷:۱۶۷، المحلی از ابن حزم ۹:۴۴۷، مصابیح السنه ۲:۲۹، تفسیر قرطبی ۵:۱۲۱، تفسیر بیضاوی ۱:۲۶۹، تفسیر ابن کثیر۱:۳۷۲، تفسیر خازن ۱:۳۷۵، تفسیر شوکانی ۱:۴۱۸
علی و ابن عباس و عمر وعبدالرحمن بن عوف و ابن عمر و ابن مسعود و سعید بن مسیب و سعید بن جبیرنیز بر اساس روایت بالا آیه را تفسیرکرده و گفته اند: این آیه درباره زنان شوهرداری نازل شد که به اسارت مسلمین در آمدند و با این آیه آمیزش با ایشان- از راه کنیز گیری- بر مسلمانان حلال گردید و با اسیر شدن تنها آن ها- و نه شوهرانشان- در میانه جدائی افتاد
قرطبی در تفسیر خود ۵:۱۲۱ می نویسـد: علما در تاویل این آیه اختلاف کرده اند ابن عباس و بوقلابه و ابن زید و مکحول و زهری و بوسعید خدری گفته اند: مقصود از زنان شوهردار در این جا خصوص زنان شوهرداری که اسیر شده اند و معنی آیه‌می شود: زنان شوهردار بر شـما حرام اند مگر از سـرزمین دشـمنان حربی اسیر گرفته باشید و مملوک شما شده باشد که‌در این صورت برای کسی که در سـهم او قرار گرفته حلال می شود هر چند شوی داشـته باشد و قول شافعی نیز که اسـیر شدن را موجب قطع ازدواج سابق می داندبر همین است- و

[صفحه ۳۶۰]

نیز قول ابن وهب و ابن عبدالحکم که دو تن‌اخیر این قول را به مالک نیز نسبت داده اند- و قول اشهب نیز همین است و موید آن نیز حدیثی است که مسلم در صحیح خود از بوسعید خدری روایت کرده- سپس قرطبی حدیث را آورده و گوید:- و این نص صریح است بر این که آیه بالا- به خاطر آن نازل شد که یاران پیامبر (ص) از آمیزش با زنان اسیری که شوهر داشتند پرهیز می کردند و خدادر پاسخ ایشان این آیه فرستاد: زنانی که مملوک شما شدند از این قاعده مستثنی هستند. که مالک و بوحنیفه و یاران او و شافعی و احمد واسحاق و ابو ثور نیز همین را می گویند و قول درست نیز همین است- انشاء الله-

قول دیگر درباره آیه ای که جمع بین دو خواهر برده را حلال گردانید: ملک العلما در بدایع الصنایع ۲۶۴:۲ و زمخشری در تفسیر خود ۳۵۹:۱ می نویسند: مقصود عثمان ازآیه‌ای که این کار را حلال کرده این است: مگر بر همسرانشان یا مملوکانشان، که ایشان مورد سرزنش نیستند

استدلال بالا- در صورتی کامل است که اخذ به عموم کلمه مملوک را جائز بشماریم با این که هر کس در لحن سخن تعمق کند می‌فهمد که اخذ به عموم آن، جایز نیست زیرا آیه مجملا می خواهد چگونگی پاکدامنی را در مومنان بیان کند و بگوید که دارنده این صفت، از ارضای شهوت جنسی خودداری می کند مگر با زن یا مملوک خود که قانون گذار، آمیزش با ایشان را اجمالا بر او روا شناخته‌این است که آیه می گوید (": مومنان کسانی اند که) خود را از آمیزش با زنان برکنار می دارند مگر با زنانی که همسر یا مملوک ایشان باشند که در آن صورت بر ایشان سرزنشی نیست " و این حکم اجمالی منافاتی با این نداردکه روا بودن آمیزش با همسر یا مملوک، مستلزم وجود شرایطی در هر یک از آن‌دو باشد زیرا صفت عموم که در این آیه‌است آن شرایطی را که قانونا لازم شمرده شده از بین نمی برد بلکه آن شرایط قانونی است که دائره این صفت عموم را تنگ می سازد و

[صفحه ۳۶۱]

بر آن نظارت می کند چنان که آمیزش باهمسر قانونی هم، نه در حال حیض و نفاس جایز است و نه در حالی که یکی از طرفین روزه واجب گرفته اند و نه در موقع احرام و نه در ایام عده ای که زن برای وطی به شبهه باید نگهداردو نه پس از ادای صیغه ظهار و ایلاء-تا وقتی کفاره داده نشود- به همین ترتیب نیز آمیزش با دو خواهر و با کنیزی که صاحبش او را به شوهر داده (برای) صاحبش جایز نیست زیرا این شرایطی که اسلام برای جواز آمیزش با زن و کنیز ذکر کرده به هیچ وجه تخصیص‌بردار نیست و عمومیت آیه " الا-علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم- مگر برهمسرانشان و مملوکانشان " با آن دلیل‌هائی که بر لزوم آن شرایط داریم، تعارض ندارد.

و اگر ما عمومیت آیه را به آن گل و گشادی معنی کنیم بایستی همه مواردی را که دیدیم آمیزش‌با همسر شرعی و با مملوک شخصی ناروا است، روا بشماریم یا این آیه را با دلیل هائی که بر لزوم آن شرایط داریم‌معارض بشماریم و در این هنگام چه در مورد جمع میان دو خواهر، و چه در مورد سایر موارد که گفتیم در قرآن حرمت آن بیان شده، می توانیم بگوئیم ": یک آیه آن را حلال شمرده و یک آیه حرام- " زیرا استثنائی است که در آیه آمده برای همسر و مملوک هر دوبه یک شیوه است- با آن که هر کس بوی‌فقه بمشامش رسیده باشد چنین سخنی نمی گوید.

و همین طور اگر- به گونه ای که جصاص گفته- عمومیت جواز آمیزش بامملوک را در چنان دائره وسیعی قرار دهیم که هم مردان و هم زنان را شامل شود در این حال باید جایز بدانیم که زن آزاد با مملوک خویش بیامیزد و این‌کار به اجماع پیشوایان مذاهب روا نیست و ابن حزم در المحلی ۵۲۴:۹ می نویسد: میان هیچ کس از توده مسلمان خلافی وجود ندارد که اخذ به عموم این‌آیه روا

نیست و قطعا و جز ما همگی اجماع کرده انـد بر این که تخصیص بردار است زیرا بـدون اختلاف و بی تردیـد، غلام مملوک اسـت ولی آمیزش بااو حرام است و روا نیست، و

[صفحه ۳۶۲]

نیز می شـود که کسـی مـادر رضـاعی و خـواهر رضـاعی اش را بعنوان کنیز مالـک بشود ولی همه متفق انـد که آمیزش‌بـا آن دو روا نیست و نیز اگر مردی کنیزی را بگیرد و با او بیامیزد و از وی فرزندی بیاورد آن کنیز بر پسر مردحرام است.

سپس گویـد: در این فراز قرآن " و این که میان دو خواهر جمع کنیـد، و نیز مادران زنانتان و دخترانی که در کنار شـما پرورده شده ومادرانشان همسران شما بوده اند و با ایشان آمیخته اند. و با زنان بت پرست نکاح نکنید تا ایمان بیاورند " نیز نگریستیم و هیچ نص و اجماعی نیامده است که این حکم تخصیص خورده-مگر فقط در مورد ازدواج با زنان اهل کتاب- پس جایز نیست نص قانونی را که‌دلیلی بر تخصیص آن نداریم تخصیص بزنیم‌و اگر ناچار باشیم نصـی با این خصوصـیات یا هر نص دیگری را تخصیص بزنیم، شک نیست که آن تخصیص خورده خواهد بود زیرا تخصیص مخصوص است که به جز آن جایز نیست. پایان

اما این که گفته شـده: سـند حلال کننده جمع میان دو خواهر مملوک، آیه و احل لکم‌ماوراء ذلکم (= و حلال شد بر شـما آن‌چه به غیر ازاین ها باشد) است که درزیر آیه ای که زنان ممنوع النکاح را شـمرده آمده، این هم نادرست است زیراآن به منزله استثنا است از زنـان ممنوع النکـاح بـا آنان، که قبلا ذکر شـده- از جمله جمع میان دو خواهر مملوک- و دانستیـد که توده مسـلمان ازصـحابه و شـاگردان ایشان و فقیهان اجماع دارنـد بر این که جمع میان دو خواهر حرام است خواه انسان بعنوان شوهر با آن دو بیامیزد یا بعنوان مالـک که در این میـان هیـچ فرقی ننهاده‌انـد و تـازه دلیـل مـا بر حرمت جمع میـان‌دو خواهر مملوک، همان ملاک و علتی است که موجب حرمت جمع میـان دو خواهر آزاد می شود و این ملاـک همـان آمیزش است که در هر دو صورت موجود است پس مقصود آیه از کلمه " ماوراء ذلکم = از آن که گذشت " عبارت می شود از زنانی به جز همه

[صفحه ۳۶۳]

آن هـاکه ذکرشـان رفت- از مـادران و دختران تا آخر آن چه در آن بود- و از جمله جمع میان دو خواهر در هر یک از دو صورت که خواهد باشد.

بـا فرض چشم پوشـی از همه این هـا، و از علت نزول آیـات، و گیریم که میـان دو آیه تعارضـی باشـد و تـازه در صورت تعارض و وحدت سـبب دلیلین، باز هم دلیل حرمت مقدم است بر دلیل اباحه که این موضوع‌را نیز علماء علم اصول روشن کرده اندو جصاص در احکام القرآن ۱۵۸:۲ و رازی‌در تفسیر خود ۱۹۳:۳ صریحا این مسئله را توضیح داده اند.

ولی عثمان این ها را نمی دانست و چیزی از شان و علت‌نزول آیات به یاد نداشت این بود که آن چه را به خیال خود دلیل اباحه می شمرد بر دلیل تحریم- که همه آن را پـذیرفته بودند- مقدم داشت و حتی این‌حکم عقلی را نفهمید که لازم است دلیل‌حرام بودن را مقدم داشت تا از ضـرر احتمالی جلوگیری شود او با این کار خود- چنان که تفصـیل آن را دانستی- راهی جدا از همه ملت برگزید و هیچ کس‌هم در این پندار وی با او سازگاری ننمود مگر آن چه در این باره به ابن عباس بسته‌اند که روایات وارده در انتساب این فتوی به او نیز- چنانچه از قول بوعمر- در استذکار گذشت- بایکدیگر ضد و نقیض است.

در سـخن خلیفه‌مخـالفت دیگری هـم بـا اصـول مسـلمه هست زیرا می گویـد ": هر زنی که خداونـد،آزاد آن را بر مردم حرام کرده

مملوک آن را نیز حرام کرده مگر در مورد جمع‌میان دو خواهر مملوک که جایز است". و این سخن هم در استثنایش باطل است وهم در مستثنی منه. در مورد استثنا دانستی که همگان با پشتگرمی به نصوص قرآن و سنت نبوی متفق القولند که جمع‌میان دو خواهر- مملوک هم که باشند-حرام است. در مورد مستثنی منه نیز باید گفت خلیفه آن چه را- به اتفاق همه امت- باید مستثنی منه قرار گیردندانسته زیرا داشتن بیش از چهار زن آزاد عقدی جایز نیست ولی داشتن بیش از چهار زن مملوک جایز است.

[صفحه ۳۶۴]

آری نظایر این پندارهای باطل ومخالف با قرآن و فقه اسلامی، باب کشمکش میان مسلمانان را چهار طاق بازکرد زیرا که در غالب اوقات فاقد پیرویا جدل کننده گمراه و گمراه کننده بی‌شعوری نبود و تک و توک کسانی که قول اجماع بر ایشان پیشی گرفته بود- و نیز ظاهری ها و ظاهر بینائی که پس ازایشان آمده و شایسته اعتنا نیز نبودند- این ها هماره اصرار داشتند که حرف خلیفه را درباره این مسئله به‌کرسی بنشانند که کارشان جز انحراف ازراه راست نبود قرطبی در تفسیر خود ۱۱۷:۵ می نویسد: ظاهری ها و ظاهر بینان راهی مخالف با اصول پیش گرفته و گفته اند: همان گونه که یک مرد می‌تواند دو خواهر را مملوک خود گرداند، آمیزش با آن دو خواهر مملوک هم جایز است و دلیلشان هم روایتی است که‌از عثمان رسیده: یک آیه این کار را حرام کرده و یک آیه حلال!

و اگر- پس‌از آن که دانش برایت آمد- باز هم ازهوس های ایشان پیروی کنی به راستی که‌آن هنگام از ستمکاران خواهی بود بقره۱۴۵

فتوای خلیفه درباره این که دو برادر مانع از رسیدن ثلث میراث به مادر می شوند

طبری در تفسیر خود ۱۸۸:۴ از راه شعبه از ابن عباس آورده‌است که وی بر عثمان در آمد و گفت: چرا دو برادر، سهم الارث مادر را به‌شش یک تقلیل می دهند با آن که در قرآن آمده است ": اگر (میت) برادرانی داشته باشد " دو برادر در زبان قومت و گفتار قومت برادران شمرده نمی شوند عثمان گفت آیا من می توانم قانونی را بشکنم که پیش از من بوده و مردم بر طبق آن ارث برده اند و

[صفحه ۳۶۵]

در میان شهرها جریان‌یافته است ؟

و در عبارت حاکم و بیهقی: من نمی توانم قانونی را که پیش از من بوده و در شهرهاجریان یافته و مردم بر طبق آن ارث برده اند رد کنم.

این گزارش را حاکم در مستدرک ۳۳۵:۴ یاد کرده و آن را صحیح شمرده و نیز بیهقی در السنن الکبری ۲۲۷:۶ و ابن حزم در المحلی ۲۵۸:۹ و رازی در تفسیرخود ۱۶۳:۳ و ابن کثیر در تفسیر خود ۴۵۹:۱ و سیوطی در الدر المنثور ۱۲۶:۲و آلوسی در روح المعانی ۲۲۵:۴ آن را آورده اند.

امینی گوید: جوابی که خلیفه به ابن عباس داده حاکی از بی اطلاعی او از زبان خودش- عربی- استو اگر دانشی در این زمینه

داشت پاسخ می داد " اطلاق جمع بر دوتن نیز صحیح‌است و در کلام عرب به صورتی عام به کار رفته " نه این که ناتوانی خود رااز تغییر آن چه همه مردم (و حتی نعوذ بالله پیامبر) به غلط آن را فهمیده اند پیش بکشد و البته این پاسخ او شگفت تر از پاسخ پیشاهنگانش نبود که در روزگار خود معنی اب را که از اصل و ریشه عربی است و تازه تفسیرآن- بلافاصله بعد از یاد شدنش- در خود قرآن آمده درنیافتند زیرا در زبان توده تازیان، بر دو برادر، کلمه برادران اطلاق می کردند و از همین لحاظ هم نه میان صحابه که خود عرب اصیل بودند و نه میان شاگردانشان‌که در تکلم به زبان عربی فصیح جای ایشان نشستند و نه میان فقیهان مذاهب‌اسلام، هیچ اختلافی در این فتوی نبود که وجود دو برادر برای میت، سهم‌الارث مادر او را از (یک سوم به یک ششم) تقلیل می دهد و هیچ مستندی هم برای این حکم نداشتند مگر همین آیه شریف. و این فتوی را نیز تنهابه این‌خاطر می دادند که اطلاق کلمه برادران‌را بر دو برادر جائز می شمردند خواه‌این که اطلاق مزبور را در یک حداقل می پذیرفتند خواه دامنه آن را وسعت داده و آن را به صورتی عام مورداستعمال قرار می دادند.

طبری در تفسیر خود ۱۸۷:۴ می نویسد: گروه یاران پیامبر و شاگردان

[صفحه ۳۶۶]

ایشان و کسانی از علماء اسلام که پس از آنان در هر زمان آمدند، گویند: این که خدا فرموده اگر (میت) برادرانی داشته باشد یک ششم ترکه اش به مادر می رسد مقصود او دو برادر یابیشتر است و اگر- بجای آن ها- دو یا بیشتر خواهران باشند نیز حکم همین است چنان که اگر یک برادر و یک خواهرهم باشد حکم همین است: و گروهی از کسانی که این اطلاق را درست می دانندچنین دلیل آورده اند که این را امت از بیان خداوند به زبان پیامبر گفته و امت پیامبر او در ضمن خبری مستفیض آن را، آورده اند که ورود آن راه هربهانه ای را می بندد و هر تردیدی را از دل خلق می زداید (سپس وی حدیث ابن عباس را- که گذشت- آورده و می نویسد:) رای درست به نظر من آن است‌که مقصود از فراز " اگر برای او برادرانی باشد " آن است که میت دو برادر به بالا داشته باشد و این همان‌رایی است که اصحاب رسول خدا داشته اند و با قول ابن عباس نمی سازد زیرا صحت رای ایشان و این که سخن ایشان در این باره از روی دلیل بوده، و این که قول ابن عباس را در این باره انکار کرده اند، همه این ها راامت اسلام هر طبقه ای از طبقه پیشین خود گرفته و نقل کرده اند.

باز می نویسد: اگر کسی بگوید: چگونه دو برادر را برادران خوانده است با آن که می دانیم کلمه‌ی اخوین (= دو برادر) در لغت عرب صیغه ای است که کاربرد آن با کاربرد صیغه ی اخوه (برادران) همانند نیست. می گوئیم: راستی را که این همانندی هست، زیرا از خصوصیات زبان عرب جمع کردند میان دو کلام است به اعتبار نزدیکی معنی آن دو- هر چند که از بعضی لحاظ ها با هم فرق داشته باشند- پس چون چنین‌شد و بودن این روش در زبان ایشان با گزارش های بسیار ثابت گردید و در کلام ایشان امری معمولی و رایج دیدیم‌که بگویند عبدالله و عمر را بر سرهایشان (و نه بر سر آن دو) زدم وپشت هایشان (و نه پشت آن دو) را

[صفحه ۳۶۷]

به درد آوردم و این را در زبان ایشان بیش از آن شنیدم تا بگویند: پشت آن دو را به درد آوردم. هر چند که به صورت اخیر هم استعمال‌می شود و نظیر آن قول فرزوق است که فواد (= دل) را وقتی به کلمه تثنیه‌اضافه کرده، خود آن را نیز به صورت مثنی به کار برده- و نه جمع- وگفته:

بما فی فواد ینا من الشوق و الهوی

فیبرا منهاض الفواد المشغف

و این گونه استعمال هر چند غلط نیست- ولی- شیواتر از آن این است که کلمه افئدتنا بکار رود چنان که در قرآن نیز وقتی کلمه قلب را مضاف برای یک کلمه مثنی قرار می دهد خدا آن را به صورت جمع به کار می برد و گوید: ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما (= اگر شما دو تن به سوی خدا بازگردید-شایسته است زیرا- دل های هر دوتان منحرف شده است) پس همان گونه که شرح‌دادم هر عضو تکی انسان چون با عضو تکی‌کسی دیگر ضمیمه شد، و دو چیز متعلق به دو کس گردید در آن حال استعمال لفظ جمع در منطق عرب فصیح تر و در کلام او رایج تر است و آن گاه دو برادر نیز دو شخص اند که هر یک از آن‌دو به غیر از دیگری است و دارای جانی‌به غیر از جان دیگری و این است که معنی آن دو شباهت دارد به اعضای تکی انسان- که برای آن ها دومی نیست- واز این لحاظ مانند همان حکمی را که بر آن اعضاء جاری می داشتیم در این جا نیز معمول می داریم و اخوه (برادران) را برای اخوین (= دو برادر) به همان گونه بکار می بریم که پشت ها را در معنی دو پشت، و دهان ها را در معنی دو دهان، و دل ها را در معنی دو دل، و تازه برخی از نحویان گفته اند این که در آیه آمده: برادران. چون اقل جمع دو تا است... تا پایان

و نیز حاکم با اسنادی که آن را صحیح دانسته است در مستدرک ۳۳۵:۴ و بیهقی در سنن ۲۲۷:۶ آورده است که زید بن ثابت، بودن دو برادر برای میت را موجب نقصان سهم الارث مادر می دانست و می گفت: عریان دو برادر را نیز برادران می نامند و این را جصاص هم در احکام القرآن ۹۹:۲ یاد کرده است.

[صفحه ۳۶۸]

و ابن جریر در تفسیر خود ۱۸۹:۴ و عبد بن حمید و ابن ابی حاتم آورده اند که قتاده درباره این آیه " و اگراو را برادرانی باشد شش یک به مادر می رسد " می گفت: اینان به مادر زیان زدند و ارث به خودشان هم نمی رسد و اگر یک برادر باشد موجب حرمان مادر از ثلث ماترک نمی شود و اگر بیشتر باشد می شود (الدر المنثور ۱۲۶:۲)

و جصاص در احکام القرآن ۹۸:۲قول صحابه را در حرمان مادر از ثلث ماترک با بودن دو برادر- همچون سه برادر و بیشتر- آورده و می نویسد: دلیلش این که نام برادران (اخوه) بر دو تن اطلاق می شود چنان که در آیه " ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما " به جای قلبان کلمه قلوب به‌کار برده و در جای دیگر گفته: و هل اتاک نبا الخصم اذ تسوروا المحراب (= و آیا گزارش آن اهل دعوی که از محراب بالا رفتند به تو رسیده) که می‌بینیم فعل تسوروا را به صورت جمع آورده با آن که فاعل آن مثنی بوده چنان که از آیه پس از آن برمی آید: خصمان بغی بعضنا علی بعض (ما دو صاحب دعواییم که یکی مان بر دیگری ستم روا داشته) و در آیه دیگر می خوانیم که " اگر برادران و خواهرانی باشند هر مرد دو برابر زن ارث ببرد" که اگر یک برادر و یک خواهر هم باشد حکم این آیه درباره ایشان جاری است... تا پایان

و مالک در موطا ۳۳۱:۱ می نویسد: اگر میت برادرانی داشته باشد یک ششم ماترک به مادرش می رسد وسنت بر این گذشته است که دو برادر و بیشتر را برادران بشمارند.

و در عمده السالک و شرح آن فیض المالک ۱۲۲:۲ می خوانیم: اگر میت با داشتن او- یعنی مادر- دارای فرزندی یا پسر زاده ای

باشد- خواه پسر خواه دختر- یا دارای دو یا بیشتر برادر یا خواهر باشد، سهم الارث مادر یک ششم

[صفحه ۳۶۹]

خواهد بود زیرا قرآن می گوید: اگر او برادرانی داشت یک ششم به مادر می رسد و اجماع بر آن‌است که مقصود از برادران، دو برادر است به بالا.

و چنان که در مختصر المزنی که در حاشیه کتاب الام چاپ شده می خوانیم ۱۴۰:۳ شافعی می گوید:سهم الارث مادر یک سوم است ولی اگر میت فرزند یا فرزند فرزند یا دو برادر یا دو خواهر و بیشتر داشت سهم مادر یک ششم می شود. و ابن کثیر در تفسیر خود- ۴۵۹:۱- می نویسد ": به عقیده جمهور فقها حکم دو برادر مانندحکم برادران است ". سپس حدیث زید بن‌ثابت را که در ضمن آن، دو برادر، برادران نامیده شده اند یاد کرده‌است.

و شوکانی در تفسیر خود ۳۹۸:۱ می نویسد: اجماع اهل علم بر آن است که در مانع شدن از رسیدن یک سوم ما ترک به مادر- و در رساندن سهم او به یک ششم- دو برادر می توانند جای ۳ و بیشتر از برادران را بگیرند.

این بود فتوای علمای امت درباره برادران، که می رساند درست بودن اطلاق برادران بر دو برادر در آیه کریمه، بر خلیفه پوشیده مانده زیرا از زبان ملتش بی خبر بوده و ندانسته که گذشتگان، کلمه اخوه (= برادران) را به گونه ای می فهمیدند که دو برادر را هم شامل شود و گمان کرده که‌پیشینیان او با مفهوم زبان ملتش مخالفت نموده اند و بر خلاف کتاب خدابر آن رفته اند که دو برادر می توانند سهم الارث مادر را بکاهند، و آن گاه آمده است و افسوس می خورد که آن چه را واقع شده نمی تواند تغییر دهد و آئینی را که مردم پیروی کنند نمی یارد بشکند. این است نمونه اطلاع این مرد در پیرامون کتاب خدا وادله احکام و واجبات مسلمه میان ملت!

البته ابن عباس از فهم زبان توده اش‌پرت نیفتاده بود زیرا وی از سروران عربان و از بزرگان قریش و از خانواده‌ای بود که در زبان تازی از هر کسی شیوا گوی تر بودند و مقصود وی از سئوالی که از خلیفه کرد این بود که به اجتماع بفهماند دانش خلیفه و در زمینه ساده ترین چیزهائی که مانند اوئی باید بداند (چه رسد به مسائل مشکله) چه اندازه است و احاطه او به‌لغات و آشنائی اش با موارد استعمال

[صفحه ۳۷۰]

آن ها (که مقدمه واجب برای گرفتن حکم از کتاب و سنتی است که به این زبان آمده) تا کجا است. وهمین بود که ابن عباس مطلب خود را به‌صورت سوال از علت استنباط حکم به آن گونه مطرح کرد و درباره اصل حکم سوالی پیش نیاورد و اصل حکم برایش مسلم بود نه این که آن چه را برای خلیفه- به صورت سوال از علت استنباطحکم به آن گونه- مطرح کرد، ایرادی باشد که به اصل حکم محروم شدن مادر از ثلث با بودن دو برادر داشته باشد و اگر خود او اصل این حکم را نمی پذیرفت البته یارانش هم که پا جای پای‌او نهادند از وی پیروی می کردند با آن که همه ایشان در " محروم شدن مادراز ثلث با بودن دو برادر " با مسلمانان و علمای ایشان همداستان اندپس چنان نیست که ابن کثیر یاد کرده و در تفسیر خود ۴۵۹:۱ به استناد همین روایت، ابن عباس را در این مساله مخالف سایر فقها قلمداد کرده چنان چه‌طبری در تفسیر خود ۱۸۸:۴ و ابن رشد در البدایه ۳۲۷:۲ و بسیاری دیگر از فقیهان و پیشوایان حدیث و رجال تفسیرنیز همین سخنی را می گویند که علتی ندارد جز اشتباه در فهم معنای کلام ابن عباس.

فتوای خلیفه درباره زن معترف به زنا

یحیی بن حاطب گفت: حاطب که درگذشت کسانی از بردگانش را که نماز گزارده و روزه گرفته بودند آزاد کرد و یک کنیز زنگی داشت که نماز گزارده و روزه گرفته بود و زبان‌سرش نمیشد و سخن را درنمی یافت و بیوه بود تا دانستند حامله شده پس به‌نزد عمر شدند و جریان را گفتند او به‌مرد گزارشگر گفت: تو هیچ وقت خیری نمی آوری و این سخن او را نگران ساخت‌پس عمر در پی کنیز فرستاد تا بیامد آن گاه از وی پرسید آیا تو حامله شده ای ؟ گفت: آری از مرغوش، در برابر دو درهم. پس دیدند که وی این قضیه را با گشاده روئی تعریف

[صفحه ۳۷۱]

می کند و آن را مخفی نمی نماید پس عمر به عبد الرحمن بن عوف و عثمان و علی برخورد و به ایشان گفت: بگوئید با این کنیز چه کنم. عثمان نشسته بود پس پهلو بر زمین نهاد و علی و عبد الرحمن گفتند باید بر او حد زد.عمر گفت: عثمان تو بگو چه کنم گفت:

دو برادرت گفتند. گفت تو بگو. گفت به عقیده من گشاده روئی این زن- هنگام نقل قضیه- می رساند که گویا او آن را نمی داند و حد نیز تنها برکسی واجب است که آن را بداند گفت: راست گفتی راست گفتی سوگند به آن که جانم در دست اوست حد تنها بر کسی واجب است که آن را بداند پس عمر آن کنیز را ۱۰۰ تازیانه بزد و یک سال تبعیدش کرد.

امینی گوید: این حدیث را در ج ۶ آوردیم و در آنجا پیرامون فتوای خلیفه دوم سخن راندیم و گفتیم که دستور او به تازیانه زدن و تبعید،بیرون از مرز قانون دین است و اینک بنگریم به برداشت عثمان و فتوایش در این باره که حد بر آن کنیز واجب نیست.

اگر آن چه خلیفه می گوید درست باشد، تمام اقرارها و اعترافات در نظایر این مورد بی ارزش می شود زیرا در همه‌موارد می توان گفت که اعتراف کننده ازتعلق حد به عملش ناآگاه است و اگر آگاه بود- از بیم اجرای آن در حق او- جرم خود را می پوشانید و پیامبر (ص) اقرار را موجب حد می دانست هر چند که برای رفع شبهه از لزوم حد، بررسی کامل به عمل می آورد و در حکم دادن درنگ بسیار می فرمود به امید آن‌که شبهه ای پیش آید و لزوم حد را منتفی سازد و از همین روی به کسی که اعتراف به زنا کرده بود می فرمود: آیا تو جنونی داری ؟ یا: شاید تو اورا بوسیده ای یا او را لمس کرده ای یا خیره و به شهوت دراو نگریسته ای

[صفحه ۳۷۲]

و به همین گونه مولی علی(ع) و پیش از او عمر، می کوشیدند اعتراف کننده را - از اجرای حد بر وی- حفظ کنند به امید آن که شبهه ای درصحت و مقبولیت اقرار پیش آید و آن رانپذیرند ولی هر دوشان پس از پایداری اعتراف کننده بر سخن خویش، حد را بر او جاری می کردند نمی بینی که عمر به‌آن زن زنا داده می گوید ": چرا گریه‌می کنی؟ ای بسا هست که زن بدون آن که‌راضی باشد مورد کامجوئی قرار می گیرد ". پس به وی خبر داد که خواب بوده ومردی با وی آمیخته پس عمر وی را رها کرد و علی (ع) به شراحه- که اقرارکرده بود زنا داده- گفت: شاید که کاری نه با رضایت تو انجام شده؟

گفت: بدون اکراه و با رضایت خودم عمل زنا انجام شد. پس او را رجم کرد.

وشاید توجه به همین حوادث بوده که به گوش خلیفه رسانده ": هر شبهه ای در لزوم تعلق حد بر کسی پیش آید، حد رامنتفی می سازد. و هر جا که ممکن باشد حد را جاری نکنیم باید از اجرای‌آن خودداری نمائیم. "

ولی دیگر این را ندانسته که اقرار- در دین- قانونی دارد که- بخصوص در مورد زنا- از آن نباید چشم پوشید و باید اقرار کننده را- بر اساس آن- مواخذه نمود- یا در اولین بار اقرار، چنان چه از قصه عسیف که بخاری و مسلم و دیگران آورده اند برمی آید، یا پس از چهار بار اقرار که آن هم یادر یک مجلس انجام می گیرد، چنانچه از داستان ماعز- به عبارت بخاری و مسلم در دو صحیح ایشان- برمی آید یادر چهار مجلس چنان که از داستان زناکار ایشان- که در سنن بیهقی ۲۲۸:۸ آمده- استنباط می شود و این چهار اقرار جای چهار شاهد را می گیردچنان چه در یک مورد پیش آمد که سارقی‌به نزد علی شد و گفت: من دزدی کرده ام، او وی را بازگردانید تا دوباره گفت من دزدی کرده ام علی گفت: دو بار به زبان خود گواهی دادی پس او رامجازات کرد. و آنوقت چنانچه روشن

[صفحه ۳۷۳]

کردیم این مساله بر خلیفه پوشیده مانده و آن را درنیافته‌و پیشوایان مذاهب نیز- هر کدام با توجه به آن چه در یکی از احادیث مذکور آمده- رایی خاص برگزیده اند قاضی ابن رشد در بدایه المجتهد ۴۲۹:۲می نویسد در مورد این که مجرم چند بار باید اقرار کند تا حد بر او واجب شود مالک و شافعی می گویند یک بار اقرار کافی است و ابو ثور طبری و داود و گروهی نیز بر همین اند و بو حنیفه و یارانش و ابن ابی لیلی همه برآنند که تا وقتی چهار بار- یک بارپس از دیگری- اقرار نکند حد واجب نمی‌شود و احمد و اسحاق نیز بر همین اند و بو حنیفه و یارانش می افزایند که این اقرارها باید در چند مجلس انجام گیرد.

وانگهی مقصود خلیفه از این سخن چیست که می گوید ": می بینیم چنان با گشاده روئی آن را تعریف می کند که گوئی آن را نمی داند. و حد بر کسی واجب است که آن را بداند؟ " آیا مقصودش ناآگاهی از تعلق حد به عمل‌است یا از حرام بودن زنا؟ اگر اولی است که هیچ ربطی به اجرای حکم خدا ندارد زیرا اجرای آن بسته است به تحقق زنا در عالم خارج، خواه زن و مرد زناکار بدانند که زنا موجب حد است یا ندانند.

و تازه ممکن نیست که‌در پایتخت پیامبر کسی باشد که این امر را نداند زیرا ساعت به ساعت می بیند که به جرم زنا یکی را به تازیانه می بندند و می زنند و دیگری را محکوم به رجم نموده سنگباران می کنند.

اما عذر جهل به حرمت زنا نیز از کسی پذیرفته نیست مگر در سرزمینی باشد که بتوان سخن او را راست شمرد مانند کسی که در بیابان ها و خشکی های دور دست و سرزمین های دور از پایگاه های اسلام باشد و ممکن باشد که حکم به او نرسیده باشد اما یک شهرنشین مدینه که آن روز میان نشانه های آشکار نبوت به سر می برد و زیستن‌گاه او جای اجرای حدود و بیخ گوش و زیر تسلط خلفا است

[صفحه ۳۷۴]

و هر لحظه سخت گیری هائی را که دربارەزنا و حرام بودن آن می شود، به مغرش‌می سپارد و کیفرهائی را که برای ارتکاب کاری حرام- زنا- به زناکاران می چشانند می بیند، نعره هائی که از درد تازیانه بلند می شود می شنود و پیکرهای بی جانی را که بعداز رجم برمی دارند می نگرد، چنین کسی عادتا ممکن نیست که از حرام بودن‌زنا بی خبر باشد پس ادعای جهل را از او نمی توان

پذیرفت و گویا این از مسائلی باشد که پیشوایان مذاهب در پاسخ به آن به یک راه رفته اند. مالک در المدونه الکبری ۳۸۲:۴ گوید اگر مردی با کنیز مکاتب خود- به میل‌وی یا به جبر- بیامیزد حدی بر او واجب نیست و اگر از کسانی نباشد که بتوان عذر جهل به حکم را از ایشان پذیرفت، گوشمالی اش می دهند.

و هم گوید اگر کسی پیش از آمیزش با همسرش او را طلاق دهد و پس از طلاق با وی بیامیزد و سپس بگوید " گمان می کردم که پس از طلاق اول می توانم به او رجوع کنم- و جز با سه بار طلاق دادن- حق آمیزش از من سلب نمی شود " بر چنین کسی که جهل خود به حکم را عذر بیارد به گفته ابن القاسم حد واجب نیست و در این مساله چنین می بینم که‌اگر فرد از کسانی باشد که عذر او به ناآگاهی از حکم پذیرفته باشد به او حد نزنند زیرا مالک می گوید: اگر مردی زن پنجمی بگیرد هر گاه از کسانی‌باشد که عذر او به ناآگاهی از حکم پذیرفته می نماید و گمان می رود که نمی دانسته گرفتن بیش از چهار زن را خدا حرام کرده یااگر به همین علت با خواهر رضاعی اش ازدواج کند، مالک این کسان را سزاوار حد نمی داند.

و در ص ۴۰۱ می نویسد: اگر کسی با کنیزی که نزد او گرو نهاده اند بیامیزد باید حد بخورد و- به گفته ابن القاسم- در چنین موردی از هیچکس‌ادعای جهل به حکم پذیرفته نیست و مالک گوید: حدیثی که به موجب آن، زنکی گفت: در برابر دو درهم به

[صفحه ۳۷۵]

مرغوش زنا دادم پذیرفتنی نیست و مالک گفته: به عقیده من بایدحد را جاری کرد و غیر عربان را به عذر ناآگاهی از حکم معذور نداشت.

و شافعی در کتاب الام ۱۶۹:۷ می نویسد:زنا کردن مرد با کنیز همسرش همچون زنای او است با دیگران، مگر خودش ازکسانی باشد که بتوان عذر او را به ناآگاهی از حکم این مساله پذیرفت و خودش هم بگوید: من فکر می کردم آن کنیز بر من حلال است. شهاب الدین ابو العباس ابن نقیب مصری در عمده السالک می نویسد: هر کس زنا کرد و گفت: من نمی دانستم زنا حرام است اگر نو مسلمان باشد یا در بیابانی دور دست پرورش یافته باشد بر او حد نمی زنیم وگر نه می زنیم پایان

و اگرعذر هر مجرمی را در جهل به حکم بپذیریم حدود خدا معطل می شود و هر زن و مرد زناکاری این عذر را سپر خویش می گرداند و تباهی دامنه دار می‌شود و هرج و مرج حاکم می گردد و امنیت از مرز عصمت و ناموس رخت برمی بندد و اگر نگاه کنیم به واکنش پیامبر (ص) و خلفا- در برابر اقرار کنندگان به زنا- برای این که شبهه ای در لزوم حد القا کنند و از اجرای آن جلوگیری نمایند، می بینیم که ایشان مساله جنون یا بوسه یا لمس و امثال آن را پیش می کشند و نمی بینیم که- در هیچ یک از روایات- مساله جهل به حرام بودن زنا را پیش کشیده باشند و اگر مطلق جهل تاثیری-در معاف کردن شخص از حد- داشت بدون تردید بایستی آن را هم یاد کنند.

و تازه عذر جهل به حکم هم- در جائی که پذیرفته باشد- باید به ادعای خود جاهل مستند گردد نه به استنباط از حالت چهره ورنگ رخسار و گشاده روئی او در هنگام اقرار، که خلیفه پنداشته و بر خلاف ظاهر کلمات فقهائی است. که یادشان رفت

[صفحه ۳۷۶]

با توجه به این همه علت های یاد شده بود که هیچ یک از حاضران، آن گشاده روئی او را دلیل امری نگرفتند و مولانا امیر مومنان و عبد الرحمن او را سزاوار مواخذه دانسته وگفتند: حد بر او واجب شده و اما عمرکه به عثمان گفت " راست گفتی "... از نهادن این

جمله در کنار عملش- کهزنک را تازیانه زد و تبعید کرد- درمی یابیم که با آن سخن، عثمان را ریشخند کرده و اگر به راستی سخن او را تصدیق کرده بود وی را تازیانه نمی زد ولی تازیانه اش زد- با آن که- چنان چه در ج ۶ گذشت وی مستحق رجم بود

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹۰به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».